

فقه نگاری

متن پیاده شده درسهای خارج

حضرت آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی مد ظله

خمس

جزء پنجم

جلد ۱۶

محرر: سید هاشم خاتمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله الطيبين
الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين.

جلسه ۱۸۰

۲۱ محرم ۱۴۲۷

فائده خمس دارد، صحبت این بود که ارث من یحتسب دلیل استثنائش چیست که خمس ندارد؟ عرض شد: ۱- قاعده لو كان لبان. ۲- خود صحیحه علی بن مهزیار در صحیحه که در وسائل، کتاب خمس، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۸ ح ۵ بود و مکرر گذشت، در آن صحیحه اینطور بود که خمس تقیید شده بود به میراث لا یحتسب حضرت فرمودند چه چیزی خمس دارد که یکی اش و المیراث الذی لا یحتسب من غیر أب و لا ابن، میراث کسیکه حساب نمی شده که به شخص برسد خمس دارد، الذی لا یحتسب وصف است، وصف همانطور که در بسیاری وارد شده مشهور این است که وصف مفهوم ندارد اما کدام وصف مفهوم ندارد، وصف بما هو وصف مفهوم ندارد. اما اگر وصف در مقام تجدید ظهور در مفهوم دارد. برای دفع توهم چند تا ذکر می کنم. مرحوم شیخ انصاری در کتاب نکاح ص ۴۷۳ یک جلدی در مسأله ای فرموده اند: و وجه اعتبار مفهوم الوصف انه فی مقام التحدید، اگر وصف در مقام تحدید بود مفهوم دارد. در کتاب زکات شیخ انصاری ص ۲۶۴

در یک مسأله‌ای استدلال می‌کنند به روایتی که استدلال مبتنی بر مفهوم وصف است. فرموده‌اند: لورود الوصف في مقام التحديد المناسب لان يكون جامعاً مانعاً یعنی دال علی المنطوق و المفهوم. محقق نائینی در حاشیه مکاسب که تقریر ایشان است و قلم مرحوم آملی در تجارة عن تراض، فرموده‌اند: تجارة عن تراض دلالت می‌کند بر اینکه اگر تجارت عن تراض نبود باطل است. بعد بیان این می‌کنند که عن تراض وصف تجارت است و وصف که مفهوم ندارد چطور اینجا مفهوم دار شد، فرموده‌اند: ورود الوصف في مقام التحديد، آن تجارتی صحیح است که از روی رضایت باشد و در مقام حد تجارت حلال است. چون در مقام حد است این مقام موجب می‌شود که عن تراض مفهوم پیدا کند، یعنی تجارة عن تراض دو ظهور دارد. یکی منطوق و دیگری مفهوم. یکی می‌گوید تجارة عن تراض صحیح است و دیگری می‌گوید تجارة لا عن تراض باطل است. ج ۲ ص ۳۳، تقریرات میرزای نائینی در بیع. ورود الوصف في مقام التحديد حيث انه يدل علی الانتفاع المحدود عند انتفاعه (وصف) یکون مفهومه حجة ولو لم تكن الوصف مفهوم في غير مورد التحديد و علی هذا فتدل الآية علی الانحصار (از وصف حصر استفاده می‌شود. چرا؟ چون در مقام تحدید است) اجل بالتجارة المقترنه بالتراضی. وقتی که انحصار پیدا کرد آنوقت تجارة غیر مقترنه بالتراضی حل ندارد و حلال نیست. این کبرای مسأله و شواهدی برای اینکه بنای فقه و اصول بر این است که وصف اگر در مقام تحدید بود این وصف مفهوم پیدا می‌کند. لهذا در همین روایت صحیحه علی بن مهزیار اینطور داشت که خمس ندارد الميراث الذي لا يحتسب، این در مقام تحدید است و ظهور دارد که امام عليه السلام در مقام بیان حد و مرز ارثی که خمس دارد هستند آنوقت در این مقام الذي لا يحتسب ظهور دارد در اینکه ارثی که

خمس دارد منحصر است در لا یحتسب و اگر منحصر شد در لا یحتسب، ارث یحتسب خمس ندارد.

پس ارث لا یحتسب خمس ندارد. بالنتیجه یکی دلیل لو کان لبان بود و دیگری این صحیحه است و ظاهراً هر دو هم درست و حرف خوبی است. صغرایش هم ما نحن فیه است که ظاهر صحیحه علی بن مهزیار این است که حضرت می‌خواهند بفرمایند: ارثی که خمس دارد در مقام تحدید است یعنی ظاهر عبارت این است. ارثی که خمس دارد ارث لا یحتسب است و معنایش این است که ارث یحتسب خمس ندارد. چون معمول و متعارف است.

در اینجا یک چیزی هست گرچه مورد قبول مشهور نیست اما چون عده‌ای مثل مرحوم نراقی و گاهی صاحب جواهر قبول کرده‌اند عرض می‌کنم و آن این است که یک روایت در فقه الرضا علیه السلام دارد. هر چند که مشهور بر عدم اعتبارش است و عدم قیام الحجّه بر اینکه اینها فرمایشات معصوم علیه السلام باشد که خودش بحث مفصلی است. صاحب مستند فقه الرضا علیه السلام را قبول دارد و بالنتیجه اجتهاداً بحث رجالی مفصلی دارد در فقه و ایشان معتمد است که حجت است و صاحب جواهر هم گاهی استناد به فقه الرضا علیه السلام فرموده، اما بالنتیجه از شیخ به اینطرف شاید نباشد یا کم باشد کسیکه قائل به حجیه فقه الرضا علیه السلام باشد، بالنتیجه مراسیلی است. یک روایت در آنجا هست که می‌گوید ارث خمس دارد بنحو مطلق. این روایت معارض است با این دو دلیل یعنی با مفهوم وصف در صحیحه علی بن مهزیار و قاعده لو کان لبان. روایت این است مستدرک الوسائل، کتاب خمس، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۶ ح ۱. یک تکه‌اش این است: و کل ما افاد الناس غنیمه و سائر الفوائد و المكاسب و الصناعات و الموارث (که موارث را در سیاق مکاسب و صناعات

ذکر کرده‌اند) و غیرها لان الجميع غنیمة و فائدة و رزق الله عزوجل. این ظهور اطلاق دارد در مواردی با جمع محلی به ال است که مواردی افراد عرضی و طولی را شامل می‌شود و مواردی محتسبه و غیر محتسبه را شامل می‌شود، این تعارض است با مفهوم صحیحۀ علی بن مهزیار که می‌گوید موارد خمس دارد. این استدلال تام نیست. اولاً: لا حجة لها، چیزی که حجیت نیست با حجت تعارض نمی‌کند. ثانیاً بر فرض حجت باشد، مواردی می‌گوید هر ارثی، صحیحۀ علی بن مهزیار تفصیل داده و تخصیص زده هر عمومی را. این می‌گوید موارد خمس دارد، صحیحۀ علی بن مهزیار می‌گوید مواردی که لا یحتسب است خمس دارد و یحتسب خمس ندارد مثل هر عام و خاص دیگر، بر فرض اگر حجت باشد و دیگری قاعده لو کان لبان.

ان قلت: مواردی منصرف است از مواردی لا یحتسب است و فرد نادر است، آنوقت بخواهیم عام را حمل بر فرد نادر بکنم و معظم افراد را خارج کنیم این نوعی تعارض است، نه عام و خاص است. یعنی اگر بنا شد بگوئیم مواردی که گفته شده ۹۹۹ در هزار استثناء است، این تخصیص اکثر است و این مستهجن است، پس این ظهور دارد در میراث تحسب (در فقه الرضا علیه السلام) و معارض می‌شود بر فرض که این باشد که فی نفسه حرف بدی نیست در مقام دلالت، عمده اشکال سندی روایتی که دارد و بر فرض این باشد باز هم آن مفهوم و قاعده لو کان لبان مقدم است. چرا؟ چون للاعراض از این روایت است پس بالنتیجۀ این فقه بالاعارض ساقط می‌شود و دیگر اینکه تعارض که کردند آن طرف اقوی است عملاً یعنی اگر اعراض بود بدون مقابل ساقط می‌کرد بنابر مشهور و المنصور، حالا که مقابل هم دارد و مقابلش هم صحیح و هم معمول بهاست. پس بر فرض که تعارض داشته باشد صحیحۀ علی بن

مهزیار، قاعده لو کان لبان بر آن مقدم است. اگر صحیحه نبود و قاعده لو کان لبان بود از نظر حجیت عقلائیة جا برای ظواهر دیگر نمی‌گذارد چون لو کان لبان اقوای از اینهاست. ظواهر لولا القرینة علی الخلاف حجیت دارد. قاعده لو کان لبان نمی‌تواند قرینه بر خلافش بیاید خودش بر خلاف ظواهر دیگر می‌تواند باشد. پس بالتیجه ارث یحتسب خمس ندارد چون فائده نیست. بله ممکن است کسی مناقشه کند که بگوید چرا فائده نیست؟ که هیچ، اما بر فرض که فائده باشد که مکرر شیخ و دیگران گفته‌اند این یکی از فایده‌ها و استفاده‌هاست. وقتیکه فائده شد پس چرا خمس ندارد؟ بخاطر لو کان لبان و صحیحة علی بن مهزیار. این تمام کلام در ارث.

بعد عروه یک تکه فرموده که عبارت را می‌خوانم. و **كذا لا یترک (لا یترک الاحتیاط که نخواستہ‌اند فتوی دهند و احتیاط وجوبی کرده‌اند) فی حاصل الوقف الخاص** (ما دو گونه وقف داریم، یکی وقت خاص است که شخصی خانه‌اش را وقف زید کرده است و بعد از او برای فرزندش و بعد برای فرزند فرزندش، این وقف خاص ملک شخصی می‌شود بدون واسطه، فقط ملک مطلق نیست مقید است و حق ندارد بفروشد و تا هست از آن استفاده می‌کند و بعد از خودش مال دیگران است. وقف عام مثل اینکه وقف اهل علم کرده است. متولی شرعی وقف این را می‌گیرد اگر به زید داد می‌شود ملک زید و اگر تا سر سال ماند خمس دارد. اینکه ایشان وقف عام را ذکر نکرده‌اند اینجا از باب این است که وقف خاص بما هو ملک است و بدون واسطه ملک است و وقف عام باید متولی شرعی به این بدهد و اگر به اهل علم دیگری داد ملک او می‌شود. فرمودند: که حاصل وقف خاص در آن خمس هست نه فتوی داده‌اند، احتیاط وجوبی کرده‌اند) **بل و کذا فی النذور** (کسی برای شما نذر کرد

که اگر بچه‌اش خوب شد مبلغی به شما بدهد و اگر تا سر سال مانند خمس دارد) و الاحوط استحباباً ثبوته (خمس) في عوض الخلع و المهر و مطلق الميراث حتى المحتسب منه.

اینها یک مجموعه‌ای از جزئیات است و دلیل خاص هم ندارد و اینها تنها نیست چون صاحب عروه فرموده و نحو ذلک و در وقف خاص و نذور هم می‌آید ما باید ببینیم ملاک خمس چیست، جزئیات خصوصیت ندارد، ممکن است هزار نوع از این جزئیات باشد و هر کسی یکجور جزئیات محل ابتلاش است، ملاک خمس چیست؟ الفائده، هر چیزی که فائده بر آن صدق کرد خمس دارد و هر چیزی که صدق فائده بر آن نکرد موضوع خمس در آن نیست که حکم خمس بر آن بیاید. آنوقت ما باید ببینیم که دائره فائده چیست و اینها خصوصیت ندارد. برای کسی نذر کردن و یک پولی به او دادن آیا فائده است یا نه؟ وقف خاص فائده است یا نه؟ قسم خورده یا عهد کرده که به کسی چیزی بدهد یا صدقه به کسی دارد حتی اگر به غنی داد چون صدقه مستحبه خاص به فقیر نیست. اینها کدامیک خمس دارد و کدام ندارد؟ عنوان عام، کل فائده فيه الخمس، در همین صحیحه علی بن مهزیار حضرت جواد علیه السلام تفسیر کردند و فرمودند: غنائم فوائد است و یا روایت دیگری هی والله الافاده یوماً بیوم و یا روایت دیگر هی الفائده، پس بالتیجه هر جا که عنوان الفائده عرفاً صدق کرد، خمس دارد. در یک روایت دارد که در ابتداء بحث خمس خواندم که در آنجا مورد استدلال قرار می‌دهند، روایت پیامبر صلی الله علیه و آله که به ابوذر و سلمان فرمودند: و الخمس في كل ما يملكه، عنوان ملک داشت و الآن نمی‌خواهم آن روایت را مطرح کنم. هر چیزی که انسان بدست آورد، ملکی که اسمش فائده باشد. چرا؟ چون قرض خمس ندارد ولو ملک می‌شود که صحبتش می‌آید. آیا کسیکه ۱۰۰ میلیون قرض کرده مالک می‌شود؟ بله. آیا

باید خمس بدهد؟ نه. ملکش هست اما خمس ندارد چون فائده نیست و استفاده نکرده اما وقتی که نذر عام را به زید می‌دهند، استفاده کرده و اگر نذر خاص به کسی دادند استفاده کرده، اما قرض ولو ملک است اما استفاده نیست. عین وقف خاص استفاده نیست. یعنی یک خانه‌ای را وقف کرده‌اند برای شما و بعد از شما برای ذریه‌تان، این خانه ملک شماست اما اسمش استفاده نیست. خلاصه ما باید ببینیم که هر جا فائده صدق کرد خمس دارد و هر جا که فائده صدق نکرد خمس نیست و این خلاف عظیمی که بین آقایان هست که آیا هدیه خمس دارد یا ندارد و یا صدقه خمس دارد یا ندارد، صاحب عروه می‌فرمایند کسیکه به او زکات داده‌اند و سر سال زیاد آمده خمس ندارد و بعضی گفته‌اند خمس دارد، این خلافها مال همین است که آیا فائده صدق می‌کند یا نه؟ یک عده گفته‌اند صدق می‌کند و عده‌ای گفته‌اند صدق نمی‌کند. آنوقت باید ببینیم چه چیزهایی از این استثناء شده است، ارث فائده که استثناء شده و خمس ندارد، چه چیزهایی استثناء شده، یکی ارث یحسب است که گفته شد خمس ندارد و دیگری مهر است که فرمودند در مهر خمس نیست و جماعتی فرموده‌اند در مهر خمس هست. آیا مهر از مستثنات است؟ مهر فائده است، چرا خمس ندارد. یکوقت است که می‌گوئیم فائده نیست که بحثی نیست. پس باید بررسی کنیم که مهر خمس دارد یا نه؟ پولی را از زوج در عقد دائم نه منقطع (چون عقد منقطع خمس دارد) به زوجه می‌دهد آیا سر سال زوجه باید خمس بدهد یا نه؟ جماعتی تصریح کرده‌اند که باید خمس دهد و جماعتی مثل صاحب عروه که اظهر فرمایش ایشان است فرموده‌اند که خمس ندارد و احتیاط استحبابی است که باید ببینیم کدام دلیل را می‌توانیم استفاده کنیم؟

جلسه ۱۸۱

۲۲ محرم ۱۴۲۷

در مهر آیا خمس هست یا نه؟ این دو مسأله است: ۱- مهر نکاح دائم است. ۲- مهر نکاح منقطع است. آنکه غالباً متعرض شده‌اند از صاحب جواهر به اینطرف در کتب علمی و رساله‌های عملیه، صاحب عروه هم در عبارتی که دیروز خواندم متعرض بودند، مسأله اولی است که مهر نکاح دائم است. آن را غالباً فرموده‌اند خمس ندارد. زن، همسرش به او قطعه زمینی را بعنوان خمس داد که ۲۰ سال مانده، و مؤونه نیست آیا خمس دارد یا نه؟ یا پولی به او داد و کنار گذاشته، مؤونه نشد، آیا خمس دارد یا نه؟ مشهور، بلکه بعضی از متأخرین فرموده‌اند: **لم نجد قائلًا واحداً و فقیهاً واحداً بالخلاف**، گرچه مسأله مخالف دارد اما شهرت عظیمه، کسانی که متعرض این مسأله شده‌اند گفته‌اند مهر خمس ندارد. وجهش چیست؟ یکی که عمده دلیل این است و اگر تام باشد این است که قاعده لو کان لبان است. گفته‌اند مهر یک مسأله‌ای بوده محل ابتلاء عموم مسلمین در کل اعصار معصومین علیهم‌السلام و بعد از معصومین و هیچ موردی نه در روایت و نه فقهاء متقدمین احدی نگفته اگر مهر زیاد آمد

سر سال خمس دارد و هو مما یغفل عامه الناس، پس سه مقدمات قاعده لو کان لبان که یک طریقه معتبره کاشفه عقلائییه است در آن این سه مقدمه هست. مقدمه اولی که محل ابتلای عموم است و مسأله نادره‌ای نیست که گاهی اتفاق بیفتد، روزانه اتفاق می‌افتد که عقدهای دائم می‌شود. مما یغفل عامه الناس است. خانمهایی که ازدواج می‌کنند و مهر می‌گیرند حتی متدینهایشان در ذهنشان نیست که مهر خمس دارد. حتی زمان معصومین علیهم‌السلام در ذهنشان نمی‌آمده و الا بعضی سؤال می‌کرده‌اند بیش از ۲۵۰ سال عصور معصومین علیهم‌السلام حتی یک نفر هم سؤال نکرده یعنی در حدیکه چون محل ابتلای عموم است اگر به ذهن کسی می‌آید که شاید خمس داشته باشد، حتی شاید هم به ذهن متدینین هم نیامده است. و اقلأً یک سؤال و جواب به ما می‌رسد. پس مما یغفل عامه الناس.

مقدمه سوم اینکه دلیل خاص وارد شده است و در عمومات کافی نیست در موردیکه غفلت هست یعنی کل ما افاد الناس من کثیر و قلیل، این فائده و زن از این پول و زمین استفاده کرده، این عمومات کافی نیست مع غفله غالب الناس. گفته‌اند این مقدمات ثلاث که اگر اجماع داشته باشد با هم، این کاشفیت عقلائییه دارد از حکم شرعی، طریقت عقلائییه و ظهور عقلائی دارد از اینکه در مهر خمس نیست، حتی بعضیها فرموده‌اند: لم یصرح بوجوب الخمس فیه و لا فقیه واحد. هیچکس نگفته که مهر خمس دارد. این یک دلیل. البته لم یصرح فیه فقیه واحد و این سه مقدمه قابل دو مناقشه هست: ۱- متأخرین یعنی من قاربنا عصورهم، بعضیها متعرض شده‌اند و بعضی فتوی داده‌اند که مهر خمس دارد و بعضی احتیاط و جوبی کرده‌اند. بلکه در قبلیها نبوده و در رساله‌های قبلیها صاحب جواهر و شیخ انصاری و میرزای بزرگ و صاحب

عروه ندیدم. که خمس را بر مهر واجب کرده باشند و فرمودند خمس استحبابی است و گرنه خمس ندارد. و غالباً حاشیه نکرده‌اند، گرچه بعضی فرموده‌اند که عرض می‌کنم. اما ممکن است کسی مقدمه ثانیه را از مقدمه قاعده لو کان لبان تشکیک در آن کند و آن این است که چرا، زمان معصومین علیهم‌السلام سؤال نشده یعنی به ما نرسیده اما بعد از معصومین علیهم‌السلام خصوصاً در عصور متأخره مطرح بوده لهذا در رساله‌های عملیه آمده مثل رساله صاحب جواهر و شیخ، پس یغفل عنه غالب الناس معلوم نیست باشد.

انصافاً این است که هر دو مناقشه به نظر می‌رسد که روشن نباشد. اما اینکه یغفل عنها غالب الناس تا الآن هم غالب الناس یغفل با اینکه جماعتی از فقهاء هر چند کم هستند احتیاط و جویی کرده‌اند که گفته‌اند مهر خمس دارد اما مع ذلک در عامه مردم متدین به اهل علم و فضل، غافل هستند از اینکه مهر خمس دارد یا ندارد و به ذهنشان نمی‌آید که مهر خمس داشته باشد. لهذا به نظر می‌رسد که ما باشیم و این دلیل، حرف خوبی است و تام. اگر کبرای قاعده لو کان لبان را می‌پذیریم که می‌شود گفت بر کبری تسالم است که پذیرفته‌ایم. صغری هم ظاهراً این مقدمات ثلاث تام است و کاشفیت عقلائیة هم فی محلهاست. جاهای دیگر هم که آقایان تمسک می‌کنند به این کاشفیت عقلائیة و قاعده لو کان لبان، گرچه عرض کردم که قاعده لو کان لبان در اصول مطرح نشده و در فقه گرچه صاحب جواهر و شیخ مطرح کرده‌اند هر چند زیاد مطرح نشده اما لب مطلب را فرموده‌اند. صغرایش هم ظاهراً اینجا هست. پس ما می‌توانیم این قاعده را منحصص قرار دهیم در مورد مهر برای هی و الله الافادۀ یوماً بیوم، فائده است، زمین گیر زن آمده و هر روز هم قیمتش بالاتر می‌رود.

صاحب حدائق یک دلیل دوم ذکر فرموده یعنی تنها دلیل که صاحب حدائق برای خودشان ذکر کرده‌اند دلیل دوم است و به قاعده لو کان لبان تمسک نکرده‌اند. دلیل دوم صاحب حدائق به نظر می‌رسد که مورد تأمل شاید منع باشد. صاحب حدائق فرموده مهر نکاح زن خمس ندارد. چرا؟ حدائق ج ۱۲ ص ۳۵۳. فرموده‌اند: ان الصداق عوض البضع کثمن المبیع فلا یکون من قبیل الغنیمه، پس خمس ندارد چون مهر عوض است. مثل اینکه کتاب را فروخته و پول گرفته، وقتیکه ثمن مبیع شد پس مثل غنیمت نیست و قرآن فرموده: انما غنمتم و این غنمتم نیست، چیزی داده و چیزی گرفته است. این فرمایش گرچه ممکن است برایش یک مؤیداتی ذکر کرد مثل روایتی که معروف هم هست اما سند معتبر ندارد و یک عده‌ای از مجاهیل آن هستند و روایتی که در این مورد سؤال شد که آیا کسیکه می‌خواهد ازدواج کند حق دارد قبل از عقد زن را ببیند؟ حضرت فرمودند: بله، بعد اینطور تحلیل فرمودند: انما یرید ان یشترها بأغلی ثمن (وسائل، کتاب النکاح، ابواب مقدمات النکاح، باب ۳۶، ح ۷) این می‌تواند مؤید باشد که حضرت تعبیر از نکاح به یشترها کرده‌اند. که شاید صاحب حدائق هم از همین روایت برداشت کرده‌اند فرموده‌اند صداق عوض است. لکن ما باشیم و این فرمایش، تام نیست، اولاً: مگر در ثمن مبیع خمس نیست، تجارت است تسالم فقهاست که خمس هست یعنی اگر کسی خانه مسکونی‌اش را که مؤونه‌اش است را فروخت و در یک خانه اجاره‌ای نشست، آیا پولش اگر بماند خمس ندارد چون ثمن مبیع است؟ چرا خمس دارد. تجارت عمده‌اش بیع و شراء است. چون عوض است پس غنیمت بر آن صدق نمی‌کند، چرا صدق می‌کند.

ثانیاً: مهر در عقد منقطع اجرت است و تعبیر اجاره، اجرت هم در قرآن

کریم شده و هم در روایات، یعنی ثمن است، اما در عقد دائم ثمن نیست. ثمن و مثنی در عقد دائم، زن و شوهر هستند و مهریه یک شیرینی است و لهذا تسالم است ظاهراً از فقهاء که اگر عقدی شد بدون ذکر مهر چه عمداً و چه نسیاناً و چه جهلاً، شاید تسالم باشد که نکاح و عقد صحیح است. اگر مهر ثمن است، مبیع بی ثمن مگر عقد است؟ عقد باید دو طرف داشته باشید یک ثمن و یک مثنی. اگر ثمن باشد باید عقد باطل باشد و قاعده خود صاحب حدائق هم قبول دارند که اگر در عقد دائم مهر ذکر نشد عقد باطل نیست، ثمن المثل به گردنش می آید، پس این چه ثمن و عوضی است که عقد یکطرفه صحیح می شود؟ مثلاً در کتاب نکاح عروه فصل العقد و احکامه آخرش ایشان فرموده اند: مسائل متفرقه، در مسأله اولی این است که فرموده اند: **العقد الدائم الذي لا يلزم فيه ذكر المهر**، پس معلوم می شود که مهر عوض نیست و عوض از زوجه و خود زوج است و عوض زوج خود زوجه است و مهر شیرینی است. پس چطور عقد است؟ پس اگر عوض نشد، فرموده اند پس غنیمت نیست. غنیمت را در روایات متعدده که بعضی هایش صحیح بود مثل صحیحہ علی بن مهزیار که حضرت فرمودند: **اما الغنائم و الفوائد**، این موضوع خمس است. آیا مهر فائده هست یا نه؟ بله، وقتی که فائده بود غنیمت است. فقط بخاطر قاعده لو كان لبان می گوئیم خمس ندارد. یعنی اگر قاعده لو كان لبان نباشد یا تشکیک در بعضی از مقدماتش شود قاعده اش این است که مسأله دارد. همانطوری که جماعتی از متأخرین قاعده لو كان لبان برایشان روشن نبود یا احتیاط وجوبی کرده اند که خمس دارد و یا فتوی داده اند که یکی شان مرحوم آقای حکیم در حاشیه عروه، صاحب عروه احتیاط استجابی کرده اند که دیروز عبارت ایشان را خواندم، ایشان احتیاط وجوبی کرده اند که

مهر خمس دارد مطلقاً. مرحوم کاشف الغطاء که از تلامیذ صاحب عروه‌اند ایشان هم اینحال عروه را حاشیه کرده‌اند و گفته‌اند که مهر خمس دارد اما تقیید کرده‌اند، گفته‌اند آن مقدار از مهر که بیش از مهر السنه است، آن مبلغ اضافه خمس دارد. که وجه این فرمایش برای ما روشن نیست. ممکن است که یک توجیهی بر این تفصیل کرد. مرحوم اخوی هم در حاشیه عروه احتیاط وجوبی کرده‌اند و لکن در الفقه فتوی داده‌اند ج ۳۳ ص ۲۸۰، صاحب عروه فرمود: و الاحوط استحباباً، ایشان فرمودند: عند المصنف و وجوباً عند الآخرین و فتوی عندانا ثبوتہ (خمس) ای المنتقل الی الرجل (در عوض خلع) و المنتقل الی المرأة (در مهر). خلاصه یک عده‌ای از قائل نشده‌اند بخاطر اینکه لو کان لبان برایشان روشن نبوده در اینجا اگر کسی لو کان لبان برایش روشن نشد یا خمس دارد و مثل صاحب حدائق گفت اصلاً غنیمت نیست، بله خمس ندارد. اما ما باشیم و ظاهر آیات شریفه و روایات، غنیمه و فائده، پس باید خمس داشته باشد مگر استثناء شود. فرمایش صاحب حدائق و دلیل ایشان روشن نیست بلکه مورد منع است و ما می‌مانیم و قاعده لو کان لبان. و به نظر می‌رسد که قاعده لو کان لبان اینجا مثل جاهای دیگر جاری است. از نظائرش که در طول فقه ملتزم شدیم و کاشفیت عقلائییه استفاده کردیم همینطور بوده است. پس بنابر این طبقاً لفرمایش مشهور و شهرت عظیمه احدی حاشیه نکرده‌اند فقط در عروه چند نفر از آقایان حاشیه اینگونه کرده‌اند. این مسأله اولی که در مهر دائم است و به نظر می‌رسد که مبتنی بر قاعده لو کان لبان است، اگر کسی پذیرفت فبها و اگر نپذیرفت که یا احتیاط می‌کند و یا مثل مرحوم اخوی فتوی فرمودند، گرچه ایشان در مقام فتوی، فتوی نداده‌اند و در کتاب علمی فرمودند.

اما در عقد منقطع غالباً من ندیدم که متعرض شده باشند این مسأله را قاعده‌اش این است که خمس دارد. چرا؟ چون قاعده لو کان لبان در اینجا محرز نیست. یعنی عقد منقطع اینطور نبوده که خیلی زیاد باشد و سؤال نشده و جواب داده نشده و کاشفیت عقلائیة ندارد که بگوئیم اگر عقد منقطع مهر در آن خمس داشت در روایات و فتاوی فقهاء می‌آمد، نه، تعرضی به آن نشده یا در زمان معصومین علیهم‌السلام قدری بخاطر تقیه بوده و یا به جهات دیگر بوده، زمان فقهاء دیگر هم که متعرض نشده‌اند چیزی خیلی شائع و معروفی نبوده و غالباً یک امری بوده که اگر هم بوده مستور انجام می‌گرفته و شاع و ضاع نبوده ولو کان لبان نبوده، پس دلیل لو کان لبان که مهر خمس ندارد، این خاص به مهر عقد دائم است و آن است که لو کان لبان و آن است که مقدمات ثلاث یغفل عنه غالب الناس و محل ابتلای عمومی است و خود عقد منقطع محل ابتلای عمومی معلوم نیست در آن حد باشد و یغفل عنه غالب الناس روشن نیست و دلیل خاص هم در موردش وارده نشده که عقد منقطع خمس دارد اما آن دو مقدمه تامی نیست و عمده مقدمه اولی است. پس دلیلی که می‌گوید مهر خمس ندارد دائره‌اش محصور به عقد دائم است نه عقد منقطع. پس دلیلی نداریم که مهر عقد منقطع خمس نداشته باشد. آنوقت فائده و غنیمه و اگر تا سر سال ماند خمس دارد. یؤید ذلک بل یدل علیه که در قرآن کریم از عقد منقطع تعبیر به اجاره شده و در اجاره، روایات خاصه بعنوان مطلق فرموده‌اند که خمس دارد و فقهاء هم خلقاً بعد السلف گفته‌اند خمس دارد. صناعات، زراعات، اجارات گفته‌اند خمس دارد. در روایت زراره اینطور دارد. قرآن کریم در سوره نساء آیه ۲۴ فرموده: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**، اجر ذکر شده در حدیث زراره از حضرت صادق علیه‌السلام ذکر شده که از حضرت می‌پرسد

در عقد دائم بیش از ۴ تا نمی‌شود گرفت، در عقد منقطع چند تا؟ حضرت می‌فرمایند: اشکالی ندارد هر چند تا بگیرد و در وسائل ابواب متعدد دارد که در یکی حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند: فانهنَّ مستأجرات. صغرایش را حضرت فرمودند: مستأجرات و کبرایش این است که اجارات خمس دارد. این روایت در وسائل، کتاب نکاح، ابواب المتعة، باب ۴، ح ۲.

در روایت دیگر در باب ۱ متعدد ح ۶ صحیحه عبدالرحمن بن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعت ابا حنیفه سأل ابا عبدالله علیه السلام عن المتعة، أحق هي؟ فقال علیه السلام: سبحان الله اما تقرأ كتاب الله تعالى فما استمتعتم به منهنَّ فاتوهنَّ أجورهنَّ فريضةً. عبدالرحمن بن ابی عبدالله علیه السلام که شاهد جلسه بوده می‌گوید تا ابوحنیفه این را شنید، فقال ابوحنيفة: والله لكانها آية لم اقرأها قط. پس من جهة، دلیل مهر خمس ندارد و محصور به عقد دائم است، آنوقت عمومات می‌گیرد مهر عقد منقطع را، دلیل دیگر اینکه اجازه است، هم در قرآن تعبیر اجورهن فرموده و هم روایات شاید متواتر و یا لا اقل متواتر اجمالاً که تعبیر اجاره شده و حضرت در روایت صحیحه تفسیر فرموده‌اند اجورهن را به متعه، پس قاعده‌اش این است که مهریه متعه اگر از مؤونه سال اضافه آمد خمس داشته باشد مثل چیزهای دیگر.

جلسه ۱۸۲

۲۳ محرم ۱۴۲۷

من یک توضیحی نسبت به یکی از عرائض دیروز عرض کنم. دیروز عرض کردم که اگر انسان مؤونه شخصی‌اش را هم فرضاً مثل منزل و فرش زیر پایش پول شد و پول تا سر سال ماند خمس دارد. این مطلب خودش یک مسأله جداست و محل بحث است. اینکه دیروز عرض کردم بنابر مبنای جماعتی است که همین مبنی منصور است و مسأله‌اش انشاء الله می‌آید که الخمس بعد المؤمنه، از این جمله استفاده می‌شود که مؤونه مادامت مؤونه خمس ندارد که اگر از مؤونه بودن افتاد خمس پیدا می‌کند یا اینکه نه، مؤونه ذاتش از خمس مستثنی است و اگر کسی خانه‌ای سالها نشسته بود و مؤونه‌اش بود حالا یک خانه دیگر خریده در آن خانه نشسته و از این خانه مستغنی شده و با این خانه دارد تجارت می‌کند و اجاره می‌دهد، آیا این خمس ندارد که جماعتی فرموده‌اند و گفته‌اند مؤونه ذاتش از خمس مستثنی است ولو از مؤونه بودن بیفتند و اینکه دیروز عرض کردم که حتی اگر مؤونه خودش را بفروشد و پول شود و این پول بماند تا سر سال و استفاده نشود

خمس دارد، روی این مبنی است و الا مسأله اجماعی نیست که مسأله می‌آید. اینجا چندتا تتمه هست که بنابر مشهور شبه اجماع غیر از چند نفری که در مهر عقد دائم خمس نیست، این گیری ندارد که مهر مطلق خمس ندارد. اما بنا بر که مبنای دیگر و غیر مشهور که در مهر خمس هست چه فتوی و چه احتیاطاً و چه وجوباً، یسثنی من ذلک مهر مقید. یعنی یک وقت زوج به زوجه یک میلیون مهر می‌دهد، این مهر مطلق است. یکوقت نه، می‌گوید: یک میلیون به شما مهر می‌دهم به شرطیکه با این یکی میلیون وسائل خانه بخری و قید می‌کند. قاعده‌اش این است که حتی بنابر قولی که در مهر خمس هست بگوئیم در مهر مطلق خمس هست نه در مهر مقید و در مهر مقید خمس نیست. چرا؟ چون بر این صدق فائده نمی‌کند. به کسیکه چیزی تملیک کردند اما مقیدش کردند، زوج که مالک این پول بوده و به عنوان مهر به زوجه داده، قید کرده که با همه پول وسائل منزل بخری، این پول مال آن زن نشده بعنوان مطلق تا اینکه بر آن خمس بیاید. مهری که خمس دارد بنابر قول غیر مشهور، مهر مطلق است. اما مهر مقید خمس ندارد، حتی بنابر اینکه در مهر عقد منقطع خمس هست که دیروز عرض شد که فائده‌اش این است که خمس باشد چون یک نوع اجاره است و در اجارات خمس است، آنهم اگر مقید شد یعنی در عقد منقطع، مهر را زوج قید کرد که با مهر چکار کند اینهم قاعده‌اش این است که خمس نداشته باشد.

یک بحثی در فقه هست که اصلاً آیا مالک مقید داریم یا نه، این غیر از مسأله مهر است. یعنی اگر کسی به شما خانه‌ای فروخت و گفت این خانه را به شما می‌فروشم بشرطیکه این خانه را نفروشی، آیا این بیع صحیح است و شرط هم صحیح است؟ بیع باطل است؟ بیع صحیح است و شرط باطل است؟

که بحثش در کتاب بیع است. جماعتی گفته‌اند: ما ملک مقید نداریم. ملک یعنی مطلق، این ملک نیست و تملیک نشده، اباحه‌ای است و احکام اباحه دارد. و ممکن است عناوین دیگری بر آن مرتب شود. ملک یعنی هر کاری که بخواهد در آن انجام دهد اما این ملک شما شود در حالیکه حق نداشته باشید که بفروشید یا من این کتاب را به شما هدیه می‌دهم بشرطیکه به زید ندهید. این مسأله در باب بیع است و محل کلام است و قاعده‌اش این است که حتی اگر در باب بیع بگوئیم ملک مقید نداریم در باب مهر بگوئیم مانعی ندارد. چرا؟ چون در مهر نه شرط این است که عین باشد که بعضی مثل بیع شرط کرده‌اند که مبادره مال بمال. بیع منفعت، بیع نیست، و نه شرط این است که منفعت باشد. از روایات مهر استفاده می‌شود که مهر یک نوعی شیرینی در عقد دائم است.

پس در مهر مقید که گاهی در مهرها اینگونه تملیک می‌شود و ارتکاز طرفین این است یا در ورقه می‌نویسند که این مهر که می‌دهم بشرطیکه وسائل زندگی بخری نه اینکه پول را کنار بگذارد. این بر فرض این است که تملیک کند. اما اگر گفتیم تملیک نیست، اباحه یا توکیل است نه تملیک، وقتیکه می‌گوید این را مهر قرار می‌دهم معنایش این است که من شما را وکیل می‌کنم که پول ملک زوج را برای خانه فرش بخری و اگر این باشد که ملک نیست و واضح است که در آن خمس نیست.

تتمه دیگر، مرحوم صاحب عروه در عبارتی که خواندم عوض الخلع و مهر را با هم ذکر کرده و برایش یک حکم قرار داده‌اند. عوض خلع پولی است که از زن به مرد برمی‌گردد تا مرد طلاق خلعی بدهد، و مهر پولی است که از زوج به زن داده می‌شود برای اینکه راضی به عقد نکاح شود. صاحب عروه در

هر دو فرمودند که احتیاط استحبابی این است که خمس دارد و زوجه اگر مهر را گرفت و تا سر سال ماند، زوج عوض خلع پول را گرفت و تا سر سال ماند، صاحب عروه فتوایشان این بود و مشهور متأخرین هم فتوایشان این است که خمس ندارد هر چند تا سر سال بماند فقط احتیاط استحبابی این است که خمس دهد.

در مهر عرض شد که خمس ندارد لقاعده لو کان لبان، آیا قاعده لو کان لبان در عوض خلع هم هست؟ نه در خود مهر بعضی شک کرده‌اند در تمامیت مقدماتش. مهر یک چیزی است که روزانه در هر ده و شهری تحقیق پیدا می‌کند، اما خلع اینقدر نیست که لو کان لبان، ایشان از کجا آورده‌اند که عوض خلع خمس ندارد؟ این اگر قیاس بر مهر است که تام نیست که دلیل مهر اینجا هم بیاید و باید بگوئیم فائده نیست یعنی به نظرشان رسیده عوض خلع چون زوج چیزی را از دست می‌دهد و پول را گیر می‌آورد (زنش را از دست داده) پس پول در مقابل از دست دادن چیزی است، اینکه سود و فائده نیست باید از اینجهت باشد که بعضی از شراح و محشین تصریح بر این مطلب کرده‌اند. گفته‌اند بر خلع خمس نیست بخاطر اینکه خمس باید غنیمت باشد و فائده و این غنیمت و فائده نیست. الجواب: همان است که دیروز عرض شد، مگر در بیع چیزی از دست نمی‌دهد و چیزی بدست می‌آورد خانه از دست می‌دهد و پول می‌گیرد اگر این پول ماند خمس باید بدهد. در اجاره، کار می‌کند پول می‌گیرد که باید خمس بدهد. ملاک ما در خمس چیست؟ آیا باید چیزی از دست ندهد که هبه مجانی باشد که یک عده‌ای اشکال کرده‌اند که چون کار نکرده، کسب نیست خمس ندارد. پس چه خمس دارد؟ ما باید بینیم که موضوع خمس در ادله چیست؟ قرآن کریم فرموده: غنیمت و غنائم، روایت

صحیحیحه از حضرت جواد علیه السلام فرمودند: و اما الغنائم و الفوائد. روایات دیگر معمول بها فرموده‌اند: هی والله الافاده یوماً بیوم. پس موضوع خمس الفائده است. حالا ما هستیم و کلمه فائده، اگر بنا شد که بیع اسمش فائده باشد و در اجاره و صلح پول بدست می‌آید، خوب اینهم دارد زنش را از دست می‌دهد و پولی گیرش می‌آید و فائده است، پس قاعده‌اش این است که خمس داشته باشد، مگر دلیلی بر تخصیص است، در عوض خلع دلیلی بر تخصیص نداریم. لهذا قاعده‌اش این است که ما فرق بگذاریم بین عوض خلع و مهر. در مهر و عقد دائم بگوئیم خمس ندارد اما در خلع قاعده‌اش این است که خمس داشته باشد. بلکه اگر عین مهر را زوجه به زوج برگرداند. یعنی زوج یک خانه‌ای را مهر زنش کرد و زمینی را مهر زن کرد، زن خمسی به گردنش نیست چون لو کان لبان، بعد زن با شوهر اختلاف پیدا کردند به شوهرش گفت مرا طلاق بده همین زمین که مهر داده‌ای را به تو پس می‌دهیم یعنی حتی اگر عین جنس خود مهر را پس داد، برای مرد یک ملک جدید است این فائده است که باید خمس دهد. بلکه حتی اگر قبل از مهر دادن به زن خمسش را زوج داده بود. و همین حرف را در بیع می‌گوئیم. اگر کسی در بیع ماشینی داشت و خمسش را داده بود به زید فروخت و فردا آمد و گفت بیا از من بخر، دوباره همان ماشین را صاحب قبلی خرید. این ماشین مؤونه‌اش نبود آیا باید خمس بدهد؟ بله. چون ملک جدید و فائده جدید است ولو اینکه قبلاً که در ملکش بوده خمس داده است.

پس در عوض خلع چه دلیلی داریم که خمس ندارد؟ اگر راستی فائده نمی‌کند که بعضی تصریح به این جهت کرده‌اند که اشکالی ندارد. اما به نظر می‌رسد که چه فرقی می‌کند با موارد دیگر که قاعده صدق می‌کند. پس عوض

خلع قاعده‌اش این است که خمس دارد و مهر خمس ندارد. عوض خلع همان مهر است که به زوج بر می‌گردد.

تمه بعد این است که یک عده‌ای از فقهاء در مختلف کتب فقهیه یک عده موضوعات محل ابتلاء را مطرح کرده‌اند که در بعضی گفته‌اند خمس هست و بعضیها گفته‌اند در آن خمس نیست. چرا؟ چون بعضیها گفته‌اند فائده نیست و خمس نیست و در کتب هم زیاد نیامده است ولی چند نفر ذکر کرده‌اند. یکی مسأله دیه است. پای زید را شکانند و به او دیه دادند. این دیه مانده سر سال، آیا خمس دارد یا نه؟ یا آرش، دستش خراش خورد و به او آرش دادند آیا خمس دارد یا ندارد؟ جماعتی مثل مرحوم اخوی تصریح کرده‌اند که خمس دارد و بعضیها تصریح کرده‌اند که خمس ندارد. گفته‌اند پایش شکسته پول به او داده‌اند. ما در ادله نداریم که سبب پول بدست آوردن چه باشد هر چیزی که فائده باشد، اسمش فائده نیست عیبی ندارد، به نظر آن آقائی که اسمش فائده نیست، موضوع خمس الفائده است، خوب چطور کسیکه خودش را اجاره می‌دهد و خیاطی می‌کند در پولش خمس هست، آنوقت تفریق بین اینها چطور است، چطور آن فائده است و این فائده نیست؟ باید طوری باشد که همه جزئیات را بتوانیم تحت یک کبرای کلی جمع کنیم. به نظر می‌رسد دیه‌ای که بخاطر جنایت یا خطا و آرش و عمد به خود شخص می‌دهند، فائده است و خمس دارد، حالا اگر شخصی مرد و به ورثه‌اش دیه می‌دهند و این پول دیه ماند تا سر سال، آیا خمس دارد یا نه؟ چرا نه؟ اگر دلیل خاص داشتیم که دیه خمس ندارد، می‌گوئیم این پدرش، پسرش را از دست داده، این سبب شده که این شخص پول گیرش آید و فائده. ما باید بررسی کنیم که فائده که موضوع خمس هست چیست و الفائده یعنی چه تا

بینیم شامل دیه‌ای که به ورثه مقتول می‌دهند می‌شود یا نه یا به خود شخص می‌دهند چون دست و پایش را شکنندند می‌شود یا نه؟ در لغت به نظر می‌رسد که فائده در مجمع البحرین فرموده: و ما فادت له فائدهُ ای ما حصلت. یعنی هر چیزی که گیر انسان بیاید به آن فائده می‌گویند. این یک معنای عام وسیع دارد که هر چه موضوعاً از آن استثناء شد که فائده نبود یا حکماً استثناء شد مثل مهر که فائده هست یا مثل ارث یحتسب که فائده هست شارع گفت خمس ندارد. شارع گفت در باب خمس لو کان لبان، در مهر از قاعده لو کان لبان استفاده کردیم هر جا که موضوعاً و حکماً خارج شد فبها وگرنه حَصَلَتْ ملاک است. فائده یعنی ما حَصَلَتْ، ما فادت له فائدهُ این ما حَصَلَتْ فائده آن است که گیر انسان چیزی بیاید به هر سبب و عنوانی و جهتی، چیزی از دست داده باشد یا نه؟ حالا ممکن است حقی را از دست بدهد عین یا منفعت را از دست داده باشد و پول بدست آورده باشد. ما برای اینها دلیلی نداریم، عنوان فائده همه اینها را می‌گیرد. خانمی که حق قسم خود را به هوویش می‌فروشد و یا مصالحه می‌کند و مقابلهش پول می‌گیرد، آیا این پول فائده است؟ بله این حق از دست داده است. خوب داده باشد. و این از دست دادن ما در ادله نداریم ما باید بینیم که موضوع چیست در دلیل، تمام اینها فائده است و حَصَلَتْ است و یؤیده روایت پیامبر ﷺ که سید بن طاووس از عیسی بن المستفاد نقل کرده از حضرت کاظم العجلی که پیامبر ﷺ به ابی‌ذر و مسلمان و مقدار شرائع الاسلام را بیان کردند و جزئش این بود که: و اخراج الخمس من کل ما یملکه احد من الناس (که ملک هم اعم از ملک عین است و منفعت و حق که فی محله بحث شده) حتی یدفعه الی ولی منی کلما یملکه، یملکه احد من الناس، آیا به دیه‌ای که به طرف می‌دهند یملکه هست یا نه؟ این همان ما

حصلت است. لغت گفته ما حاصلت، روایت پیامبر ﷺ فرموده‌اند: یملکه حسب این روایت. پس ما باید دائر مدار فائده بچرخیم. فائده بمعنای حاصلت و بمعنای ملکه است.

جلسه ۱۸۳

۲۹ محرم ۱۴۲۷

مسأله ۵۰: اذا علم ان ورثه لم يؤد خمس ما تركه وجب اخراجه (اگر وارث بداند که مورث خمس نداده باید خمس را قبل از مصرف بدهند.) سواء كانت العين التي تعلق به الخمس موجودة، او كان الموجود عوضها (زمینی متعلق خمس بوده و میت حال حیاتش زمین را فروخته و گوسفند خریده و سال بر گوسفندان نگذشت اما عین این گوسفندان عوض عینی است که بر آن خمس آمده و نداده) بل لو علم باشتغال ذمته بالخمس وجب اخراجه من تركته مثل سائر الديون. می‌داند که به ذمه میت خمس متعلق بوده و پرداخت نکرده، حالاً نه عین مال موجود است و نه عوض آن مال فقط به ذمه میت خمس متعلق شده است. حالاً که مرده، ورثه واجب است از ما ترک خمس را بدهند.

اگر بعضی از متأخرین در این مسأله اشکال نکرده بودند قاعده‌اش این بود که از مسأله زود رد شویم چون مسأله روشن است و دهها حاشیه که در عروه هست این مسأله را حاشیه نکرده‌اند الا نادر و هر سه مسأله در آن خمس هست و فتوی هم هست و احتیاط نیست، اگر میت ما ترکی نداشت،

ورثه ارثی نبرده‌اند تا بخواهند خمس دهند، اما صحبت سر این است که میت ما ترک دارد و ورثه باید خمس را بدهند.

اما مسأله اولی، اگر عین موجود است. زید زمین خریده و سالهاست که افتاده و در آن خمس آمده، حالا که زید مرد و زمین متعلق خمس بود و نداد و مرد، در این زمین خمس باقی است و بر ورثه اخراجش واجب است. چرا؟ به دو دلیل: ۱- استصحاب: لا تنقض الیقین بالشک. این زمین حال حیات زید متعلق خمس بود و $\frac{1}{5}$ این زمین مال ارباب خمس بود با موت زید نمی‌دانم که از مال ارباب خمس بودن ساقط شد؟ نه، لا تنقض الیقین بالشک. پس خمس هست و دلیلی نداریم بر ارتفاع الخمس بالموت که اصل عملی استصحاب را کنار بگذارد.

یک مسأله‌ای هست که در آینده می‌آید و محل خلاف است که آیا خمس تعلقش به مال علی نحو الاشاعه است یا علی نحو الکلی فی المعین است؟ یعنی یک وقت زید از دنیا می‌رود، یک خانه‌ای دارد که بر ورثه پخش می‌شود یعنی ملک از این خانه مال ورثه است. یک وقت علی نحو الکلی فی المعین است که احکام و آثارش فرق می‌کند. صاحب عروه چون این مسأله را در مسأله شماره ۷۶ متعرض هستند که انشاء الله آنجا صحبتش می‌شود و من فکر می‌کنم وفاقاً و تعباً لجماعه خمس علی نحو الاشاعه است و احکام متعدده‌ای بر آن مترتب می‌شود. صاحب عروه معتقد است که علی نحو الکلی فی المعین است. اینکه عرض شد با موت زید خمس متعلق به مال زید ساقط نمی‌شود و ورثه باید بدهند فرقی نمی‌کند که قائل شویم که تعلق خمس به مال علی نحو الاشاعه است یا علی نحو الکلی فی المعین است. چرا؟ چون $\frac{1}{5}$ این زمین مربوط به ارباب خمس است حالا این $\frac{1}{5}$ چه بگوئیم علی نحو الاشاعه است و

هر متری $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است و چه بگوئیم علی نحو الكلی فی المعین است یعنی در این ۱۰۰ متر $\frac{1}{5}$ یعنی ۲۰ متر مربوط به ارباب خمس است نه هر ذره ذره اش. حال فرقی نمی‌کند زید که مرد این خمس که علی نحو الاشاعه بود علی نحو الاشاعه بالاستصحاب باقی می‌ماند و این خمسی که علی نحو الكلی فی المعین بود به نظر شافی علی نحو الكلی فی المعین باقی می‌ماند. چون ملاک استصحاب متعلقش نیست، ملاک استصحاب یقین سابق و شک لاحق است و این فرقی نمی‌کند که متعلقش اشاعه باشد یا کلی معین باشد. پس از این جهت فرقی نمی‌کند.

این مسأله اولی است که اگر خمس در عین بود در زمان حیات زید. اینجا یک اشکال شده و آن اشکال، اخبار تحلیل است. روایاتی که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند که ما خمس را بر شیعیانمان حلال کردیم، به چه تقریب، به این تقریب که اخبار تحلیل (که مسأله تحلیل مفصل می‌آید) یکی معتبره ابی خدیجه است عن ابی عبدالله علیه السلام که در وسائل، ابواب انفال، باب ۴، ح ۴، که شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد که تبعیرش غیر مناسب بود، حضرت به او چیزی فرمودند که آن مهم نیست. یک کسی دیگر در جلسه برای حضرت صادق علیه السلام شرح داد سؤال سائل را که به حضرت عرض کرد: انما یسئلک خادماً یشتريها او امرأة یتزوجها او میراثاً یصیبه او تجارة او شیئاً او عطية فقال علیه السلام: هذا لشیعتنا حلال. اما والله لا یجل الامن احللنا له، که این یکی از اخبار تحلیل است که طائفه‌ای از اخبار است.

تقریب استدلال این است که گفته‌اند: هذا لشیعتنا حلال، که این اطلاق دارد. می‌گوید خمس نیست و خرج از این اطلاق یک مورد و آن موردی است که شخص خودش زنده است، فوایدی گیرش آمده و این استثنا شده

که باید خمسش را بدهد و بقی الباقی و یکی از باقی هم این است که پدر مرده و در عین مالش خمس بوده که نداده، بر وارث خمس نیست. تمسک به اطلاق اخبار تحلیل. لهذا بخاطر این جهت نادری از فقهاء اشکال کرده‌اند، گرچه فتوای به عدم هم نداده‌اند و احتیاط و وجوبی در خمس کرده‌اند، اما عمده اشکال این است که اخبار تحلیل عام است و خرج منه خود زید که وقتیکه زنده بود بنا بود که خمس دهد و آن از اخبار تحلیل استثناء شده است. اخبار تحلیل ورثه را می‌گیرد که بر آنها خمس نیست.

این استدلال تام نیست و غریب است از کسیکه اینطور استدلال کرده است. و چند اشکال بر این استدلال وارد است که نمی‌شود ملتزم به این حرفها شد: یکی اشکال نقضی و چند اشکال حلّی.

اما جواب نقضی: ارث انتقال قهری است. زید که مُرد تمام اموالش متعلق به ورثه می‌شود. اگر بنا شد با این تصریحی که شده که اخبار تحلیل عام است و استثناء از آن شده خود شخص و فوآئدش، آن را باید خمسش را بدهد تحلیل آن را نمی‌گیرد و از تحلیل استثناء شده است. خوب اگر زید زمینی دارد که سالهاست که مانده و به آن خمس تعلق گرفته، این را به نواقل اختیاریه منتقل کرد، به کسی دیگر و این زمین را فروخت و یا به کسی هدیه داد و یا نذر کسی کرد. آیا بر کسیکه می‌داند این زمین خمسش داده نشده به هر وسیله‌ای که به او منتقل شده خمس نیست؟ آیا هم از زید ساقط می‌شود و هم از شما که این مال به وسیله‌ای به شما رسیده است؟ اگر همین یک اشکال نقضی بود آیا ما می‌توانستیم ملتزم شویم؟

چند جواب حلّی هم در مسأله هست: ۱- در اخبار تحلیل می‌آید که مفصل صحبت می‌شود که اخبار تحلیل مربوط به زمان ما نیست، مال یک

زمانهای خاص خود معصومین علیهم السلام بوده است و آن اخبار معتبره السند که دلالت بر تحلیل خمس دارد مربوط به زمان خاصی از حضرت صادق علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام هم فرمودند: در امسال تحلیل می‌کنم (سال شهادتشان سال ۲۲۰). پس اخبار تحلیل مال همه زمانها نیست و عموم ندارد و خاص است که امام علیه السلام ملک خودشان که سهم امام است را بخشیدند، چطور سهم سادات را بخشیدند. امام مالک هستند، حتی سهم سادات را مالکند. آمد والی بحرین که از قبل بنی امیه بود که از شیعیان بود و در وسائل دارد. خمس بحرین را برای حضرت آورد و گفت این خمس را برای شما آورده‌ام. حضرت با حال استفهام فرمودند: فقط خمس مال ماست؟ همه‌اش مال ماست فقال یابن رسول الله صلی الله علیه و آله: **احمل الیک المال کلّه؟** همه مال را بیاورم؟ فرمودند: نه بردارید.

یک جواب حلی دیگر اینکه، اخبار تحلیل همانطور که می‌آید و قرائن در آن هست خاص به مساکن و متاجر و مناکح است. اینکه بنی امیه و بنی عباس بدون اجازه معصوم علیه السلام جنگ می‌کردند غنائم می‌گرفتند و غنائم و جنگ بدون اذن معصوم علیه السلام تمام غنائم می‌شود سهم امام و هیچ چیزی سهم مقاتلین نیست آنوقت بنی امیه و بنی عباس می‌گرفتند، همینها را هدیه به بعضی از شیعه‌ها می‌دادند و یا می‌فروختند. ائمه علیهم السلام اینها را حلال کردند نه همه چیز را حلال کردند. اینها عام و خاص است و عام را اگر خاص تخصیص زد از عموم می‌افتد و عام مطلقى نداریم که می‌آید.

جواب حلی سوم این است که اگر بگوئیم عینی که بر پدر خمس آمد و بعد از مردن پدر به وارث منتقل شد، بر وارث خمس نیست، سؤال می‌کنیم: شما می‌گوئید بر وارث خمس نیست، چون با موت، ذمه میت بری می‌شود،

لهذا بر وارث خمس نیست، اگر این را می‌گوئید که ظاهراً لا شک فی خلاف الاجماع القطعی و انه باطل و احدی همچنین چیزی را احتمال هم نمی‌دهد که کسی در عین مالش خمس بیاید و ندهد و اگر مُرد ذمه‌اش فارغ شود و بری باشد، لهذا بر ورثه نیست. اگر می‌گوئید ذمه میت بری نیست و استحقاق عقوبت دارد و ممکن است در آخرت بگویند چرا خمس در مالت آمد و ندادی، فقط چیزی که هست، وقتیکه منتقل شد از ذمه میت، بر وارث خمس نیست. اگر این را می‌گوئید، ارث نمی‌شود تا ذمه میت بری شود و به وارث منتقل نمی‌شود.

جواب حلی دیگر: چرا ما بگوئیم وقتیکه زید در مالش خمس آمد و مرد، بر وارث خمس نیست، دلیل ما چه بود که ارث را از فوائد کنار زدیم؟ دلیلمان قاعده لو کان لبان بود. آیا این قاعده جائی را می‌گیرد؟ لفظ که ندارد تا بگوئیم عموم و اطلاق دارد و یک دلیل لَبی است، دلیل لَبی را اگر قطع به شمولش پیدا کردیم در این مورد فیها، بمجردی که قطع نداشته باشیم، بی دلیل هستیم. چون وقتیکه زید مُرد و مالی داشت که در آن خمس نیست و مال به وارث منتقل شد پیش وارث ماند تا سر سال، می‌گفتیم بر وارث خمس نیست. چرا؟ بخاطر قاعده لو کان لبان که دلیل لَبی است که مورد شک را اصلاً نمی‌گیرد، لفظ که ندارد که اطلاق داشته باشد.

پس در مسأله اولی در عینی که در آن خمس هست منتقل به وارث که شد این خمس نداشته باشد، هم اشکالهای نقضی که نمی‌شود همه‌اش را ملتزم شد و هم این جوابهای حلی را دارد.

مسأله دوم این است که اگر نه، عینی که تعلق بها الخمس، موجود نیست عوضش موجود است. زید زمین داشت که خمس را نداد و بعد از سالها آن را

فروخت و با پولش گوسفند خرید که این گوسفندان عوض زمین هستند و زید هم مرد و گوسفندان منتقل به ورثه شد. آیا می‌گوئید در این خمس نیست؟ قاعده‌اش این است که در این هم خمس باشد.

یک مسأله‌ای به شماره ۵۲، صاحب عروه این مسأله ثانیه را آورده و آنجا مفصل صحبتش می‌شود که در اینهم خمس هست که یک تکه از آن مسأله را می‌خوانم: اذا اشترى شيئاً ثم علم ان البائع لم يؤد خمسة كان البيع بالنسبة الى مقدار الخمس فضولياً، آیا زمین که شما خریده‌اید و می‌دانید خمسش را نداده بود آیا شما آن زمین را مالک می‌شوید؟ بالنسبة به - این زمین، بیع فضولی است، ولی خمس است؟ امام معصوم علیه السلام یا حاکم شرع اگر اجازه دادند که فبها و جماعتی تصریح کرده‌اند که حاکم شرع حق ندارد اجازه دهد و مشهور گفته‌اند اگر مصلحت باشد حاکم شرع می‌تواند اجازه دهد که مسأله‌اش می‌آید.

پس مسأله ثانیه که زمین را فروخت و گوسفند گرفت گوسفندان ارث ورثه شد، اصلاً بیع نیست به - این گوسفندان باطل است و قصول است و مربوط می‌شود به حاکم شرع. پس در مسأله ثانیه چطور می‌توانیم قائل شویم که این گوسفندان خمس ندارد، گوسفندانی که - آن در بیع باطل بوده است. آیا اگر دو نفر در یک مالی شریکند - + آیا اگر زید - مال عمرو را به شما فروخت، آیا بیع نسبت به - صحیح است؟ نه، نسبت به - فضولی است. پس قاعده‌اش این است که نتوانیم بگوئیم در این هم خمس نیست که صاحب عروه هم فرمودند که خمس دارد چون ایشان فرمودند: لو كان الموجود عوضها.

جلسه ۱۸۴

۳۰ محرم ۱۴۲۷

مسأله سوم صاحب عروه مطرح کردند اگر میت ذمه‌اش مشغول به خمس بود، نه عین خمس در مال میت بود و نه عوض آن، بلکه عین و عوض هر دو از بین رفته بود و خمس به ذمه میت منتقل شده بود. ایشان فرمودند فرقی نمی‌کند در آنهم وقتیکه آن شخص از دنیا رفت ارثی که به ورثه رسید ولو عین خمس در ارث نباشد و خمس در ذمه میت باشد ورثه باید اول خمس ارث را بدهند بعد تقسیم کنند و در ارث یحتسب این از آن مستثنی است. دلیلش چیست؟ دلیلش اطلاق آیه شریفه است: **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**. قرآن کریم که ارث را بیان می‌کند می‌فرماید اول دین میت را بدهید هر چه که اضافه ماند آن را تقسیم کنید. این اطلاق می‌گیرد ما اذا كان الدين خمساً باشد، چون خمس هم دین است. قاعده‌اش هم همین است که دین فرقی نمی‌کند که دین مردم باشد یا دین خمس و زکات باشد. مشهور هم همینطور فرموده‌اند و قبلها و بعدیهای صاحب عروه اینجا را حاشیه فرموده‌اند غالباً، بلکه نادراً حاشیه کرده‌اند و غریب این است که گفته‌اند اگر خمس در عین مال میت بود

بر ورثه نیست که خمس را بیرون کنند، اما اگر در ذمه میت بود باید خمس را بیرون کنند و این غریب است. مثلاً میت در زمان حیاتش ۱۰ گوسفند داشت که ۲ تایش خمس بود و نداد، یکی از این گوسفندها را کشت و خورد که خمس یک عدد منتقل به ذمه شد، یک گوسفند دیگر هنوز هست مقتضای این فرمایش تفصیل بین وجود عین و اینکه خمس در ذمه باشد این است که آن گوسفند که خورده و نیست ورثه باید قیمت آن گوسفند که پدرشان خورده را بعنوان خمس بدهد اما این گوسفند خمس که عینش موجود است لازم نیست که مسأله دهند و این تفصیل انصافاً غریب است. اگر بنا شد خمس که منتقل شده از عین به ذمه آن را بدهند به طریق اولی خمسی که عینش موجود است باید بدهد و ظهور عقلائی و اولیت عقلائی است.

پس بنابر این همانطور که صاحب عروه فرمودند و غالباً فقهاء از ایشان قبول فرمودند و حاشیه نکرده‌اند این است که بگوئیم: ارث یحتسب خمس ندارد مگر در جائیکه بدانیم که این ارث یا بر ذمه میت خمس هست، حالا چه آن خمس بعینه در خمس باشد و چه آن خمس بعوضه در اموال میت باشد و چه نه عوض و نه عین در مال میت نباشد بلکه در ذمه میت باشد.

یک عده مسائل بود که گفتند در آن خمس نیست، یا لااقل بعضی گفته‌اند در آن خمس نیست مثل مهر که بنابر مشهور در آن خمس نیست، مثل هبه، هدیه و صدقه که بعضی قائل شده‌اند که خمس ندارد، آیا اینکه در ارث خمس نیست تقیید و تخصیص زده‌اند مشهور به جائیکه ندانم به ذمه میت یا در عین مال میت، در ترکه میت خمس هست، این تخصیص اگر اشکال داشته باشد باید در جمیع مواردیکه خمس نیست این اشکال را بکنیم. یعنی اینکه مهر خمس ندارد، اگر زوج چیزی در دستش بود که خممش را نداده بعد

بعنوان مَهر به زوجه‌اش داده، آیا می‌گوئید اینهم خمس ندارد یا کسانیکه می‌گویند هبه و هدیه خمس ندارد آیا حتی اگر در جائیکه بدانیم نزد آنکه هدیه داده خمس در این مال آمده است؟ یا همه جا می‌گوئیم هر جائی که مالی خمس در آن آمد خمس ثابت است تا بدهد و فرق نمی‌کند خود آن شخصی که مالک بوده و خمس در مالش آمده یا این را به کسی دیگر داده در حالیکه بداند که صاحب مال خمس نداده، البته بداند، قید حکم نیست، قید تنجّز است. پس این مسأله را ولو در ارث مطرح کرده‌اند ولی در ارث خصوصیت ندارد. اگر کسی در ارث اشکالی بکند، این اشکال منتشر در هر جائی که نسبت به مال که در آن خمس نیست که می‌گوئیم آیا خمس نیست حتی اگر بر آن خمس آمده باشد و طرف، خمس را نداده باشد؟ بله ما دلیل داریم که نسبت به کسیکه لا یعتقد بالخمس مثل کافر و عامه نسبت به ارباب مکاسب که بعضی‌هایشان معتقد به خمس نیستند، اگر از آن چیزهایی که خمس نداده چون معتقد به خمس نیست که خمس نداده، اگر منتقل به من و شما شد بر من و شما خمس نیست چون شارع رفع کرده و دلیل داریم. اگر در شیعه هم به شیعه دیگر منتقل شود اینهم بعضی قائل شده‌اند که احدهم مرحوم آقا ضیاء است.

پس ما موردی نداریم که خمس متعلق شده باشد و اگر منتقل به دیگری شد که دیگری خمس نباشد. ما همچنین چیزی نداریم. نه در ارث و نه در غیر ارث، مگر روی مبانی که بعد صحبتش می‌شود.

و هکذا غنائم جنگی در آن خمس هست اگر غنائم جنگی را گرفتند و خمس نداده آمد به شما هدیه داد آیا می‌گوئید در این خمس نیست چون هدیه خمس ندارد. و غوص کرد و گنجی پیدا کرد بدون اینکه خمس بدهد

آمد به زنش هدیه داد بعنوان مهر و آیا می گوئید چون مهر خمس ندارد پس اینجا هم نباید بدهد. نه اینطور نیست، آنهایی که گفته اند مهر وارث خمس ندارد و آنهایی که قائل شده اند هبه و هدیه خمس ندارد یعنی بما هو، یعنی ارث بما هو ارث خمس ندارد، نه اینکه حتی اگر خمس به گردن میت آمده و نداده است. مهر خمس ندارد یعنی مهر بما هو مهر خمس ندارد نه اینکه حتی به زوج آمده و خمسش را نداده و حالا که به زنش بعنوان مهر داده باز هم خمس ندارد و اینکه صاحب عروه ارث را مطرح کرده اند یک مصداق است وگرنه تمام موارد مشابه، چون دلیل خاص که در مسأله نداریم نه اینجا و نه در غنیمت و نه در غوص و نه در گنج. اگر ذمی یک زمین از مسلمانان خرید که باید خمس بدهد این زمین را اگر خمس نداد و به شما هدیه داد آیا بر شما خمس نیست؟ بر این زمین خمس بوده است. لهذا ظاهراً مسأله روشن است، ولی چطور شده که بعضیها در مسأله گیر کرده اند و یا فتوی را تبدیل به احتیاط و جوبی کرده اند و گاهی بعضیها فتوی داده اند.

بعد از این مسأله، مسأله ۵۱ است. مسأله ای است که دلیل خاص ندارد غیر از یک مورد و یک روایت و تعمیم داده شده و اجتهاداً مسأله ای مورد خلاف است متن عروه را اول می خوانم، محل ابتلای اهل علم هم خیلی وقتها می شود.

مسأله ۵۱: لا خمس فیما مُلک بالخمس او الزکاة أو الصدقة المندوبة و ان زاد عن مؤونة السنة. ایشان می فرماید: اگر به سید مستحق خمس دادند و آخر سال چیزی از این خمس زیاد آمد آیا باید خمس بدهد؟ ایشان می فرمایند: لا خمس و یا به یک غیر سید زکات دادند ۸ تا گوسفند را مصرف کرد و دو تایش ماند، یا بعنوان صدقه مندوبه به کسی صدقه دادند، اگر از سالش زیاد

آمد، خمس ندارد و اینکه فرمودند: و ان زاد عن مؤونة السنة، توضیحاً است یعنی اذا زاد نه و ان، شاید هم واو در نسخه‌ای که نسخا نوشته‌اند یا قلم مؤلف "واو" اضافه باشد یعنی ان زاد عن مؤونة السنة و موضوع همین است.

قبل از اینکه وارد اصل مسأله شویم عرض کنم، شبیه این مسأله را صاحب عروه در کتاب زکات نسبت به زکات ذکر کرده‌اند. مسأله ما نحن فيه این است که ایشان فرمودند خمس ندارد. آیا چیزی که بعنوان زکات به کسی دادند، شرائط زکات هم در این مال کامل شد، در آن مال زکات هست یا نیست؟ صاحب عروه در کتاب زکات فتوی داده‌اند که زکات دارد در خمس فرموده‌اند که خمس ندارد. در زکات، آخر کتاب زکات عروه، ختام: فيه مسائل متفرقة، مسأله ۲۸، فرموده‌اند: لو قبض الفقير بعنوان الزكاة اربعين شاة دفعةً او تدريجاً (فقير هم ۴۰ گوسفند مصرف نکرد و ماند و شرائط زکات ۴۰ گوسفند پیش فقير تام بود) و بقیة عنده سنه، آیا فقير باید از این ۴۰ تا، یکی زکات بدهد یا نه؟ صاحب عروه فرموده‌اند: بله، باید یکی زکات بدهد. و جب عليه اخراج زکاتها (بعد فرموده‌اند این خصوصیت به گوسفند ندارد) و هكذا في سائر الانعام و النقدین. اگر در کتاب زکات شروح عروه را که ملاحظه بفرمائید یا فقهای دیگر در جاهای دیگر متعرض شده‌اند ملاحظه کنید، دلیل و روایت خاصی ندارد و اجماعی در مسأله نیست و حکم عقل هم در اینجا نیست، گفته‌اند به اطلاق ادله، دلیل می‌گوید در ۴۰ گوسفند زکات هست، می‌خواهد این ۴۰ گوسفند نزد تاجر جمع شده باشد با شرائطش و یا نزد فقیه تحقق پیدا کرده باشد ولو بعنوان زکات گرفته باشد. یعنی از ۴۰ تا باید یکی زکات بدهد. حرف خوبی هم هست. و در باب زکات هم احدی حاشیه نکرده است عروه را و کسی نگفته که در آن زکات نیست. پس چطور در باب خمس گفته‌اند

خمس نیست؟ مگر در باب خمس اطلاق ادله ندارد؟

در باب خمس یک عده‌ای تبدیل کرده‌اند فتوای صاحب عروه را که فرمودند: لا خمس که فتواست، یک عده‌ای گفته‌اند: علی الاحوط، احتیاط وجوبی کرده‌اند فتوی را و آنقدر که از حواشی فقهاء در دسترس بود، کسی را ندیدم که فتوای به خمس داده باشد، فقط یک نفر که آن هم آسید محمد تقی خوانساری حاشیه کرده‌اند آنهم نسبت به صدقه مندوبه فتوی داده‌اند که خمس دارد. یعنی اگر خمس گرفت و تا سر سال ماند خمس ندارد. اگر زکات گرفت و ماند خمس ندارد. اما اگر صدقه مندوبه گرفت، صاحب عروه فرمودند: خمس ندارد و غالباً هم ساکت شده‌اند، یک عده هم فتوی را تبدیل به احتیاط کرده باشد. فقط آقای قمی که حاشیه بر رساله شیخ دارند آنجا را که ایشان تبدیل به احتیاط کرده‌اند پس اگر به کسی مالی دادند و از سر سال زیاد آمد، صاحب عروه می‌گویند خمس ندارد و یا بعنوان زکات مالی دادند و قدری زیاد آمد. سر سال، خمس ندارد یا صدقه مندوبه دادند خمس ندارد. وجهش چیست؟

چند وجه برایش ذکر شده است: ۱- چون مسأله محل ابتلاء بسیاری است و زیاد هم هستند چکار باید بکنند؟ گفته‌اند: فقیر حق ندارد از مؤونه سالش اضافه‌تر بگیرد و اگر بیشتر گرفت باید پس دهد. لا خمس فیما ملک بالخمس، این لا یملک فقیر حق دارد بقدر مؤونه‌اش بگیرد، انصافاً اگر این دلیل باشد که تام نیست، اما دلیل در صدقه مندوبه نمی‌آید. آیا صدقه مندوبه نباید بیش از مؤونه بدهند؟ آیا کسی این را گفته است؟ پس فرمایش صاحب عروه که فرموده اگر صدقه مندوبه سر سال زیاد آمد خمس ندارد. نمی‌شود وجهش این باشد چون نمی‌شود بیشتر داد. ثانیاً: این بالنسبه به فقیری که بعنوان فقیر داده می‌شود قابل

این حرف هست، اما خمس مگر فقط به فقیر می‌دهند؟ به عاملین علیه نمی‌دهند؟ زکات را به و العاملین فیها نمی‌دهند؟ آن هم باید به قدر مؤونه به او بدهند؟ امام علیه السلام به او می‌گوید برو زکات جمع کن خرجت چقدر است، من دو برابر به تو می‌دهم مثلاً اگر این حرف در فقیر تام باشد، در کل من يعطی الزکاه و الخمس تام نیست. گذشته از اینکه اصل مطلب مسلم نیست. در زکات که روایت دارد که: **اذا اعطيته فاغنه**، چند روایت دارد. حالا اگر داد و مؤونه سالش کامل شد و دیگر نمی‌شود به او داد، اما تا به او نداده‌اند یک دفعه می‌شود به او بیشتر داد و فقهاء ظاهراً مشهور این را گفته‌اند. چون اغنه اطلاق دارد، و اطلاق شامل این می‌شود که قدر مؤونه و یا بیشتر از آن به او بدهند. پس این نمی‌تواند دلیل باشد، نه می‌تواند جامع و نه مانع باشد. صدقه مندوبه عنوان مسأله‌شان را این قرار داده‌اند که: **لا خمس فیما ملک بال خمس**، نگفتند بعنوان فقیر به او خمس داده باشند. پس ما باشیم و این دلیل، تام نیست که می‌خواهند بگویند اصلاً خمس موضوع ندارد گذشته از اینکه این خارج از بحث است. اگر موضوع داشت و خمس به او دادیم و جائز بود بگیرد و مالک شد، با این فرض صاحب عروه می‌گویند اضافه‌اش خمس ندارد. پس این استدلال خارج از بحث صاحب عروه است. ما باید ببینیم یک جائی که به سید خمس دادند و به غیر سید زکات دادند و صدقه مندوبه دادند و جائز هم بود که به او بیشتر از مؤونه سال بدهند یا اینکه دادند و اضافه از مؤونه سال بود و مالکش هم بود و نه اینکه چون اضافه آمد باید پس بدهد صاحب عروه می‌گویند ولو الآن ملکش است و جائز بوده که بگیرد ولو بعنوان خمس صحیح بوده اما این اضافه خمس ندارد. که باید ببینیم دلیل این چیست؟ پس این اول نمی‌تواند دلیل مسأله باشد.

جلسه ۱۸۵

۳ صفر ۱۴۲۷

مسئله این است که به کسیکه خمس داده‌اند و از مؤونه‌اش زیاد آمده آیا این خمس دارد یا نه؟ یا به کسی زکات داده‌اند و از سر سال زیاد آمده یا صدقه مندوبه داده‌اند آن در فاضل مؤونه خمس هست یا نه؟ مرحوم صاحب عروه فرمودند خمس ندارد، لا خمس فیما ملک بال خمس او الزکاة او الصدقة المندوبه و قبل از ایشان از صاحب جواهر به بعد در رساله‌های عملیه غالباً همین فتوی را داده‌اند. دلیل این مسئله چیست؟ یک وجه عرض شد و یک وجه دیگر به آن اشاره شد این است که به فقیر نمی‌شود بیش از مؤونه سال خمس دهند پس از سر سالش اضافه نمی‌آید و مسئله اصلاً موضوع ندارد. عرض شد که اصلاً لازم نیست خمسی که می‌دهند نباید بعنوان فقیر باشد تا بیشتر از مؤونه نشود بدهند، به عاملین علیها در باب خمس آقایان متعرضند این را که امام علیه السلام یا حاکم شخصی را می‌فرستند که جیابت خمس کن و اینقدر به تو پول می‌دهیم و ممکن است خودش غنی باشد و بعنوان عاملین علیها به او می‌دهند اگر سر سال اضافه آمد، در زکات که این نیست و ظاهراً متسالم علیهاست و

مشهور است که می‌شود یکجا بیش از مؤونه به فقیر داد. و مسأله روایات هم دارد. صحیحہ سعید بن غزوان عن ابی عبدالله علیه السلام تعطیه من الزکاة حتی تغنیه. دیگر موثقه عمار ساباطی از حضرت صادق علیه السلام: اذا اعطیته فاغنه. این اغناء یا حتی تغنیه آیا اطلاق دارد یا مقید به غنای سال است؟ قاعده‌اش این است که اطلاق داشته باشد چون بعضی تصریح فرموده‌اند (کتاب زکات و سائل، ابواب المستحقین، باب ۲۴، ج ۱ و ۲).

پس لا خمس فیما ملک بالزکاة دلیلش هم این باشد که نمی‌شود بیش از مؤونه داد، چرا می‌شود داد. و سر سال که اضافه آمد باید خمس داشته باشد بخاطر اطلاقات خمس. اگر ما گفتیم که جماعتی گفته‌اند و تصریح هم کرده‌اند و بحثی است که گذشت که احکام زکات در خمس می‌آید الا ما خرج بالدلیل بخاطر روایات بدلیت و عوضیت که در جاهای دیگر هم فقهاء ملتزم می‌شوند و احکام مبدل منه را در بدل می‌آورند مگر یک اخص مطلق در کار باشد. بنابر این قاعده‌اش این است که در خمس هم اذا اعطیته فاغنه صحیح باشد ولو در خمس دلیل خاص نداریم. پس اولاً اینکه مرحوم صاحب عروه فرمودند لا خمس فیما ملک بالزکاة اگر دلیلش این باشد که چون بیش از مؤونه سال نمی‌شود زکات داد که می‌شود در خمس، لا خمس فیما ملک بالخمس، اگر ما گفتیم که در خمس احکام زکات جاری می‌شود الا ما خرج، اذا اعطیته فاغنه را برای خمس هم می‌گوئیم. یک نمونه عرض کنم: مرحوم اخوی در الفقه ج ۳۳ ص ۴۱۴ فرموده‌اند: بل فی روایات الزکاة اذا اعطیته فاغنه مما ظاهرها الغناء المطلق لاغناء السنة (این ظاهر از کجاست؟ از اطلاق فاغنه است. اغنه مصادیق دارد یک مصداقش این است که انسان خرج سالش را بدهد و یک مصداق این است که چیزی به او بدهد، کارخانه‌ای، دکانی و ماشینی به او

بدهد که کار کند و خرج سالش را درآورد. آنوقت چون اطلاق دارد حضرت فرمودند اعطه قوت سنه یا فاغنه غناء سنه، چون اطلاق دارد اعم از این است که بیشتر از احتیاج سالش بدهند. آنوقت این بیشتر که از سر سال زیاد می‌آید باید خمس داشته باشد.) **والخمس بدل كما عرفت تجرى فيها المبدل منه**. بله در این زمینه یک روایت هست که من ندیدم احدی در اینجا استناد به آن کرده باشد. ممکن است کسی به آن روایت استناد کنید، گرچه این احتیاج به یک استظهار دارد و آن روایت مرسله حماد است که به نظر می‌رسد از نظر سند اعتبار داشته باشد چون فقهاء به آن عمل کرده‌اند. خود حماد هم از اصحاب اجماع است، اما اگر کسی نه عمل را قبول داشته باشد و نه از اصحاب اجماع بودن را قبول داشته باشد سند گیر پیدا می‌کند و مسأله مبنائی است. اما فکر می‌کنم بسیاری از محققین یکی از این دو یا بسیاری را پذیرفته‌اند یعنی کبرای کلی عمل و کبرای کلی اصحاب اجماع را نسبت به بعدیهایشان را پذیرفته‌اند. این مسأله سندی مبنائی دارد. متنش این است که روایت مفصلی است که مطالب متعددی در آن هست، **مرسل الحماد الطویل** که یک تکه‌اش این است: **يقسم بينهم على الكفاف و السعة يستغنون به في سنتهم** (غناء را فی سنتهم قید کرده است در این روایت) و سائل، ابواب خمس، باب ۳، ج ۱) این به شرط این است که بگوئیم فی سنتهم که شرط نیست که قسمه است مگر اینکه بگوئیم وصف مطلق مفهوم دارد یا اینکه بگوئیم در اینجا ظهور در مفهوم دارد. فی سنتهم یعنی لا اکثر، آنوقت این لا اکثر تقیید می‌کند اطلاق فاغنه را که عرض شد غناء اطلاق دارد و غناء سنه نیست غناء مطلق است که یک مصداقش غناء سنه است و یک مصداقش هم بیشتر است. یعنی **يستغنون فی سنتهم** معنایش لا اکثر باشد که دو منطوق و یک مفهوم داشته باشد. اگر این ظهور باشد برای

خمس خوب است و می‌تواند دلیل باشد بنابر اینکه سند را قبول کنیم، اما در عقد السلب ظهور ندارد، یستغنون به فی ستهم اگر کسی می‌گوید که وصف مفهوم دارد که مشهور نگفته‌اند که وصف مفهوم دارد، اگر نگفتیم که وصف بما هو وصف مفهوم دارد اینجا هم همان است. حالا شاید خیلی که بالا روییم می‌گوئیم مفهوم وصف و الا شاید مفهوم لقب باشد نه مفهوم وصف که دیگر اقلماً مفهوم را یک عده‌ای قائل هستند که مفهوم دارد. مفهوم لقب را بسیار قائلند که مفهوم ندارد. یکی دیگر اینکه یک فقیری است که سالی نیم ملیون خرج سالش است از خمس یک میلیون به او دادند در اثناء سال چند روزی مهمان شد، کسی به او هدیه داد و از این نیم میلیون، ۱۰ هزارش آخر سال زیاد آمد چه می‌گوئید، باید پس بدهد؟ همچنین چیزی خلاف ارتکاز نیست و خلاف سیره نیست؟ پس این اشکال که مسأله موضوع ندارد و وجه این استدلال، استدلال تام نیست.

دلیل دومی که برایش ذکر کرده‌اند، دلیلی است که صاحب عروه و مشهور خودشان قبول ندارند. گفته‌اند چرا لا خمس فیما مُلک بال خمس؟ چون فوائد باید کسب باشد لهذا ارباح مکاسب تعبیر شده است، کسیکه به او خمس می‌دهند که کسب نیست و زکات می‌دهند که کسب نیست و صدقه می‌دهند که کسب نکرده، پس باید ارباح مکاسب باشد که در آن خمس باشد و این ارباح مکاسب نیست. این حرف را خود صاحب عروه و مشهور متأخرین نپذیرفته‌اند به چه دلیل؟ یعنی دلیل را نپذیرفته‌اند، به دلیل اینکه در هبه در جائزه، در مال موصی به، تصریح کرده‌اند صاحب عروه که خمس دارد فقط احتیاط وجوبی کرده‌اند و فتوی نداده‌اند. قائلین به اینکه در هبه و جائزه و غیر اینها خمس نیست، خیلی نادر است، در عروه در اول بحث که عبارتش را

خواندم فرمودند: بل در هبه و جائزه و مال موصی به خمس هست علی الاحوط بعضی از آقایان علی الاحوط را فتوی کرده‌اند و خیلی هم احتیاط و جویی گذاشته‌اند. پس اگر باید فائده کسب باشد تا در آن خمس بیاید لهذا خمس اگر به کسی دادند این کسب نکرده، خوب هدیه هم بدهند کسب نکرده پس چرا در آنجا هست و در اینجا نیست؟ چون مسأله دلیل خاص ندارد و روایتی ندارد لهذا باید ببینیم از ادله دیگر برداشت می‌شود یا نمی‌شود؟ این وجه را فی محله صاحب عروه و غیره نپذیرفته‌اند.

وجه سوم، وجهی است که شیخ انصاری در کتاب خمستان ذکر کرده‌اند ص ۱۹۵ فرموده‌اند: **نظراً الی انه (خمس) ملک للسادة و الفقراء فکانه یدفع الیهم ما یطلبونه فیشکل صدق الفائدة.** اگر کسی از کسی پول طلب دارد و می‌گیرد که این اسمش فائده نیست، این پول ملک سید و فقراء است که دارند به آنها می‌دهند. و مشکل است صدق فائده بر آن، پس لا خمس، چون موضوع خمس فائده است. **الجواب:** آیا خمس ملک سیدهاست یا مورد مصرف سیدها هستند؟ زکات آیا ملک فقراست یا فقراء مورد مصرف هستند، وقتی که به فقیر زکات می‌دهند می‌شود ملک او و سید وقتی که خمس به او می‌دهند می‌شود ملک او و مثل اوقاف عامه می‌ماند. آیا کاروانسرائی که وقف مسافران کرده‌اند آیا وقتی که واردش شدند ملک آنها می‌شود؟ خیر، آنقدری که مصرفش است ملکش است یعنی **یسیر ملکاً بعد الأخذ، یملک بعد الأخذ** نه اینکه خودش ملک است و مثل پول زید نیست که طلب دارد و به او می‌دهند که شیخ فرمودند: **فکأنه یدفع الیهم ما یطلبونه، نه ما یطلبونه نیست، مصرف خمس سادات هستند و مصرف زکات فقراء غیر سیدها هستند اگر معطی غیر سید باشد.** آنوقت که به او دادند ملکش می‌شود. این مثل زمین می‌ماند که وقتی که

احیائش کرد ملکش می‌شود. آیا این مثل طلبکار می‌ماند هر کسی نسبت به زمینی؟ نه، اگر احیاء کرد می‌شود ملک او. پس ملک سیدها نیست وقتی که به او دادند ملکش می‌شود که البته در این حرف است که باز ملک می‌شود یا مصرف است که بحث علمی دارد و حق این است که ملک می‌شود. پس ملک نیست و یطلبونه نیست، الفائدة است و اگر بنا شد که هدیه فائده باشد و مال موصی به فائده باشد، اینهم قائده است، به کسی خمس دادند از سر سالش زیاد آمد و یا زکات دادند زیاد آمد، بر فرض این در خمس و زکات بیاید در صدقه مندوبه که ملک نیست، آیا وقتیکه به زید صدقه‌ای مندوبه می‌دهند یعنی زید طلبکار است و دارند ملکش را به او می‌دهند؟ نه. جمع اینها با یکدیگر دلیل روشنی ندارد این مثل این است که اگر شما نذر کرده‌اند که به زید یک گوسفند بدهید، هنوز به زید کردید آیا زید طلبکار است و ملک زید است، ممکن است اصلاً این شخص به زید ندهد و عصیان کند، بله وقتیکه به زید دادند می‌شود ملکه. ما در روایات با زکات داریم که ان الله شرک و در باب خمس داریم که عَوْض سیدها را از زکات به خمس اکراماً لرسول الله ﷺ و می‌گوئیم تشریک است. اما تشریک معنایش این نیست که هنوز نگرفته مالک است، خود شیخ هم کانه فرمودند و نمی‌تواند مدرک یک حکم شرعی باشد یعنی استثناء بزیم هی والله الافاده بیوم. بخاطر اینکه آنهم یطلبونه. بله در این زمینه یک روایت خاص به خمس هست. ما باشیم و این ادله، اگر کسی شهرت را دلیل و حجت بداند عیبی ندارد وگرنه ما باشیم و این وجوه، کافی نیست که ادله خمس را بخاطر این وجوه تخصیص بزیم. در این زمینه یک روایت هست که محل ابتلاء سیدها و غیر سیدها که زکات و صدقه به آنها می‌دهند و ممکن است سر سال اضافه بیاید آیا خمس دارد یا نه؟ معتبره علی

بن الحسین بن عبد ربه (بعضی تصریح کرده‌اند ضعیفه علی بن الحسین بن عبد ربه که شاید صاحب ذخیره باشد) صرّح الرضا علیه السلام بصله الی ابي فکتب الیه ابي هل علیّ فیما صرّحت الیّ خمس؟ فکتب علیه السلام: لا خمس علیک فیما صرّح به صاحب الخمس. (وسائل ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۱۱ ح ۲) این روایت اشکال سندی دارد و اشکال دلالی هم شده. بعضی گفته‌اند سند ندارد ما از کجا بدانیم که حضرت همچنین چیزی نوشته باشند و سندش معتبر نیست تا حجت باشد و دلالتش هم ظهور ندارد.

من ابتداءً یک جمله از شیخ انصاری نقل کنم در کتاب خمس ص ۱۹۳، ایشان این روایت را که ذکر کردند فرمودند: فان الظاهر منه ظهوراً لا ینکران وجه عدم الخمس فی المصرّح هو کون المصرّح به صاحب الخمس لا کونه تصریحاً. ایشان می‌فرماید یک ظهور غیر قابل انکار، ظهور دارد در اینکه چون آنکه صاحب خمس فرستاده لهذا خمس ندارد، نه چون صله و هدیه است. به نظر می‌رسد که این فرمایش، فرمایش متینی باشد.

اینجا این بحث است، علی بن الحسین بن عبد ربه، توثیق ندارد و تضعیف هم ندارد آنطوری که مرحوم سبزواری در ذخیره فرموده‌اند ضعیف است، قاعده‌اش این است که بگوئیم روایت، سند روایت تام است و گیری ندارد فقط خود علی بن الحسین بن عبد ربه، این را شیخ کشی در رجال فرموده و بعدیها هم از ایشان نقل کرده‌اند، البته رجال کشی که در دست نیست، شیخ طوسی آن را تلخیص کرده‌اند که آن اختیار معرفة الرجال است. شیخ کشی فرموده این علی الحسین بن عبد ربه کان وکیلاً (لابی محمد العسکری علیه السلام) یک تکه از روایتی را می‌خوانم که آن روایت بلا اشکال صحیحه است، کشی عن محمد بن مسعود (عیاشی) عن محمد بن نضیر عن احمد

بن محمد بن عیسی (شیخ قمیین)، کشی با این وسائط که همه ثقات هستند، نام حضرت عسکری علیه السلام را نقل کرده برای کسیکه بعد از علی بن الحسین بن عبد ربه وکیل شد. روایت مفصلی است که حضرت عسکری علیه السلام بعد از مردن علی بن الحسین بن عبد ربه نوشته‌اند که کشی در ج ۲ ص ۸۰۰ نقل کرده که به اندازه‌ای که وثاقت علی بن الحسین از آن استفاده می‌شود می‌خوانم، حضرت نوشته‌اند: و انی أقمت ابا علی ابن راشد مقام علی بن الحسین ابن عبد ربه و من کان قبله من وکلای (و حکمش حکم وکلای سابق من است) ليقبض حقّی (از ادله تحلیل وقتی بوده است) فعليکم بالخروج عن ذلك (حقّی) و الشرع الى طاعة الله و تحلیل اموالکم (پس تحلیل عام نیست بلکه وقتی بوده است و اسمش را طاعة الله گذاشته‌اند) شاهد این است که حضرت می‌فرمایند: ابا علی بن راشد را مقام علی بن الحسین بن عبد ربه و بقیه قرار دادم. وکالت امام معصوم علیه السلام در قبض اموال و ایصالش به امام آیا دلالت بر وثاقتش نمی‌کند؟ این ظهور در وثاقت دارد و روایت هم صحیحه است و بلا اشکال در مقام تنجیز و اعدار است. اگر این وکالت به دلیل معتبر ثابت شود، اگر نگوئیم از درجات عالیه وثاقت را داراست لاقلاً ادنی درجه وثاقت را داراست و نمی‌شود حضرت کسی را وکیل کند که برود پولها را بگیرد و بیاید و بگویند سبیل وکلای دیگر من جای آنها قرار دادم و شما امواتان را دست این دهید و حلال کنید، ممکن نیست که مورد ثقه اصلاً نباشد. پس ثقه است این و یک قرینه برای توثیقش است دیگر اینکه پدرش حسین بن عبد ربه از وکلای حضرت عسکری علیه السلام بوده و بعضی آمده‌اند تشکیک کرده گفته‌اند این علی بن الحسین بن عبد ربه، الحسین بن عبد ربه بوده که پدرش وکیل بوده نه خودش، احتمال دارد اما این احتمال با تصریح کشی که کلمه علی بن را ذکر

کرده، این احتمال خلاف عقلانیت است و مقتضای قاعده این است، چه مانعی دارد که هم پدر و هم پسر هر دو وکیل باشند؟ تنافی که ندارد. بلکه بعضی اشتباه کرده‌اند یعنی خود شیخ انصاری همین روایت را در کتاب خمس نقل کرده نوشتند: الحسین بن عبد ربه و آنکه چاپ کرده در حاشیه نوشته: علی بن الحسین بن عبد ربه. پس اینکه پدر وکیل بوده و پدر را نوشته‌اند و احتمال دارد که اشتباه شده حسین بن عبد ربه وکیل بوده و پدر را نوشته‌اند و احتمال دارد که اشتباه شده حسین بن عبد ربه وکیل بوده، علی بن الحسین نوشته شده، خلاف قاعده است. در فقه ما از اینها مکرر داریم و اگر هم یک وقت تعارض شد بین زیاده و نقیصه، آقایان می‌گویند: اصل عدم زیاده مقدم است بر عدم نقیصه است چون سهو در نقیصه متعارف است اما در زیاده سهو نادر است و خلاف قاعده است. یعنی یک نفر از زبانش یک کلمه بیفتد ممکن است و سهو در آن خیلی نادر نیست اما یک کسی اشتباهی یک کلمه اضافه کند. یعنی علی را نگوید و بگوید: حسین بن عبد ربه، این احتمال عقلانی دارد اما اگر اشتبهاً یک علی اضافه کند. لهذا قاعده‌اش این است که ثقه است و این را که نقل کرده، سند گیری ندارد.

جلسه ۱۸۶

۴ صفر ۱۴۲۷

مرحوم صاحب عروه فرموده بودند اگر خمس و زکات و صدقه مندوبه از سر سال زیاد آمده خمس ندارد. عرض شد یکی از وجوهی که به آن استدلال شده و معتبره علی بن الحسین بن عبد ربه است که حضرت رضا علیه السلام به علی الحسین بن عبد ربه در جواب نوشتند که: لا خمس عندک فیما صرح به صاحب الخمس. عرض شد که استدلال به این روایت شده برای اینکه اگر خمس به مستحق خمس داده شد و از آن سر سال اضافه آمد خمس ندارد. عرض شد که این یکی از ادله است که اشکال سندی داشت که جواب داده شد.

اشکال دلالی بر این روایت شده که جماعتی فرموده‌اند که: این عبارت حضرت که لا خمس علیک فیما صرح به صاحب الخمس، گفته‌اند کجای این ظهور دارد در اینکه خمس اگر اضافه، آمد خمس ندارد. گفته‌اند ظهور در این معنی ندارد تا حجت باشد. چرا؟ چون گفته‌اند معنایش این است که صاحب الخمس که برای شما چیزی می‌فرستد خمس ندارد. نگفتند صاحب الخمس

اگر از خمس چیزی فرستاد، حضرت رضا علیه السلام پولی که داشتند فقط مال خمس نبوده، پس این روایت نمی‌خواهد بگوید پول خمس، خمس ندارد، حتی اگر زید خمس داشت به عمرو مستحق خمس داد از سر سالش قدری زیاد آمد، گفته‌اند ظهور در این معنا ندارد. لا خمس عليك فيما صرح به صاحب الخمس، آنکه صاحب خمس می‌فرستد، توی این روایت ندارد که از خمس باشد، یعنی هدیه مثلاً، خمس نیست. خلاصه انکار ظهور این فرمایش حضرت رضا علیه السلام نسبت به نفی خمس را در خمس کرده‌اند که همچنین ظهوری ندارد. گذشته از اینکه گفته‌اند بر فرض که باشد، این خاص به معصوم علیه السلام است. صاحب الخمس یعنی امام معصوم علیه السلام. پس بدرد امروز ما نمی‌خورد که اگر زید به عمرو خمس داد یا صاحب خمس را توسعه می‌دهیم و می‌گوئیم نائب عام هم صاحب الخمس است یا بر حرفی که خلاف مشهور است و آن ملکیت نائب عام است که این حرف تام نیست و بر فرض که بگوئیم، معنای روایت میشود، بنابر این اشکالی که جماعتی فرموده‌اند اینکه اگر امام معصوم علیه السلام برای کسی فرستاد و زیاد آمد خمس ندارد، یا مرجع تقلید برای کسی فرستاد خمس ندارد، اما نمی‌گوید اگر زید خممش را به عمرو مستحق خمس داد و از سر سال زیاد آمد بگوئیم خمس ندارد. اما باید عرض کنم که این یک نوع تدقیق است، لا خمس فيما صرح به صاحب الخمس این تکرار کلمه خمس، آنجا نفی خمس و اینجا صاحب الخمس گفتن ظهور دارد (بدون تدقیق و بیان) ما بودیم و حرف اول ظهور دارد که خمس خمس ندارد. فرموده‌اند اگر امام فرستاد چیزی برای تو خمس ندارد، فرموده‌اند: صاحب الخمس، تعلیق حکم بر وصفی گاهی یَشعر بالعلیه و گاهی در ظهور فی العلیه. گاهی له ظهور فی انه تمام الموضوع است برای حکم و لهذا گذشت فرمایش

شیخ که فرمودند: این فرمایش حضرت له ظهور لا ینکر، یعنی قابل انکار نیست که ظهور دارد. بله هر ظهوری احتمال خلاف در آن داده می‌شود. اگر بعنوان مجرد احتمال خلاف ظهور با اعتراف به ظهور باشد، این گیری ندارد. امر ظهور در وجوب دارد در عین حال احتمال خلاف وجوب هم داده می‌شود و منافاتی ندارد حجیتش در ظهور، مولی به عبدش امری کرد و رفت، عبد روی قرائن احتمال می‌دهد که مولی از این امر الزام قصد نکرده باشد و احتمال عقلایی می‌دهد، آیا می‌تواند به این احتمال عمل کند؟ نه. باید به ظهور عمل کند. خلاصه احتمال در مقابل ظهور همیشه هست. احتمال در مقابل نص نیست، یا آنوقت ظهور حجیت دارد و به نظر می‌رسد همانطور که مرحوم شیخ فرمودند. حالا لا ینکر را نخواهیم بگوئیم اما ظهور در این معنا دارد. یعنی روایت را که انسان ابتداءً ملاحظه می‌کند می‌بیند که ظهور دارد که خمس، خمس ندارد. روایت هم اگر بنا باشد که ظهور باشد سندش هم بنا باشد که معتبر باشد ما می‌توانیم خمس را بیرون بکشیم. و اینکه صاحب عروه فرمودند لا خمس فیما ملک بالخمس، این تکه را می‌پذیریم، بخاطر این روایت نه آن وجوه ثلاثه‌ای که قبل ذکر شد، آنوقت می‌ماند زکات و صدقه مندوبه. لا خمس فی الزکاة چرا لا خمس؟ همانطور که در زکات، زکات هست و شاید تسالم بر این حرف باشد، دلیلی که بله باید زکات بدهد چیست؟ اطلاقات، که از ۴۰ گوسفند، یکی زکات است. این نگفته بعنوان زکات نداده باشد این ۴۰ گوسفند را، این اطلاق دارد. درباره زکات، خمس را هم می‌گوئیم، اطلاقاتی که می‌گوید فائده خمس دارد، فائده اطلاق دارد می‌خواهد با بیع و شراء حاصل شده باشد و می‌خواهد با هدیه و جائزه و مال موصی به حاصل شده باشد، می‌خواهد با زکات حاصل شده باشد. این والله الافاده یوماً بیوم است و

الخمس بعد المؤمنة است، مؤونه سالش را برداشته و اضافه را باید خمس دهد، همانطوریکه می گوئیم زکات باید بدهد للاطلاقات و دلیل خاص هم ندارد، همانطور می گوئیم از زکات هم باید خمس دهد للاطلاقات. یعنی قاعده اش این است که لا خمس فیما ملک بالزکاة دنبالش می گردیم دلیلش چیست؟ از این اشد مسأله صدقه مندوبه است که مرحوم صاحب عروه فرمودند: اگر به کسی صدقه مندوبه دادند و سر سال اضافه آمد خمس ندارد، چرا خمس ندارد؟ صدقه مندوبه را چه چیزی استثناء کرده است؟ اگر بخاطر این است که این ارباح مکاسب نیست و کسب نیست که خود مرحوم صاحب عروه احوط وجوبی گفته و آخرش فرمودند: بل الاقوی، و در هدیه، جائزه و مال موصی به هم که بدون کسب گیر آمده گفته است و اجماع نیست، اما خود صاحب عروه ای که می فرمایند در هدیه خمس هست ولو اینکه بدون زحمت بدست آید، در صدقه مندوبه هم باید خمس باشد. چه چیزی صدقه مندوبه را بیرون کشید از غنیمت بودن و فائده بودن؟ اگر کسی هدیه و جائزه را می گوید باید کسب باشد تا خمس داشته باشد خوب می گوید در صدقه مندوبه خمس نیست، اما مثل مرحوم صاحب عروه و غالب محشین مثل میرزای نائینی، آقا ضیاء و آقای بروجردی و آشیخ عبدالکریم و بقیه گفته اند در هدیه خمس هست، قاعده اش این است که در صدقه مندوبه هم خمس باشد اگر از سر سال اضافه آمد، گذشته از اینکه ندارد چون ارباح مکاسب نیست، چون عرض کردم یک دلیلی که عقد السلب داشته باشد ما نسبت به ارباح مکاسب نداریم، بله صناعات، تجارات در روایات ذکر شده اما نه بعنوان اخص. نه بعنوان اینکه تمام موضوع خمس اینهاست، اینها خمس دارد و از باب مثال ذکر شده است، اگر کسی بر فرض این را بگوید که باید کسب باشد

تا خمس داشته باشد، زحمت پایش کشیده باشد تا خمس داشته باشد، مع ذلک نباید در مثل صدقه مندوبه باید مطلق گفت خمس ندارد. چون صدقه مندوبه دو نوع است: ۱- شخصی سر جایش نشسته، شخصی می‌آید به او صدقه مندوبه می‌دهد که بدون زحمت بدست آورده. ۲- این فقیر رفته پیش آن شخص، آن قدر برای آن طرف هدیه برده، او را به مهمانی دعوت کرده و دیگر کارها تا جلب عطفش را کرده بعد آنطرف صدقات مندوبه‌اش را به این می‌دهد پس این صدقه مندوبه را با زحمت بدست آورده، پس نباید گفت مطلق صدقه مندوبه در آن خمس نیست. مضافاً به اینکه مندوبه چه خصوصیتی دارد. اگر بنا شد صدقه خمس نداشته باشد، چه مندوبه و چه واجب، کفارات و صدقات واجبه دیگر نباید فرق کند و لهذا مرحوم شیخ انصاری از جماعتی نقل کرده‌اند که الصدقة، بدون قید مندوبه. مرحوم شیخ در کتاب خمسه‌شان ص ۱۹۴ فرموده‌اند: ثم ان المحكى عن الحلبي في المختلف و الدروس و اللمة، كما عن التنقيح هو ذكر الصدقة و لم يذكر عنه ذلك غيرهم. و قید مندوبه یا واجبه ندارد و قاعده‌اش هم همین است. و دلیل خاصی هم مسأله ندارد، نه در باب زکات دلیل دارد که زکات دارد و نه در باب خمس دلیل دارد که خمس ندارد، اثباتاً و نفیاً دلیل خاص ندارد. فقط دلیلش روایت ابن عبد ربه بود که عرض کردم که این روایت هم اگر سندش تام باشد که عرض شد تام است و دلالتش تام باشد که به نظر می‌رسد که تام باشد فقط خمس را می‌گوید که خمس را استثناء می‌کنیم، اگر به کسی خمس دادند و از سر سال قدری اضافه آمد، این خمس ندارد و محرز بود که انه من الخمس است. اما نسبت به چیزهای دیگر هم بتوانیم به این دلیل استناد فقهاء باشد و دلیلی باشد که در جاهای دیگر هم بتوانیم به این دلیل استناد نموده و استفاده کنیم ندارد.

بله جای احتیاط هست چون خلفاً بعد السلف، اعظام فقهاء و محققین محکم فتوی داده‌اند که زکات و صدقه مندوبه خمس ندارد که اگر اینها را حجت بدانند همین مقدار را عیبی ندارد، فتوی هم طبقش بدهد آنوقت باید ببینیم که جاهای دیگر هم همیتقدر فتوی می‌دهیم و این مقدار را حجت می‌دانیم، فبها وگرنه اگر حجت نداند که نه.

این‌ها احتمالاً حرفهای مسأله است، گرچه محل ابتلاء زیاد هم هست اما اجمالاً حرفهایش همین است.

بعد از این صاحب عروه فرموده: نعم، لو نَمَتَ في ملكه ففي نائه يجب (الخمس) كسائر النوائت. فقهاء هم غالباً حاشیه نکرده‌اند و در نمائش خمس هست را حاشیه نکرده‌اند. یعنی فرض کنید به یک سید مستحق یک گوسفند بعنوان خمس دادند این گوسفند چاق شد و سر سال آن اضافه‌اش خمس دارد و بچه زائید آن بچه خمس دارد که صحبتش می‌آید. صاحب عروه فرمود اگر نموّ در خود ملک مستحق کرد یا به کسی زکات دادند و نموّ کرد و صدقه مستحبه دادند و نموّ کرد، آن نموّش خمس دارد. قبل از صاحب عروه، رساله‌های عملیه از صاحب جواهر به بعد هم عین فرمایش صاحب عروه را فرموده‌اند که گفته‌اند خمس ندارد خود خمس، ما ملک بالخمس او الزکاء او الصدقه المندوبه و همان عبارت صاحب جواهر و مرحوم شیخ و میرزای بزرگ و رساله‌های قبل است.

در مجمع الرسائل صاحب جواهر مسأله ۱۵۹۹ و در مجمع المسائل میرزای بزرگ که شماره ندارد ص ۳۱۵ آنها هم گفته‌اند که خمس ندارد اما گفته‌اند و لکن فی نمائها يتعلق الخمس. وجه این چیست که خودش خمس ندارد اما نمائش خمس دارد؟ وجهش این است که آن دلیلی که می‌گوید خود

خمس و زکات و صدقه مندوبه اگر اضافه آمد از سر سال خمس ندارد، آن وجه خود خمس را می‌گوید نه نماء خمس و خود زکات را می‌گوید نه اضافه‌اش را، خود صدقه مندوبه را می‌گوید نه اضافه‌اش را، آنوقت این نماء داخل عمومات می‌شود که فائده است، این نماء و بچه‌ای که زائیده زکات نیست این زکات تولید بچه کرده و این بچه خمس و صدقه مندوبه نیست.

اینجا اجمالاً چند تا تتمه هست: ۱- شخصی یک گوسفند بعنوان خمس به او دادند این گوسفند ماند و سر سال استفاده نشد، خودش خمس ندارد، بچه زائید این بچه چون نماء است خمس دارد، حالا بحث این است که یک وقت می‌خواهد این بچه را مصرف کند و بخورد سر سال (نه از خود گوسفند و نه از بچه‌اش در مؤونه سال استفاده نکرده است) خود گوسفند خمس ندارد ولی بچه‌اش خمس دارد یک حرفی اینجا هست که اگر این بچه را می‌خواهد در آینده بخورد خمس ندارد اما اگر می‌خواهد با این بچه گوسفند تجارت کند، این بچه گوسفند را بگذارد بزرگ شود بعد بفروشد، این خمس دارد. به نظر می‌رسد که گاهی همانطور که صاحب عروه مطلق فرمودند که این نماء و بچه خمس دارد و فقهاء غالباً تقیید نکرده‌اند به نمائی که لاستریاح خواهد نگه دارد حتی اگر برای استفاده مؤونه در سال آینده بخواند استفاده کند، قاعده‌اش این است که نباید خمس داشته باشد. چون اگر بنا شد که همینطور هم هست که ملاک خمس این باشد که در اثناء سال تا سر سال هر چه استفاده کرد و مؤونه سال شد خمس ندارد اما هر چه که ماند ولو مؤونه سال آینده باشد باید خمس دهد، چه فرقی می‌کند که بچه این گوسفند باشد یا تجارت دیگر باشد. اگر کسی یک کیسه برنج خرید و نصفش تا سر سال مصرف شد و نصف دیگر ماند برای سال آینده آیا سر سال باید خمس این برنج را بدهد؟ بله. این

بچه گوسفند هم همین است و فرقی نمی‌کند، للاستبراح و استفاده شخصی، این تفصیل را در خود مؤونه سال قبل نمی‌گوئیم اگر چیزی تا سر سال ماند و بقیه را برای سال آینده می‌خواهد استفاده کند، در آنجا می‌گوئیم؟ همان دلیلی که می‌گوید هر چه که اضافه ماند، فاضل مؤونه به تعبیر بعضی از فقهاء خمس دارد، اینهم زائد که مؤونه است. اگر بچه گوسفند را در اثناء سال استفاده کرده بود که خمس نداشت اما اگر برای سال آینده می‌خواهد مؤونه شود باید خمس دهد. پس همانطوریکه صاحب عروه بنحو مطلق فرمودند که در نماز خمس هست و تقییدش نکردند آن نمائی که للاستبراح می‌خواهد، قاعده‌اش این است که بگوئیم بنحو مطلق در آن خمس هست.

یک تتمه دیگر اینکه نماء سه قسم است. این مسأله چون می‌آید و صاحب عروه به مناسبتی متعرض می‌شوند و بحث مفصلی هم دارد، من آنقدری که ایشان اسم نماء را آورده‌اند مختصر می‌گوییم و رد می‌شوم. نماء سه قسم است: ۱- نماء متصل ۲- نماء منفصل ۳- نماء القیمه نه عین.

یک گوسفندی که به شخصی بعنوان خمس دادند. یک وقت تا سر سال استفاده نشد و وزنش از ۴۰ کیلو شد ۵۰ کیلو، این نماء متصل است یک وقت بچه زائید، این نماء منفصل است. یک وقت فقط قیمتش بالا رفت ۵۰ هزار بود شد ۶۰ هزار تومان که نماء القیمه است. آیا اینکه صاحب عروه فرموده‌اند که در نماء خمس هست و آقایان پذیرفته‌اند و غالباً حاشیه نکرده‌اند، کدامیک از این سه نماء است؟ خود صاحب عروه در آینده می‌آید که نماء را تفسیر می‌کنند به نماء متصل و نماء منفصل، و این دو تا قاعده‌اش این است که مسلم باشد که خمس دارد در متصل و منفصل. اما اگر قیمتش بالا رفت، آیا این اضافه قیمت خمس دارد یا نه؟ مسأله‌ای است که آینده می‌آید که صاحب

عروه چند جا ذکر کرده‌اند و غریب این است که مختلف نظر داده‌اند، نه صریحاً مختلف، بالملازمه مختلف نظر داده‌اند که چون در آنجا می‌آید و بحث می‌شود بحث ارتفاع قیمت که یک وقت نماء القیمه است یک وقت نماء العین است، آیا در نماء قیمت خمس هست یا نیست؟ اجمالاً آنچه به نظر می‌رسد این است که ما هستیم و تعبیر و سعه و ضیق، و اما الغنائم و الفوائد، آیا به ارتفاع قیمت، فائده می‌گویند یا نه؟ آیا اگر به دو نفر دو گوسفند دادیم یکی خورد و دیگری نخورد و قیمتش تا سر سال بالا رفت، آیا اولی می‌گوید ای کاش نخورده بودم و سود می‌کردم یا نه، و قتیکه قیمت بالا رفت عرفاً صدق فائده بر آن می‌کند یا نه صدق فائده متوقف بر این است که نفروشد پول شود، ۱۰۰ شود ۱۲۰ آنوقت این ۲۰ تومان اسمش فائده باشد؟ به نظر می‌رسد که فرقی نمی‌کند و یک شواهدی هم در این زمینه هست و تصریح جماعتی از فقهاء هم هست، بلکه لازمه فرمایش صاحب عروه هم در چند مسأله همین است، اما چون مسأله‌اش می‌آید اینجا وقت را نمی‌گیرم و همین مقدار عرض می‌کنم که نماء متصل و منفصل، مسلم است که خمس دارد اما نماء القیمه می‌ماند تا بحث مفصلش آنجا بیاید.

یک تتمه دیگر این است که فقیه و مرجع تقلید و کسیکه تصدی اخذ و عطاء خمس و زکات و صدقه مندوبه می‌کند، یکوقت به یک سید فقیر خمس می‌دهد که مسأله همین است که گذشت که لا خمس فیما ملک بالخمس، و یا زکات یا صدقه مندوبه به او می‌دهد. یک وقت شخصی متصدی اخذ و عطاء است و این خمسها نزد او ماند و نمو کرد و بچه زائید، آیا بر فقیه واجب است که خمس این را بدهد؟ نه، نه خمس، نه زکات، در صدقه مندوبه، در هیچیک نیست. چرا؟ چون ملکش نیست و این را بعنوان واسطه می‌دهند که

به اهلش برساند، لهذا ملک انسان است که خمس دارد. گاهی ملک انسان هست و خمس ندارد مثل قرض، کسیکه پولی قرض می‌کند داخل ملکش می‌شود اما خمس ندارد. چرا؟ چون بر آن فائده صدق نمی‌کند و در خمس باید صدق الفائده کند. وقتیکه به فقیه ۱۰۰ گوسفند دادند و ۱۰ تا از گوسفندها زائیدند و ۴۰ تا از گوسفندان تا سر سال ماند با تمام شروطش آیا باید زکات بدهد؟ خیر، چوم مالکش نیست و استفاده‌ای برای فقیه ندارد و انما واسطه است که از این دست بگیرد و به آن دست بدهد.

پس این شبهه‌ای که بعضی مطرح کرده‌اند که فقیه هم غیر از اموال شخصی خودش اگر دارد، باید سر سالی برای چیزهایی که بدستش می‌رسد، آنها را حساب کند و خمس داد، ظاهراً این حرف ریشه دلیلی ندارد چون سود و فائده‌ای برای فقیه ندارد. خود مال خمس سود کرده برای ارباب خمس نه اینکه فقیه سود کرده باشد و مال زکات و صدقه سود کرده نه فقیه پس کسانی که نزدشان اخماس و زکوات و صدقات جمع می‌شود اگر نمود کرد متصل یا منفصل و چه ارتفاع قیمت بر این شخص خمس نیست.

جلسه ۱۸۷

۵ صفر ۱۴۲۷

مسأله ۵۲: إذا اشترى شيئاً ثم علم أنّ البائع لم يؤدّ خمسه كان البيع بالنسبة الى مقدار الخمس فضولياً (اگر مالی را خرید که می‌داند فروشنده خمس آن‌ها را نداده نسبت به $\frac{1}{5}$ این چیزی که خریده بیع فضولی است که مال ارباب خمس است) فإن أمضاه الحاكم رجع عليه بالثمن (یعنی رجوع الحاکم علی المشتري بالثمن) ويرجع (المشتري) هو على البائع إذا آذاه. (اگر پول را به حاکم داد) وإن لم يمض الحاكم (که در این وقت حاکم می‌شود شریک با مشتری در $\frac{1}{5}$ این چیز خریداری شود) فله أن يأخذ مقدار الخمس من المبيع وكذا إذا انتقل اليه بغير البيع من المفاوضات (یعنی اگر صلح کرد با کسی یا به کسی قرض داد یا جعله قرار داد، پس بیع خصوصیت ندارد) وان انتقل اليه بلا عوض (به کسی هدیه یا جائزه داد یا وصیت کرد که به کسی بدهند) يبقي مقدار خمسه على ملك أهله.

اینکه صاحب عروه فرموده اگر چیزی خرید سپس فهمید، خمس نداده، این خصوصیت ندارد بلا اشکال، یعنی لازم نیست که جاهل باشد که در این مال خمس هست و بعد که خرید فهمید که در آن خمس هست، صاحب

عروه از باب مصداق بیان کرده‌اند، حالا اگر کسی قبل از اینکه بخرد فهمید که در این مال خمس هست ولی باز هم خرید، آیا مشتری نباید از حاکم شرع اجازه بگیرد؟ آن هم همین است. بله یک فرق دارد و آن این است که صاحب عروه متعرضش نشده‌اند و شرّاح هم متعرض نشده‌اند اما مسلم است و گیری ندارد و آن این است که اگر ندانست در این مال خمس است و خرید، چون مغبون است و جاهل بوده حق دارد که به بائع رجوع کند و آن مقداری که حاکم از او گرفته از فروشنده پس بگیرد، اما اگر می‌دانست که این $\frac{1}{5}$ خمس است و مال بائع نیست مع ذلک از بائع خرید و مقابل آن $\frac{1}{5}$ پول داد، چون از روی عمد بائع را تسلیط کرده من غیر استحقاق بر مال خودش، این یک بحثی است که مکاسب و غیره دارند که همچنین جائی آیا خریدار حق دارد که از فروشنده پس بگیرد یا نه؟ این فرق را، ثم علم یا اینکه از قبل بداند خارج از ما نحن فیه است که برای توضیح مطلب عرض کردم. این مسأله از مسائلی است که خیلی محل ابتلاء می‌شود که شخصی خمس نمی‌دهد و به کسی دیگر هدیه یا جائزه می‌دهد و یا می‌خرد و می‌داند که صاحب مال خمس نداده. یکوقت شخص نمی‌داند که در مال خمس هست، گیری ندارد که اصل صحت جاری است مگر در صورت علم که تا علم نباشد اصل صحت جاری است ولی اگر کسی علناً اعلام می‌کند که خمس نمی‌دهد حالا به شما خمس داد آیا باید $\frac{1}{5}$ آن را پردازید؟ نه. چون احتمال دارد این برنج را از راهی بدست آورده که در آن خمس نیست، اگر احتمال باشد. یعنی برنجی باشد که به ارث به او رسیده است یا قرضی خریده است چون خمس این بر دائن است نه مدیون، اگر همچنین احتمالی باشد، احتمال عقلائی، ولو ضعیف و علم نباشد که در این مال بالخصوص خمس هست، همین که علم نباشد،

خمس نیست، اما اگر دانست که در این مال خمس هست، باید خمس را بدهد. چون اگر علم آمد جای اصل صحت نیست این مسأله بعینها در زکات هست، چون زکات متعلق به عین است. صاحب عروه هم مکرر متعرض این مسأله شده‌اند. چند جا را می‌خوانم چون برای بعضی از مطالب مسأله بدرد ما می‌خورد این اشباه و نظائر:

۱- صاحب عروه در مکان مصلی مسأله خمس را مطرح کرده‌اند، در کتاب صلاة عروه مکان المصلی، مسأله ۱۳: إذا اشترى داراً من المال غیر المزکّی أو غیر الخمس یكون بالنسبة الی مقدار الزکاة أو الخمس فضولياً، فإن امضاه الحاکم ولایة عن طائفتین من الفقراء والسادات یكون لهم فیجب علیه أن یشتری هذا المقدار من الحاکم وإذا لم یمض بطل وتكون باقیة علی ملک المالك الأول (که در زکات فقراء هستند و در خمس سادات هستند).

۲- در کتاب زکات مسأله ۲۹ از فصل: فی زکاة الغلاة الأربع: که اگر چیزی از غلات اربع را مالک فروخت و زکاتش را نداده بود. وان علم (مشتري) بعدم ادائه (بائع زکات را) فالبيع بالنسبة الی مقدار الزکاة فضولي.

۳- در کتاب زکات همان فصل، مسأله ۳۱، فرموده‌اند: فلو باع قبل اداء الزکاة فإنه بالنسبة الی مقدار الزکاة یكون فضولياً محتاجاً الی اجازة الحاکم. زکات و خمس یکسان است. زکات اجماعی است و متسالم علیه است. در خمس مسأله اجماعی نیست. اینجا ما سه مبحث داریم که یک یک باید بررسی شود:

۱- همانطور که صاحب عروه فرمود آیا بیع نسبت به آن مقدار خمس فضولی است که مشهور فرموده‌اند یا نه بیع صحیح است حتی نسبت به خمس و به گردن بائع است که باید خمسش را بدهد و بر مشتری چیزی نیست حتی اگر بداند که در این مال خمس هست که قول بعضی‌هاست که باید بررسی شود.

۲- آیا حاکم حق دارد اجازه دهد؟ صاحب عروه فرمودند حق دارد. جماعتی گفته‌اند حاکم حق ندارد اجازه دهد.

۳- بنابر اینکه حاکم حق دارد که اجازه دهد که المشهور والمنصور همین است، آیا حاکم باید در صورت غبطه اجازه دهد، یعنی حق دارد که اجازه بدهد یا اجازه ندهد، یا نه در جائی که غبطه باشد حق دارد اجازه دهد بلکه واجب است که اجازه دهد، در جائی که غبطه نباشد حق ندارد اجازه دهد بلکه حرام است که اجازه دهد و اگر اجازه دهد باطل است.

اما مبحث اول که اصل مسأله باشد و آن این است که الخمس مثل الزکاة. اگر مالک زکات مالش را نداده و مال را منتقل به کسی کرد چه به بیع یا به قرض یا نقل اختیاری و یا نقل قهری (مثلاً مُرد و به ورثه رسید) اگر در آن خمس بود، آنکه قرض گرفته، مشتری، ورثه که می‌داند در این مال خمس هست باید خمس بدهد مثل زکات. این را صاحب عروه فرموده و قبل از ایشان غالباً همین را فرموده‌اند و محشین عروه هم غالباً قبول کرده و حاشیه نکرده‌اند که آن کسی که مال به او منتقل شده باید خمس بدهد چه بداند یا نداند از قبل. دلیلش چیست؟ دو دلیل دارد: یکی روایت، اگر روایت نداشتیم که غریب این است که مسأله با اینکه چند روایت دارد یک عده‌ای اصلاً متعرض روایاتش نشده‌اند، گفته‌اند مقتضای قاعده این است. بنابر اینکه خمس متعلق به عین است که مشهور است و متسالم علیه بین المتأخرین است که در آن خمس است. وقتیکه این مال ارباب خمس است مثل اینکه شریک داشته باشد، آیا کسی حق دارد مال خود و شریکش را بدون اذن و رضایت شریک به کسی بفروشد؟ نه. اگر فروخت چکار باید بکند؟ باید شریک را راضی کند. چه از قبل بداند که این مال شریک داشته و چه بعد بفهمد باید آن‌ها را راضی

کند. ارباب خمس شرکاء هستند و خدای متعال آنها را شریک در عین قرار داده‌اند که بنابر مشهور خمس متعلق به عین است و قاعده‌اش هم همین است و اگر دلیلی غیر از این نداشتیم کافی بود. آیا ما لازم است که در دزدی دلیل داشته باشیم و در غش و غبن دلیل داشته باشیم؟ نه. چیزی که متعلق به دو نفر است، اگر یکی از این دو نفر بدون رضایت دیگری مال را به دیگری منتقل کرد یا انتقال قهری به ارث شد مثلاً، آن دیگری باید صاحب مال را راضی کند. ارباب خمس کیانند؟ سهم امام علیه السلام و نائیشان و سهم سادات مستحق هستند ولی‌شان که حاکم شرع باشد، او باید اجازه دهد که مسأله علی القاعده است و علی الأصل الأولى تام است و دلیلی نمی‌خواهد. بله ما دلیل بر خلاف نداشته باشیم که می‌آید کسانی که این را قبول ندارند می‌گویند ما دلیل بر خلاف داریم، که صحبتش می‌آید که اگر دلیل تام باشد فیها و ما ابناء الدلیل هستیم. پس مسأله دلیل لازم ندارد گو اینکه در مسأله چند روایت هست.

مرحوم شیخ انصاری در کتاب خمس ص ۱۸۱ فرموده‌اند: وما ورد مستفیضاً من أنه لا یجل لأحد أن یشتری من الخمس شیئاً حتی یصل إلینا حقناً. این تکه‌ای از نص یک روایت است. که یا بائع باید حق ما را بدهد و یا اگر او نداد باید مشتری حق ما را بدهد والا حلال نیست.

روایاتش، یکی خبر ابی بصیر است، در این خبر ابی بصیر، افراد سند همه‌شان معتبر هستند بلا اشکال، فقط یکی از آنها که راوی از ابی بصیر است که آن علی بن ابی حمزه بطائنی است (همین که انکار امامت حضرت رضا علیه السلام کرد، علی بن ابی حمزه بطائنی وکیل حضرت صادق و حضرت کاظم علیه السلام است و شاید حضرت باقر علیه السلام را هم درک کرده باشد ولی سال‌های ممتد وکیل دو امام معصوم علیه السلام بود ولی عاقبه الشر شد، چون عاقبت به شر

شد اگر چیزی از روایاتش محرز باشد که زمان استقامت عقیده‌اش بوده، درست است، اگر ثابت شود که در زمان انحراف بوده، یا شک کنیم که مال آن زمان یا این زمان بوده، اعتبار ندارد، ولکن شیخ طوسی نقل فرموده که این روایاتی که از ابی حمزه بطائنی در مجامیع حدیثیه هست اجماع بر عمل بر آن هست پس معلوم است که روایات درست است و معمول بهاست و روایات ابی حمزه را که در وسائل نگاه کنید کم روایتی است که فقهاء به آن‌ها عمل نکرده باشند آنکه در کتب اربعه آمده و وسائل نقل کرده مورد عمل است. لازم هم نیست که یک مورد عمل باشد و یکی هم همین روایت که مورد عمل مشهور است، پس حجت است و احتیاج به احراز عمل ندارد یا اگر عمل را جابر ندانیم وقتی که شیخ طوسی می‌گوید اجماع بر عمل هست حالا اگر دلالت بر اجماع کامل هم نکند اما دلالت می‌کند که شیخ طوسی و اساتید ایشان در عصر ایشان و قبل از عصر ایشان روایت مورد عمل بوده است و در اصول مورد تسالم متأخرین است که اگر کسی عقیده‌اش خراب شد اما صدق لهجه دارد خبر حسی‌اش برای ما معتبر است. خلاصه این یک مبحث مبنائی است. اگر کسی اجماع شیخ طوسی را پذیرفت که بسیاری پذیرفته‌اند و جواهر و غیر جواهر روایات ابی حمزه را بخاطر اجماع شیخ طوسی مورد عمل قرار داده‌اند. یکی‌اش این است که: علی بن ابی حمزه که قبل از علی بن ابی حمزه سند معتبر است و علی بن حمزه هم از ابی بصیر نقل کرده و ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که: لا یجِلُّ لأحد أن یشتري من الخمس شیئاً حتی یصل إلینا حقناً. نه فقط گردن بائع است که خمس دهد، بر مشتری است که خمس پردازد. (وسائل، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۱ ح ۴) همین را مرسل مفید نقل کرده است در کتاب مقنعه: حتی یصل الینا نصیبنا. قاعده باید

همان روایت باشد که نقل به معنا شده است.

روایت دیگر از ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام: من اشتری شیئاً من الخمس لم يعذره الله اشتری ما لا یحل له، نه اینکه برایش حلال است و گردن بائع است نه، این لا یحل است. خدا مشتری را لم يعذره. چون قول دیگر این است که برای مشتری حلال است و به گردن بائع است که صحبتش می آید. (وسائل همان باب ح ۵)

عیاشی در تفسیر، مرسلأً نقل فرموده که صاحب وسائل از تفسیر عیاشی نقل فرموده: عن اسحاق بن عمار، قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: لا يعذر عبد اشتری من الخمس شیئاً أن يقول یا رب اشتریته بمالی حتی یأذن له اهل الخمس (وسائل، کتاب الخمس، ابواب الانفال، باب ۴، ح ۱۰).

روایت صحیحه ابی بصیر، سندش صحیحه است، شیخ طوسی و صدوق هر دو باسنادهما عن حسین بن سعید که اسناد هر دو به حسین بن سعید معتبر است و ثقه است عن فضالهُ عن أبان عن ابی بصیر، (ظاهراً سند صحیحه است و اشکالی ندارد) عن ابی جعفر علیه السلام من اشتری شیئاً من الخمس لم يعذره الله اشتری ما لا یحل له (در همه این روایات می گوید بر مشتری حلال نیست) (وسائل، کتاب تجارت، ابواب عقد البیع، باب ۲۱، ح ۶) اینها ادله مشهور است که اگر اینها هم نبود پس چند دلیل هست: ۱- علی القاعده است، بنابر اینکه خمس در عین است نه در ذمّه که مشهور و شبه متسالم بینهم است. ۲- این روایات مستفیضه بنابر اینکه مستفیضه را حجیت بدانیم که جماعتی قائلند، منهم شیخ انصاری و صاحب جواهر که فرموده اند اگر روایت سه نفر به بالا سند داشت، بنای عقلاء بر عمل به آن است. البته ما نمی خواهیم ملتزم به این حرف بشویم و این خودش یک مبناست و در درایه بحث می کنند و

عده‌ای هم قائل و به آن ملتزمند. جهت دیگر عمل است. بر فرض که بگوئیم این روایات مستفیضه بدرد نمی‌خورد و بقیه روایات سندش معتبر نیست، معمول بهاست. وقتیکه معمول بها شد، روایت می‌شود معتبر. وجه چهارم هم روایت اخیر که صحیحه است ظاهراً بلا اشکال، و روایت اولی هم علی‌المبنی روایات ابی حمزه روایاتش معتبر است ولو خودش آدم بدی است مثل احمد بن هلال. این چهار وجه هر کدامش مستقلاً می‌تواند یک وجه باشد غیر مسأله مستفیضه که هنوز آن را نپذیرفته‌ایم، ولی سه وجه دیگر را پذیرفتیم. پس اگر کسی مالی که در آن خمس است و به او منتقل شد چه به بیع یا معاوضه یا بدون معاوضه و علم پیدا کرد که در این مال خمس است چه قبل از انتقال علم داشت که می‌دانست در اموال پدرش خمس است و او حالا مُرده و ارث به پسر رسیده و چه بعد فهمید، باید خمس را بدهد، یا اینکه با ولی خمس که حاکم شرع است مصالحه کند. این قول مشهور است تا برسیم به قول غیر مشهور.

جلسه ۱۸۸

۶ صفر ۱۴۲۷

یک مسأله هست که بعد صاحب عروه متعرض می‌شوند که اگر کسانی که معتقد به خمس نیستند مثل کفار و بسیاری از عامه نسبت به ارباح مکاسب، آنوقت مالی داشت که این مال خمس به آن متعلق شد بعد منتقل شد به یک شیعه که می‌داند که او خمس را نداده، حالا یا به بیع و یا به ارث متعلق شد یا به وصیت یا هدیه یا هر چیزی دیگر، بر این شیعه خمس نیست. اینجا استثناء شده و از عمومات بیرون آمده اما اگر از یک شیعه‌ای که معتقد به خمس است و لکن خمس نمی‌دهد و متدین نیست اگر از او به شیعه دیگر که مالی در او خمس هست رسید این همه تحت عمومات داخل است که شیعه باید خمس بدهد و هم روایات خاصه داشت که خوانده شد و مشهور هم همین را گفته‌اند و آنقدر که من تتبع مختصر عاجل داشتم قبل از مرحوم آقا ضیاء عراقی مخالفی ندیدم. در متأخرین جماعتی که فکر می‌کنم سر نخ آقا ضیاء و بعد آسید ابو الحسن اصفهانی و بعد هم آسید محمد تقی خوانساری قائل شده‌اند که اگر از شیعه مالی در آن خمس هست منتقل شد به یک شیعه

دیگر، بر این شیعه خمس نیست که بر خلاف عمومات بر خلاف آن چند روایتی است که خوانده شد دلیل این آقایان چیست که این فرمایش را فرموده‌اند؟ این مسأله محل ابتلاء بسیاری است خصوصاً کسانی که با غیر متدینین محشور هستند و خمس نمی‌دهند ولی با آن‌ها معامله می‌کند، هدیه می‌گیرد و مورث می‌میرد و ارث به او می‌رسد. در مورث یک کلامی است که در اینجا متعرض نشده‌اند که انشاء الله می‌آید. ببینیم دلیل این آقایان چیست؟ اگر دلیل تام است که ملتزم شویم و اگر تام نیست که طبق مشهور بگوئیم اگر در مالی خمس بود و از شیعه‌ای به شیعه دیگر منتقل شد، این مشتری و کسی که هدیه به او داده‌اند همانطور که بر او خمس بوده بر این هم خمس است و چون خمس متعلق به مال است هر کدام که دهند از دیگری ساقط می‌شود و اینکه بائع نداد موجب سقوط از مشتری نیست. این آقایان ادعا کرده‌اند به دو قسم ادله و همه‌اش هم روایات است چون باید دلیل خاص باشد که عمومات را تخصیص بزند. اگر بنا شد ارباب خمس که شریک در مال هستند، بدون رضایت شریک فروخته یا هبه داده و وصیت کرده، قاعده‌اش این است که در این مال حق آن شریک باشد که این بدهد، چه دلیل این است که شریک که ارباب خمس است استثناء شده است و آنکه متعلق خمس است آن است که باید بدهد اما اگر به دیگری انتقال پیدا کرد، بر دیگری خمس نیست. به دو طائفه از روایات استدلال شده است. من این روایات را می‌خوانم، البته هر کدام به یک تکه استدلال کرده‌اند. من همه را جمع می‌کنم و یکی یکی را می‌خوانم ببینیم توی یکی دلیل تام هست یا نیست:

۱- صحیح ریان بن الصلت (البته یک گیر مختصر سندی عند بعض دارد اما ما قبول داریم که صحیح است و بعضی هم مصحح تعبیرش کرده‌اند ولی

به نظر من سندش گیری ندارد) کتبت الی ابی محمد (حضرت عسکری علیه السلام) من الذي يجب علي يا مولاي في غلة ارض في قطعة لي وفي ثمن سمك وبردی (یا بردی = ینجه) وغصب ابیعه من جهة هذه القطعية أجمه (یعنی نیزار) (چکار باید بکنم) فکتب علیه السلام يجب عليك (به بائع گفتند بر تو خمس هست) فيه الخمس ان شاء الله تعالی. ان شاء الله هم تبرکی است نه اینکه شرط باشد که مفهوم داشته باشد. (وسائل، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۸ ح ۶) استدلال شده که حضرت فرمودند آنکه از تو می خرد باید خمس دهند، فرموده اند تو باید خمس بدهی. پس بر مشتری خمس نیست. بر بائع است.

روایت دوم روایتی است که محل خلاف شدید است سندش که نظرش گذشت و صحبت شد و به نظر می رسد که این روایت معتبر باشد، خبر ابی بصیر که طریقش احمد بن هلال است که یکی از کسانی است که از قبل معصومین علیهم السلام روایت لعنت برایش صادر شده ولی همانطور که گذشت صدق لهجه داشته است حسب آن چیزی که از کتب رجالین استفاده می شود. اگر کسی احمد بن هلال را معتبر نداند، روایت می شود ضعیفه و بی سند و به نظر می رسد که احمد بن هلال خودش آدم بدی است و اهل جهنم است اما صدق لهجه داشته است. خبر ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کتبت الیه (نامه مفصلی است که تکه اش این است) وعن الرجل یكون فی دارة البستان فیہ الفاکهة یأکله العیال انما یتبع منه الشئیء بمائة درهم أو خمسين درهماً، هل علیه الخمس؟ فکتب علیه السلام اما ما أكل فلا، وأما البیع فنعم (سؤال این بود که فاکهه را می فروشم ۱۰۰ درهم یا ۵۰ درهم می گیرم، حضرت به بائع فرمودند این ۱۰۰ درهم خمس دارد و نگفتند مشتری که میوه را می گیرد باید خمس دهد) هو کسائر الضیاع. (حدیث ۱۰) روایت سوم مسلماً معتبر نیست و چندتا مجهول در آن است و خبر

الحرث ابن حسیره (حارس الازدی فی رجل وجد رکازاً (معدن یا گنج) علی عهد امیر المؤمنین علیه السلام روایت مفصل است که یک تکه شاهد این است: آمد گفت رکاز را رفته فروخته به ۱۰۰ گوسفند که این ۱۰۰ گوسفند هم بچه داشته‌اند و هم حامله بوده‌اند که می‌شود ۳۰۰ گوسفند. بعد زنش به او گفته چرا ۳۰۰ گوسفند دادی و یک قطعه طلا آوردی؟ او هم پشیمان شد می‌خواست پس بدهد و او پس نگرفت، روایت مفصل است. بعد معلوم شد که طلا خیلی قیمتش بالاست. رفت طلا را به ۱۰۰ گوسفند فروخت. آنکه طلا را فروخته بود پشیمان شد، آمد گفت پس بده، این هم پس نداد و گفت اقلأ قدری به من بده که این قدر استفاده کردی، آمدند پیش امیر المؤمنین علیه السلام تحاکم کردند) الی أن قال: فقال علیه السلام لصاحب الركاز أدّ خمس ما أخذت فإن الخمس عليك فإنک أنت الذي وجدت الركاز وليس علی الآخر شيء لأنه إنما اخذ ثمن غنمه، بر مشتری چیزی نیست بر فروشنده است. این روایت در همان ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۶ ح ۱. استدلال شده که حسب این نقل حضرت امیر علیه السلام به او فرمودند تو گنج را پیدا کردی و بر توی بائع خمس هست نه بر مشتری. به این روایات جماعتی که مرحوم آقا ضیاء هم در حاشیه عروه به روایت غصب اشاره کرده‌اند و تنها آن را مورد استناد قرار داده‌اند.

ما باشیم و این روایات نمی‌تواند دلیل باشد. اما روایت اخیر، شاید بالاجماع بدون سند باشد و احدی سندش را ملتزم نشده، چند تا مجهول در این سند هست و ما چه می‌دانیم که حضرت این روایت را بیان کرده‌اند؟ حجت تعبدی هم نداریم، چون حجت تعبدی یا باید وثاقت روات باشد که نیست یا اینکه از قرائن دیگر احراز کنیم که حضرت این را فرموده‌اند. پس روایت اخیر سند ندارد و استدلال به آن برای یک حکمی که بر خلاف قاعده

است نمی‌شود کرد. بله ادعا شده و ابتداء هم من قدری به ذهنم می‌آمد که روایت اخیر صریح در مطلب باشد که حضرت فرمودند تو رکاز را پیدا کردی و مشتری پول گوسفندانش را گرفته و صریح بر این است که بر بائع هست نه بر مشتری، اما باز هم عند التأمّل آیا ظهور در مطلق خمس دارد یا نه؟ یعنی چه؟ یک چیزهایی است که فی نفسه خمس دارد مثل معدن، گنج، غوص و همان وقت که بدست می‌آورد باید خمس دهد که مؤونه سال هم از آن استثناء نیست، این سؤالش از معدن یا گنج بوده که آنکه این را برمی‌دارد در آن خمس هست، بله خمس در معدن هست حضرت فرمودند بر تو خمس هست، نفرمودند اگر ندادی بر آن نیست. حالا اگر مشتری می‌آمد به حضرت عرض می‌کرد آقا شما فرمودید خمس بدهد اما فروشنده خمس را نداد، آیا بر من خمس هست یا نه؟ آیا جایش بود که همچنین سؤالی بکند؟ چون این معدن است و در آن خمس هست و او معدن را برداشته و خمسش را نداده به من فروخته و من می‌دانم که خمس نداده یا نه اینکه حضرت فرمودند چون تو رکاز را پیدا کردی باید خمس بدهی معنایش این است که بر دیگری نیست. در غصب تعاقب ایدی که بشود همه ایدی ضامن هستند و مغصوب منه می‌تواند به هر کدام مراجعه کند، گرچه اغرار ضمان بر اولی است. اگر همه کسانی که مال غصبی بین آنها چرخیده آمدند پیش شما، شما به غاصب اصلی می‌گوئید تو غصب کردی تو باید خانه را پس بدهی، این معنایش این است که اگر غاصب خانه یا بدلش را به مغصوب منه نداد آیا این‌ها آزادند، آیا ظهور در عقد السلب دارد اصلاً؟ آیا در این حدیث خمس در رکاز است یا خمس فقط تکلیف من وجد الرکاز است. در خمس دو مسأله است: ۱- حکم وضعی ۲- حکم تکلیفی. حکم تکلیفی این است که واجب است خمس دهد.

حکم وضعی این است که این مال خمس هست. حضرت حکم تکلیفی را بیان کردند فرمودند: اَدَّ (حکم تکلیفی است) خمس ما أخذت فإن الخمس عليك. نگفتند در این مال خمس نیست اگر به مشتری فروختی. فَإِنَّكَ أَنْتَ الَّذِي وَجَدْتَ الرِّكَازَ وَلَيْسَ عَلَى الْآخِرِ شَيْءٌ لِأَنَّهُ انْهَأَ أَخْذَ ثَمَنِ غَنَمِهِ. این لیس علی الآخر شیء آیا ظهور دارد که مطلق است حتی اگر آن شخص خمس ندهد، آیا ظهور در اطلاق دارد یا حضرت در این حکمی که بین این دو کردند گفته توئی که معدن را پیدا کردی خمس بده و بر آن دیگری خمس نیست. آیا این دلالت دارد که اگر این نداد بر آن دیگری خمس نیست؟ البته بعضی از آقایان استظهار کرده اند اما ما می خواهیم ببینیم مطلقاً می گوید هر کسی مالی به دستش آمد که می داند در این مال خمس هست و خمسش داده نشد، بر اوست که خمس بدهد، این مطلقاً، آیا این ظهور دارد که آن مطلقاً را تقیید کند یا نه؟ اگر ظهور دارد آنوقت یک اشکال می ماند که مسأله سند است که مسلماً سند معتبر ندارد. اما بحث این است که ظهور دارد که مطلق بر مشتری نیست حتی اگر بائع نداد یا اینکه این مفهوم لقب است و اطلاق یعنی عقد السلب ندارد.

و اما دو روایت دیگر به نظر می رسد که هیچکدامش عقد السلب ندارد. حضرت فرمودند: به آنکه ۵۰ درهم و ۱۰۰ درهم از میوه باغش را می فروشد فرمودند: وَأَمَّا الْبَيْعُ فَنَعَمْ. این آیا عقد السلب دارد که اگر تو ندادی آنکه از تو میوه را خرید و می دانست که خمس نداده ای بر او نیست؟ چون آنکه می خرد روی اصل صحت خمس نمی دهد.

دیگر آن مسأله ای بود که قطعه ای زمین داشت و غصب و یونجه داشت آمد به حضرت گفت تکلیف من چیست؟ حضرت فرمودند بر تو خمس

هست آیا این معنایش این است که اگر خمس ندادی، آنکه خرید و دانست که شما خمس نداده‌اید بر او نیست؟ این چه ظهوری است؟ هیچ ظهور ندارد. پس ما باشیم و این طائفه از روایات نمی‌تواند تخصیص بزند عمومات خمس را. حالا یک طائفه دیگر از روایات هست که انشاء الله در آینده که چون محل ابتلاء است خوب است که روشن شود.

جلسه ۱۸۹

۱۰ صفر ۱۴۲۷

یک کافر یا کسی که از عامه است و معتقد به خمس در ارباح مکاسب نیست، مالی داشت که در آن خمس متعلق شد، بعد این مال را منتقل به یک شیعه معتقد به خمس کرد. اینجا بر شیعه خمس نیست که صاحب عروه به آن متعرض شده‌اند در فصل دوم خمس مسأله ۱۹ در مباحث مستحقین خمس.

الآن مسأله این بود که یک شیعه که معتقد به خمس است اما خمس نداده یا یادش رفته یا نرسیده یا متدین نیست و عمداً خمس نداده، این مال را به شیعه دیگر منتقل کرد، یا هبه کرد و یا هر چیزی دیگر، اینکه مال که به او منتقل نشد یقین دارد که به این مال خمس تعلق گرفته و صاحب مال خممش را نداده و هر دو هم شیعه هستند عرض شد که مشهور گفته‌اند خمس بر مشتری هست و $\frac{1}{5}$ آن مال، مال شرکاء است که ارباب خمسنند و حکم وضعی اش این است که مال خودش نیست و حکم تکلیفی این است که واجب است خمس بدهد. روایاتی داشت و علی القاعده هم همین بود، چون خمس با زکات و اموال دیگر مردم چه فرقی دارد، چون در زکات همین است

و بحثی هم ندارد و اگر روایت هم نداشت همین بود. عرض شد جماعتی فرموده‌اند که در این هم خمس بر مشتری نیست. چرا؟ به دو طائفه از روایات استدلال شده که یک طائفه‌اش خوانده شد. عرض شد که این طائفه از روایات یا سند ندارد و یا دلالت ندارد و یا هیچکدام. بر فرض کسی یکی از این روایات را سنداً تام بدانیم و دلالت، باز هم قاعده‌اش این است که ما اخذ به طائفه‌ای بکنیم که می‌گوید باید خمس بدهد این مشتری، چرا؟ بر فرض که تعارض باشد که عرض شد تعارض نیست و تعارض فرع تکافؤ است و تکافؤ نیست. بر فرض که بین این دو طائفه از روایات تکافؤ باشد، قاعده‌اش این است آن طائفه‌ای که می‌گوید باید خمس داد مشتری باید خمس بدهد، آن مقدم است لأمور: ۱- عمل مشهور به طائفه اولی و اعراض مشهور از شیخ مفید گرفته به بعد، هر کس که متعرض مسأله شد یا فرق گذاشته بین اینکه من لا یعتقد الخمس باشد یا ممن یعتقد الخمس، در لا یعتقد گفته است که خمس نیست اگر انتقل بمن لا یعتقد الخمس نه مطلق و بنابر مشهور که عرض شد سابقاً مکرراً که عمل بر فرض جابر ندانیم برای سند یا دلالت اما مرجح که می‌دانیم و این را بالتلیجه قبول دارند و شبه تسالم است، گرچه نمی‌خواهم ادعای اجماع کنم. اما یک وقت عرض شد حتی آن کسانی که در اصول نپذیرفته‌اند در فقه عمل کرده‌اند طبق مشهور.

یک جهت دیگر این است که گذشته از عدم تکافؤ که عمل شده و این طائفه اعراض شده، وجه دیگر مطالبه معصومین علیهم‌السلام است با دو ضمیمه، از حضرت امیر علیه‌السلام گرفته تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبل از حضرت علیه‌السلام که روایاتی اول مباحث خوانده شد تا ائمه اطهار علیهم‌السلام تا ایام غیبت صغری حضرت بقیه‌الله

عجل الله تعالی فرجه الشریف اینها خمس را مطالبه کرده‌اند و خمس را که می‌آوردند می‌گرفتند و تفصیل نه قولی و نه عملی قائل نشده‌اند بین اینکه اینکه شما گرفته‌ای و خریده‌ای و پیش شماست و کسی که اعتقاد به خمس دارد و خمس نداده بر شما خمس نباشد و اشاره به این مطلب نشده در روایات با اینکه یشرف الإنسان علی القطع نسبت به کل معصومین علیهم‌السلام و کل خمس‌هایی که مطالبه کرده یا گرفته‌اند که بعضی‌هایش ممن یعتمد بالخمس منتقل شده باشد یعنی احتمال اینکه تمام این مواردی که معصومین علیهم‌السلام خمس گرفته‌اند یا مطالبه کرده‌اند تمام این موارد در هیچکدام ممن یعتمد الخمس نبوده، تمام این موارد احداث خود افراد بوده است. این را قدری توضیح بدهم:

معصومین علیهم‌السلام هم برایشان خمس آوردند که گرفتند و هم دائماً مطالبه می‌کردند، حضرت رضا علیه‌السلام روایت دارد که نامه نوشتند که خمس را از ما دور نکنید که در انفال و سائل ذکر کرده‌اند و بعد فرمودند: ولا تحرموا أنفسکم دعاءنا. اگر خمس ندادید شما را دعا نمی‌کنیم. روایات مختلف با تعبیر مختلف. آن وقت یا ما باید بگوئیم که هیچکدام، شراء، هبه، صلح، وصیت نبوده و در جمیع این موارد ائمه که مطالبه خمس کرده‌اند و خمس برایشان آورده‌اند و گرفته‌اند تمامش احداثات افراد بوده، یعنی زراعت کرده و آمده خمس داده و یا کاری کرده آمده خمس داده و هیچ کدام اینطور نبوده که تجارت کرده باشد و چیزی خریده باشد و آن طرف خمس نداده باشد و در هیچکدام هدیه نبوده باشد که خمس نداده باشد یا وصیت بوده باشد. یعنی احتمال اینکه تمام این موارد هیچکدام در آنها خمس نیامده بوده پیش دیگری و منتقل به اینها شده باشد. چون آنکه خمس آمده و منتقل شده یا

ممن لا یعتقد الخمس است که خمس ندارد و حضرت نباید خمس آن را بگیرند و گیری ندارد، اجماعی و مسلم است. یعنی اگر یک شیعه از یک کافر یا دیگری که لا یعتقد الخمس هدیه‌ای گیرش آمده که آن کافر خمسش را نداده با اینکه در آن خمس آمده بوده، امام معصوم علیه السلام خودشان فرمودند که خمس ندارد، چطور خمس بگیرند؟ پس می‌ماند اگر از شیعه منتقل شده باشد. یا این اموالی که ائمه علیهم السلام خمسش را گرفته یا مطالبه کرده‌اند یا احداثات خود اشخاص بوده یا منتقلات از دیگران بوده، آنوقت بگوئیم این منتقلات از دیگران بگوئیم در تمام این‌ها حضرت که خمس گرفته‌اند هیچکدامش منتقلات از دیگران نبوده، این احتمالش ظاهراً مقطوع العدم است. پس این مطالبه معصومین و اخذ معصومین علیهم السلام کشف می‌کند از اینکه اگر در چیزی خمس آمد و آن شخص خمسش را نداد و منتقل به دیگری شد که هر دو شیعه هستند باید خمس دهد. این هم یک قرینه برای ترجیح طائفه اولی.

یک قرینه دیگر که سابقاً به آن اشاره شد، نقض است. اگر یک شخصی گوسفندهائی داشت و در این‌ها خمس آمده و خمس نداد و شیعه بوده که اعتقاد به خمس دارد، آمد به یک شیعه دیگر دو تا از این‌ها را هدیه داد و این هم علم برایش حاصل شد که در این گوسفندها خمس آمده بود، پیش مَهری، و خمس نداده بوده، یکی از این گوسفندها را شخص خورد و یکی دیگرش الآن موجود است، آنکه خورد و تمام شد بعد این شخص مُرد، آیا باید ذمه‌اش را افرغ کنند ورثه‌اش، چون گوسفندی را خورده که خمسش را نداده بودند آیا باید خمس آن گوسفند را بدهند، حتی مستشکلین که اینجا را اشکال کرده‌اند گفته‌اند باید خمس آن گوسفند را بدهند. چرا؟ چون خداوند متعال می‌فرماید: **أُوْدِینَ**، آنوقت می‌گوئید این گوسفندی که خورده به ذمه‌اش منتقل

شده و حالا که مُرده ورثه باید از اموالش اول خمس را بدهند چون دین است اما آن گوسفندی که موجود است نباید خمسش را بدهند. به طریق اولی نسبت به آنکه موجود است را باید خمسش را بدهند، چون چه موقع دین شد؟ دین شدن تابع این است که در آن خمس آمده، اگر در آن خمس نیامده، چطور وقتی که خورد و در ذمه‌اش آمد باید خمسش را بدهند با اینکه تصریح کرده‌اند گفته‌اند ذمه‌اش را باید افرای کند، ذمه تابع حقی است که در عین بوده، اگر در عین خمس نیست چطور ذمه‌اش را افرای کند، مضافاً به اولویت شاید قطعیة. اگر بنا شد در این گوسفندی که خورده باید خمسش را بدهد، آن گوسفندی که هست باید بطریق اولی خمسش را بدهد. اگر بخواهیم به طائفه دوم که می‌گوید خمس ندهد بر فرض سنداً و دلالة که تام باشد (که نبود همانطور که عرض شد و اشکال داشت) بخواهیم بگوئیم خمس ندارد، این نقض قرینه می‌شود بر اینکه طائفه اولی که می‌گوید خمس دارد را رجحان بدهیم.

پس این طائفتین از روایات علی فرض التکافؤ قرائن متعدده‌ای هست بر ترجیح طائفه اولی، فقط کسی که لا یعتقد الخمس او بدلیل خاص خارج شده که هم مسأله و هم دلیلش می‌آید.

یک طائفه دیگر که بعضی به آن استناد کرده‌اند دو روایت است که فرمودند از این دو روایت استفاده می‌شود که اگر شیعه خمس در مالش آمد و نداد و بعد مال را منتقل کرد به شیعه دیگر که دیگری می‌داند در این مال خمس آمده و پرداخت نشده، بر مشتری خمس نیست و خمس در ذمه بائع است، پس معامله صحیح است اگر فروخت و بیع برای مشتری صحیح است و اینکه صاحب عروه فرمودند بیع نسبت به یک قسمت از بیع فضولی می‌شود

نه فضولی نیست. به چه دلیل؟ به دلیل دو روایت:

۱- صحیحۃ یونس بن یعقوب قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فدخل عليه رجل من القمطين (کسانی که قنطاق بچه می فروشند) فقال (قماط) جعلت فداك تقع في أيدينا الأموال والأرباح وتجارا تعلم انّ حَقَّك فيها ثابت وأنا عن ذلك مقصرون. (یعنی حق شما را نداده ایم) فقال ابو عبد الله عليه السلام ما انصفناكم ان كلّفناكم ذلك اليوم (یعنی حق خود را امروز از شما نمی گیریم) وسائل، کتاب خمس، ابواب انفال باب ۴ ح ۶)، به این روایت یک اشکال سندی شده که ظاهراً تام نیست چون دو طریق دارد، همین روایت را صدوق در فقیه نقل فرموده و هم شیخ در تهذیب و استبصار، علی المبنی هر دو طریق صحیح است. چون در طریق شیخ محمد بن سنان که تبعاً لجمهره من الأعاظم، صاحب جواهر و شیخ و دیگران محمد بن سنان را معتبر می دانیم، حالا اگر کسی معتبر ندانست چون محمد بن سنان محل خلاف است، طریق صدوق گیری ندارد چون معتبر است. سند روایت گیری ندارد لهذا عرض کردم که صحیحۃ یونس بن یعقوب. در این روایت کلمه الیوم در نظرتان باشد که روایت دوم را هم بخوانم چون یک استدلال کرده اند.

روایت دوم هم یک بحث سندی دارد که مهم نیست و بحثش گذشت مکرر که آن هم مسأله ابو خدیجه است که آیا معتبر است یا نه چون دو نفر هستند: سالم بن مُکرم و ابو سلمه، ابو خدیجه، اینها دو نفرند یا یک نفر، بحثش شد قبلاً، بالنتیجه سند معتبر است و ظاهراً گیری ندارد. (وسائل، در باب ۴ انفال، ح ۴) قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام، آمد به حضرت یک چیزی گفت. حضرت یک جوابی به او دادند و یک شخص سوم وارد میدان شد و برای حضرت بیان کرد که این سائل، سؤالش این است: انما یسئلك خادماً

یشتربها أو امرأة یتزوجها أو میراثاً یصیبه أو تجارة أو شیئاً أو عطیة (هدیه می دهند)
فقال **الکلیة**: هذا لشیعتنا حلال.

این ها دو روایت تحلیل است که تفصیلش در مسأله تحلیل ان شاء الله می آید. اما قدر ما نحن فیه به این استدلال شده است که حضرت در روایت قبلی فرمودند: ما انصفناکم ان کلفناکم ذلک الیوم. پس امروز از شما خمس نمی خواهیم. در این روایت فرمودند: هذا لشیعتنا حلال. آن می گوید حلال و این هم می گوید حلال تقریبش چیست؟ تقریبش این است که گفته اند آن روایت بنحو مطلق گفته است که ما از شما خمس نمی خواهیم. هر جا که استثناء شد و آن جائی است که شخص خودش احداث یک چیزی کرده، مثلاً زراعت کرده، خمس دارد، تجارت دارد، ربح کرده، خمس دارد، اما چیزی که در آن خمس آمده است و دست دیگری بوده و او خمس را نداده و منتقل به من شده، هذا لشیعتنا حلال می گوید خمس ندارد، ما انصفناکم می گوید خمس ندارد، نسبت به آنکه از دیگری منتقل شده دلیلی نداریم که بگوید خمس دارد و اطلاق آن را می گیرد، نسبت به آنکه خودش احداث کرده و ربح کرده، آن ربح خمس دارد نه آن اصل مالی که خریده که خمسش را نداده اند.

پس این دو صحیحه می گوید هر چیزی که دست شماست خمس ندارد و این می گیرد که منتقل شده باشد از من لا یعتقد بالخمس، از یعتقد الخمس یا خود شما احداث کرده باشید، نسبت به آنچه خود شما احداث کرده اید، در این باید خمس را بدهید، آن دو تا لا یعتقد بالخمس و یعتقد الخمس تحت اطلاق داخل است. این استدلال به اطلاق این دو روایت. اگر ما باشیم قبل از اینکه این تقریب را بگویند آیا به ذهن ما می آمد؟ آخر باید ظهور باشد تا حجیت باشد و ظهور در این داشته باشد که اگر پیش دیگری خمس آمد و او

خمس را نداده بود، بر شما خمس نیست. آنکه خود شما احداث کردید خمس دارد. اولاً خود این ظهور، چون باید ظهور باشد تا حجت باشد، خفاء دارد، این مطلق باید طوری باشد که اگر آقایانی هستند که مشهور در فقه و اصول تأکید می‌کنند که باید اطلاق محرز باشد در مقام بیان من هذه الجهة است، واقعاً محرز نیست، البته روی مبنائی که من عرض کردم که در حجیت اطلاق لازم نیست احراز شود که مولی در مقام از این جهت بوده، همین قدر که احراز عدم نشود کافی است چون مسأله تنجیز و اعدار است و حجیت، همین قدر که لفظ صلاحیت انطباق دارد ولو محرز نباشد که در مقام بیان از این جهت بوده یا نه، روی این مبنی که آن هم نیست. یعنی روی مبنائی که بنده عرض کردم باز اقرب است اما در عین حال باید لفظ ظهور در اطلاق داشته باشد. حالا از اینکه بگذریم، کلمه الیوم آیا قید نمی‌کند؟ ما انصفناکم ان کلّفناکم ذلک الیوم، این قید است، نمی‌خواهیم هم بگوئیم هر وضعی مفهوم دارد و معنایش این است که در یوم‌های دیگر و قبل و بعد خمس هست و نمی‌خواهم بگویم از این الیوم درمی‌آید که آن وقت‌ها خمس هست، از اطلاعات درمی‌آید. پس هی والله الافادة یوماً بیوم، الغنائم والفوائد، از آن‌ها درمی‌آید که همیشه خمس است، حضرت فرمودند: امروز نمی‌گیریم، آیا این معنایش است که در زمان غیبت هم خمس نیست و اطلاقش زمان غیبت را هم می‌گیرد با این قید؟ منطوق که دلالت بر عدم دارد. خلاصه اینکه حضرت فرمودند: امروز نمی‌خواهم، آیا حضرت بیان تشریح کردند تا آخر عمر دنیا برای همه؟ ثانیاً: سؤال شد او میراثاً یصیبه، اگر اینکه به کسی ارث رسید، حضرت فرمودند: حلال می‌کنیم. با اینکه همین آقایانی که فرمودند: ممن یعتقد الخمس اگر منتقل شد، خمس ندارد، با فاصله دو تا مسأله، عروه قبلاً

ذکر کرد که میراث یحتسب خمس ندارد، میراث لا یحتسب خمس دارد، اینها آنجا را حاشیه نکرده‌اند با اینکه آنجا را هم باید حاشیه می‌کردند اگر بناست پولی که پیش دیگری در آن خمس آمده منتقل به من شد و بر من نیست که خمس بدهم چه فرقی می‌کند که به ارث منتقل شده باشد یا به بیع؟ صاحب عروه فرمودند اگر ارث از کسی به کسی رسید ارث یحتسب خمس ندارد اما اگر می‌داند که پیش میت خمس آمده و خمسش را نداده، بر ورثه است که خمس دهد، این یک مصداقی است از مصادیق از شیعه به شیعه منتقل شدن، چه فرقی می‌کند که به بیع و شراء منتقل شده باشد یا به ارث منتقل شده باشد؟ مضافاً به اینکه اگر این حلال دلیل است، اطلاق دارد که ارث را هم بگیرد، پس قاعده‌اش این است که اگر به شراء چیزی را خرید از معتقد الخمس، خمس به گردن بائع است و منتقل به شخص نمی‌شود، اگر هم به ارث رسیده آن هم منتقل به شخص نمی‌شود یعنی خمس ندارد. اگر بخواهند استدلال کنند به "بعد الوصیة یوصی بها أو دین" این اولویت که عرض کردم می‌آید. وقتی که اعیان منتقل به وارث شد چه فرقی می‌کند که خریده باشد در زمان حیات از او و خمس نمی‌داده یا به ارث منتقل شده باشد که صاحب عروه فرمودند اگر می‌دانی که میت خمس نمی‌داده و در این خمس هست باید خمس دهد و آقایان باید حاشیه کنند، می‌گویند: نه، آن از من لا یعتقد منتقل شده خمس ندارد. پس این عین‌ها خمس ندارد حالا اگر منتقل به ذمه میت می‌شود باید ذمه‌اش ا فراغ شود، آن یک بحث دیگر است و خمس متعلق به عین نیست. پس چرا این را نفرموده‌اند؟ خود میراثاً یصیبه که توی روایت آمده، این گره و نقض است.

سوم این است که در روایت داشت که امرأة یتزوجها، این که بحث از

پول نیست، بحث از خرج و مخارج ازدواج است، آیا می شود بدون خرج و مخارج ازدواج کند بما معک من القرآن؟ گذشته از اینکه روایت این است که حضرت می فرمایند: هذا لشیعتنا حلال، یعنی چه؟ یعنی این امرأه خمس هست. یعنی چه که خمس هست؟ این قرینه است بر اینکه بعد خواهد آمد که این شراء که نیست، خادماً یشتريها شراء بود، تجارت بیع و شراء بود اما امرأه یتزوجها، این ملکی نیست که از شخصی که فیہ الخمس منتقل نشده به شخص دیگری، ملک نیست نکاح، این چیست؟ این یکی از قرائنی است که بعداً تفصیلش می آید در روایت تحلیل که مشهور به آن تمسک کرده اند و گفته اند این روایات معنایش این است که مساکن و مناخ و متاجر، اینها چیزهایی است که حکام جور بنی امیه و بنی عباس، جنگ می کردند بدون اذن امام علیه السلام و تمام غنائم همه سهم امام بوده، حضرت آنها را حلال کرده اند نه هر چیزی از هر کس به کس دیگر برسد و گرنه معنا ندارد امرأه یتزوجها، این کشف می کند که امرأه یتزوجها که حضرت فرمودند حلال، این حلال به همین امرأه یتزوجها می خورد و این مال همان ابيح لنا المساكن والمتاجر والمناخ است.

پس ما باشیم و این دو روایت گذشته از اینکه خودش دلالت ندارد، این اشکالها در آن هست، چکار می تواند بکند؟

پس والحاصل اینکه اگر مالی شخص می داند که تعلق به الخمس، این مال به هر راهی که منتقل به این شخص شد، خمسی که تعلق بهذا المال با انتقال دیگری، خمس ساقط نمی شود. مثل خمس مثل زکات است و مثل مال غصب است که اگر منتقل به دیگری شد آن $\frac{1}{5}$ مال دیگری آمده است این شخص که باید بدهد.

جلسه ۱۹۰

۱۱ صفر ۱۴۲۷

نتیجهٔ عینی که تعلق بها الخمس همانطور که می‌آید، خمس متعلق به عین است، عین که تعلق بها الخمس، بدست هر کس که باشد و به هر راهی که بدست او آمده باشد $\frac{1}{5}$ آن مال ارباب خمس است، چه به شراع یا ارث یا هدیه یا صلح باشد. این قاعده اولیه است. خاص به خمس هم نیست، مال هر کسی متعلق به عینی که باشد، این عین در هر جا که باشد و دست هر کسی که باشد آن نسبت متعلق به دیگری مال آن است و باید به او داده شود. آیه و روایت خاص هم لازم نداریم، زکات و اموال دیگران همین است، ارث هم همین است. اگر از ارث $\frac{1}{5}$ به زنش رسید و $\frac{1}{5}$ به پسرش رسید حسب تقسیم ارث، این عین به هر جا که برود و به هر راهی که تنقل پیدا کند و دست هر کس که برسد $\frac{1}{5}$ مال زن میت است و در باب ارث دلیل خاص احتیاج نداریم و در باب ارث زوجه دلیل احتیاج نداریم و در باب زکات و خمس هم دلیل لازم نداریم. وقتیکه شراع $\frac{1}{5}$ این عین را برای ارباب خمس قرار داد این عین هر کجا که برود $\frac{1}{5}$ آن مال ارباب خمس است. این حکم علی القاعده است و دلیل

خاص لازم نداریم گو اینکه دلیل خاص داشت که گذشت، این سه استثناء دارد و چهارم ندارد در خمس. یک استثناء اخبار تحلیل است که می‌آید که خمس را کلاً تحلیل کرده‌اند. از دست هر کسی و از هر راهی بدست آورده باشد برای شیعه حلال شده، این اخبار تحلیل که بعد می‌آید خاص به یک سال از حضرت جواد علیه السلام است "والیوم" که هر چیزی معنایش است در زمان حضرت صادق علیه السلام است.

استثناء دوم هست که من لا یعتقد الخمس. شخصی است کافر یا مسلمانی است غیر مؤمن که لا یعتقد بالخمس در ارباح مکاسب، مالی و زمینی دارد که کنار افتاده و سال‌ها هم گذشته، این زمین مال ارباب خمس است، اگر به شما شیعه هدیه داد یا خریدید از او، وقتیکه پیش او بود مال ارباب خمس بود به شما که منتقل می‌شود مال ارباب خمس است، اما دلیل خاص داریم که همچنین موردی بنا نیست که شما خمس دهید. این خمس مال معصومین علیهم السلام است که اباحه کرده‌اند که از من لا یعتقد الخمس منتقل شده باشد که بحثش می‌آید و بعضی در همان هم اشکال کرده‌اند. مسأله ۱۹، فصل دوم خمس، اواخر کتاب خمس، چون آنجا متعرض شده‌اند همانجا صحبت می‌شود.

استثناء سوم تحلیل المناکح والمتاجر والمساکن که جزء بحث اخبار تحلیل حجت می‌شود و آن این است که جنگ‌هایی که بدون اذن امام معصوم بشود، در این جنگ‌ها همه غنائم سهم امام است و مال مقاتلین نیست حسب ادله‌ای که در غنائم جنگی صحبتش گذشت و صحبت می‌شود، بنابراین جنگ‌هایی که در زمان بنی امیه و بنی عباس می‌شده با اذن معصوم علیه السلام نبوده، پس غنائم، چه طلا و نقره و چه اسب و گاو و گوسفند و شتر و خودشان

بخشیدند. اگر زنی از اسراء را خرید، حضرت خمس را به شیعیان بخشیدند یا زمین یا هر مالی دیگر را.

چهارم هم ما نحن فیه است که دلیل ندارد، بلکه دلیل بر خلافش است و آن این است که اگر چیزی به آن خمس متعلق شده است و آن شخص هم ممن یعتقد الخمس هست اما خمس نداده حالا بجهل یا نسیان یا قصور یا تقصیر، یا اینکه متدین حسابی نیست اما از مؤمنین است و شیعه است، وقتیکه از او به شیعه دیگر منتقل می شود خمس ساقط نمی شود و شیعه دیگر باید خمسش را بدهد چون دلیل بر سقوط ندارد و اگر دلیل هم بر ثبوت خمس نداشتیم، علی القاعده باید خمس ثابت شود چون در استثناء خارج نشده، گو اینکه دلیل داشت. در این زمینه چند تکه عبارت می خوانم یکی از شیخ انصاری، چون ایشان به دو خلاف اشاره کرده اند دو عبارت دیگر را هم تابعش می خوانم.

شیخ انصاری در کتاب خمس ص ۳۸۴ فرموده اند: نعم، ظاهر هذه الأدلة اختصاصها (اینکه می گوید اگر مالی خریدید که در آن خمس بود، بر شما خمس نیست) بالمال المنتقل من لا یعتقد بالخمس كالمخالف واما من لا یخمس مع اعتقاده ففي جواز الشراء منه اشكال (چون نه جواز وضعی و نه جواز تکلیفی دارد چرا ایشان می گویند اشکال؟ بخاطر شبهه ای که قبل از شیخ چند نفر مطرح کرده اند که شیخ اشاره به دو نفر می کنند و قدر متیقنش یکی است که آن هم خیلی روشن نیست، بعد از شیخ هم آنکه من دیدم مرحوم آقا ضیاء است که قبل از ایشان از کسی ندیدم) اقربه عدم الجواز لعمولات حرمة شراء الخمس قبل وصولهم حقهم عليه السلام (اگر ما همچنین روایتی نداشتیم و خدای تعالی فرمود: **وإن لله خمسة وللرسول ولذی القربی و...**، **لله وللرسول**، لام ملک قرار داد

که ظاهر در ملک است، این برای این است وقتیکه خدا - را برای این‌ها قرار داد، نه آن جائز است حق این‌ها را بفروشد و نه آنکه می‌خواهد بخرد حق خریدن دارد) واللام للملك و شبهه وفي تعدية ايضاً وتعليل فني، همانطور به این مالک می‌گوید لام ظهور در ملک دارد ولی برای معانی دیگر هم می‌آید، مثل امر است که ظهور در وجوب دارد اما برای استحباب و تنزیه هم می‌آید. هر جا که ملک نباشد باید قرینه داشته باشد یا قرینه داخلی مثل: الجلل للفرس، حیوان مالک نمی‌شود بلکه اختصاص است یا قرینه خارجی مثل اینکه کسی عبايش را به شما می‌دهد که نماز بخوانید می‌گوید این عبا مال این آقاست و قرینه هم می‌آورد که تملیک نکردم و اجازه دادم که نماز بخواند. پس غیر ملک قرینه می‌خواهد که در جلد اول اصول متعرض هستند.

پس اینکه شیخ فرمودند للعمومات، این عمومات اضافه است و گرنه قاعده اولیه همین است والا ما در همه ابواب فقه که دلیل نداریم. اگر زید مُرد دلیل دارد که - اموال غیر زمین و بناء زمین مال زوجه‌اش است و اگر اولاد ندارد -، و آیا دلیل هم لازم داریم که کسی حق ندارد بخرد مگر - به زن برسد؟ همینکه شارع - برای این قرار داد، کسی حق ندارد بدون رضایت او بفروشد یا بخرد و در اکثر فقه هم دلائل خاص نداریم و اگر در خمس هم دلیل خاص نداشتیم باز هم قاعده‌اش همین بود و اینکه شیخ فرمودند للعمومات، بخاطر اینکه یک دلیل روشن دارد و محل کلام است و بعضی اشکال کرده‌اند و شبهه کرده‌اند و شیخ فرموده‌اند که ما دلیل خاص داریم و گرنه اگر هیچ روایتی نداشتیم که کسی حق ندارد از خمس چیزی بخرد قبل از یصل الينا حقنا و اگر همچنین چیزی وجود نداشت و قطعاً هیچ معصومی نفرموده بود، آیا می‌گفتیم جائز نیست که بدون اذن معصوم خمس را فروخت؟

بله می‌گفتیم جائز نیست چون وقتیکه خدا برای این‌ها قرار داد حق نقل و انتقال ندارد مگر با اجازه، آن‌ها) لعمومات حرمة شراء الخمس قبل وصولهم حقهم عليه السلام و صريح الروضة لظاهر المحكي عن السرائر الجواز.

عبارت این دو نفر را می‌خوانم که ببینیم آیا در مسأله خلافی هست یا نه؟ عبارت سرائر این است: چاپ جدید ج ۱ ص ۳۸۸، والمراد بالمتاجر ان يشتري الإنسان لما فيه حقوقهم عليه السلام ويتجر في ذلك، کلمه متاجر را در ذهنتان بگذارید، از کجا ظهور دارد که اگر شیعه به شیعه فروخت و در آن خمس بود، بر مشتری خمس نیست؟ از اطلاق، اینکه ابن ادریس فرموده، آنکه از او می‌خرید لا يعتقد الخمس باشد. اطلاق دارد، انسان از هر کس که بخرد، این خمس ندارد. اطلاق خوب است و درست است. ابن ادریس هم کتاب دیگری ندارد که بخواهیم بدانیم این مطلب را چگونه بیان کرده است. بله ما باشیم و این تکه از عبارت که آن یتشری الإنسان ما فيه حقوقهم، اطلاق دارد و نمی‌گوید از لا يعتقد باشد، اما ایشان این را کجا گفته؟ فرموده: والمراد بالمتاجر، عرض شد که مسأله اش مفصل می‌آید که فرموده‌اند: وایح لنا المساكن والمناكح والمتاجر، که عرض شد متاجر را مشهور تفسیر به متاجری کرده‌اند که مال غنائم جنگی است که بدون اذن امام جنگ شده، ابن ادریس این متاجر را آیا مطلق المتاجر می‌داند یا همین متاجر غنائم جنگی که بدون اذن امام بوده را در نظر دارد؟ اگر مسلم شد که مطلق می‌داند که این اطلاق درست است، اما این از کجا؟ متاجری که از شیخ طوسی قبل از ابن ادریس از این زهره و دیگران که متعرض شده‌اند، گفته‌اند متاجر جنگی که بنی امیه و بنی عباس بدست آورده‌اند و هبه یا هدیه یا می‌فروشدند به دیگران بنابر مشهور این‌هاست و اگر از کلام ابن ادریس مسلم شد که مراد ابن ادریس کل تجارة است که همچنين

چیزی روشن نیست و تتبع می‌خواهد، تازه می‌شود از اطلاقش استفاده کرد والا نه.

و اما فرمایش شهید در شرح لمعه، ظاهر عبارت شرح لمعه این است که ممن یعتقد الخمس هم اگر بگیرد، خمس ندارد. لطیف این است که خود ایشان در مسالک مخالف این را فرموده است. حالا من نمی‌دانم که مسالک سابق است یا روضه. عبارت هر دو را می‌خوانم: در روضه ۱۰ جلدی ج ۲ ص ۸۰: *والمشهور استثناء المناكح والمساكن والمتاجر والمراد من الثالث الشراء ممن لا یعتقد الخمس أو ممن لا یخمس*. اما خود ایشان در مسالک چاپ جدید ج ۱ ص ۴۷۶ فرموده‌اند: *والمراد بالتاجر ما یشتري ممن لا یعتقد الخمس كالمخالف مع وجود الخمس فیها*. یعنی خود شهید ثانی که فرموده: *أو ممن لا یخمس* که به فرمایش شیخ صریح است در اینکه از شیعه‌ای که خمس نداده بخرد مع ذلک خمس ندارد، خود ایشان حصر کرده در *ممن لا یعتقد الخمس* در مسالک. یعنی خود شهید ثانی علی‌دقته و اینکه اختلافات در کتب ایشان کم هست، در این مسأله دو گونه نظر داده‌اند.

پس بالنتیجه والحاصل این است که اگر کسی چیزی انتقل الیه که در آن خمس بوده نزد منتقل منه و او خمس را نداده، اگر علم پیدا کرد باید خمس را بدهد و این خمس ملکش نمی‌شود، مثل مال شرکت و دیگری است. پس منظور از تجاره کل تجاره نیست.

پس اگر یک شیعه خمس نداد، عین مالی که در آن خمس هست و منتقل به شیعه دیگر شد به هر گونه‌ای، آن آخذ و مشتری والموهوب له $\frac{1}{5}$ ملکش نمی‌شود وضعاً و تکلیفاً باید خمس دهد.

اینجا چند بحث فرعی هست که خوب است عرض شود. صاحب عروه

فرمودند: آنکه مالی که در آن خمس هست خرید باید از حاکم شرع اجازه بگیرد چون فضولی است. که در آن خمس هست خرید باید از حاکم شرع اجازه بگیرد چون فضولی است اگر حاکم شرع بیع را اجازه داد، مشتری مالک همه زمین یا هدیه یا هر حالت دیگر می شود، چون زید می داند که خمسش را نداده پس در این زمین و غیر آن فضولی است، پس باید اجازه از حاکم شرع بگیرد. بحث در این است که آیا حاکم شرع اجازه دارد که اجازه دهد؟ امام مالک هستند، حق دارند که اجازه دهند. قاعده اش این است که این هم مثل دیگر کارها حاکم شرع است، اگر مصلحت در آن هست به نظر حاکم، چون حاکم قیم است و ولی است حالا یا ولایت حسبه یا غیر حسبه، اگر اجازه داد برای من و شما جائز می شود. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و تبعه تلمیذه اسید احمد خوانساری فرموده اند حاکم اصلاً حق ندارد اجازه دهد.

جلسه ۱۹۱

۱۳ صفر ۱۴۲۷

عرض شد مرحوم آقا ضیاء، این مسأله را در عروه حاشیه کرده‌اند و اول کسی که در عروه این مسأله را حاشیه کرده ظاهراً ایشان هستند که فرموده‌اند ولایت بیع در مالی که در آن خمس هست با بائع است و اگر فروخت کل بیع صحیح است حتی بیع نسبت به خمس صحیح است و مشتری مالک تمام پنج خمس می‌شود و خمس منتقل به ذمه بائع می‌شود. پس اینطوری که مشهور فرموده‌اند که نسبت به مقدار خمس معامله فضولی است و احتیاج به اجازه حاکم شرع دارد، نه، معامله فضولی نیست، کل معامله حتی نسبت به مقدار خمس صحیح است، پس بر مشتری چیزی نیست حتی اگر یقین دارد که در این مال خمس است و یقین دارد که بائع خمس نمی‌دهد. چون تعلیلی که کرده در حاشیه عروه، فرموده‌اند خمس منتقل به ذمه شخص می‌شود و در این عین خمس از بین می‌روند شیخ انصاری نسبت به صریح شهید ثانی در روضه و ظاهر ابن ادریس در سرائر داده بودند و بعد از ابن ادریس و صاحب روضه، با اینکه صاحب روضه در مسالک ظاهر یا صریح فرمایش ایشان این است که

خمس بر مشتری هست و ساقط نمی‌شود.

مرحوم آقا ضیاء قبل از عروه بر سه رساله حاشیه دارند. یکی رساله صاحب جواهر یکی رساله شیخ انصاری و دیگری رساله میرزای بزرگ و این مسأله در هر سه رساله با مقداری اختلاف عبارت آمده که خمس بر مشتری است که مقدار خمس عین را بدهد و مرحوم آقا ضیاء در هر سه رساله این را حاشیه نکرده‌اند. البته اشکال به شخص ایشان نیست و ممکن است آنوقت نظر ایشان نبوده ولی بعد عوض شده است. اما فقط به این بیان که نظر ایشان یک نظر طاریء بوده نه یک نظر مستقر بوده از قبل برای تحقیق مسأله این را می‌خوانم، عبارت رساله صاحب جواهر و شیخ و میرزا رساله شیخ اسمش صراط النجاة است و رساله صاحب جواهر اسمش مجمع الرسائل است و رساله میرزای بزرگ اسمش مجمع المسائل است. مطلب و عبارت یکی است ولی شاید کمی کلمات فرق کند.

از رساله صاحب جواهر مسأله شماره ۱۶۶۱ را می‌خوانم: من لا یزکّی ولا یخمس ماله اذا اعطی شخصاً من المال وعلم الاخذ ان فيه الخمس أو الزکاة، لا یجوز له (أخذ) التصرف الا اذا اخذ بالذمة ودفع خمسة وزکاته الی المستحق. کسی که مالی را گرفته چه به شراء یا هدیه یا صدقه و می‌داند که در این مال خمس هست، حق تصرف در این مال را ندارد مگر اینکه تصمیم بگیرد که خمسش را بدهد و دفع خمس یا زکات بکند الی المستحق. این صریح است در اینکه لا یجوز له التصرف و با تجویز تصرف مرحوم آقا ضیاء در حاشیه عروه تنافی دارد. اینجا مرحوم مجدد و مرحوم آسید محمد کاظم حاشیه کرده‌اند و قید کرده‌اند: الا إذا أخذ بالذمة ودفع خمسة مع اذن المجتهد. بائع که مالک اول بود که مالک بود اصلاً، بنا بود که خمس را بدهد. اما حالا که خمس نداده و به

مشتري منتقل کرد، مشتري ارتباط پيدا کرد چهار پنجم مال به خودش و $\frac{1}{5}$ مال، مال ارباب خمس است، ولي و متصدى خمس مجتهد جامع الشرائط است، پس او هم بايد اذن دهد. البته شاهد سر اين تکه نيست، پس اين است که مرحوم آقا ضياء اينجا را حاشيه نکرده‌اند که صريحاً فرموده‌اند که لا يجوز له التصرف. عروه هم همينطور، گفته‌اند حاکم شرع امضاء کند تا تصرف جائز شود، آنجا را حاشيه کرده‌اند که امضاء مجتهد نمى‌خواهد و اصلاً مشتري خمس نيست.

پس همانطور که مرحوم شهيد ثانی در روضه فرمودند: **أَوْ مِنْ لَا يَخْمَسُ** (نه فقط لا يعتقد) و در مسالك برخلافش فرمودند، آقا ضياء هم در حاشيه آن سه رساله حاشيه نکرده و موافقت کرده‌اند و در عروه حاشيه کرده‌اند. پس پيش آقا ضياء و صاحب روضه است خود اين‌ها در دو کتاب دو گونه مسأله را بيان نموده‌اند. اين تابع صحبت قبل.

صحبت اين بود که آیا حاکم شرع حق دارد که بيع را اجازه دهد؟ شما از زید زمين را خريديد که در اين زمين پيش زید خمس آمده و يقين داريد که زید خمسش را نداده است. صاحب عروه و غالباً قبول کرده‌اند که شما به حاکم شرع مراجعه می‌کنيد و اگر او امضاء کرد اجازه را و معامله درست است والا نه مرحوم حاج شيخ و تبعه شاگرد ایشان مرحوم أسيد احمد خوانساری گفته‌اند حاکم شرع حق ندارد امضاء کند و نمى‌تواند بگويد اين بيع صحيح است و خمس را از شما بگيرد يا نه. يعنى معامله فضولى‌ای است که بايد خود ولي خمس اجازه بدهد و آن امام معصوم حضرت ولي عصر عليه السلام هستند و حاکم شرع حق اجازه ندارد. وجه فرمايش ایشان چيست؟

در حاشيه عروه عبارت مرحوم حاج شيخ عبارتشان اين است که احتياط

وجوبی کرده‌اند فرموده‌اند: *فی کفایة* (این مسأله بعینها در مکان مصلی در عروه آمده که اگر شخصی یک خانه‌ای از کسی خریده و در آن خانه خمس آمده و بائع خمسش را نداده، آیا در این خانه شما می‌توانید نماز بخوانید؟ آنجا در مکان مصلی مسأله ۱۳ صاحب عروه فرموده‌اند: امضاء حاکم می‌خواهد. اگر او امضاء کرد بیع را، آنوقت برای شما جائز است که در آن خانه نماز بخوانید وگرنه این خانه مشاعاً شریک دارد که نمی‌شود در آن نماز خواند. اینکه مرحوم صاحب عروه آنجا فرموده‌اند که امضاء می‌خواهد، این را مرحوم حاج شیخ آنجا در مکان مصلی حاشیه کرده‌اند. می‌فرمایند: *فی کفایة اجازه الحاکم و بیعه اشکال* (که حاکم شرع اجازه تصرف دهد و یا نه ^۱ این مال را به خریدار نفروشد) *والأحوط ترک التصرف ما لم یؤد البائع أو المشتري حق الفقراء والسادات* به چون مسأله هم راجع به خمس و هم زکات است. خود حاج سید احمد هم در مکان مصلی حاشیه کرده‌اند فرموده‌اند: *بناء علی ثبوت الولاية العامة وهو محل تأمل* که شاید فرمایش حاج شیخ هم به همین جهت باشد. فرموده‌اند: بنابر اینکه حاکم شرع ولایه عامه دارد و این برای ما مورد تأمل است و روشن نیست که حاکم ولایه عامه دارد تا بگوئیم می‌تواند اجازه دهد و یا حتی بتواند بفروشد قسمت فقراء را در زکات و قسمت ارباب خمس را در خمس. به نظر می‌رسد که همانطور که مشهور پذیرفته‌اند اجازه حاکم شرع را که اگر صلاح باشد حاکم شرع حق دارد اجازه دهد و حق دارد بیع کند این اقرب است لوجهین: ۱- بنابر ولایت عامه که به نظر می‌رسد که صحیح باشد. ۲- بر فرض که ولایت عامه را نگوئیم، ولایت حسبه که هست و این هم از موارد حسبه است. حالا ولایت عامه را که مربوط به جنگ و سلم و اقتصاد و سیاست و اینطور امور عمومی را اگر بعضی از فقهاء قائل نباشند که نیستند، اما ولایت

حسبه که هست یعنی چیزهائی که شارع خواسته که زمین نماند. به نظر می‌رسد که ولایت حسبه اینطور جاها را می‌گیرد، گرچه جای مناقشه هست. ممکن است مثل حاج شیخ و آسید احمد خوانساری بگویند ولایت حسبه نیست، چون خودش می‌تواند خمس و زکاتش را بدهد، چرا به حاکم پول را بدهد تا حاکم بخواهد اجازه دهد. ولایت حسبه ممکن است بگوئیم نیست اما شوون مسلمین و زمین نماندن جزء حسبه است غیر از ولایت عامه. علی کل یک همچین قولی از این دو بزرگوار در اینجا هست که به نظر می‌رسد همانکه مشهور فرمودند، ما چه قائل به ولایت عامه باشیم و چه ولایت حسبه، حاکم شرع این حق را دارد و لذا این دو بزرگوار در مکان مصلی این مسأله را حاشیه کرده‌اند اما در جایش که کتاب خمس باشد و زکات باشد، چون این مسأله مربوط به مکان مصلی است که مصلی می‌خواهد نماز بخواند و باید جائی باشد که غصب نباشد و اگر مال فقراء و ارباب خمس است حکم غصب را دارد باید امضاء شده و اجازه داده شود. لذا در باب خمس و زکات ذکر کرده‌اند و خود حاج شیخ و مرحوم آقای خوانساری در جائی که مکان خمس باشد اصلاً اینجا را حاشیه نکرده‌اند. البته امکان دارد که چون اول عروه حاشیه کرده‌اند در کتاب صلاه، این را ایکال بر همان کرده‌اند عرض شد که این اشکال بر افراد و آقایان نیست فقط بیان این است که این دو بزرگوار در خمس و زکات حاشیه نکرده‌اند. پس نتیجه کسی که چیزی خرید و یا به او هبه دادند یا به او ارث رسید یا به او صدقه دادند و می‌دانند در دست قبلی خمس به آن تعلق گرفته و خمسش را نداده است، اگر نمی‌داند که اصل حجیت جاری است و گیری ندارد، اما اگر می‌داند که خمسش را نداده، این شخص نمی‌تواند در این مال تصرف کند مگر اینکه یا خمسش را بدهد و یا با

حاکم شرع کنار بیاید. یا اگر حاکم شرع صلاح بداند خمس را ببخشد و یا اینکه به او بفروشد و یا با او مصالحه کند. نتیجه اگر حاکم شرع به ذمه گرفت چه مجانی چه با پول که بالمصلحت و چه مساوی با پول قیمت با بیع، قاعده‌اش این است که کافی باشد و لازم نیست که خودش خمس بدهد.

بحث دیگر که مرحوم اخوی مطرح کرده‌اند در ج ۳۳ فقه ص ۲۸۹ که آیا حاکم شرع در جائی که به مصلحت نباشد می‌تواند اجازه ندهد. یعنی شخصی این خانه را به ۱۰۰۰ دینار فروخته که $\frac{1}{5}$ آن خمس است، که ۲۰۰ دینار باشد، اگر حاکم شرع این معامله را اجازه بدهد، ۲۰۰ دینار را از بائع می‌گیرد یا به او می‌گوید ۲۰۰ دینار را به ارباب خمس بده، اگر حاکم شرع این معامله را اجازه ندهد، آنوقت نسبت به $\frac{1}{5}$ زمین معامله باطل است، اگر بخواهند $\frac{1}{5}$ زمین را به ارباب خمس بدهد الآن قیمتش تنزل کرده شده ۱۰۰ دینار، که اگر حاکم شرع اجازه ندهد ارباب خمس ضرر می‌کنند، اگر اجازه بدهد سود ارباب خمس است، آیا در همچنین جائی حاکم شرع ملزم است که اجازه بدهد یا مختار است که اجازه بدهد یا نه؟ مسأله دو وجه است و دو قول هم در آن هست: بعضی گفته‌اند حاکم شرع ملتزم نیست که نفع به فقرا یا ارباب خمس برساند، حاکم شرع باید جلوی ضرر آنها را بگیرد، پس بنابراین قول حاکم شرع مخیر است حتی در این صورت که اگر معامله را امضاء نکند بگوید $\frac{1}{5}$ زمین خمس است، شما فروخته‌ای اشتباه کرده‌ای باید $\frac{1}{5}$ را به ارباب خمس بدهی و معامله نسبت به $\frac{1}{5}$ باطل می‌شود و از خود زمین به ارباب خمس می‌دهد. وجه دیگر این است که ظاهر کلمه ولی، ولایت، قیّم و این تعبیرها این است که اداره امور آنها را داشته باشد. یعنی هم جلو ضرر را بگیرد و هم قدری که عقلانی است و برای ولی حرج و ضرر نباشد نفع به آنها برساند.

دیگر اینکه مرحوم صاحب عروه در آخر این مسأله فرمودند: اگر شخصی آن خانه یا زمین که در آن خمس هست بلا عوض به کسی داد و شما می‌دانید که در این زمین خمس آمده صاحب عروه فرمودند: **بِیَقِی مَقْدَارِ خَمْسَةِ عَلِی مَلِکِ أَهْلِهِ**، اگر فروخته بود، مال مقابل خمس می‌شد فضولی، اما اگر بدون بدل داده، هدیه به کسی داده و یا صدقه داده به طرف، آنجا دیگر اجازه حاکم نمی‌خواهد. لذا فرموده‌اند: **بِیَقِی مَقْدَارِ خَمْسَةِ عَلِی مَلِکِ أَهْلِهِ**. **أَصْلًا مَلِکِ** شما نشده با این هدیه دادن و مال ارباب خمس است. ظاهر این فرمایش این است که اجازه حاکم شرع در اینجا مداخلیتی ندارد. یعنی حاکم شرع حق ندارد بیاید بگوید من این هدیه را اجازه کردم، یعنی **بِیَقِی مَقْدَارِ خَمْسَةِ عَلِی مَلِکِ أَهْلِهِ** پول ارباب خمس را به غیر مستحق داده و این جائز نیست. یعنی ظاهر اینکه ایشان فرمودند: **بِیَقِی مَقْدَارِ خَمْسَةِ عَلِی مَلِکِ أَهْلِهِ**، **أَصْلًا** این هدیه نسبت به **بِیَقِی مَقْدَارِ خَمْسَةِ عَلِی مَلِکِ أَهْلِهِ** تحقق پیدا نکرده است تا حاکم شرع اجازه بدهد یا ندهد. این فرمایش صاحب عروه است. وجهش هم معلوم است چون به ضرر آنهاست. اما اگر ما گفتیم به مصلحت ارباب خمس هست اجازه این، قاعده‌اش این است که حاکم شرع حق داشته باشد اجازه بدهد ولو بی‌بدل است یعنی فرض بفرمائید شخصی است که خمس بده نیست مطلقاً، کسی دیگر که خمس بده نیست آمده به اینکه خمس بده نیست یک زمینی که در آن خمس است هدیه داده، صاحب عروه فرموده‌اند **بِیَقِی مَقْدَارِ خَمْسَةِ عَلِی مَلِکِ أَهْلِهِ** این زمین در هدیه تحقق پیدا نمی‌کند چون او مالک نبوده چون باید به ارباب خمس می‌داده، اما اگر حاکم شرع می‌بیند اگر اینطور مورد را اجازه بدهد طرف یک آدم خمس بده می‌شود و صدها برابر این پولی که حاکم شرع اجازه داده به کسی که ارباب خمس می‌رود. یعنی اگر مصلحت در اجازه حاکم شرع است چه گیری دارد چه بنابر قول ولایت عامه یا ولایت حسبه. پس **بِیَقِی مَقْدَارِ خَمْسَةِ عَلِی مَلِکِ أَهْلِهِ**، این

مطلب درست است اما بعد از اینکه صاحب عروه فرض کردند آنجائی که حاکم شرع حق دارد امضاء کند قبل ذکر کرده‌اند و این را بعد ذکر کرده‌اند که حاکم شرع حق امضاء دارد به این نمی‌خورد و بقی علی ملک أهله است. چون حاکم شرع ولایت دارد چه از باب ولایت عامه یا حسبه بر خمس و زکات، اینهم تابع امضاء حاکم شرع می‌شود و اگر این مطلب را قبل می‌گذاشتند گیری نداشت که امضاء حاکم به این مورد هم بخورد، جائی که ناقل بی‌بدل این را نقل کرده است و هدیه به کسی داده، لهذا به نظر می‌رسد که اگر مصلحت اهمی بود از مفسده این مقدار خمس از ارباب خمس رفتن، قاعده‌اش این است که جائز باشد و غالباً فقهاء و مراجع بزرگ نظائر این مورد را در مواردی که مصلحت خمس و ارباب خمس نه مصلحت شخص خودشان، مصلحت ببینند جائز می‌دانند و بحثی نداشته باشد.

حالا اگر زمین که در آن خمس است را فروخت به زید و زید هم می‌داند در این زمین خمس هست، حاکم شرع امضاء نکرد، نسبت به $\frac{1}{5}$ زمین معامله باطل است چون فضولی بوده، وقتیکه باطل شد مشتری خیار تبعض صفقه دارد و حق دارد که معامله را بهم بزند به بایع بگوید پول مرا بده و زمین را بگیر ولو بیع شده باشد. چون مشتری زمین ۱۰۰۰ متری خریده که ۸۰۰ متر به دستش آمده، اینجا مشتری خیار تبعض صفقه دارد اگر مشتری نمی‌دانسته که در این زمین خمس هست و بعد فهمید. اما اگر از اول می‌دانسته چون خودش اقدام کرده خیار تبعض صفقه هم ندارد. بر مال خودش تسلیط کرده کسی را که می‌داند غیر مال خودش را دارد می‌فروشد. ظاهراً بحث گیری ندارد و مسأله یکی از صغریات تبعض صفقه است اگر جاهل باشد و اگر جاهل نباشد که در آنجا خیار دارد و در اینجا خیار ندارد.

جلسه ۱۹۲

۱۳ صفر ۱۴۲۷

تمه دیگر که متعرض شده‌اند و محل ابتلاء هم هست این است که شخصی عینی داشت که خمس به آن تعلق گرفته بود و نداده بود. آن را فروخت، مشتری هم می‌دانست که در این عین خمس هست، بنا شد که مشتری مؤظف است که خمس را بدهد یا بایع که هر کدام دادند از دیگری ساقط می‌شود. این تمه این است که بایع حق داشت که خمس را از عین بدهد چون متعلق خمس عین است و حق داشت بدل را بدهد، آیا مشتری هم همچنین حقی دارد یا نه، حاکم شرع حق دارد الزام کند مشتری را به عین؟ مشتری زمین ۱۰۰۰ متری خریده که ۲۰۰ مترش خمس است حاکم به او می‌گوید ۲۰۰ متر از زمین را بده، اگر حاکم شرع به بایع می‌گفت ۲۰۰ متر از زمین را بده او حق داشت بدل را بدهد چون او مخیر بود که یا از عین بدهد یا بدل را بدهد آیا این تخییر در مشتری هم هست؟ سه احتمال دارد:

- ۱- احتمال دارد که تخییر بر مشتری هم باشد ولا اقل من الاستصحاب
- ۲- احتمال دارد که تخییر با مشتری نباشد و تخییر با حاکم است، یعنی حاکم

شرع که متعلق خمس که عین است، آن را می‌گیرد. ۳- احتمال دارد که تفصیل باشد. اگر اخذ عین از مشتری ضرر دارد، فرض کنید مشتری احتیاج به ۱۰۰۰ متر زمین به قید اجتماع دارد و ۸۰۰ متر بدرش نمی‌خورد در اینجا تخییر با مشتری است بخاطر ضرر، اما اگر برای مشتری ضرری نیست، تخییر با حاکم است. این مسأله دلیل خاص ندارد. مقتضای قاعده این است که بگوئیم تخییر با حاکم شرع است مطلق نه با مشتری، چرا؟ چون اصل تخییر خلاف اصل است، یعنی وقتیکه *فإن لله خمس*، بنا شد *این زمین را خدای مبارک و تعالی شریک برایش تعیین کرده و مال ارباب خمس است*، قاعده‌اش این بود که نسبت به خود مالک اصلی و خود بائع بگوئیم خود زمین را باید بدهد، دلیلی که می‌گوید مالک اصلی مخیر است بین اینکه خمس را از عین بدهد یا از *قیمتش* را بدهد، آن دلیل یک آیه و روایت نیست و استظهار از بعضی از روایات شده که مسأله‌اش می‌آید. صاحب عروه متعرض این مسأله شده‌اند لهذا بحثش را اینجا نمی‌کنم. در مسأله ۷۵ متعرض این شده‌اند که در زکات و خمس آنکه متعلق به مالش خمس و زکات شده مخیر است که از عین بدهد یا قیمتش را بدهد، همانجا هم در اصل محل کلام است و مسأله اجماعی نیست، یعنی بعضی گفته‌اند خود همان کسی که به مالش خمس و زکات تعلق گرفت حق ندارد که قیمت را بدهد مگر حاکم شرع قبول کند بعنوان ولی. یعنی خمس تعلق به این زمین *باید داده می‌شد*، مالک اصلی نداد و تمام ۱۰۰۰ متر را فروخت اگر مالک اصلی می‌خواست بدهد قدر متیقنش همان بود و آنجا دلیل داریم که حق دارد قیمت را بدهد یا ۲۰۰ متر را بدهد و حاکم باید بپذیرد اما اگر منتقل به مشتری شد، آن مشتری هم این تخییر را دارد با اینکه تخییر خلاف اصل است، بنابر اینکه خمس متعلق به عین است که

مشهور متسالم علیه است. این مثل این می ماند که زید با یک نفر شریک است و چهار پنجم مال زید است و $\frac{1}{5}$ عین همان مال، مال شریک است، آیا زید حق دارد شریکش را الزام کند که این عین را از من نگیر قیمتش را بگیر؟ نه. چون شریک در عین است و اخذ قیمت خلاف اصل است و دلیل می خواهد. دلیل هم یک دلیل سعه داری نیست. همانطور که می آید و قدر مسلمش خود مالک است و اگر منتقل به دیگری شد حاکم حق دارد بگوید من عین زمین را می خواهم چه ضرر به تو برسد یا نه، چون تو شریکی و باید حق شریکت را از عین بدهی چون حاکم شرع نسبت به معصوم علیه السلام ولایت از قبلشان دارد و نسبت به سادات، ولایت بر آنها در این مال دارد. قاعده اش این است که اینکه حق با حاکم است، این اعتبار داشته باشد و تام باشد للأصل ولادله شرکت. در زکات هم همین را می گوئیم که اگر منتقل به دیگری شد حق ندارد و تخیر مال او نیست و تخیر با حکم است. بله حاکم حق ندارد اگر کسی خواست عین را بدهد بگوید تو باید قیمتش را بدهی کما اینکه در مالک اصلی حق نداشت.

اما مسأله استصحاب، این استصحاب یقین سابق و شک لاحق می خواهد. یقین سابق مال چه کسی بود؟ مال مالک اصلی بود، این منتقل الیه است و موضوع عوض شده است ولو متعلق این موضوع یک چیز است. یک وقت محرز است که این تبدل مالک فرق نمی گذارد روی هر جهتی، اشکالی ندارد. اما اگر این محرز نباشد، احراز وحدت و موضوع همان وحدت عرفیه، ما باید پیشمان محرز باشد که موضوع در قضیه مشکوکه هو هو الموضوع در قضیه متیقنه است تا بتوانیم استصحاب کنیم ولو هو هو عرفی باشد. چیزی که خلاف اصل است شارع گفته $\frac{1}{5}$ این زمین مال ارباب خمس است آن وقت

بیاید بجایش قیمت را بدهد بدون اینکه آن طرف قبول داشته باشد، این دلیل می‌خواهد. نسبت به مالک، مشهور گفته‌اند و بعداً در موضوعش می‌آید، نسبت به اینجا یا وحدت موضوع نیست یا لا اقل من الشک، پس قاعده‌اش این است که اختیار با مالک نباشد در اعطاء قیمت.

اما مسأله لا ضرر و تفصیل بین اینکه اگر برای او ضرری است یا ضرری نیست، ما مطلق نمی‌توانیم این را در اینجا بگوئیم، احکام خمس مبنی بر ضرر است. یعنی یک ادله‌ای است که بما هی است و ضرری نیست، اینجا لا ضرر اخص مطلق است و عنوان ثانوی است و ناظر به اوست تخصیص می‌زند آن را. اما خمس، زکات، حج، کفارات و ضمانات، خود شارع این حکم را در مورد ضرر قرار داده است یعنی خود $\frac{1}{5}$ از مال را دادن خودش ضرری است. اگر انسان جنسی که می‌خرد از $\frac{1}{5}$ مغبون شده باشد حق دارد که پس دهد چون لا ضرر است. در خمس لا ضرر نمی‌آید. یعنی خود شارع گفته است این حکم ضرری عاجل دنیوی را جعل کرده‌ام. یعنی خودش گفته $\frac{1}{5}$ از این عین را بده، خوب ضرری است که باشد، بله اگر یک ضرر فوق العاده‌ای بود یعنی فرض کنید اگر این شخص بخواهد خمس دهد، حاکم ظالم می‌فهمد گردنش را می‌زند یا حبسش می‌کند و شکنجه، نسبت به او آن ضرر نسبت به اضافه اخص مطلق است اما نسبت به اصل عین را دادن در مورد ضرر جعل شده است و دلیل خمس اخص مطلق از لا ضرر است. بعبارة آخری مثل این می‌ماند که دلیل خمس شارع است و دلیل‌های اموال شارع است مثل اینکه شارع فرموده لا ضرر فی الإسلام إلا ۲۰ درصد از اموال که با شرائط خمس باید خمسش را بدهند الا ۱۰ درصد یا ۵ درصد یا $\frac{7}{5}$ درصد بعنوان زکات دادن. ملتزم بودن به پول دادن ضرری است. لهذا تفصیل به اینکه برای مشتری

اگر ضرری است و آن ۸۰۰ متر برای کارش بدردش نمی خورد خوب نخورد، ۸۰۰ متر را بفروشد جائی دیگر ۱۰۰۰ متر بخرد مثلاً. پس تخییری که نسبت به مالک بود قاعده‌اش این است که نسبت به مشتری یا موهوب له یا متصدق علیه یا کل من انتقل الیه تخییر نباشد لقصور دلیل التخییر که انشاء الله می آید.

یک تتمه دیگر در تواتر ایدی است که حالاها خیلی متعارف است. طرف خمس نداده می آید این عین که در آن خمس است را هدیه می دهد به دیگری و او به دیگری می فروشد و فروشنده به دیگری می فروشد و چندین دست می چرخد. حالا یا از اول اینها می دانسته اند که در آن خمس هست و یا بعد متوجه می شوند که در این عین خمس بوده، یعنی مشتری هم که مال به دستش آمده متوجه می شود که این مال پیش آن اولی که بوده خمس را نداده و منتقل شده به نه دست دیگر که دست دهم به خودش رسیده است، آنوقت در این میان آن وسطیها هم خمس نداده اند یا نمی دانسته اند و اصل صحت جاری کرده اند و یا بخاطر اینکه نه، می دانسته اند و محل نداده اند.

اگر تعاقب ایدی شد بر مال، حاکم شرع حق دارد بعنوان ولی خمس به هر یک از این ده دست بگوید بیا خمس را بده. و این همان مسأله تعاقب ایدی است و مسأله غصب و فضولی است و دلیلش هم علی الید است. چون شیخ در مکاسب مفصل تنقیح کرده اند و کما بیش ملاحظه کرده اید که بحث یک ماه است ادله و اقوالش، چون این $\frac{1}{5}$ مال را شارع قرار داده برای ارباب خمس، حاکم شرع هم متصدی و متولی است بر این جهت، وقتی که متولی است، حق دارد هر کدام از این ایدی را بگیرد بخاطر قاعده علی الید. چون وقتیکه به دستش آمد واجب بود که خمس بدهد بعنوان حکم تکلیفی، $\frac{1}{5}$ این مال، مال خودش نبود و مال ارباب خمس بود بعنوان حکم وضعی نداد یا

عصیاناً و یا معذور بود و نمی دانست. حالا که از دستش رفت متوجه شد، حاکم شرع حق دارد بگیرد. بله هر یک از اینها که مغرور بود و جاهل بود، يرجع الی من غرّه، یعنی اگر نمی دانست که در این زمین خمس است و خرید و زن نمی دانست در این زمین خمس است و بعنوان مهر پذیرفت، حالا که حاکم شرع از این زن ^۱ را می گیرد، زن می آید از شوهر ^۲ را می گیرد. و او به سبب جهل جاهل بوده مثلاً خود شوهر هم نمی دانسته که در این زمین خمس است که زید به او این زمین را هدیه داده بوده است و یا خریده بوده است و هر یک می توانند به قبلی برگرداند چه معذور باشد یا نباشد. اگر معذور نباشد عصیان کرده استغفار هم باید بکند، اگر معذور است که استغفار هم ندارد. آنوقت تمام مسائلی که در بحث غضب و فضولی و بیع فاسد کرده اند همه اش اینجا می آید که مثلاً آیا اعلی القیم را ضامن است مطلقاً ولو در نزد خودش قیمت بالا نرفته باشد یا نه هر کسی قیمتی که مدتی که در نزدش بوده به آن قیمت ضامن است یا اقل القیم را ضامن است یا فرق می گذاریم بین قاصر و مقصر و معذور و غیر معذور، اینها همان مباحثی است که کرده اند: بالتیجه الخمس در عین مال دیگری است که ارباب خمس باشند، شخص تحت سلطه اش قرار گرفته و نداده، چه معذور و چه غیر معذور، ضامن است، ضامن چه؟ فرض کنید اگر قیمت زمین بالا رفته بوده و حالا پائین آمده، آیا تمام این دستها ضامن اعلی القیم هستند که یک قولی است در مسأله، حتی ولو زمان خودش ضامن نبوده. یعنی اولی زمین را که داده فرض کنید ۱۰۰۰ متر ۱۰۰۰ دینار بوده بعد شده یک میلیون دینار، ضامن یک میلیون است یا اگر پائین آمد باز هم ضامن یک میلیون که اعلی القیم باشد است. پس حرف همان است که در مکاسب مفصل فرموده اند. و خمس یک مصداقی است از غضب و فضولی

و بیع و فاسد و تمام آن حرف‌ها اینجا هم می‌آید.

مسئله دیگر که مطرح کرده‌اند این است که اگر خمس نداد و تاجر بالمال، در پول و زمین خمس آمد و با آن‌ها تجارت کرد و ربح کرد، آیا این ربح و سود از $\frac{1}{5}$ همه‌اش مال ارباب خمس است که یک قول، تمامش مال مالک است فقط عصیان کرده، قول دیگر تنصیف می‌شود بین مالک و ارباب خمس که قول سوم است.

صاحب عروه این مسئله را مطرح کرده در مسئله ۷۸ و آنجا بحثش می‌شود فقط قدری که اینجا متعرضش شده‌اند عرض می‌کنم. فرموده‌اند: لیس للمالک ان ینقل الخمس الی ذمته ثم التصرف فیه. نعم، يجوز له ذلك بالمصالحة مع الحاكم وحينئذ (که حاکم اجازه داد) فيجوز له التصرف فيه ولا حصة له من الربح اذا اتجر به. فکیف به اینکه اجازه حاکم شرع نباشد که کل ربح مربوط به ارباب خمس است و معظم آقایان مسئله ۷۸ عروه را حاشیه نفرموده‌اند و حاکم شرع حق ندارد که اجازه دهد با خمس تجارت کند مگر اینکه کل سود خمس را برای ارباب خمس قرار دهد که مسئله‌اش می‌آید. پس آن کسانی که خمس نمی‌دهند و با اموالی که بر آن خمس است تجارت می‌کنند و روز بروز افزایش یافته آن ۲۰ درصد‌های خمس می‌آید روی خمس که بحثش آینده می‌آید.

جماعتی هم فرموده‌اند که نه کل سود مال مالک است فقط این معصیت کرده که با عین مال دیگری تجارت کرده. این تجارت ولو از عمل این شخص بدست آمده و سود برده. و قول سوم که تفصیل قائل شده و مرحوم صاحب جواهر و شیخ انصاری و دیگران بحساب سکوت حاشیه نکرده‌اند گفته‌اند تنصیف می‌شود حتی اگر اجازه از حاکم شرع نگرفت و سود نصف مال

شخص است و نصف مال ارباب خمس است و عجیب این است که مرحوم صاحب عروه که اینجا تصریح کرده‌اند که حتی با اجازه حاکم شرع کل سود مال ارباب خمس است در آنجا رساله‌ها را حاشیه نکرده‌اند که فرموده‌اند سود تنصیف می‌شود. وجه تنصیف سود هم یک قاعده عقلائییه است و نسبت ملک به مالک تحت قاعده عقلائییه داخل است الا ما وسع الشارع أو ضیق و در اینجا لم یحرز توسیع أو تضییق من الشارع. پس نصف سود مال مالک است ولو غصباً بوده نصف سود مال اوست باعتبار قاعده عقلائییه.

این اجمالاً بحث مسأله است که چون آنجا صاحب عروه آنجا بحث می‌فرمایند انشاء الله آنجا بحثش می‌آید. هذا تمام الکلام اجمالاً در این مسأله.

جلسه ۱۹۳

۱۴ صفر ۱۴۲۷

مسأله ۵۳: إذا كانت عنده من الأعيان التي لم يتعلق بها الخمس أو تعلق بها لكنه آذاه فنمت وزادت زيادة متصلة أو منفصلة وجب الخمس في ذلك النماء. شخصی عین مالی دارد که خود این عین در آن خمس نیست یا بخاطر اینکه از اول بر آن خمس نیامده (مثلاً ارث بوده یا مهر بوده است) که این اموال خمس ندارد. و یا اینکه در آن خمس آمده و خمسش را داده، حالا این مالی که خمس نداشته و یا خمسش را داده بوده نمو کرده و زیاد شد، زیاده متصله مثل اینکه گوسفندان چاق شدند یا بچه زائیدند، این نمو متصل یا منفصل خمس دارد سر سال. تا اینجا بحث محل خلاف و اشکال نیست. از این به بعد عمده بحث است.

و اما لو ارتفعت قيمتها السوقية من غير زيادة عينية (زیاده متصله یا منفصله پیدا نکرده و لکن وقتی که مورث مُرد این گوسفندان در دستش ۱۰۰ تومان بود حالا شده ۱۲۰ تومان، یا پارسال که خمسش را داد قیمتش ۱۰۰ تومان بود و حالا شده ۱۲۰ تومان، آیا این ۲۰ تومان خمس دارد یا نه؟) اینجا یک

معرکه‌ای است بین متقدمین و متأخرین و یا در عصر واحد. صاحب عروه تفصیل قائلند، می‌فرمایند اگر این گوسفندان را برای تجارت نگه داشت و تجارۀ قیمت بالا رفته، این بالا رفتن قیمت خمس دارد. اما اگر برای تجارت نیست این ارزش افزوده خمس ندارد. و اما لو ارتفعت قيمتها السوقية من غير زيادة عينية لم يجب خمس تلك الزيادة لعدم صدق التكبسب ولا صدق حصول الفائدة. پس کسب نیست تا ارباح مکاسب بر آن صدق کند و ثانیاً به این ۲۰ تومان‌های اضافی سود و فایده نمی‌گویند. چون موضوع خمس در ادله فائده بود (هی الفائدة، ما یفیده الرجل، الغنائم والفوائد) بعد می‌فرمایند: اما اگر این گوسفندان را فروخت و این ۲۰ تومان دستش آمد، این‌ها خمس دارد. نعم لو باعها لم یبعد وجوب خمس تلك الزيادة من الثمن. البته نمی‌گویند: فالظاهر یا فالأظهر، می‌فرمایند: بعید نیست که بگوئیم خمس این ۲۰ تومان‌ها را بده.

هذا إذا لم تكن تلك العين من مال التجارة ورأس مالها (این در جائی است که گوسفندان مال التجارۀ این شخص نباشد. یعنی نمی‌خواهد روی این‌ها خرید و فروش کند و اتفاقاً فروخت) كما إذا كان المقصود من شرائها أو انفادها في ملكه، الانتفاع بنائها، أو نتائجها، أو اجرتها (از باربری با اسب می‌خواهد سودی بدست آورد یا خانه است) أو نحو ذلك (مثلاً در معرض دید می‌گذارد و پول می‌گیرد).

وأما إذا كان المقصود الاتجار بها (شخصی است که کارش خرید و فروش گوسفند است، به مجردی که ۱۰۰ تومان شد ۱۲۰ تومان ولو هنوز نفروخته و ۲۰ تومان دستش نیامده در این ۲۰ تومان خمس می‌آید) فالظاهر وجوب خمس ارتفاع قيمتها بعد تمام السنة (ولو هنوز نفروخته است) إذا أمكن بيعها وأخذ وقيمتها. ولو نفروخته بشرطی که سر سال امکان بیع و اخذ قیمت باشد. ولی

اگر بازار کساد است و خریدار نیست و کسی حاضر نیست آن‌ها را بخرد. و یا عمداً نمی‌فروشد تا قیمتش بالاتر برود باید خمس بدهد.

پس مرحوم صاحب عروه نسبت به ارتفاع قیمت که نه زیاده متصله و نه منفصله هست، تفصیل قائل شده‌اند. و غالباً هم آقایان اینجا را حاشیه نکرده‌اند. البته یک عده‌ای هم حاشیه کرده‌اند که عرض می‌شود.

اگر بخواهیم از نظر ادله بررسی کنیم باید عرض شود که ما در باب خمس دو عنوان داریم: ۱- الفائده که اعم از تکسب است. پس نباید دور کلمه کسب بگردیم سلباً و ایجاباً که خود صاحب عروه هم در اول باب خمس راجع به هدیه و جائزه فرمودند احتیاط و جویی خمس است بل لا یخلو عن قوه، با اینکه هدیه کسب نیست، بله یک عده‌ای از فقهاء مثل صاحب جواهر فرموده‌اند: هدیه خمس ندارد چون از ادله خمس کسب را استفاده کرده‌اند. پس کسب موضوع خمس نیست که اگر کسب نبود خمس ندارد. و غالباً هم بعدی‌های صاحب عروه این را پذیرفته‌اند. پس ما هستیم و مسأله الفائده. آن وقت اینکه صاحب عروه فرمودند: لعدم صدق التکسب، باید گفت روی مبنای خودشان نیست و مبنای بعضی دیگر است، آن کسانی که می‌گویند موضوع خمس کسب است نه مطلق الفائده والا روی مبنای خود صاحب عروه لعدم صدق التکسب تام نیست چون کسب را ملاک نمی‌دانند و فائده را ملاک می‌دانند. یک چیز دیگر در خمس داریم بنام المؤونه. مؤونه سال خمس ندارد. در اثناء سال هر چه که استفاده کند چه از کسب یا استفاده باشد اگر صرف مؤونه شد خمس ندارد. پس باید دنبال این دو لفظ بگردیم: فائده و مؤونه. ایجاباً و سلباً. این دو کلمه که معصوم علیه السلام در خمس آورده‌اند، الفائده خمس، المؤونه لا خمس، این کلمه فایده و مؤونه، شارع در آن یک اصطلاح خاص

ندارد و در ادله نیامده که مراد از فائده چیست؟ وقتیکه شارع تعیین نکرده معنای یک کلمه‌ای را، ظهور دارد که همان کلمه‌ای را که عرف می‌فهمد، همان کلمه مراد است. پس باید ببینیم فائده کجا صدق می‌کند و عرف به چه چیزهایی فایده می‌گوید و به چه چیزهایی سود می‌گوید و شارع هم در کلمه فائده تصرف نفرموده نه از عرف بیشتر توسعه داده و نه تضییق کرده، در مؤونه هم همینطور، فرموده الخمس بعد المؤمنه، اما مؤونه یعنی چه؟ شارع بیان نکرده است. پس ایکال به عرف شده است. بله اگر در یک مواردی شک کردیم که آیا عرف هم می‌فهمد یا نه، آن بحث شک جای خودش است. اما جایی که عرف می‌فهمد که هذه فائده و مؤونه، اولی خمس دارد و دومی خمس ندارد. پس اگر ملاک این شد که فائده صدق کند و مؤونه صدق نکند، می‌آئیم سر ارتفاع قیمت سوقیه در غیر مال التجاره. اگر سه نفرند که سه گوسفند دارند یکی سر سال گوسفند ۴۰ کیلوئی شد ۵۰ کیلو، این ۱۰ کیلو اضافه خمس دارد و مورد خلاف نیست چون فائده است حتی اگر نفروشد. دیگری بچه زائید و این بچه فائده و زیاده منفصله است. سومی نه بچه زائیده و نه گوشتش اضافه شده اما چون یک گوسفندی است زیبا که مورد رغبت است لذا قیمتش بالا رفته، آیا این سه تا را از نظر عرف می‌گویند سود کرده‌اند و خوب شد که این گوسفند را نفروختیم و یا نه آن دو تا را می‌گویند فایده و به سومی نمی‌گویند فایده و اگر فروخت و پول به دستش آمد می‌گوید حالا سود کردم و یا نه سودی که قبلاً کرده بود حالا مبدل به پول شده است، این مسأله عرفی است و باید دید از عرف چه استفاده می‌شود. پس اگر عرف گفت که سود است فیها والا یک مسأله صاحب عروه دارند، مسأله‌ای پشت سر همین مسأله، مسأله ۵۴ که می‌آید که می‌فرمایند: اگر شخص قیمت

جنسش بالا رفت در اثناء سال و قبل از سر سال پائین آمد، این بالا رفتن را ضامن نیست، اما اگر این اضافه سر سال بود و خمس را نداد و بعد جنس تنزل کرد بدون اینکه فروخته باشد، ضامن آن اضافه خواهد بود. آنوقت باید بینیم آیا خاص به مال التجاره است یا اعم است. اگر خاص به مال التجاره است که نقض نیست بر مرحوم صاحب عروه، اما اگر اعم باشد نقض می‌شود. پس بالتیجه این مسأله بسیار مهم و محل ابتلاء بسیار در مردم، مرتبط است به اینکه عرفاً در بازار چه موقع می‌گویند این شخص سود کرد، آیا وقتیکه فروخت و پول دستش آمد سود کرد یا آن روزی که قیمت بالا رفت، آن روز سود کرده است؟ اگر عرف فهمید آن روزی که قیمت بالا رفته سود کرده و می‌گوید می‌خواهم بیشتر سود کنم، که سود صدق می‌کند که همینجا بر آن سود است چه بفروشد و یا نفروشد و اگر سر سال هم شد و نفروخت و قیمت پائین آمد، ضامن این اضافه هست. ولی اگر صدق سود نمی‌کند فرمایش صاحب عروه است. خلاصه مسأله، مسأله بازاری است و باید دید که از عرف چه استفاده می‌کنیم و آن موضوع حکم خواهد بود.

جلسه ۱۹۴

۵ ربیع الأول ۱۴۲۷

مسأله ۵۴: إذا اشترى عيناً للتكسب بها فزادت قيمتها السوقية ولم يبعها غفلة أو طلباً للزيادة ثم رجعت قيمتها الى رأس مالها أو أقل قبل تمام السنة لم يضمن خمس تلك الزيادة لعدم تحققها في الخارج. شخصی جنسی می خرد نه برای مؤونه بلکه برای کسب، فرش خریده که قیمتش بالا برود و بفروشد تا سود کند در اثناء سال قیمت بالا رفت و نفروخت، قبل از آخر سال قیمت دوباره پائین آمد رسید به قیمت اولیه یا کمتر از اصل رأس المال شد، وقتیکه ۱۰۰۰ دینار شد ۱۲۰۰ دینار، این ۲۰۰ دینار سود فائده است - مال ارباب خمس است، جنس را نفروخت تا ۲۰۰ دینار دستش آید تا - را به ارباب خمس بدهد. وقتیکه قیمت پائین آمد، آیا آن مقدار - خمس که نفروخت تا به اربابش بدهد آیا این - را ضامن است؟ می فرمایند: نه. چرا؟ چون این زیاده که در آن خمس هست لعدم تحققها فی الخارج، ولو این فرشها شد ۱۲۰۰ دینار و قیمت بالا رفت، اما اگر نفروخت این ۲۰۰ دینار در خارج تحقق پیدا نکرده تا خمس به گردنش باشد. این یک قسمت مسأله.

قسمت دوم مسأله، صاحب عروه فرمودند: نعم، لو لم یبعها عمداً بعد تمام السنة واستقرار وجوب الخمس، فرش هائی که ۱۰۰۰ دینار خریده بود، شد ۱۲۰۰ دینار و تا سر سال هم ۱۲۰۰ دینار بود، بعد از سر سال هم همین قیمت بود که باید ۲۰۰ دینار اضافه را خمس می داد و نداد نه از عین و نه از قیمت، فرش تنزل کرد و تمام ۲۰۰ دینار از دست رفت بعد از سر سال، این ضامن خمس است، ولو فرشها را بعد از سر سال فروخته ۹۰۰ دینار اما خمس آن ۲۰۰ دیناری که سود شد و تا سر سال ادامه پیدا کرد و نداند و بعد از سر سال کل سود از دست رفت باید خمس آن ۲۰۰ دینار که ۴۰ دینار می شود را بدهد. نعم، لو لم یبعها عمداً بعد تمام السنة واستقرار وجوب الخمس ضمنه. پس ایشان نسبت به ارتفاع مال التجارة و بعد نزول آن ارتفاع تفصیل قائل شده اند. اگر این ارتفاع و نزول هر دو در اثناء سال بود، ضامن خمس نیست که به این تنزل هم خودش ضرر کرد و هم خمس ارباب خمس از بین رفت و نسبت به خمس ارباب خمس ضامن نیست، اما اگر این تنزل بعد از سر سال بود، نسبت به خمس ارباب خمس ضامن است چون عمداً نفروخته است.

غالباً فرمایش ایشان را قبول فرموده اند و حاشیه نکرده اند. حالا بحث این

است که چرا آنجا لا یضمن و اینجا یضمن؟

یک تعلیلی خود صاحب عروه فرموده اند در هر دو که در اول فرمودند: لعدم تحقق الزیاده که خمس ندارد. در قسمت دوم فرموده اند و استقرار وجوب الخمس. اما شق اول، ظاهراً بر آن تسالم هست و اگر خلاف است در شق دوم است. این شق همانطور که مرحوم صاحب عروه تقیید فرمودند و ظاهر عبارت متن است که فرمودند: لم یبعها غفلةً أو طلباً للزیاده که این نفروختن عذر باشد و تفریط نباشد و مقصر نبود نسبت به شریک که ارباب

خمس باشد نسبت به این تنزل قیمت. اما اگر در این تنزل مقصر بود، ظاهر عبارت ماتن این است که مقصر نباشد در این تنزل. پس اگر مقصر بود، چه در این غفلت که گفت خوب سودم نمی‌کنم نکنم ولی این حرف را در مورد پول ارباب خمس نمی‌تواند انجام دهد.

اگر در اثناء سال جنسی که سود کرد ^۱ مال شرکاء است، آنوقت این ^۲ امانت در دست این مالک است، امانت شرعی در باب خمس است. پس سر سال شدن یک ارفاق است که می‌تواند تا سر سال دستش باشد، اما اگر این امانت تلف شد، کجا ضامن نیست؟ وقتیکه مقصر نباشد و اگر مقصر بود ضامن است. نسبت به چهار پنجم خودش پشیمان است که چرا نفروخت و ضرر کرد اما نسبت به ^۳ که مال دیگری است چون اجازه داشته که به دیگری این ^۴ را ندهد تا سر سال شود، می‌شود امانت. اگر این امانت را لا عن تقصیر از بین رفت ضامن نیست. پس اینکه ایشان فرمودند: اگر غفله از اینکه جنس بالا رفت و نفروخت که اگر می‌فهمید می‌فروخت این غفلت باید غفلت قصوری باشد و عن تقصیر نباشد چون اگر عن تقصیر باشد خیانت در امانت است و ضامن است.

پس ما هستیم و اینکه ایشان فرمودند: غفله، می‌خواهم عرض کنم که باید مراد غفله عن قصور لا عن تقصیر باشد. فرض کنید آمدند به او گفتند بازار خراب است بیا ببین جنسی که خریدی بالا رفت یا نه، محل نکرد و گفتند: ضرر می‌کنی، گفت خوب ضرر کنم که بکنم، این نسبت به خودش حق دارد این حرف را بزند اما نسبت به شریک حق ندارد، اینجا ضامن است. چرا؟ چون مال غیر است که در اختیار این بوده و تقصیر کرده، مال غیر از بین رفته است. این مثل خود مؤونه است که ما روایت داریم که الخمس بعد المؤمنه،

که مؤونه خمس ندارد، اما چه مؤونه‌ای؟ باید دو قید به آن زد: ۱- مؤونه در حد شأنش باشد، دوم اینکه مؤونه از محرّمات نباشد مثلاً شراب نخریده باشد و یا با قمار از دست نداده باشد با اینکه برای یک آدم فاسق و فاجر، شراب و خمار مؤونه‌اش است، اما ضامن خمس است، چرا؟ چون مؤونه سبب سقوط خمس می‌شود، اگر بیش از شأن بود، معلوم نیست که بیش از شأن را بگیرد لذا خمس بیش از شأن ساقط نمی‌شود.

پس اینکه صاحب عروه فرمودند: *غفلةً و طلباً للزیادة*، باید این غفلت و طلب زیاده عذر باشد عند العقلاء، اما اگر فرض کنید ۲۰۰ دینار سود کرد به او گفته بازار خراب است همه دارند اجناسشان را می‌فروشند و امکان دارد که قیمت پائین آید گفت نه، شاید قیمت بالا برود و طلباً للزیاده هست ولی عند العقلاء عذر نیست و اهل خبره و فن جنس‌هایشان را فروختند ولی این نفروخت، پس اگر در این امر مقصر بود که اهل خبره او را ملامت می‌کردند، نسبت به مال خودش حق دارد که این کار را بکند، اما نسبت به مال دیگری که ارباب خمس باشد اگر تقصیر باشد فایده‌ای ندارد. و لهذا این *غفلةً* خصوصیت ندارد یا طلباً للزیاده، چون این‌ها در ادله که نیامده است و صاحب عروه فرموده‌اند بعنوان عذر عین همین مطلب را مرحوم صاحب جواهر در رساله عربی‌شان (نجاه العباد) دارند و یک کلمه به آن اضافه کرده‌اند که انصافاً زیبا و گویاست و عجیب است که صاحب عروه آن کلمه را اضافه نکرده‌اند. ایشان فرموده‌اند: *ولم یبعها غفلةً أو طلباً للزیادة أو نحو ذلك*. چون منحصر در این دو تا نیست. باید این نفروختن و تأخیر بیع در اثناء سال که سبب شد که قیمت جنس پائین آمد باید عذر باشد و غفلت و طلب زیاده خصوصیت ندارد، هر چه که باشد کما اینکه فرض کنید که یک جهت عقلائیه بود که مثلاً

کاسب‌های تو محل‌ها جنسشان را کم می‌فروشند و کاسب هم فهمید که قیمت جنسش بالا رفته غفله نیست و طلباً للزیاده هم نیست اما متعارف نیست که مغازه را یک مرتبه خالی کند و بفروشد که این خودش عذر است. صاحب جواهر فرمودند: او نحو ذلک که خوب حرفی است چون منحصر در این دو تا نیست و ممکن است عذر ثالثی هم باشد که موجب سقوط خمس می‌شود که این نحو ذلک را مرحوم اخوی در تعلیقه عروه توضیح داده‌اند که توضیح خوبی است که فرموده‌اند: **أو لعدم تعارف البیع الا بالتدریج العرفی**. پس غفله و طلباً للزیاده، لا یدور الحکم مدار این دو تا نه وجوداً و نه عدماً. این دو تا را برداریم جایش کلمه عذر بگذاریم، و بگوئیم ولم یبعها وهو معذور در این لم بیع که اگر معذور نبود خمس ساقط نمی‌شود و اگر معذور بود خمس ساقط می‌شود. چرا؟ چون مال ارباب خمس است که در دست اول و شارع اجازه داده که تأخیر بیاندازد. و ممکن است که قیمت بالا و پائین برود و دستش امانت شرعی است نه امانت مالکیه به نظر می‌رسد حسب قواعد علت عدم ضمان است.

صاحب عروه یک چیز دیگر فرموده‌اند: **لعدم تحققه فی الخارج**، ضامن خمس نیست چون تا جنس را نفروخته، زیاده در خارج تحقق پیدا نکرده و در زیاده خمس هست، ۱۰۰۰ دینار یا ارث بود و یا مخمس بود یا هر چیز دیگر، آن ۲۰۰ دینار اضافه خمس دارد، صاحب عروه قبل هم فرمودند که جنسی که قیمتش بالا رفت، این اسمش زیاده نیست، اگر فروخت و پول گیرش آمد، اسمش زیاده است پس اگر در اثناء سال قیمتش بالا رفت و پائین آمد خمس ندارد. این با فرمایششان غفله أو طلباً للزیاده تنافی دارد. اگر زیاده تحقق پیدا نکرده، لازم نیست که غفله باشد، اگر زیاده تحقق پیدا نکرده حتی

اگر می دانست که قیمت پائین می آید، نه غفله و نه طلباً للزیاده بود، مع ذلك نفروخت، بنابراین تعلیل صاحب عروه لعدم تحققها فی الخارج، نباید ضامن خمس باشد، پس چرا ایشان قید کرده اند: غفله أو طلباً للزیاده و اینها خصوصیت ندارد و نباید عذر باشد و این خودش یکی از گره هائی است که در کلام متأخرین مکرر هست، منہم صاحب عروه که مکرر فرموده اند و یک مسأله بازاری است و برداشت از عرف است که باید ببینم شارع که فرموده الغنیمه خمس دارد و غنیمت را که تفسیر فرمودند به الفائده، فائده با ارتفاع قیمت صدق می کند حتی قبل از اینکه بفروشد و مبدل به پول شود یا نه فایده اسمش نیست، وقتیکه فروخت و مبدل به پول شد اسمش فایده می شود، اگر اینطور است که از نظر عرفی الفائده وقتی صدق می کند که ارتفاع قیمت مبدل به پول شود، بله این اصلاً فایده نکرده است که باید روی غفله و طلباً للزیاده را هم خط بکشند چون خصوصیتی ندارد، اما اگر گفتیم فایده عرفاً صدق می کند فقط این فایده مبدل به پول می شود.

جماعتی و صاحب عروه که حاشیه نکرده اند و بنابر آن کرده اند گفته اند فایده نیست، اگر فایده نباشد هم یک اشکالی بر این قید صاحب عروه لازم می آید و هم به نظر می رسد که از نظر خارج فایده است. پس باید اینطور تعلیل کنیم و نگوئیم لعدم تحقق الزیاده، فایده صدق نکرده و تنزل کرد، بلکه بگوئیم چون این حق داشت که تأخیر بیاندازد، امانه شرعیه است، و در این امانت مقصر نبود.

پس باید ببینیم از نظر عرف چیست چون دلیل خاص که ندارد، از نظر عرف الفائده که موضوع خمس است تحقق با ارتفاع القیمه یا نه اسمش فایده نیست، تحقق بتبدل این ارتفاع بالثمن.

جلسه ۱۹۵

۶ ربیع الأول ۱۴۲۷

تابع عرض دیروز چند تا عبارت از چند تا از فقهاء نوشته‌ام سلباً و ایجاباً، چون مسأله، مسأله مهمی است که مورد ابتلاء زیاد هست، بالنتیجه خوب است انسان با تأمل بیشتر بتوان بتّ در مسأله داشته باشد لهذا این‌ها را می‌خوانم اگر اطمینان برایتان حاصل نشد بیشتر تحقیق کنید.

عرض تبعی لصاحب عروه این بود که اگر زیاده قیمت سوقیه شد آیا با خود این زیاده خمس متعلق می‌شود یا نه، هر وقت که فروخت این زیاده پول شد آنوقت خمس دارد. مثلاً یک جنس مخمسی داشت ۱۰۰۰ دینار، این جنس قیمتش شد ۲۰۰ دینار این ۲۰۰ دینار $\frac{۱}{۵}$ خمس است یا نه $\frac{۱}{۵}$ خمس نیست اگر فروخت و ۲۰۰ دینار به دستش آمد آنوقت $\frac{۱}{۵}$ باید خمس بدهد؟ ارتفاع القیمه السوقیه بدون اینکه عین زیاد شود، آیا این فایده یا نه تا پول به دستش نیامده و تا تبدیل به پول نشده فایده نیست؟

عبارت مرحوم کاشف الغطاء تعبیر فرموده به ظهور الربح، شاید ایشان عنایت به این دارند که عبارات روایت را تفسیر کرده به ظهور ربح که صاحب

عروه فرمودند تحقق ربح ایشان ظهور تعبیر کرده است. کشف الغطاء ج ۲ ص ۳۶۲، فرموده: وکل ما اتخذ للاکتساب فظهر ربحه تعلق به (تعلق به الخمس بزيادة قيمة سوق أو اثمار أو انتاج أو خراج التجار أو غیر ذلك. که ایشان فرموده‌اند زیاده قیمت سوقیه با زیاده‌های عینی که اثمار و انتاج و فراخ اشجار باشد در یک ردیف ذکر کرده‌اند و همه را فرموده‌اند ظهور الربح.

تب کاشف الغطاء، مرحوم صاحب جواهر در جواهر ج ۱۶ ص ۵۷، به صاحب جواهر مختلف نسبت داده شده و شاید هم قدری هم حق باشد چون صاحب جواهر چند جا مقداری موهم خلاف صحبت کرده‌اند اما یکی از عباراتش که ظهور در فرمایش کاشف الغطاء دارد این است ج ۱۶ ص ۵۷ فرموده: ثم لا فرق في الربح بين النماء والتولد وارتفاع القيمة ولو للسوق، که ایشان گوسفندی که بچه زائیده فرموده این بچه گوسفند خمس دارد و گوسفندی که نمو کرده و چاق شده خمس دارد، وقتی هم که قیمت سوقیه ارتفاع پیدا کرد آن هم خمس دارد، ایشان بر خلاف صاحب عروه که فرق گذاشته‌اند بین زیاده متصله و منفصله که گفته‌اند خمس دارد و بین زیاده قیمت که فرموده‌اند وقتیکه فروخت، خمس پیدا می‌کند.

قبل از این دو آقا شهید ثانی در شرح لمعه همین را فرموده است: ج ۲ ص ۶۶، شهید اول در لمعه فرموده: والرابع: ارباح المكاسب، که خمس دارد: شهید ثانی در ارباح المكاسب فرموده: مما يكتسب ولو ببناء وتولد وارتفاع القيمة که این‌ها را هم ردیف قرار داده است. خود صاحب جواهر هم نسبت به شرح لمعه داده که ایشان صریحاً گفته ارتفاع قیمت سوقی خمس دارد.

برخلاف این‌ها وفاقاً لصاحب عروه که خیلی از فروع عروه از مرحوم نراقی در مستند گرفته شده است، صاحب مستند فرموده: نه، قیمت که بالا رود

خمس نمی‌آید اگر فروخت و آن اضافه به دستش آمد، آن خمس دارد برخلاف این آقایان بر وفق صاحب عروه. مرحوم نراقی در مستند ج ۱۰ ص ۳۳ فرموده: **وزيادة القيمة السوقية قبل البيع ليست فائدة مكتسبة**، (این ۲۰۰ دینار که قیمت بالا رفت، این زیاده قبل از فروش، یک فایده مكتسبه نیست) كما ذكره في المنتهى والتحرير، البته در کتب متعدد علامه مختلف نقل شده است بله در منتهی و تحریر همچنین عبارتی ایشان دارند. چرا ایشان می‌فرماید **ليست فائدة مكتسبة؟ لعدم حصول زيادة له بعد، یا نفروخته زیاده‌ای گیرش نیامده است**، هر وقت که فروخت و دستش آمد زیاده است **والزيادة انما هي فريضة**، (وقتی که این فرش ۱۰۰۰ دیناری شد ۱۲۰۰ دینار، این ۲۰۰ دینار فرض است نه واقع) **این لوباع سلعته تحصل له الفائدة، ولاستصحاب عدم وجوب الخمس فيه**.

به نظر می‌رسد که ما باشیم و این فرمایش‌ها روشن نیست. اولاً: ایشان فرمودند: **ليست فائدة مكتسبة**، توی ادله خمس فائده بنحو مطلق گفته شده و این قید **مكتسبة** در ادله نیست، چون دلیل داریم که **واعلموا انما غنمتم، ن گفته‌اند غنیمه مكتسبة**، این قید یا توضیحی و یا احترازی است، اگر توضیحی است که همان است که ظاهراً ایشان قید را احترازی گرفته‌اند، اگر احترازی است که خلاف اطلاق است، هم اطلاق آیه و هم روایات، هی **والله الافادة يوماً بيوم، ن گفته‌اند الافادة المكتسبة**، یا در تفسیر غنائم حضرت تفسیر فرموده‌اند: **هی الفائدة ن گفته‌اند فائده مكتسبة**. پس ما داعی نداریم که یک کلمه به روایت بچسبانیم. بله آقایان از جاهای دیگر این استفاده را کرده‌اند. اما ما هستیم و ادله، مطلق است. پس اولاً این قید **مكتسبة** که ایشان فرمودند **ليست فائدة مكتسبة**، نباشد، لیس فائده، آن را بحث می‌کنیم. ثانیاً: زیاده که ایشان

فرمودند: **والزیادة انما هي فريضة**، کسی که جنسی داشته که ۱۰۰۰ دینار از پیش بوده حالا به او گفته قیمت بالا رفته و قیمت شد ۱۲۰ دینار، آیا می‌گویند این زیاده فرضیه است یا حقیقیه؟ ایشان به ضرس قاطع فرموده‌اند **والزیادة فرضیه**، اگر از عرف پرسیم آن را فرض حساب نمی‌کنند، لهذا روی زیاده بنا می‌کنند و زیاده‌ها را جمع می‌کند می‌بیند آیا می‌شود با آن خانه خرید، زیاده حقیقی است می‌رود خانه قولنامه می‌کند و گوسفندها را می‌فروشد و خانه می‌خرد و با آن حج می‌رود، پس زیاد فرضی نیست بلکه حقیقی است. بله اگر نوبت به شک رسید فرمایش اخیر صاحب مستند تام است. یعنی اگر راستی یک فقیه شک کرد که قبل از اینکه این تبدیل به پول شود آیا فائده بر آن صدق می‌کند یا نه؟ خمس در آن هست یا نه؟ شبهه حکمی و موضوعی، اگر این شد، بله مقتضای استصحاب این است که خمس در آن نیست. قبلاً در آن خمس نبوده، شک می‌کنیم که خمس آمد یا نه، اصل عدم خمس است مگر روی مبنای **اصالة الخمس** که بعداً صحبت می‌شود، اما روی مبنای مشهور متأخرین که **اصالة عدم الخمس** هستند، نه استصحاب عدم الخمس می‌شود. این قسم اول مسأله که خمس در اثناء سال بالا رفت، بعد خمسش را نداد چون جائز است تا سر سال تأخیر بیاندازد، حالا فرض بفرمائید احتمال مؤونیت ندارد، میلیونر است که اول سال ۲۰ - ۳۰ میلیون مصارف مؤونه‌اش را کنار می‌گذارد و از آن خرج سال می‌کند و بقیه‌اش هم مشغول تجارت می‌شود. وقتی که جنس‌ها قیمتش بالا رفت چه بفروشد و پول شود و چه ارتفاع پیدا کند و پول نشود، بر او واجب نیست الآن خمسش را بدهد، حق دارد بگذارد تا سر سال، آنوقت خمس دهد که اگر آن جنس تلف شد و دزد برد یا قیمت پائین آمد و یا گوسفند زائد و بچه تا سر سال مُرد و یا چاق شد و تا

سر سال خمس چاق شدن را نداد و دوباره لاغر شد، تا سر سال تأخیر خمس برایش جائز بود لهذا اگر ارتفاع گرفت حتی در زیاده عینیّه و منفصله و متصله، بعد پائین آمد تا قبل از سر سال، امانت در دستش بود و جائز بوده تأخیرش، در همچنین جائی، این تنزل مورد ضمان نیست تا سر سال.

حالا می‌آئیم سر قسمت دوم مسأله که قیمت بالا رفت و این ارتفاع قیمت ادامه داشت تا سر سال، بعد از سر سال هم ادامه داشت خمسش را نداد، خمس که نداد قیمت تنزل کرد، نعم، لو لم یبعها عمداً بعد تمام السنه واستقرار وجوب الخمس ضمنه، صاحب عروه‌ای که در شق اول فرمودند ضامن نیست، در شق دوم می‌فرمایند اگر بعد از سر سال، این ارتفاع قیمت ادامه داشت و عمداً نفروخت تا پول شود که خمسش را بدهد. نیم خط قبل صاحب عروه فرمودند: **لعدم تحقق الزیاده فی الخارج**، تا نفروخته، زیاده نیست و خمس در زیاده است و فائده، اگر تا نفروخته اسمش زیاده نیست پس چطور استقر الخمس؟ اگر موضوع خمس زیاده است بعد از سر سال هم تا نفروخته زیاده نیست. موضوع خمس هم که زیاده است، اصلاً اینجا لم یستقر الخمس، بنابراین حتی سر سال بنا بر فرمایش صاحب عروه تا نفروخته زیاده اسمش نیست، وقتیکه زیاده نبود خمس موضوعش زیاده است، حکم برای زیاده است که این زیاده ندارد. حالا ما می‌خواهیم مسأله بعد از سر سال را بررسی کنیم که در اثناء سال ۱۲۰۰ دینار شد و ادامه پیدا کرد، بعد از سر سال این ۲۰۰ دینار را نداد، قیمت پائین آمد صاحب عروه فرموده‌اند: ضامن است، غالباً هم فرمایش صاحب عروه را قبول کرده‌اند که فرموده‌اند ضامن است، وجهش چیست؟ آن وجهی که به نظر می‌رسد همانی است که در شق اول عرض شد به عکسش. در شق اول خمس نبود چون مال مأذون بود در تأخیر اعطاء

خمس به ارباب خمس تا سر سال شود اما اگر سر سال شد دیگر مأذون نیست در تأخیر، وقتیکه در تأخیر مأذون نبود، مثل مالی است که شخصی از دیگری در دستش آمده و مأذون نیست که این مال را نگه بدارد، اگر این مال هر زبانی دید ضامن است. چرا؟ چون مأذون نبوده و الامین اگر خسارتی کرد لیس له الا الیمین، قسم بخورد که من مقصر نبوده‌ام و گرنه امین هم اگر مقصر بود ضامن است. خود اینکه به ارباب خمس اجازه نداده‌اند که تأخیر بیاندازد خمس را، سر سال که شد ۲۰۰ دینار خمس دارد و خمس هم در عین است و چون مأذون نبود ضامن است. در اول که در اثناء سال بود چون مأذون بود در تأخیر ضامن نبود اما در اینجا چون مأذون نبود ضامن است. و ضمنه را صاحب عروه بنحو مطلق گذاشته است چه عن عذر باشد و چه لا عن عذر باشد چه عن تقصیر باشد و چه لا عن تقصیر باشد. ظاهراً این اطلاق تام است.

در اینجا از بین ۴۰ - ۵۰ حاشیه‌ای که در اختیارم هست دو نفر از بزرگان، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری و مرحوم آقای بروجردی حاشیه کرده‌اند. حاج شیخ یا احتیاط و مرحوم آقای بروجردی با فتوی، و تفصیل در این ضمان داده‌اند، به اینکه صاحب عروه فرمودند: ضمنه، حاج شیخ نوشته‌اند: فی ضمان زیاده قيمة السوقية اشكال وإن كان احوط. مرحوم آقای بروجردی محکم‌تر فرموده‌اند: الظاهر عدم استقرار الوجوب قبل البيع إذا كان امسكه بترغيب الزيادة على الوجه المتعارف عند التجار. یعنی مقصر نبود و ایشان فتوی داده‌اند. فرموده‌اند اگر به اسلوب متعارف بوده و متوقع این بوده که باز هم بالا برود، چرا من تنها ربح کنم، بگذار ارباب خمس هم ربح کنند، اما بالا نرفت و تنزل کرد.

اگر ما باشیم و این، تجار ترغیب زیاده می کنند اما در مال خودشان این حق را دارند نه در مال دیگری مگر اینکه او اذن دهد. اگر ولی خمس اذن داد فبها. در قبل از سر سال اجازه برای همه هست اما بعد از سر سال، اجازه دلیل می خواهد، اگر اجازه نباشد ولو به نیت خوب باشد، ولو به نیت قطع اینکه بالا خواهد رفت مع ذلک قیمت پائین آمد. شریک به چه مناسبتی این ضرر را تحمل کند؟ آیا اذن داده بود که اشکالی نداشت ولی اذن که نداده است پس ضامن است همانطور که صاحب عروه ضامن را بنحو مطلق گذاشتند.

جلسه ۱۹۶

۹ ربیع الأول ۱۴۲۷

الحاقاً به مسأله قبل همان مسأله زیاده، حاصلش این است که زیاده یا عینیه است یا قیمیه، عینیه چه متصله و چه منفصله، آنوقت هر کدام یا در اثناء سال است و یا بعد از سال. تسالم است بین فقهاء بر اینکه ارباب خمس، شرکائند با صاحب مال در یک ^۱، آنوقت این شرکت که بعداً صاحب عروه متعرض می شوند علی نحو الاشاعه است، ذره ذره اش ^۲ مال ارباب خمس است یا علی نحو الکلی فی المعین است که صاحب عروه و جماعتی فرموده اند علی نحو الکلی فی المعین است و بسیاری گفته اند علی نحو الاشاعه است که به نظر می رسد که دوم اقرب باشد. پس نتیجه چه علی نحو الاشاعه باشد و چه علی نحو الکلی فی المعین و چه قسم غیر از این دو باشد که بعداً مسأله اش می آید. اما اصل اینکه ارباب خمس شریکند یا صاحب مال ظاهراً یا تقریباً بر آن تسالم است. آنوقت شرکت که شد ما تنظیم به یک شرکتی خارجی کنیم، شخصی ^۳ پول گذاشته و دیگری چهار پنجم، کل این پولها بدست شریک چهار پنجم است که با آن کسب و تجارت کند، عمرو به

زید گفته تا سر سال هر تصرفی در این $\frac{1}{2}$ من حق داری بکنی و هر چه هم خرج خودت کردی برای خودت، اما سر سال هر چه از این $\frac{1}{2}$ ماند به من پس بده، خمس یک مطلب اینگونه‌ای است این شخص زید آمد در ۸۰۰ دینار خودش و ۲۰۰ دینار عمرو تجارت کرد و برای خودش مصرف کرد سر سال که شد هر چه از آن ۲۰۰ دینار باقی مانده مال شریک است و به هیچ وجه نمی‌تواند در آن تصرف کند حتی تصرفی که به نفع عمرو باشد مگر دلیل خاصی از عمرو بیاید که بگوید بعد از سال هم به تو اجازه دادم. این زید در آن ۲۰۰ دینار چه حقی دارد همان را در مورد خمس می‌گوئیم. در اثناء سال حق دارد تجارت کند و برای زندگیش مصرف کند آیا حق دارد آن ۲۰۰ دینار را بسوزاند و یا در چاه بریزد؟ خیر. گفته حق داری صرف خودت کنی. آیا حق دارد اسراف کند و در جائی که عمرو راضی نیست که در آن صرف شود، صرف نماید؟ خیر. اینکه فقهاء گفته‌اند در حدسشان و گفته‌اند بیش از اسراف نباشد و تبذیر نباشد و در محرمات نباشد از آن استفاده شده که مال شرکت قدری که اذن داده شده و محرز است که اذن داده شده آن مقدار حق دارد که تصرف کند. حالا زید می‌داند که این ۲۰۰ دینار عمرو جزء پول خودش است و می‌داند اگر فلان تجارت را بکند سود دارد، تجارت کرد و خسارت کرد، اشکالی ندارد. نمی‌داند اگر این تجارت را کرد سود دارد یا خسارت، آن هم اشکالی ندارد چون در اطلاق اجازه‌اش آمده، اما اگر می‌داند که این تجارت خسارت دارد آیا حق دارد این تجارت را بکند؟ اگر تجارت کرد و خسارت کرد، نسبت به پول خودش ولی‌اش است اما نسبت به آن ۲۰۰ دینار از این جهت اجازه ندارد و خیانت در پول دیگری است. لهذا حتی اگر در اثناء سال است اگر تفریط در تصرف شد مثل صرف در حرام یا اسراف و تبذیر و بیش

از شأن می‌ماند. در اثناء سال چیزی که دارد تجارت می‌کند اگر این تجارت تقصیر بود چه وجدانی که می‌دانست خسارت می‌کند و چه تقصیر، تقصیر تعبدی که اهل خبره به او گفته‌اند که این تجارت خسارت دارد نکن، این هم کرد و خسارت دید، آیا ضامن است به ارباب خمس؟ قاعده‌اش این است که بله. مقتضای شریک بودن ارباب خمس با صاحب مال این است که در اثناء سال چقدر اجازه داده شده همان مقدار حق تصرف دارد، حالا چه زیاده عینی باشد متصله یا منفصله و چه ارتفاع القیمه باشد. ارتفاع القیمه را در بحث سابق عرض کردم که صاحب عروه در دو تا مسأله دو فرمایش فرموده‌اند یکی مسأله ۵۴ و دیگری مسأله ۵۳. یک جا فرموده‌اند تا تبدیل به مال نشود، ارتفاع قیمت سود حساب نمی‌شود لعدم تحققها فی الخارج، و آخر مسأله هم فرموده‌اند و استقرار وجوب الخمس که ضامنش می‌شود که بعضی از فقهاء به ایشان اشکال گرفته‌اند.

پس ارتفاع قیمت یک نوع زیاده است و زیاده عینی هم یک نوع زیاده است چه متصله و چه منفصله، هر کدام از این دو تا یا در اثناء سال است و یا بعد از سال است، این که در اثناء سال زیاد شد چه قیمت و چه عین، این نفروخت تا استفاده نکند، قیمت پائین آمد یا گوسفند دوباره لاغر شد، آیا این ضامن باقی است؟ صاحب عروه بنحو مطلق فرمودند: خیر ضامن نیست چون در اثناء سال است، اینجا یک قید است و آن این است که در جایی ضامن نیست که تفریط نکرده باشد، چون مال، مال دیگری است و حق داشت تجارت غیر تفریطی کند. برای خودش مصرف غیر تفریطی کند، مصرف کند به حد شأنش، و اسراف و تبذیر و مورد حرام نداشته باشد، ایضاً از همان ادله‌ای که استفاده شده که نباید چه کارهائی را بکند که هیچ دلیل خاص ندارد

در باب خمس و فقهاء علی القاعده گفته‌اند، از همان فرمایش فقهاء استفاده می‌کنیم می‌گوئیم این تجارت تقصیری حق ندارد بکند. اگر کرد ضامن است. اگر این مقدمه تام شد که متسالم علیه بین فقهاست که ارباب خمس با صاحب مال شرکاء هستند یا علی نحو الکلی فی المعین یا علی نحو الاشاعه. شریک قاعده‌اش در شرکت چیست؟ همان حرف را باید اینجا بزنیم. هر قدر که شریک اجازه داده حق تصرف دارد. اما با اینکه گفته الخمس بعد المؤونه و مؤونه اطلاق دارد یعنی آنچه مصرف کردی. چرا فقهاء گفته‌اند مؤونه نباید اسراف و حرام باشد و بیش از شأن باشد، اگر اسراف و تبذیر و بیش از شأن بود خمس ساقط نیست، چرا؟ چون مال، مال شریک است و منصرف از اینطور موارد است. وقتیکه گفت مؤونه یعنی مؤونه متعارضه نه بیش از شأن ولا اقل من الشک. من می‌خواهم عرض کنم همین عرضی که می‌کنم استفاده از تسالم فقهاست و بالتیجه سر سفره اهل بیت علیهم السلام نشسته‌ایم و استفاده‌ای که فقهاء کرده‌اند و همان مدرکی که برای استفاده نفی زیاده از شأن و اسراف و تبذیر و حرام صرف کردن از همان جهات استفاده می‌کنیم که این مصرف در اثناء سال باید تقصیری نباشد که گفته‌اند باید اسراف نباشد و تجارت هم باید تقصیری نباشد، اگر گوسفند در اثناء سال چاق شد و قیمتش بالا رفت، اهل خبره گفتند بفروش و چهار روز دیگر فلان قصه می‌شود قیمت پائین می‌آید، نفروخت و قیمت پائین آمد، آیا مقدار خمس را ضامن است ولو در اثناء سال باشد؟ قاعده‌اش این است که بله. چون اجازه قدر عدم تقصیر داده شد نه حتی اگر تقصیر باشد و لهذا اینکه ایشان بنحو مطلق فرمودند اگر در اثناء سال زیاده عینیّه متصله یا منفصله پیدا شد، بعد در اثناء سال پائین آمد لا یضمنه خمس این زیاده‌ای که پائین آمده، این لا یضمن را باید بگوئیم که قید دارد مثل اینکه

خود المؤمنه قید دارد و قیدش این است که تقصیری نباشد و اگر تقصیری بوده ضامن است.

دیگر مربوط به بعد از سال است. سر سال که شد اذن شریک تمام شد، الآن چقدر از مال شریک باقی مانده، حق ندارد هیچ تصرفی در آن بکند، اگر تصرف به احسان هم کرد که گفت با این تجارت می‌کنم و اهل خبره هم گفتند که سود بدست می‌آوری خودش هم یقین داشت که ربح می‌کند، تجارت کرد و اتفاقاً خسارت کرد، آیا ضامن است؟ بله. چون اذن شریک نبود که تجارت کن. بله اگر حاکم شرع اذن داد و این هم طبق مجوز حاکم شرع تصرف کرد اشکالی ندارد. اما بدون اذن حاکم شرع اگر تجارت کرد، این تجارت فضولی است اگر خسارت کرد چه یقین داشت که ربح می‌کند و چه نمی‌دانست علی‌کل حال خسارت را ضامن است بلا شک و اگر ربح کرد همان صحبت سابق است که محل خلاف است که بعضی از آقایان گفته‌اند کل ربح $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است و بعضی گفته‌اند این ربح تنصیف می‌شود. حالا صحبت سر ربح نیست، سر خسارت است.

پس مقتضای ادله که دلیل خاصی هم در مسأله نداریم که تابع آن دلیل خاص عرض کنم که آیه و روایت و یا اجماع و دلیل عقلی هیچ در این مورد نداریم. مقتضای قاعده این است که شخصی که کسب می‌کند و سود می‌کند و $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است چه عینی باشد یا قیمتی، وقتیکه در اثناء سال زیاده قیمیه پیدا کرد $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است حق دارد بدون تقصیر در این $\frac{1}{5}$ تجارت کند، همانطوری که می‌تواند بخورد البته بشرطی که اسراف در خوردن نکند پس در کسب و تجارت هم نباید تقصیر کند ولو در اثناء سال. بعد از سال مطلقاً ضامن است چه مقصر باشد یا نباشد اگر خسارت کرد ضامن است.

آنوقت به نظر می‌رسد که طبق صحبت‌های قبل فرقی نمی‌کند. بین زیاده عینیة و قیمیة.

بنابر فرمایش صاحب عروه که عرض شد که تنافی بین دو فرمایششان هست، بنابر فرمایش ایشان زیاده قیمت این حکم را ندارد و زیاده عینیة این حکم را دارد که ایشان در اثناء سال فرمودند زیاده قیمیة زیاده نیست فی الخارج زیاد نشده تا نفروشد اما برای بعد از سر سال را فرموده‌اند زیاده قیمیة ضامن می‌شود. خوب چه فرقی می‌کند؟ اگر زیاد قیمیة تا نفروخته و تبدیل نشده این زیاده اسمش نیست پس هنوز خمسی تعلق نگرفته چه در اثناء سال و یا بعد از سال باشد، زیاده است که خمس دارد و این زیاده نشده، لعدم تحققها فی الخارج، اگر ارتفاع قیمت زیاده نیست پس اثناء سال و بعد سال فرقی ندارد، لهذا جماعتی طبق فرمایش قبل صاحب عروه در اینکه آخر کار ایشان فرمودند ضمنه اگر بعد از سر سال باشد. به صاحب عروه اشکال کرده‌اند مثل مرحوم آسید عبدالهادی شیرازی، گفته‌اند اگر در اثناء سال ضامن نیست بعد از سال هم ضامن نیست. انصافاً اشکال روی مبنای صاحب عروه، بر صاحب عروه وارد است، چون اگر زیاده لم تتحقق فی الخارج، خمس هم که موضوعش زیاده است، پس خمسی تعلق نگرفته چه در اثناء یا بعد از سال باشد. لهذا صاحب عروه فرموده‌اند: نعم، لو لم يدعها (عین را) عمداً بعد تمام السنة واستقرار وجوب الخمس (اگر نفروخته لم تتحقق الزیادة پس خمس مستقر نشده است) ضمنه. مرحوم آسید عبدالهادی فرموده‌اند: علی الأحوط و عدم ضمان غیر بعید. و انصافاً حق با ایشان است روی مبنای اینکه تا نفروخته اسمش زیاده نیست. و خمس هم موضوعش زیاده است و قتیکه زیاده نبود خمسی نیست پس چرا ضامن باشد؟ این حاصل مسأله گذشته که خیلی محل ابتلاء است و خوب است که تأمل و تتبع شود چون محل ابتلاء معظم کسبه

است تا بالنتیجه تقصیری در اجتهاد و فحص نشده باشد. این تمام الکلام در مسأله ۵۴.

یک مسأله از باب اعتقاد و تبری عرض کنم. امروز در روایت احمد بن اسحاق که آقایان دیده‌اند مطالب مفصلی ذکر شده است که خوب است که آن روایت با تأمل نگاه شود. من فقط از سه تا از بزرگان علماءمان سه تکه عبارت می‌خوانم: یکی از شیخ مفید، یکی از صاحب جواهر و دیگری از علامه مجلسی راجع به امروز.

شیخ مفید آنطور که حاجی نوری در مستدرک الوسائل و دیگران هم از ایشان نقل کرده‌اند چاپ جدید ج ۲ ص ۵۲۲، ایشان از شیخ مفید نقل فرموده‌اند که: وفي هذا اليوم التاسع من الربيع الأول يوم العيد الكبير وله شرح كبير في غير هذا الموضع وعيّد فيه النبي ﷺ وأمر الناس أن يعيدوا فيه.

صاحب جواهر ج ۵ ص ۴۳، می‌فرماید: المعروف الآن بين الشيعة انها هو تاسع ربيع الأول وقد أثرت على خبر مسنداً الى النبي ﷺ (روایتی که علامه مجلسی در بحار نقل فرموده روایتی است که سید بن طاووس مرسلأً نقل فرموده و روایت دیگری هست که طبری امامی که معاصر شیخ کلینی و یا مقداری بعد معاصر صدوق بوده ایشان در دلائل الإمامة نقل کرده‌اند صاحب جواهر اشاره به آن می‌کنند) في فضل هذا اليوم وشرفه وبركته وانه يوم سرور لهم ﷺ، سيما مع كونه عيداً لنا وائمتنا ﷺ.

فرمایش علامه مجلسی در بحار ج ۹۵ ص ۳۵۵ در دو جای بحار مفصلاً نقل کرده‌اند چند صفحه که چند خطش این است که فرموده‌اند: ووجدنا فيما تصفحنا من الكتب عدة روايات موافقة لها (که موافق با روایت احمد بن اسحاق است) فاعتمدنا عليها فينبغي تعظيم هذا اليوم المشار اليه و اظهار السرور فيه مطلقاً، فيستحب أن يُسمّى ذلك اليوم يوم العيد مجازاً.

جلسه ۱۹۷

ربیع الأول ۱۴۲۷

مسأله ۵۵: إذا عمّر بستاناً أو غرس فيه اشجاراً ونخيلاً للانتفاع بثمرها وتمرها لم يجب الخمس في نحو تلك الأشجار والنخيل وأما إن كان من قصده الاكتساب بأصل البستان فالظاهر وجوب الخمس في زيادة قيمته وفي نمو أشجاره ونخيله.

ایشان می فرمایند مثلاً دو نفر باغی می گیرند در این باغ اشجار و نخیل می کارند فقط قصد این دو فرق می کنند. اولی این درختها را کاشته که میوه هایش را صرف زن و بچه و مهمانها و مؤونه شخصی به کند ولی دومی باغ را کاشته تا با میوهها و خرماهایش تجارت کند، این درختها که نمو کرد و زیاد شد و یا قیمتش بالا رفت و اصل مال هم مخمس بوده یا مهریه زن بوده، این اضافه، چه اضافه قیمت و چه اضافه عین آیا خمس دارد یا ندارد؟ ایشان فرموده اند با اختلاف قصد خمس فرق می کند. آنکه قصدش این است که این خرماها را صرف مؤونه شخصی کند، اینکه قیمت بالا رفت و یا عین اضافه شد، خمس ندارد، چون قصدش این نیست که با آنها تجارت کند قصدش صرف مؤونه شخصی است. امام آنکه قصدش این است که اینها را

بفروشد و تجارت کند، این نموّ و ارتفاع قیمت را باید خمس دهد.

اینجا چند عرض نسبت به فرمایش ایشان هست و بعد ببینیم از ادله چه می‌شود برداشت کرد. اما این تفصیلی که ایشان قائل شده‌اند که قصدش تجارت یا استفاده شخصی باشد، که خمس ندارد ولی اگر قصدش تجارت است قیمت که بالا رفت باید اضافه قیمت را خمس دهد. در مسأله ۵۳ و ۵۴ گذشت که آنجا فرمودند قیمت بالا برود و خمس ندارد همانجائی که قصد تجارت دارد؟ چرا؟ لعدم تحققها فی الخارج، هر وقت که فروخت به ثمن خمس متعلق است. این فالظاهر وجوب الخمس فی زیاده قیمت و فی نمو اشجاره ونخیله، نموّ که زیاد عینیّه است، این قیمت را ایشان بنحو مطلق فرموده‌اند و نگفته‌اند اگر فروخت آنوقت خمس بدهد، این خلاف فرمایش خودشان است. حالا آیا مراد ایشان از زیاده قیمت بنحو مطلق مرادشان است یا مرادشان این است که **اذا باع البستان و باع الأشجار والنخيل**. اگر مرادشان این است که إذا باع بحسب اینکه در دو مسأله قبل این را قید کرده‌اند، اینجا هم که قید نکرده‌اند اعتماداً بر آن است، این ردیف نمو اشجار و نخیل قرار دادن تام نیست، چون نموّ هنوز نفروخته باید خمسش را بدهد که سابقاً گفتند، زیاده عینیّه را گفته خمس به آن متعلق می‌شود هر چند که هنوز نفروخته است، زیاده قیمت را گفته تا هنوز نفروخته خمس ندارد لعموم تحققها فی الخارج ولهذا این قید را یا باید مرادشان باشد فی زیاده قیمت، إذا باع، روی مبنای خودشان که فرمودند که باید مرادشان اینگونه باشد اما ردیف نموّ قرار دادن تام نیست، چون آن نفروخته باید خمس دهد. ولهذا بعضی‌ها منہم مرحوم آسید عبدالهادی شیرازی این قید را کرده‌اند که نظر مرحوم آسید عبدالهادی در دو مسأله گذشته موافق مرحوم صاحب عروه بود لهذا اینکه

صاحب عروه فرمودند: فالظاهر وجوب الخمس في زيادة قيمته، أسيد عبدالهادی حاشیه کرده‌اند: بعد بيع البستان أو الأشجار والنخيل، اگر بنا شد که زیاده قیمت قبل از فروختن خمس نداشته باشد آنجا هم همینطور است که نباید خمس داشته باشد. البته اصل مطلب گذشت که به نظر می‌رسد همانطور که جماعتی اشکال کرده‌اند و سابقاً گذشت که شیخ و صاحب جواهر و بعضی دیگر قاعده‌اش این است که زیاده قیمت خمس داشته باشد، لعدم تحقق الزیاده، این زیاده است. زیاده یکوقت زیاده خارجیه است یکوقت زیاده اعتباریه است. در خمس گفته شده فایده، فایده هم دو قسم است: فائده خارجیه که گوسفند چاق می‌شود و یکی فایده اعتباریه است که عقلاء بینون المال در مقابل آن فایده. زمین که کنار خیابان نبوده بعد کنار خیابان شده قیمتش بالا می‌رود و به اعتبار عقلائی پول است، اگر بفروشد تبدیل به پول شده است و اگر بفروشد همان قیمت است که صحبتش گذشت.

و اما اصل این تفریق و تفصیلی که ایشان فرمودند که با قصد فرق می‌کند. فرموده‌اند این دو نفر یکی به قصد استفاده شخصی نخیل و اشجار کاشت و بعد نمو کرد یا قیمتش زیاد شد و دیگری به قصد تجارت بود. آنکه به قصد تجارت بود خمس دارد اضافه‌اش و آنکه به قصد استفاده شخصی بود و صرف در مؤونه‌اش بود، خمس ندارد.

این مسأله بعینها در رساله‌های قبل از عروه هست، رساله صاحب جواهر و شیخ و میرزا هست که خود صاحب عروه هم در این رساله‌ها حاشیه دارند و در آن رساله‌ها این تفصیل را قائل نشده‌اند بلکه تصریح کرده‌اند که فرق نمی‌کند که قصد استفاده شخصی باشد یا تجارت باشد.

رساله صاحب جواهر و شیخ انصاری بنام مجمع الرسائل مسأله ۱۶۲۴ و

رساله مرحوم میرزا بنام مجمع المسائل ص ۳۲۲ وسط‌های صفحه، اینگونه گفته‌اند: إذا غرس الشخص شجرة للتجارة أو امرار المعاش وجب عليه الخمس في نموها بعد اخراج مؤونة، چه غرضش از این اشجار و نخیل و غرس تجارت باشد یا استفاده شخصی باشد، آن مقداری که استفاده شد خمس ندارد بقیه خمس دارد و قصد اینجا چه خصوصیتی دارد؟ خود این آقایان تصریح کرده‌اند که قصد فارق نیست، ملاک این است که چقدر مؤونه فعلیه شود یا نشود هر چقدر که مؤونه فعلیه شد خمس ندارد، غرس به هر قصدی که باشد، هر قدر که مؤونه فعلیه نشد خمس دارد، نمو به هر قصدی که باشد، و محشین غیر از شخص صاحب عروه، احدی حاشیه نکرده یعنی از شیخ انصاری تا آخوند یا آمیرزا محمد تقی تا میرزای نائینی و آقا ضیاء و دیگران این تصریح عدم فرق را حاشیه نکرده‌اند که للتجارة او امرار المعاش. بله خود صاحب عروه او امرار المعاش را حاشیه کرده‌اند و فتوی را تبدیل به احتیاط کرده‌اند. فتوی این بود که للتجارة أو امرار المعاش، صاحب عروه روی امرار المعاش یک حاشیه زده‌اند علی الأحوط یعنی احتیاط وجوبی کرده‌اند که اگر برای امرار معاش هم که باشد خمس دهد. ولو ایشان در عروه فتوی داده‌اند که خمس ندارد اما آنجا فتوای صاحب جواهر و میرزای بزرگ را تبدیل به احتیاط کرده‌اند مثل اینکه نظرشان کم کم عوض شده، چون در رساله صاحب جواهر و شیخ ایشان این حاشیه علی الأحوط را هم نگذاشته‌اند. یعنی همانکه تصریح کرده‌اند ولو برای امرار معاش باشد خمس ندارد و آنجا را حاشیه نکرده‌اند. در رساله میرزای بزرگ، فتوی را تبدیل به احتیاط کرده‌اند. در عروه عدول به عکس آن فتوی کرده‌اند. در عروه هم که ایشان فرموده‌اند اگر برای امرار معاش باشد خمس ندارد لم يجب الخمس این را هم مجموعه‌ای از

اعظام حاشیه کرده‌اند و گفته‌اند هر دو خمس دارد. که منهم مرحوم میرزای نائینی و آقای بروجردی، مرحوم والد و اخوی، کاشف الغطاء و دیگران که گفته‌اند فرقی نمی‌کند. البته حاشیه‌ای که کرده‌اند بعضی فتوی داده‌اند و یک عده‌ای الأقوی والأظهر گفته‌اند یا احتیاط کرده‌اند که احتیاط و جوبی این است که خمس بدهد. لطیف این است که مرحوم آقا ضیاء و آشیخ عبدالکریم نه رساله میرزا را حاشیه کرده‌اند و نه رساله شیخ و نه رساله صاحب جواهر که فرموده‌اند مطلق خمس دارد اگر مؤونه نباشد و نه رساله صاحب عروه که فتوای به دو طرف داده و تفصیل قائل شده‌اند، چون حاج شیخ و میرزای نائینی بر هر دو جا حاشیه دارند، میرزای نائینی عروه را حاشیه کرده‌اند که خمس دارد ولی آقا ضیاء و حاج شیخ عبدالکریم نه عروه را حاشیه کرده‌اند که تفصیل قائل شده‌اند و نه آن رساله‌ها را حاشیه کرده‌اند، که هم تصریح به اینکه هر دو خمس دارد را حاشیه نکرده‌اند و هم تفصیل صاحب عروه که با قصد فرق می‌کند را حاشیه نکرده‌اند.

ما هستیم و ادله، از ادله چه بدست می‌آید؟ قاعده‌اش این است که فرمایش صاحب جواهر، شیخ، میرزا که بنحو مطلق تصریح کرده‌اند تام باشد، چون ما دو دلیل داریم: ۱- می‌گفت فائده موضوع خمس است، هر چه که استفاده بود خمس دارد. ۲- دلیل دیگر آمده گفته است که الخمس بعد المؤونه، مؤونه خمس ندارد. مؤونه همانطور که می‌آید در آن فعلیت شرط است و برای همان سال باشد نه سال‌های آینده و در حدشان باشد و اسراف و تبذیر نباشد و در حرام مصرف نشده باشد که متسالم علیهاست. مؤونه فعلیه خمس ندارد که یکی از فروعش این است که اگر شخصی اول سال یک میلیون از سودهایش را کنار گذاشت، اتفاقاً یک میلیون خرج نشد، آن مقداری

که مانده خمس دارد چرا؟ چون مؤونه فعلیت پیدا نکرد. ظاهر الفاظ در همه جا فعلیت است ماء که گفته می شود یعنی آب. و غروب که گفته می شود فعلیت غروب است و هر چیزی که گفته می شود فعلیت آن است و مؤونه هم فعلیت دارد. الخمس بعد المؤونه یعنی مؤونه الفعلية، آنکه مصرف شد خمس ندارد. ما هستیم و این دو دلیل، الفائده هم نمو را می گیرد و هم قیمت را چه به قصد تجارت باشد و چه به قصد امرار معاش باشد، همه اش فائده است، اگر الخمس بعد المؤونه هم نبود می گفتیم مؤونه هم خمس دارد. مثل اینکه در غیر ارباح مکاسب، در غوص و کنز و حلال مختلط به حرام و غنیمت، مؤونه را استثناء نمی کنیم و می گوئیم حتی اگر صرف مؤونه هم شد خمس دارد. در ارباح مکاسب و فوائد، مؤونه استثناء شده، پس این دو نفری که بعنوان مثال عرض کردم که باغ گرفته و درخت کاشته اند یکی برای تجارت و دیگری برای استفاده شخصی، قصد هر دو خصوصیت ندارد، نمو که کرد و قیمت که بالا رفت فایده است، هر قدر از این فایده تا سر سال مصرف شد با قیود مؤونه، خمس ندارد چه اولی و چه دومی.

پس آن کسانی که به صاحب عروه اشکال کرده اند که چرا تفصیل به قصد کرده اند و گفته اند فرقی نمی کند که به نظر می رسد که اشکالشان تام باشد و فرمایش صاحب جواهر و میرزا و شیخ تام باشد.

یتفرع علی ذلک اینکه بستان خصوصیت ندارد، همه چیز همین است، خانه خریده بقصد اینکه اجاره بدهد و از اجاره امرار معاش کند، یا ماشین خریده برای امرار معاش و هر چیزی از این استفاده ها صرف مؤونه آن سال شد خمس ندارد و هر چه صرف مؤونه نشد خمس دارد. حالا بعکس ماشین خریده که تاکسیرانی کند و پول تاکسیرانی را در تجارت بگذارد و مؤونه اش

هم تأمین است و یا خرجش را پدرش می دهد. این پول هائی که جمع کرد اگر مصرف نشد که آخر سال خمس دارد اما اگر اتفاقاً پدرش با او قهر کرد و به او پول نداد مجبور شد از آن پول هائی که برای تجارت جمع کرده خرج کند، آن مقداری که خرج شد خمس ندارد و آن مقداری که ماند خمس دارد. پس ما دنبال فعلیت مؤونه هستیم و هکذا حیوانات اهلی می گیرد در منزلش می گذارد یکوقت برای این است که از فوئادش استفاده برای زن و بچه و مهمان هایش کند. یک وقت برای این است که فوئادش را بفروشد، قصد خصوصیت ندارد. هر چیزی به هر قصدی که گرفته در طول سال هر چه که فعلیت صرف پیدا کرد خمس ندارد و هر چه که فعلیت صرف پیدا نکرد سر سال خمس دارد. لهذا همانطور که قبلی های صاحب عروه و بعدی ها صاحب عروه و تلامیذ ایشان مرحوم کاشف الغطاء و بعضی دیگر که فرمایش ایشان را حاشیه کرده اند، قاعده اش این است که کما صُرف فی المؤونه الشخصیه با شروط مؤونه خمس ندارد والا بقیه هر چیزی که باشد و به هر قصدی که باشد خمس دارد.

جلسه ۱۹۸

۱۱ ربیع الأول ۱۴۲۷

فرعی است اینجا که مرحوم شیخ در کتاب خمس متعرض شده‌اند، حاج آقا رضا همدانی ایضاً مثل توی عروه متعرضش نشده‌اند، مناسب اینجاست و محل ابتلاء خیلی می‌شود نقل می‌کند، و آن این است که اگر شخص در اثناء سال ربح کرد و می‌داند که این سود بیش از مؤونه سال من است، مقدار مؤونه خمس نداد، اضافه بر مؤونه آیا باید الآن خمسش را بدهد یا نه می‌تواند کنار بگذارد و سر سال بدهد اگر هم دزد برد و تلف شد ضامن خمسش نیست، یا با آن تجارت کند با اضافه بر مؤونه را هر چه هم سود کرد مال خودش است نه شریک ارباب خمس باشد در سود.

مرحوم شیخ اینطور فرموده‌اند. خود شیخ با تردد از مسأله بیرون آمده‌اند و یکطرف را حکم نکرده‌اند. کتاب خمس شیخ انصاری ص ۲۲۴، فرموده‌اند: *وكيف كان ففي اطلاق المشهور الحكم بجواز التأخير الى الحول ان ارادوا ما يعم صورة العلم بالمؤونة الراجع الى العلم بوجوب هذا المقدار من الخمس عليه في هذا الآن نظر (نظر مبتدای مؤخر است، خبر مقدمش فی اطلاق المشهور است)*

اینکه مشهور فرموده‌اند تأخیر خمس جائز است تا آخر سال ولو خود مشهور فرموده‌اند وقتیکه ربح حاصل شد همانوقت يتعلق بالربح، ۱۰ دینار سود کرد، همین الآن ۲۰۰ دینارش مال ارباب خمس است فقط اجازه داده شده این ملک را که مربوط به ارباب خمس است الآن ندهند و مالک الملوک که خدای تعالی است اجازه داده که تا سر سال تأخیر بیاندازد. این تأخیر آیا مطلقاًست حتی اگر بداند که بیش از مؤونه است یا واقعاً بیش از مؤونه باشد یا نه تأخیر بخاطر مؤونه‌های متجدده محتمله غیر معلومه است؟

در مطلبی که سابقاً از ابن ادریس نقل شد که ایشان فرموده بود که الآن حق ندارد که خمس را بدهد مثل زکات که قبل از سر سال حق ندارد بعنوان زکات بدهد و اگر داد فایده‌ای ندارد که تشکیک در مراد ایشان شده بود، ابن ادریس فرموده بود بخاطر اینکه انسان چه می‌داند که چه مؤونه‌هایی در طول سال برایش اتفاق می‌افتد شاید مشکلی ناگهانی برایش پیش آمد. گفته‌اند حالا اگر علم داشت تاجری است که یک جا پنجاه میلیون سود کرده که یقیناً خرجش پنجاه میلیون نیست الآن خمس در این مال آمد که متسالم علیه است، ظاهر ادله فرموده است که حق دارد که تأخیر بیاندازد تا سر سال، حق هم دارد که حالا بدهد، اینکه حق دارد که تا سر سال تأخیر بیاندازد حتی در جائی که بداند بیش از مؤونه است، آیا اضافه را هم حق دارد که تأخیر بیاندازد؟ شیخ می‌فرماید کلام مشهور اطلاق دارد، گفته‌اند: یؤخر. نگفته‌اند اگر نمی‌داند چقدر مؤونه است. اطلاق جائی را می‌گیرد که می‌داند چقدر مؤونه است، اما این اطلاق بگوئیم مراد مشهور این است که حتی در جائی که می‌داند مؤونه کمتر از این سود است. اطلاق داشته باشد و مشهور مرادشان این باشد تا بشود بگوئیم مشهور گفته‌اند حتی اگر بدانیم بیش از مؤونه‌اش است این مورد تأمل

است. بالتیجه ایشان یک طرف را انتخاب نکرده‌اند. این عبارت شیخ بود. ما هستیم و ادله، این تاجر چکار کند که می‌داند ۱۰۰۰ دینار سود کرده و ۲۰۰ دینارش خمس است؟ و می‌داند که مؤونه‌اش بیش از ۸۰۰ دینار نیست. آیا حق دارد که این ۲۰۰ دینار را تأخیر بیاورد تا سر سال که اگر دزد برد و تلف شد ضامن نباشد چون حق داشته که تأخیر بیاورد لیس علی‌الأمین الا الیمین یا نه حق تأخیر ندارد؟ ما هستیم و دو دلیل متعارض. یک دلیل اطلاق الخمس بعد المؤمنة است. آیا این بعد ظهور در زمان دارد یا ظهور در استثناء دارد؟ ما در کلمات دو قسم بعد داریم: یک وقت می‌گوید زید بعد از عمرو آمد، یعنی بعد زماناً که غالباً هم همینطور است. گاهی بعد بمعنای استثناء است که هم در قرآن کریم مکرر است و در روایات هست *مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ* که این بعد زمانی نیست بعد استثنائی است. شخصی که می‌میرد قدری از مالش را باید به دینش بدهند و قدری از مالش را وصیت کرده باید عمل کنند و بقیه مال ورثه است. قرآن کریم فرموده بعد از دیون و تنفیذ وصایا ارث را تقسیم کنید. میت وصیت کرده که برایش حج بدهند و الآن محرم است باید بگذارند ۱۱ ماه دیگر برایش بدهند؟ آیا باید ارث را بگذارند حج را که دادند اول دین را انجام دهند و یا اول وصیت را انجام دهند بعد ارث را تقسیم کنند؟ چون قرآن فرموده *مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ*. پس می‌بینند خرج حج چقدر می‌شود آن را کنار گذاشته، استثناء می‌کنند و دینش چقدر است استثناء می‌کنند و الآن ارث را تقسیم می‌کنند، آیا الخمس بعد المؤمنة معنایش این است که الآن مؤونه سال باید تمام شود سر سال که شد بعد زمانی، بعد خمس را بدهند آیا این است معنای بعد و ظهور در زمانیت دارد یا نه معنای الخمس بعد المؤمنة این است که المؤمنة لا خمس فیها؟ ظاهر این است که استثناء

است در موارد دیگر خمس، در زکات، در اموال دیگر مؤونه دیگر استثناء نیست در کفارات و نذور و فدیة و زکات فطره، مؤونه زندگی استثناء نیست در اقسام دیگر سته خمس مؤونه زندگی استثناء نیست، فقط در ارباح مکاسب و فوائد دلیل داریم که مؤونه استثناء شده است. این می خواهد بگوید مقدار مؤونه از فائده خمس بر آن متعلق نیست. به نظر می رسد که ظاهرش این است که بعد استثنائی باشد نه زمانی. پس نمی خواهد بگوید سر سال خمس بده بعد از اینکه مؤونه صرف شد می خواهد بگوید مقدار مؤونه خمس ندارد. پس ادله عامه می گوید فایده خمس دارد، این می آید می گوید مؤونه خمس ندارد یعنی یسثنی المؤونه. مؤونه را استثناء می کند بقیه اش را خمس می دهد. این یک دلیل که ظهور ندارد تا سر سال.

از آنطرف ما دلیل داریم که خمس سالی یکبار است که صحیحه علی بن مهزیار بود وسائل ج ۶ ص ۳۵۰ ح ۵. فأما الغنائم والفوائد فهي واجبة عليهم في كل عام، مقتضای اطلاق عام این است که تا سر سال نشده خمس بر او واجب نیست، حالا چه شخص بدانند که بیش از مؤونه اش است و چه ندانند. این دو تا با هم تعارض می کنند چون همانطور که شیخ فرمودند که اطلاق فرمایش مشهور عام فیه نظر است که آیا مورد علم را شامل شود که اضافه بر مؤونه اش است این ها با هم تعارض می کنند.

مؤید این عرضی که کردم که الخمس بعد المؤونه بعد استثنائی است نه زمانی، این است که شما در عبارات فقهاء مکرر می بینید که تعبیر می کنند به فاضل المؤونه. الفاضل عن مؤونه، ولو روایت بعد گفته، چقدر از سودی که کرد مؤونه است، زائدش خمس دارد. یکوقت زائد مؤونه کشف نمی شود مگر سر سال، شخصی نمی داند که چه اتفاقاتی برایش می افتد، ولی یکوقت هم

هست که یک آدم‌هائی هستند که برنامه‌هایشان منظم است و می‌داند که خرج سالش چقدر خواهد بود آن را کنار می‌گذارد، این اضافه خمس دارد که باید بدهد.

الخمس بعد المؤمنه می‌خواهد بگوید مؤونه استثناء است، پس وقتیکه استثناء شد خمس را باید الآن بدهد که این ظاهر بعد است. فی کل عام می‌خواهد بگوید که ظاهر اطلاقش این است که تا سر سال خمس نیست چه بدانند که بیش از مؤونه‌اش است یا ندانند. مگر کسی بخواهد بگوید که خود فی کل عام جری مجری الغالب که خود مرحوم شیخ هم توی "بعدی" که آن را از ایشان نقل کردم این احتمال را نقل کرده‌اند و اگر این شد که الآن باید خمس را بدهد.

بعضی‌ها گفته‌اند اینکه در روایت دارد فی کل عام جری مجری الغالب است. چون غالباً تا سال تمام نشود طرف نمی‌داند که مؤونه‌اش چقدر است؟ و چه اتفاقی خواهد افتاد آنوقت این فی کل عام جری مجری الغالب است. اگر این را گفتیم که شیخ قبلاً مطرح کرده‌اند، قاعده‌اش این است که کسی که نمی‌داند که بیش از مؤونه است باید الآن خمس را بدهد و حق ندارد که تا سر سال تأخیر بیاندازد. اگر هم تأخیر انداخت و پول تلف شد، این مقدار خمس را ضامن است و اگر تأخیر انداخت و با پول تجارت کرد ارباب خمس در این تجارت شریکند، اما اگر گفتیم کلمه عام مطلق است، حالا بدانند که مؤونه‌اش چقدر است یا ندانند. پس تا سر سال نشده این شخص ولو بدانند یقیناً و واقعاً هم همینطور باشد که این پول بیشتر از مؤونه باشد لازم نیست خمس دهد و اگر مبلغ خمس تلف شد ضامن نیست اگر مقصر نبوده و اگر تجارت کرد با مبلغ خمس تمام سودش مال خودش است چون سر سال نرسیده است.

اگر گفتیم عام مطلق نیست و ظهور در اطلاق ندارد و منصرف به موارد غالبه است که نمی‌داند مؤونه‌اش چقدر است که این با بعد استثنائی الخمس بعد المؤونه تعارضی ندارد، اما اگر گفتیم عام مطلق است که تصریح کرده‌اند بعضی‌ها به این مطلب، خود شیخ هم میل به این مطلب دارند از کلمه عام، اگر این را گفتیم می‌شود تعارض. فی کل عام می‌گوید تا سر سال نشده خمس واجب نیست چه بدانید که بیش از مؤونه‌تان است یا ندانید، الخمس بعد المؤونه می‌گوید اضافه بر مؤونه خمس دارد. پس اگر می‌دانید بیش از مؤونه است باید خمس بدهید، يتعارضان. یا ما می‌گوئیم الخمس بعد المؤونه اخص مطلق است که روی این تقریری که شد و فرمودند یک عده‌ای اخص مطلق می‌شود، فی کل عام می‌گوید شما حق دارید تا سر سال تأخیر بیاندازید خمس را، الخمس بعد المؤونه شرح می‌دهد و بیان می‌کند، می‌گوید تا سر سال بودن برای این است که مؤونه شما مشخص شود، حالا اگر کسی مؤونه‌اش مشخص است، این الخمس بعد المؤونه که بعد ظهور در استثناء دارد مقید این عام می‌شود. عام می‌گوید خمس سر سال واجب است، این می‌گوید بخاطر مؤونه است که سر سال واجب است.

پس یا ما می‌گوئیم ظهور دارد کما اینکه در نظائرش این را می‌گوئیم، الخمس بعد المؤونه ظهور در تخصیص دارد و این شارح و ناظر به آن است، می‌خواهد بگوید سر سال مال این است که ممکن است صرف مؤونه شود. بر فرض که این را نگوئیم، بگوئیم می‌شود متعارض که اصولاً خاص با عام تعارض ندارد چون خاص اظهر است در مورد خودش از عام در مورد خاص. مقید با مطلق تعارض ندارد چون مقید در مورد خودش اظهر است از مطلق در مورد مقید، اگر این را گفتیم که به نظر می‌رسد که ظاهر همین باشد آنوقت

جوازه تأخیر تا سر سال مال جائی است که شخص احتمال می‌دهد که اتفاقاتی برایش بیفتد که سود خرج مؤونه شود، اما اگر احتمال نمی‌دهد، علم طریق است ولو جهل مرکب باشد اما بالتیجه منجز و معذر است وقتیکه علم دارد. اگر این را گفتید که هیچ، اما اگر نگفتیم می‌شود تعارض. اگر تعارض کرد تکلیف چیست؟ این می‌گوید يجوز التأخیر تا سر سال، آن دلیل دیگر می‌گوید اضافه بر مؤونه است باید خمسش را الآن بدهید. اگر تعارض گفتیم که گفته‌اند اما خلاف ظاهر لفظ بعد است در استثناء که خودشان هم گفته‌اند که ظهور در استثناء دارد که سابقاً گذشت. اگر تعارض کرد تساقط می‌کند و ما نسبت به تأخیر تا سر سال در این گونه مصداق که می‌داند بیش از مؤونه‌اش است می‌شویم بی‌دلیل چون تعارض که کردند تساقط می‌کند، آنوقت چکار باید بکنیم؟ می‌آئیم سر ادله عامه که هی والله الافاده یوماً بیوم در روایت وسائل ج ۶ ابواب انفال باب ۴ ح ۸، و ما نسبت به سال می‌شویم برای این شخص بی‌دلیل. ادله عامه می‌گوید همان روزی که استفاده کرد همان روز خمس دارد و ندارد که تأخیر جائز است چون آنکه می‌گفت تأخیر جائز است عام بود سقط بخاطر تعارض.

اگر در این روایت اشکال شد که البته این یک روایت نیست، یک عده روایت است که من حیث المجموع اشکالی در آن نیست اما اگر اشکال سندی در این روایت شد ما می‌شویم بدون عموم، وقتیکه بی‌عموم شدیم، این فاضل مؤونه را چکار باید بکند؟ دلیل عام آن را نگرفت و ساقط شد، دلیل هی والله الافاده یوماً بیوم نمی‌تواند این را بگیرد چون اعتبار ندارد، نوبت به اصل عملی می‌رسد، اصل عملی چیست؟ اگر اصالة عدم الخمس قائل شدیم که غالباً گفته‌اند که بر او خمس نیست، اگر اصالة الخمسی شدیم می‌گوئیم باید خمس

بدهد، روی ادله‌ای که اصالة الخمس استفاده می‌شود.

این مسأله چون محل ابتلای خیلی‌ها هست و مورد سؤال قرار گرفته، این اجمال بحثش است.

بعد از این می‌آئیم سر مسأله بعد صاحب عروه مسأله ۵۶، که مسأله را می‌خوانم تا تأمل کنید تا فردا که ببینیم مقتضای ادله چیست؟

مسأله ۵۶: إذا كان له أنواع من الاكتساب والاستفادة (كسی که چندین نوع شغل و استفاده دارد) كأن يكون له رأس مال يتجربه وخان يؤجره وارض يزرعها وعمل يد مثل الكتابة أو الخياطة أو النجارة أو نحو ذلك يلاحظ في آخر السنة ما استفادة من المجموع من حيث المجموع. و باید سر سال همه سودها را جمع کند و هر چه اضافه مانده بعد از اخراج مؤونه آن را خمس دهد) فيجب عليه خمس ما حصل منها بعد خروج مؤونته. جماعتی مثل شهید ثانی و دیگران گفته‌اند حق ندارد که همچنین کاری بکند. هر ربیحی یک سر سال جدا دارد و برای آن ربیح چه ربیح یک جنس متعدد باشد و چه ربیح اجناس مختلفه باشد، سال مختلف دارد و نمی‌تواند همه را یک جا جمع کند. گاهی اینطور شخص باید بیشتر خمس دهد و گاهی باید کمتر خمس دهد.

جلسه ۱۹۹

۱۲ ربیع الأول ۱۴۲۷

مسأله ۵۶ که دیروز عبارت عروه را خواندم دو مسأله است: یکی را صاحب عروه اینجا متعرض شده‌اند و دیگری را در مسأله ۷۴ که می‌آید. ولو عبارت مسأله در اینجا لا تخلو من مسامحه در تعبیر که قدری خلط بین دو مسأله شده، گرچه روی قرائن پیدا است که مرحوم صاحب عروه ولو عبارتشان در این مسأله دقیق نیست ولی مراد معلوم است. من بخاطر اینکه مسائل با هم مخلوط نشود موضوع مسأله را عرض می‌کنم: مسأله این است که شخصی اگر دو طول سال ربیحی داشت، بهار، تابستان، پائیز و زمستان بحث‌های مختلف داشت، آیا سر سال از تمام این چهار قسم ربیح مؤونه کل سال برداشته می‌شود یا مؤونه هر قطعه زمانی از ربیح آن قطعه از زمان برداشته می‌شود، که اگر یک قطعه از زمان مؤونه کم بود و ربیح زیاد، قطعه دیگر هیچ ربیح نداشت و مؤونه زیاد، از آن ربیح نمی‌شود این مؤونه را برداشت. و به عبارت اخیری قطعه‌های سال آیا حکم سال‌های متعدد را دارد که اگر امسال سود داشت و مؤونه زیاد نبود و سال دیگر سودش کم بود و مؤونه زیاد، مؤونه سال دیگر را از امسال

برنمی دارد، آیا همین مطلب نسبت به تکه های سال هست؟ شهید ثانی و بعضی دیگر اینگونه می گویند که صاحب عروه این مسأله را مطرح فرموده اند ولو ایشان اینگونه تعبیر نکرده اند اما مراد این است.

یک مسأله دیگر هست و آن این است که کسی که چند قسم کسب داده، اگر در زراعت سود کرد و در تجارت خسارت کرد آیا می تواند خسارت تجارت را از سود زراعت بردارد و خمس این مقدار را ندهد یا نه هر نوع کسی سود و خسارتش با همان حساب می شود؟ و به عبارت اخیری آخر سال یا بنا بقول شهید ثانی هر قطعه این از سال این تجارتات مختلفه یکی حساب می شود باعتبار اینکه مالک یکی است یا نه تجارتات مختلفه هر تجارت حسب خودش است؟ این مسأله دیگری است که صاحب عروه در مسأله ۷۴ متعرض می شوند که آنجا بحث می شود.

مسأله الآن این است، شخصی اول محرم ۱۰۰ دینار سود کرد بعد از چهار ماه ۱۰۰ دینار دیگر سود کرد، بعد از چهار ماه دیگر ۱۰۰ دینار دیگر سود کرد، ۳۰۰ دینار طول این مدت سود کرد در اثناء سود کرد، در اثناء سال مؤونه و خرج داشت، در چهار ماه اول مؤونه اش بیش از ۱۰۰ دیناری بود که سود کرد، در چهار ماه دوم مؤونه اش کمتر بود و در چهار ماه سوم هیچ خرجی نداشت، آیا تمام این خرج ها و سودها را همه در آخر سال حساب می کند و آنچه خرجش بوده از سود استثناء می شود و هر چه اضافه آمد خمس می دهد؟ مشهور این را گفته اند که از ادله این برداشت می شود. مرحوم شهید ثانی فرموده: نه، از هر سودی خرج و مؤونه بعدش برداشته می شود نه قبش ولو در اثناء سال باشد. یعنی اول محرم که ۱۰۰ دینار سود کرد تا چهار ماه بعد، در این چهار ماه هر چه که خرجش شد و مؤونه اش بود، از این ۱۰۰ دینار سود

کم می‌کند، اگر بیش از ۱۰۰ دینار بود، آن خرج اضافه را از سود چهار ماه بعد برنمی‌دارد. سود چهار ماه بعد برای خرج ماه‌های بعد است و این اضافه مؤونه ضررش می‌شود. این حرف شهید ثانی است در روضه و مسالک و به عبارت اخیری آیا قطعه‌های سال حکم سال کامل را دارد و از سود هر جای سال که نشده مؤونه هر جای سال شده تأمین می‌شود چه همان وقت چه قبلش و چه بعدش که مشهور فرموده‌اند یا نه؟ و این خیلی فرق می‌کند چون گاهی باید خمس بیشتر دهد و گاهی کمتر. از ادله چه درمی‌آید؟

صاحب عروه می‌فرماید: إذا كان له أنواع من الاکتساب والاستفاداة (انواع هیچ خصوصیتی ندارد) كان له رأس مال يتجر به و خان يؤجره و ارض یزرعها و عمل يد مثل الكتابة أو الخياطة أو النجارة أو نحو ذلك يلاحظ في آخر السنة ما استفاد من المجموع (مجموع سود سال چه انواع باشد یا یک نوع باشد) فيجب عليه خمس ما حصل منها بعد خروج مؤونته. مسأله این است، از ادله چه درمی‌آید؟

مشهور تبعاً لشهید اول در دروس و صاحب مدارک سبب شهید ثانی و صاحب سبزواری در کفایه و هکذا محقق کرکی که متعرض این مسأله شده‌اند، گفته‌اند سال ملاک است از اول محرم تا اول محرم سال بعد هر چه که سود کرد و مؤونه شد، مجموع خرج را از مجموع سود استثناء می‌کنند چه اضافه آمد آن را خمس می‌دهد. غالباً اینجا را آقایان حاشیه نکرده‌اند. شهید ثانی در روضه و مسالک مخالف است. یک تکه از عبارت دروس و یک تکه از عبارت روضه را بعنوان شاهد می‌خوانم. در دروس ج ۱ ص ۲۵۹ می‌فرماید: ولا يعتبر الحول في كل التکسب، بل یتدی الحول من حين الشروع في التکسب بأنواعه، فإذا تمَّ خمس ما فضل. این عبارت ایشان که ظاهر حرف

صاحب عروه است. در روضه، شرح لمعه، شهید ثانی ج ۲ ص ۷۸، فرموده است. **ولو حصل الربح في الحول تدريجاً** (چه از یک نوع تجارت یا تجارات مختلفه) **اعتبر لكل خارج حول بانفراده** (اول محرم که ده دینار سود کرد از آن می تواند مؤونه تا اول محرم سال آینده را استفاده کند. اول صفر سود کرد تا اول صفر سال آینده می تواند از آن مؤونه را اخراج کند و نمی تواند محرم را از آن بردارد و همینطور سود هر ماه تا سال آینده و مؤونه قبل را نمی تواند استفاده کند) **نعم، توزع المؤونة في المدة المشتركة بينه (خارج) وبين ما سبق عليها ويختص بالباقي سودی که در محرم کرد مال محرم به بعد است و سودی که در صفر کرد از صفر است به بعد تا سال آینده و نمی تواند از کل سود سال کل مؤونه سال را تأمین کند.**

خوب این دو قول با هم چه فرقی دارد و ثمره اش چیست؟ دو ثمره فهم دارد: یک فرق این است که سودی که در ماه صفر کرده نمی تواند مؤونه ماه محرم را از آن بردارد. یک فایده دیگر به عکس این فایده است و آن این است که اگر سالش اول محرم است، از اول محرم تا اول ذیحجه سود کرد و خرج هم کرد، اول ذیحجه یک سود زیادی گیرش آمد ایشان می فرماید مشهور می گویند اول محرم سال آینده که می شود مؤونه اش را برمی دارد هر چه که اضافه بود اول محرم باید خمس دهد، شهید ثانی می گویند حق دارد که خمس ندهد، مؤونه محرم به بعد را از اینها مصرف کند، بنابر مشهور، نه، این سودی که تا آخر سال گیرش آمد، اگر یک روز به آخر سال گیرش آمد باید خمسش را بدهد. شهید ثانی می گویند: نه، تا یک روز به آخر سال آینده می تواند مؤونه اش را از آن بردارد. بعضی های نادر هم از شهید تبعیت کرده اند. شهید اول با مشهور هستند و شهید ثانی مخالف مشهور هستند. خوب از ادله چه

درمی آید؟ هم مشهور از ادله استفاده کرده‌اند و هم شهید ثانی از ادله آن استفاده را کرده‌اند؟

به نظر می‌رسد که فرمایش مشهور اقرب باشد، اگر شهید ثانی این مطلب را مطرح نکرده بودند شاید اصلاً به ذهن کسی این مطلب نمی‌آمد. ایشان در مسالک ج ۱ ص ۶۶۸ هم همین مطلب را فرموده‌اند.

دلیل در مسأله چیست؟ دلیل این است که مشهور چند استدلال و شهید چند استدلال دارند که به نظر می‌رسد که فرمایش مشهور تام باشد. ادله مشهور، یکی: التبادر من کلمة المؤمنة وکلمة السنة است. وقتیکه گفته می‌شود الخمس بعد المؤمنة که در صحیحہ علی بن مهزیار بود، وسائل ابواب ما یجب به الخمس، باب ۸ ح ۱، وهكذا فالغنائم والفوائد فهي واجبة عليهم في كل عام، صحیحہ دیگر علی بن مهزیار بود که این در همان باب ۸ ح ۵، صاحب وسائل قرار داده است. علی بن مهزیار چهار صحیحہ دارد وفی کل عام را شماره پنجم در وسائل قرار داده والخمس بعد المؤمنة را حدیث اول قرار داده‌اند. تبادر هم که حجت و علامت حقیقت است و ظهور است، ظهور در چیست؟ وقتیکه به عرف گفته می‌شود الخمس بعد المؤمنة، یعنی مؤونه امروز نه فردا، صبح نه عصر، این هفته نه هفته دیگر؟ نه، مؤونه سال مؤونه سال از کجایش درمی آید؟ حتی اگر فی کل عام را هم نداشته باشیم. صحیحہ علی بن مهزیار که فی کل عام دارد، اشکال دلالتی بر آن کرده‌اند و گفته‌اند مضطرب است و صدر و ذیلش با هم تنافی دارد که گذشت و به نظر می‌رسد این‌ها آن را از حجیت نمی‌اندازد. یعنی اگر ما فی کل عام نداشته باشیم و کسی بخواهد صحیحہ علی بن مهزیار را در دلالتش خدشه کند، ما هستیم والخمس بعد المؤمنة و کسانی که صحیحہ علی بن مهزیار را در فی کل عام نپذیرفته‌اند سال

را نپذیرفته‌اند. این سال را از کجا آورده‌اند؟ گفته‌اند وقتیکه گفته می‌شود الخمس بعد المؤمنه، یعنی مؤونه سال. چرا؟ للظهور والتبادر. حالا سبب این تبادر و ظهور، ما تعارف علیه الناس در دنیا قدیماً و حدیثاً، تجار، کسبه، زراع، همه سالانه حساب می‌کنند. البته ممکن هم هست که کسی ماهانه حساب کند یا هفتگی، اما متعارف در همه جای دنیا این است که مؤونه سال را حساب می‌کنند. الخمس بعد المؤمنه، این "ال"، "ال" عهد نیست و توی خودش هم نخواییده سال، از کجا درآمده؟ از ظهور گفته‌اند همانطور که از الخمس بعد المؤمنه، مؤونه سال حساب می‌شود، همینطور از فی کل عام، عام واحد حساب می‌شود در کل تجارات. و به عبارۀ اخری گفته‌اند ظاهر ادله‌ای که خمس گفته است دو چیز است: ۱- اینکه مؤونه سال استثناء است. ۲- مؤونه سال از ریح‌های کل سال استثناء می‌شود ولو مؤونه اول سال باشد از ریح آخر سال و مؤونه محرم را از ریح آخر ذیحجه بردارد که به نظر می‌رسد که حرف، حرف خوبی باشد و به نظر من هم می‌رسد که ظهور همینطور است و اگر مشهور هم نفرموده بودند این را و مطرح نشده بود و اگر خود ما بودیم والخمس بعد المؤمنه، استفاده می‌کردیم مؤونه سال را و خود ما بودیم و فی کل عام می‌گفتیم سالی یکبار کاسب و تاجر خمسه را حساب کند نه اینکه برای هر یک ریحی یک سال مستقل قرار دهد. این یک دلیل.

دلیل دوم گفته‌اند: سیره، سیره متصله به زمان معصوم علیه السلام. گفته‌اند حرف شهید ثانی برای حتی اهل علم قبل از اینکه حرف شهید ثانی را ببینند اصلاً به ذهنش نمی‌آمده است. متدین‌هایی که خمس می‌دهند سالی یکبار حساب می‌کنند، البته معنایش این نیست جائز نیست زودتر بدهد، این بحث مقابل جواز نیست چون گذشت که اولی که ریح می‌کند، مشهور گفته‌اند می‌تواند

خمسش را بدهد اما جائز است که به تأخیر بیاندازد.

پس گفته‌اند سیره‌ای است که جماعتی تصریح کرده‌اند که متصل به زمان معصوم بوده و برای ما محرز است روشن است که احتمال نمی‌دهیم که این سیره در زمان معصومین به گونه‌ای دیگر بوده است، حالا اینطور شده باشد، نه از باب استصحاب قهقری، روی دو جهت: ۱- اینکه استصحاب قهقری حجت نیست، ۲- استصحاب قهقری اصل عملی است، و ضعیف‌ترین اماره بر آن مقدم خواهد شد اگر بخلافش بود. سیره خودش اماره و طریقت عقلائییه است در موردی که حجت است یا شرائطند دلیل سوم که ذکر نشده و با سیره تلازم دارد و اینکه ذکر نکرده‌اند به همین جهت بوده و اگر کسی در سیره اشکال می‌کند ممکن است از آن استفاده کند که آن ارتکاز متشرعه است و یکی از طرق عقلائییه، ارتکاز متدینین است و این طریقت عقلائییه دارد و حکم و وظیفه این است، الا إذا ثبت خلافه مثل اینکه قول ثقه حجت است حتی اگر اینکه ثابت شود که اشتباه کرده باشد. این را من ندیدم اینجا کسی متعرض شده باشد ولی غالباً با سیره تلازم دارد و اگر جائی سیره بود ارتکاز هست ولا عکس. و حجت بودن ارتکاز مکرر فقهاء متعدد در مختلف ابواب و مختلف مشارب از قدیم تا امروز فقهاء به آن استناد می‌کنند و حجه من الحجج است.

اگر هم کسی در سیره اشکال کند چه صغروی و چه کبروی به نظر می‌رسد که تام باشد. اما اشکال صغروی که کسی بگوید معلوم نیست باشد، ممکن است که نباشد و ما نمی‌دانیم. یا آیا اتصال به زمان معصوم هست یا نه؟ که به نظر می‌رسد که اشکال تام نباشد و ظاهراً هم حرف بدی نیست و اگر هیچ دلیلی دیگر غیر از سیره نداشتیم در اینجا کافی بود.

اشکال کبروی به اینکه این سیره‌ها حجت نیست، بخاطر اینکه دلیلی بر حجیتش نیست، طریقت عقلائییه است. همان دلیلی که می‌گوید ظواهر حجیت است و قول ثقه حجیت است که چه با خلافش ظاهر شود. حجیت حجیت است ولو احتمال خلاف در آن داده شود.

جلسه ۲۰۰

۱۳ ربیع الأول ۱۴۲۷

برای حرف مشهور چند استدلالی دیگر شده که به نظر می‌رسد دوتایش تام باشد و یکی محل اشکال اما آن دو تا، یکی قاعده لو کان لبان است. کبرای قاعده ظاهراً گیری ندارد و فقهاء علی اختلاف مشاربهم الفقهیه والأصولیه به این قاعده تمسک می‌کنند و این طریقت عقلائییه دارد. همینقدر صغرای قاعده باشد و مورد داشته باشد کافی است. در ما نحن فیه به نظر می‌رسد که صغرای قاعده هست و آن این است که با شروط ثلاثه‌ای که در قاعده هست: یکی این است که مسأله محل ابتلاء عموم باشد و دیگر آنکه مما یغفل عنه الغالب باشد و دیگر اینکه تنبیه خاص برای ازاله غفلت غالب نباشد. هر جا که اینطور بود این طریقت عقلائییه دارد. در اصول هم بعضی‌ها تمسک به همین کرده‌اند برای حجیت ظواهر و حجیت خبر ثقه، گفته‌اند خبر ثقه محل ابتلاء عموم است و غالباً محل ابتلائشان است، در معاششان و در احکام شرعی‌ای که موضوعات از آن ثابت می‌شود مثلاً در تقسیم ارث اعتماد بر اهل خبره می‌کنند و هکذا وقتیکه امر کرد و تعیین کرد، ظهور در حصر دارد و حجیت ظواهر و

قول ثقة هم محل ابتلاء عموم بوده و هم یغفل غالب الناس از اینکه حجت نباشد ظهور و قول ثقة و تنبیه خاصی هم نشده در روایات که قول ثقة حجت نیست، پس کاشفیت عقلائییه و طریقت عقلائییه دارد. در ما نحن فیه هم همچنین حرفی هست. که البته مراتب قاعده لو کان لبان، مراتب کاشفیت فرق می کند. شکی نیست که در همه امارات همین است، قول ثقة حجت است، ثقات فرق می کنند. یک ثقة این ابی عمیر است، یک ثقة معلی بن محمد است مثلاً. ظواهر حجت است، ظواهر فرق می کنند. یک ظاهری است که خیلی محکم است و یک ظاهری است که ضعیف است اما بالتیجۀ ظهور است. گاهی بر خلاف ظاهر احتمال ضعیف است که حجت است این ظاهر قوی است. گاهی برخلاف ظاهر احتمال قوی هست، باز هم این ظاهر حجت است، گاهی بر خلاف ظاهر ظن شخصی هست، مع ذلک این ظاهر حجت است. اگر مولی به عبد گفت برای من نان بیاور، عبد روی قرآنی شک کرد و احتمال داد که این امر، امر استحبابی است و التزام نیست، اما اطمینان به استحبابی بودن پیدا نکرد بلکه احتمال قوی داد بلکه ظن شخصی پیدا کرد، ۶۰ درصد احتمال داد که این امر، امر استحبابی باشد، مولی نان نمی خواهد ولی خوب است که نان بگیرد. اگر عبد اعتماد کرد به احتمالی که ظن شخصی دارد که احتمال لزوم نان گرفتن و هم شخصی حساب می شود. اگر عبد به این ظن اعتماد پیدا کرد و نان نگرفت و واقعاً ظهر که شد معلوم شد که امر مولی الزامی بوده است، بخاطر کسالتی که دارد و دیگر هم نان گیر نمی آید. این عبد عذر ندارد و هكذا اگر عکس شد، عبد گرفت و مولی گفت لزومی نداشت. عبد می گوید: شما امر کردید. جماعتی هم استدلال به آن کرده اند، این یک قاعده ای است عقلائییه و قاعده لو کان یعنی اگر خلاف این بود ظاهر می شد.

از اینکه ظاهر نشده کشف می‌کنیم همین چیزی که مورد استفاده عامه مردم شود حجیت دارد.

در ما نحن فيه مسأله مؤونه و خمس و سنه، که همانطوری که غالباً استفاده کرده و می‌کنند، عرض کردم اگر شبهه شهید ثانی را برای ما اهل علم مطرح نمی‌کردند شاید به ذهن ما هم نمی‌رسید و از نوادری است که به ذهن شهید رسیده و مطمئن شده و پابرجا بوده و در روضه هم فرموده و هم در مسالک. اینکه سنه یعنی سنه مجموع ارباح یکجا، نه سنه یک یک ارباح و مؤونه یعنی مؤونه قبل و بعد در داخل سنه، این چیزی است که عامه استفاده می‌کنند و قتیکه به کسی گفت که سال به سال حساب کنید و مؤونه سال را بردارید بعد من فلان قدر به شما می‌دهم، این‌ها و قتیکه فهمیدند من حیث المجموع نه یک یک خرید و فروش‌هایی که می‌کنند و اینکه مؤونه سالتان را بردارید فرقی نمی‌کند از سودی که در ماه ۱۲ گیر آمده خرج ماه دهم را بردارند یا از سودی که در ماه دهم بدست آمده خرج ماه ۱۲ را بردارند. اینطور می‌فهمند. این محل ابتلاء عموم است. و خمس هم محل ابتلاء عموم است و غالب مردم هم که خمس می‌دهند از این جهت غافلند که هر ربیحه جداگانه سال دارد و مؤونه‌ای که برمی‌دارند ولو در اثناء سال باید مؤونه آن وقتی است که ربح بدست آمده به بعد نه آن و قتیکه ربح بدست آمده به قبل. از این یغفل عنه العامه. این هم شرط دوم.

شرط سوم این است که تنبیه خاص نشده، یعنی شهید هم که خواسته‌اند بفرمایند خواسته‌اند از ظاهر همین المؤمنه و کل عام استفاده کند و مؤونه کل عام تغفل عنه غالب الناس که مراد این باشد. پس اگر ما هیچ دلیلی نداشتیم مگر قاعده لوکان لبان، این کافی بود به اینکه حرف مشهور بینیم این منجز و

معذر است. یعنی اگر طبق حرف مشهور خود ما عمل کردیم و یا اگر کسی اهل فتوی باشد و فتوی داد و در لوح محفوظ روز قیامت انکشف که اشتباه کرد. معذور است چون طریقت عقلائیة دارد مثل کسی که قول ثقه را عمل کند و معلوم شود که ثقه اشتباه کرده و یا به ظهور عمل کند بعد معلوم شود اشتباه بوده است. یعنی اصل تنجیز و اعداز در کبرای لوکان لبان می آید و اینها هم صغرایش است. ظاهراً حرف خوبی است گرچه در این مورد تمسک به آن نشده اما در نظائرش بلکه اضعف از اینجا مورد تمسک بوده است.

صغری این است که مصداق لوکان لبان است. محل ابتلای عموم است و غفلت و غالب آنهایی که محل ابتلاشان است و تنبیه خاص هم نشده و در روایات بالخصوص نگفته اند مرادمان از مؤونه، یعنی کسی به ذهنش آمده باشد که این اشکال شهید به حضرت عرض کرده باشد که فرموده اید الخمس بالمؤونه یعنی مؤونه قبل یا بعد و هیچکس نپرسیده. خود ائمه علیهم السلام هم تنبیه نکرده اند که مراد ما از مؤونه، مؤونه بعد است نه مؤونه قبل از مؤونه سال. مراد ما از عام که حضرت جواد علیه السلام در صحیحته علی بن مهزیار فرمودند فی کل عام، بیان نکرده اند عام را که مرادمان از عام، عام کل ریح است نه عام مجموع ارباح در اثناء سال. تنبیه بالخصوص نشده است و مورد و غفلت عامه است و محل ابتلاء عموم هم هست. اگر اینجا صغرای قاعده لوکان لبان نباشد خیلی جاهای دیگر هم نمی تواند باشد. به نظر می رسد که این حرف و دلیل خوبی باشد برای مشهور.

دلیل دیگر در همین راستا یک عبارتی صاحب جواهر دارند ولو ایشان تعبیر به قاعده لوکان لبان نکرده اند اما می شود از فرمایش صاحب جواهر تأیید بگیریم برای عرضی که کردم. جواهر ج ۱۶ ص ۸۱ فرموده است: بل قد یدعی

القطع به (نه فقط منجز و معذر است بلکه قطع وجدانی انسان پیدا می‌کند به حرف مشهور) *في نحو الضائع المبني ربحها على التجدد يوماً فيوماً* (این صنائعی که قدیم بوده مثل اینکه حصیر می‌بافته و چیزهایی که روزانه انجام می‌شده) *أو ساعة بعد أخرى* (که بخوایم بنابر فرمایش شهید بگوئیم ساعت بعد از ۲ طلوع آفتاب که این ربح را کرد، این ربح تا سال آینده ساعت ۲ بعد از طلوع آفتاب همچنین روزی است، ایشان می‌فرمایند که قطعی است که اینطور نیست) *تنزيلاً لها باعتبار احرازها قوة* (ارباح یکی یکی که روزانه یا ساعتی بدست می‌آورد در *قوة* و منزله ربح واحد است) *قوة منزلة الربح الواحد الحاصل في أول السنة*. این مثل این می‌ماند که کسی در اول سال یک کار علمی کرده، اول سال ۱۰ میلیون بدست آورده و تا آخر سال همچنین روزی است و ارباح روزانه‌ای بلکه ساعت به ساعت در حکم و قوه همان است ایشان می‌فرمایند شاید قطع به این پیدا کنیم. این هم یک وجه برای فرمایش مشهور.

یک وجه دیگر *مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ* است که استدلال به آن شده است صاحب مستند و مستمسک و بعضی دیگر هم تمسک کرده‌اند. بلکه در مستمسک فرموده است که حرج و مرج لازم می‌آید اگر بخوایم حرف شهید ثانی را بگیریم. البته حرج و مرج روشن نیست، لهذا به مستمسک اشکال شده که کجا حرج و مرج لازم می‌آید؟

در مورد اصل حرج گفته‌اند اگر بنا باشد که ظاهر الخمس بعد المؤمنة یعنی مؤونه سال، فی کل عام یعنی سال، از این عام اینگونه که شهید ثانی استفاده کرده‌اند بگوئیم ظهور دارد در اینکه یک یک این ربح‌ها و سودها سال جدا برای خودش دارد و مؤونه هم مال مؤونه بعد از وقت ربح به بعد است به قبل نیست ولو در اثناء سال باشد. اگر بنا باشد آنطور که شهید ثانی گفته‌اند

مکلفین ملزم باشند اینطور خمس دهند حرج عظیمی لازم می آید، پس چکار کنند بقال و صنعتگر که ساعت به ساعت سود می کند. اگر بنا باشد که یک سال داشته باشد و حق نداشته باشد از ربح ساعت قبل در ساعت قبل تر از آن استفاده نماید. اگر بنا باشد که این الزام باشد چون شهید ثانی فرموده اند این الزام است، حرج لازم می آید و حرف حرف درستی است ظاهراً. از این ما **جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ** کشف می کنیم که حکمی که حرجی است خداوند نخواسته، خداوند عام را فرموده و مؤونه اگر هم ظهور داشته باشد در فرمایش شهید ثانی بر فرض ظهور داشته باشد باید بگوئیم این ظهور بخاطر لا حرج مراد نیست. بر لا حرج اشکال شده به اینکه حرج، حرج شخصی است حرج موردی، شارع که فرموده لا صلاة لمن لم یقیم صلبه، باید عدل بایستد، قیام از اجزاء نماز است، اگر کسی قیام برایش حرجی شد، نشسته نماز می خواند. در آن نمازی که حرجی است نشسته نماز می خواند، پس هم حرج شخصی است و اگر برای زید حرجی بود عمرو که برایش حرج نیست نمی تواند نماز بخواند و هم برای خود زید نه در همه نمازهایش و نه در تمام اجزاء نمازش، در آنجاهائی که حرجی است.

گفته اند در ما نحن فیه چون حرج شخصی و موردی است ما نمی توانیم بدلیل لا حرج بگوئیم همه اول ربح اول سالشان نباشد، و همه مؤونه وقت ربح به بعد را بردارند چون برای همه که حرج نیست، برای کسی که روزانه و ماهانه استفاده می کند حرجی است، اما برای کسی که سالی یکبار جنسش را می فروشد و یا علمش را مطرح می کند و به او پول می دهند برایش حرجی نیست. پس حرف شهید که فرموده، چون برای همه حرجی نیست ما نمی توانیم بخاطر لا حرج بگوئیم حرف مشهور درست است. این اشکال شده است.

به نظر می‌رسد این اشکال در خیلی جاها قبول داریم که حرج شخصی است، این کبری را قبول داریم و حرج موردی است، این کبری را هم قبول داریم اما در مسأله خمس و ما نحن فیه، این اشکال تام نیست. استدلال به لا حرج برای فرمایش مشهور تام است. چرا؟ چون شهید ثانی ادعای ظهور کرده‌اند که در دلیل اول عرض شد که اصلاً ظهور به عکس است. بر فرض که ظاهر عام و ظاهر المؤمنه این باشد که فرمایش شهید تام است یعنی ظهور در آن داشته باشد بخاطر لا حرج ما از کل رفعش می‌کنیم، چرا؟ چون مسأله مؤونه یک مسأله‌ای است و مسأله عام که غالب مردم در غالب موارد برایشان حرج است و کم کسی است که برایش حرج نباشد. آنوقت اگر یک حکمی ظهور داشت در معنائی که غالب آن‌هائی که محل ابتلائشان است غالب مکلفین برایشان حرج بود. لا حرج ابا ندارد از شمول اینطور مورد. بله لا صلاة لمن لم یقیم صلبه، برای غالب مردم ایستاده نماز خواندن حرجی نیست، همان کسی هم که برایش حرج است، غالباً برایشان حرجی نیست حالا پیر شده و کمر درد، برایش حرجی شده است، اینجا می‌گوئیم لا حرج شخصی است و موردی است. اما اگر یک حکمی ظهور در یک معنائی شد که آن معنا برای غالب مکلفین حرجی بود این ظهور مراد نیست چون باید اراده استعمالیه طریق به اراده جدیه باشد و این طریقت قاعده عقلائییه است که منجز و معذر می‌کند، در همچنین موردی اراده استعمالیه که ظهور باشد طریق به اراده جدیه که اراده معصوم الکلیه باشد نیست. بر فرض که ظهور داشته باشد و این را ما قرینه می‌گیریم که این ظهور مراد نیست. لهذا به نظر می‌رسد گرچه کبرای لا حرج، و استشکال مستشکلین تام است اما در ما نحن فیه تام نیست چون مصداقش نیست، آنوقت از کجا بفهمیم این لا حرج در اینجا غیر شخصی و

غیر موردی است؟ بخاطر اینکه لا حرج، لا حرج عموم دارد.

لهذا استدلال به لا حرج ولو مکرر اشکال شده، به نظر می رسد که اشکال در مواردش تام است، حرج شخصی است قبول داریم و موردی است قبول داریم اما ما نحن فیه را لا حرج برمی دارد بخاطر غلبه. اینهم یک دلیل.

استدلال به اصل براءت شده که به نظر می رسد که تام نباشد. اصل براءت چیست؟ رفع ما لا یعلمون، یک براءت شرعی، یعنی یک قیدی که ندانیم مکلف به آن نیستیم. براءت عقلیه قبح عقاب بلا بیان است. یک قیدی که برای ما بیان نشده اگر واقعاً مولای حکیم این قید را طالب و خواهان باشد و بعد بخواهد به ما معاقبه کند قبیح است.

استدلال به براءت اینجا چطور کرده اند؟ بیان و تقریرش چیست؟ تقریر این است که شهید فرموده بود هر ربی برای خودش سال دارد، هر مؤونه ای از ربی قبل باید استفاده شود نه از ربی بعد، گفته اند این قید که هر ربی سال جدا دارد، این قید است و اصل عدمش است. در ادله که بیان نشده است. دیگر اینکه مؤونه را از ربی قبل باید استفاده کرد نه از ربی بعد، این نه، قید است و اگر ماه ۱۲ ربی کرد خرج ماه ۱۱ را نمی شود بردارد این نه، قید است، و اینکه این مؤونه مراد نیست، این تضییق دائره مؤونه است، این تضییق اصل عدمش است. پس وقتیکه این دو قید مدعای شهید ثانی مورد احراز و علم نباشد، قبح عقاب بلا بیان نشده، رفعش می کند. این بیان براءتی که برای دو شهید کرده اند.

شهید ادعای ظهور کرده اند و با ظهور اصل براءت کارگر نیست، بله باید به شهید گفت که ظهور برعکش است همانطور که ایشان فرموده و تبادر هم هست، این امارات ذکر شد، اما اگر بر فرض نوبت به اصل عملی برسد، یعنی

بر فرض ظهوری در کار نباشد والمؤونه ظهور نداشته باشد در فرمایش شهید که فرموده و عام ظهور نداشته باشد، عام کل ربح ربح مستقلاً و نوبت به اصل عملی برسد، اصل براءت اینجا تام نیست و نمی‌توانیم به اصل براءت تمسک کنیم. اولاً: چون اصل براءت در اطراف علم اجمالی جاری نیست و یکی از مسلمات اصول فقه است و خود شهید هم مکرراً در شرح لمعه بالمناسبه ذکر کرده‌اند. اگر جائی علم اجمالی است که من می‌دانم یا این نجس است یا آن، نمی‌توانم اصل براءت جاری کنم. هیچ اصلی جاری نمی‌شود. چرا؟ چون اگر بنا شد علم اجمالی باشد، صغری و کبرایش هم العلم الاجمالی در تنجیز و تنجیز مثل علم تفصیلی است و منجز تکلیف است. همانطور که من وقتیکه علم تفصیلی داشته باشم که این ظرف بالخصوص نجس است واجب است اجتناب کنم والرجز فاهجر، وقتیکه علم داشته باشم یا این و یا آن ظرف نجس است، اینجا باید از آن نجس واقعی اجتناب کنم، و مقدمه علمیه‌اش این است که از هر دو اجتناب کنم. آنوقت چطور می‌توانم بگویم کاسه دست راست را که نمی‌دانم نجس است، رفع ما لا یعلمون، نمی‌توانیم بگوئیم اصول عملیه در اطراف علم اجمالی جاری نیست، و جهان مختلف دارد که هر کسی یک چیزی فرموده و موارد فرق می‌کند، اما این مقدار مسلم است که در اطراف علم اجمالی اصل عملی جاری نیست، اینکه حضرت فرمودند: الخمس بعد المؤونه، این مؤونه یعنی مؤونه بعد الربح بالخصوص، یا اعم از مؤونه قبل یا بعد؟ اینکه حضرت فرمودند: فی کل عام، یعنی عام کل ربح یا عام مجموع؟ علم اجمالی است که یکی از این دو تاست، چطور اصل براءت جاری می‌شود. اصل براءت در اطراف علم اجمالی جاری نمی‌شود. این یک جهت برای تام نبودن اصل براءت.

ثانیاً: ما یک عمومات داریم که می‌گویید: خمس بر هر فایده‌ای واجب است، نه از آن مؤونه استثناء شده و نه کل عام گفته شده است و تصریح شده: هی والله الافادة یوماً بیوم، نگفته‌اند مؤونه‌ات را بردار بعد خمس بده. اگر ما نبودیم و آن دو مخصص، یکی المؤمنه و دیگری کل عام، می‌گفتیم خمس ارباح مکاسب هم مثل بقیه خمس‌ها می‌ماند. نه مؤونه از آن استثناء است و نه سال دارد. مؤونه استثناء نیست، در کنز، غوص، حلال مختلط به حرام و موارد دیگر ما چه می‌گوئیم نه می‌گوئیم اول مؤونه‌ات را بردار بعد خمس بده. نه می‌گوئیم حتی اگر محتاج کل این ربح هستی باید خمس بدهی و مؤونه استثناء نیست و نمی‌گوئیم تا سر سال هم حق تأخیر داری و الآن باید خمس بدهی. ارباح مکاسب هم همینطور است. الفوائد، هی الفائدة وهي والله الافادة یوماً بیوم.

پس مقتضای عمومات این است که نه مؤونه استثناء است و نه تا عام تأخیرش جائز است. دو تا دلیل آمده دو تا قید زده به این عموم: یکی گفت خرج زندگیتان را بردارید و اگر چیزی ماند خمس دهید. اگر ما شک کردیم که خرج زندگی را بردارید معنایش این است که خرج زندگی مطلق چه قبل و چه بعد، یا خرج زندگی فقط بعد؟ این شک در مقدار مخصص است، در مورد شک جای اشتغال است نه برائت اگر نوبت به اصل عملی رسید. اگر شک کردیم که کل عام که گفته شده، مراد لکل لا خرج است یا لکل ربح است. این شک در سعه و ضیق مخصص است. مورد شک در عموم داخل است نه در خاص. یعنی با برائت ما نمی‌توانیم حرف مشهور را اثبات کنیم. چرا؟ بخاطر اینکه عامی داریم که دو تخصیص به آن خورده، خلاف بین مشهور و شهید ثانی، این است که این دو مخصص سعه دارد یا ضیق؟ ما چطور می‌توانیم در مخصص بگوئیم سعه دارد به برائت، باید قدر متیقن را

اخذ کنیم. بحث هست خصوصاً اگر مخصص منفصل باشد که ما نحن فیه اینگونه است. هی والله الافاده یوماً بیوم، این عام، بعد فرموده مؤونه را بردار و بعد فرموده مراد از الافاده یوماً بیوم، این عام، بعد فرموده مراد از افاده العام و سال است و تا سر سال حق تأخیر دارید. مخصص منفصل اجماع علماء شیعه است بر اینکه این مورد شک را داخل عام می‌کند نه داخل خاص یعنی مورد شک باید خمس بدهد و داخل الافاده یوماً بیوم می‌شود نه داخل مؤونه یا داخل العام می‌شود. اگر نوبت به شک رسید، مخصص چه لَبّی و چه متصل و چه منفصل مشهور این است که عام را در مورد شک ساقط نمی‌کند حالا در مخصص لَبّی متصل بحث‌هایی هست که قاعده در کفایه و معالم ملاحظه فرموده‌اید اما مخصص منفصل که ما نحن فیه است که صاحب کفایه در کفایه می‌فرماید: در مخصص منفصل خلاف از بعد اهل خلاف است فقط، یعنی بعض عامه در مخصص منفصل فرموده‌اند این عنوان به عام می‌دهد و گرنه نه مخصص منفصل هیچ عنوان به عام نمی‌دهد، یعنی مورد شک تحت عموم عام داخل است نه تحت خاص، پس چطور اصل برائت می‌تواند کارگر باشد، اصلاً اصل برائت اینجا مورد ندارد و مورد شک جای اصل برائت نیست چون عموم داریم. اصل برائت والأصل اصل حیث لا دلیل، ما اینجا عموم داریم و اینطور نیست که ما ندانیم از نظر تعبدی که این داخل عام است یا داخل خاص، داخل مؤونه است یا داخل ربح که باید خمس بدهد یا داخل مؤونه که خمس ندهد، داخل عام است چه ندهد و یا داخل عام نیست که باید بدهد. ما وقتیکه عموم داریم و عموم هم بلائی به سرش نیامده تا نوبت به اصل عملی رسد، قاعده‌اش این است که به عموم تمسک کنیم. پس با اصل برائت نمی‌توانیم انتصار للمشهور بکنیم و تام نیست اگر نوبت به اصل برائت برسد، گو اینکه نوبت به اصل برائت نمی‌رسد.

جلسه ۲۰۱

۱۶ ربیع الأول ۱۴۲۷

برای فرمایش شهید ثانی اعم از صحبت‌هایی که خودشان فرمودند یا دیگران برای ایشان استدلال کرده‌اند، استدلال شده: ۱- الفائده که موضوع خمس است منحل می‌شود به عدد فوائد و هر فایده‌ای مصداق مستقلی است برای الفائده. موضوع خمس الفائده است، **هي والله الافادة يوماً بيوم واما الغنائم والفوائد** یا در روایت دیگر دارد الفائده، این فائده مصادیق دارد: یک مصداقش ربح امروز تجارت است و یک مصداقش ربح فرداست و دیگرش پس فردا، آنوقت مؤونه و سنه این دو کلمه روی الفائده آمده و متفرع بر فائده است. پس وقتیکه ظاهر الفائده فیها الخمس یعنی کل فائده، دلیل آمد گفت: مؤونه استثناء است. مؤونه را از فائده بردارید. دلیل دیگر مؤونه را تضييق کرد به مؤونه سنه، آنوقت جمع این سه تا این می‌شود که در فایده خمس هست اما استثناء می‌شود از آن مؤونه سال، خوب مؤونه سال از چه چیزی استثناء می‌شود؟ از فایده کل سال؟ مرحوم شهید فرموده چه ملاکی دارد که بگوئیم فائده کل سال، سال مال مؤونه است. هر یک فایده مصداق مستقل است. اطلاق الفائده شامل

می‌شود فایده امروز، دیروز، فردا را. آنوقت وجهی ندارد بفرمایش شهید ثانی که فوائد را یکی کنیم، حتی دلیلی که دارد: وأما الغنائم والفوائد. این فوائد که گفته شده یک یک مصادیق مستقل هستند، لهذا پس هر فایده‌ای وقتیکه حاصل می‌شود متفرع بر آن این است که مؤونه سال از این فایده استثناء می‌شود، پس این فایده از امروز تا سال دیگر مثل امروز، هر چه که در مؤونه صرف شد از فائده کم می‌شود، اگر اضافه ماند خمس دارد و فایده فردا تا سال دیگر مثل فردا و فایده پس فردا تا سال دیگر مثل پسر فردا. این استدلالی است که برای فرمایش شهید شده است که عرض شد چند ثمره عملیه دارد و فرق می‌کند در مقدار خمس دادن بین فرمایش شهید و فرمایش مشهور.

اگر ما باشیم و این حرف، این مانع دارد، مقتضی‌اش خوب است، فرمایش شهید بما هو فرمایش خوبی است بل الفائده مطلق است مثل دیگر مطلقات ینحل بعدد مصادیق فائده، ولکن مانع دارد از اینکه این ظهور را ما بگوئیم مراد معصوم علیه السلام است، مانع چیست؟ همینکه سابق ذکر شد که تبادل از کلمه سنه و مؤونه، سنه و سنه فائده است، آن تبادل چون اقوی ظهوراً است، این ظهور را کنار می‌زند، یعنی امر ما دائر بین دو چیز و دو ظهور است، این دو ظهور با هم متعارض است، یعنی یقیناً هر دو با یکدیگر مراد مولی نیست، رأیت اسداً یرمی، اسد به تنهایی ظهور دارد در حیوان مفترس نه در رجل شجاع، مجاز در رجل شجاع است. یرمی ظهور دارد در رمی تیر نه رمی خاک، چون اگر شیر با پایش به خاک بزند خاک را پرتاب می‌کند اما مجاز است یا لااقل ظهور بحد ظهور رمی. مثل اینکه بگویند مرامات، مرامات یعنی خاک پرت کنند یا تیراندازی کنند. اسد یعنی شیر، یرمی یعنی تیراندازی کردن، شیر که تیراندازی نمی‌کند، اسد اگر رمی کند با پایش خاک پرتاب می‌کند، این دو

ظهور با هم متعارض است. آنکه گفته رأیت اسداً یرمی یکی از این دو مرادش است: ۱- شیر که با دست و پایش خاک پرتاب می کند که یرمی می شود مجاز و اسد حقیقت است. یا رجل شجاع که تیراندازی می کند آنوقت اسد در رجل شجاع مجاز است، رمی در تیراندازی حقیقت است، ما بخاطر کدام یک از این دو حقیقت دست از دیگری برمی داریم؟ این تابع ظهور عقلانی است و ظهور عرفی. کدامیک ظهورش اقواست؟ بخاطر آن دست از آنکه ظهورش اضعف است برمی داریم. رمی استعمالش در رمی خاص خیلی کم است. در رمی تیر اقواست از استعمال اسد در حیوان مفترس. استعمال اسد در رجل شجاع بسیار زیاد است، در عین اینکه مجاز است اما مجاز مشهور و کثیر، اما استعمال رمی یعنی خاک پرتاب کردن استعمال نادر است یعنی بگویند ما یک شیری دیدیم که یرمی التراب بیده ورجله. تعبیر رمی کردن گرچه درست است اما نادر است، اما بخاطر این یرمی که ظهور در معنای معروف دارد دست برمی داریم از ظهور اسد در معنای شیر به مجاز مشهور که رجل شجاع باشد. همیشه اینطور است که تقدیم نص بر ظاهر می کنیم و تقدیم اظهر بر ظاهر می کنیم، این دو کدامیک اظهر است در ما نحن فیه در باب خمس؟ آیا مؤونه یعنی مؤونه سنه و فائده یعنی فائده مجموع سنه آیا این متبادر است یا اینکه نه اطلاق فائده ظهور دارد در فائده کل فائده؟ معنای اول مثل اینکه اظهر است همانطور که مشهور فهمیده اند و اینکه فرمایش شهید اگر نقل نمی شد شاید به ذهن کسی هم نمی آمد. گرچه ما در فقه موارد مختلف زیاد داریم که اطلاق می گویند منحل به عدد مصادیق است و مانعی هم ندارد و مصادیق هم فرقی نمی کند در اقل و اکثر باشد یا مصادیق مختلفه باشد جهر و اخفات در نماز، این مصادیق جهر گاهی چون اقل و اکثر است یعنی یک جهری یک درجه

است و جهر دو درجه یا سه درجه تا مقداری که از جهر بیرون نرود و صیاح اسمش نباشد و فریاد زدن نباشد که جهر از آن منصرف است، این‌ها مراتب جهر است در عین اینکه اقل و اکثر است. اخفات هم همینطور این‌ها مصادیقش است. و قتیکه سؤال می‌کند جهر یعنی چه می‌گویند هر چیزی که مصداق جهر باشد یا اخفات، هر چه که مصادیق اخفات باشد. یکی از آن مصادیق فائده است که منحل به عدد مصادیقش می‌شود، اما اینجا مانع دارد یعنی ظهور معارض است با یک اظهر، آن اظهر مقدم است التبادر والسیرة. و این را همه فهمیده‌اند. این جواب فرمایش ایشان که ما منکر ظهور نیستیم. ظهور درست است فقط ما نحن فیه مبتلای اظهر است.

ما منکر فرمایش شهید نیستیم اما بحث این است که آیا این ظهور مبتلای اظهر هست یا نیست؟ و قتیکه مبتلای اظهر شد آن ظاهر طریقت اراده استعمالیه به اراده جدیه قطع می‌شود و طریقت عقلائیه ندارد، و قتیکه نداشت حجیت ندارد.

استدلال دیگر اصالة التعین است که برای شهید ثانی استدلال شده، البته خود ایشان استدلال نکرده‌اند. در اصالة التعین گفته‌اند اگر نوبت رسید به شک که آیا ربح از فائده، فائده ضمن سال است یا فائده تا سال آینده است؟ یعنی بالنتیجه فواید یک سال یکی حساب می‌شود یا هر فایده‌ای موضوع مستقلی برای خمس است تا سال دیگر؟ اگر شک شد، دوران امر می‌شود بین تعیین و تخییر. یعنی مکلف آیا معین است بر او که هر فایده‌ای را موضوع مستقلی قرار دهد برای خمس و خمسش را بدهد اگر صرف مؤونه نشد یا نه فواید همه را ضم بعض به بعض کند فواید در یک سال را. اگر امر دائر شد بین تعیین این و تخییر بینه و بین دیگری، اصالة التعین داریم، چون قدر متیقن

تعیین است. این فرمایش چند اشکال دارد:

اولاً: نوبت به اصل عملی نمی‌رسد روی صحبت‌هائی که شد، اگر ما سیره داشته باشیم سیره اماره است و شک نمی‌کنیم تا بخواهیم به اصل تعیین تمسک کنیم، اگر ظهور و اظهریت و تبادر داشته باشیم همانطور که در ادله مشهور صحبت شد، نوبت به اصل عملی نمی‌رسد، پس اصل عملی اینجا موضوعیت ندارد تا بخواهیم تمسک به اصالة التعیین کنیم.

ثانیاً: امر یدور بین التعیین والتعیین، نه تعیین و تخییر. چون همانطور که گذشت فرمایش مشهور با فرمایش شهید ثانی در اینکه چه خمس دارد و چه ندارد متعارض با هم هستند. یعنی اگر فرمایش مشهور را بگیریم یا فرمایش شهید ثانی را بگیریم باید قدری خمس بدهد و قدری خمس ندهد، فرق می‌کند همانطور که سابقاً عرض شد. وقتیکه فرق شد پس امر دائر است بین تعیین و تعین، نه تعیین و تخییر. یعنی همانطور که سابقاً عرض شد شخصی اول سالش محرم آخر سالش ذیحجه است. این دو نفر سود می‌کنند، سودی که در ماه صفر می‌کند به مبنای مشهور می‌تواند این را خرج مؤونه محرم کند، پس خمس سود ماه صفر را نمی‌دهد چون مؤونه ماه محرم کرده است به فرمایش شهید ثانی، نه، سود صفر را نمی‌تواند خرج مؤونه محرم کند، پس هر چه که از سود صفر را خرج مؤونه محرم کرد باید خمسش را بدهد. یعنی امر دائر است بین تعیین و تعین از یکطرف، از طرفی دیگر در ذیحجه که آخر سالش است اگر سود بزرگی کرد، شهید فرموده روز آخر سال اگر سود بزرگی کرد تا روز آخر سال آینده می‌تواند مؤونه‌اش را از آن بردارد. مشهور گفته‌اند اول محرم که شد، اگر این سود مانده و خرج نشده باید خمسش را بدهد. تعیین و تعین است، نه تعیین و تخییر، وقتیکه دوران بین تعیین و تعین شد

باید ببینیم از ادله کدام مقدم می‌شود؟ پس دوران بین تعیین و تخییر نیست، تعیین و تخییر که باشد یکی قدر متیقن و دیگری لا، قدر متیقن را اخذ می‌کنیم. اما تعیین و تعیین بخاطر دو ثمره‌ای که عرض شد امر دائر بین تعیین و تعیین است نه تعیین و تخییر.

یک جواب دیگر که سابقاً صحبت شد و نقاشی است یا مشهور در اصول نه مشهور در فقه، و آن این است که اصلاً در شک در تعیین و تخییر، اصل رفع ما لا یعلمون است یا اصل تعیین است؟ در دوران بین تعیین و تخییر، شک در تعیین اگر شد رفع ما لا یعلمون چرا نگیرد؟ نتیجه‌اش تخییر است. پس اصلاً بر فرض نوبت به اصل عملی برسد و دوران بین تعیین و تخییر باشد اصل تخییر است نه تعیین. گرچه ما نحن فیه نیست. این هم فرمایش شهید.

این ایام چون ایام ولادت با سعادت سید الأولین و الآخرین رسول الله ﷺ و میلاد آقا امام صادق علیه السلام است با عرض تبریک این دو میلاد به همگی، راجع به پیامبر اسلام ﷺ یک جمله عرض می‌کنم تذکر برای آقایان باشد و تذکر برای خودم باشد و آن این است که روایات عامه و خاصه دارد که پیامبر ﷺ فرمودند: کثرت علیّ الکذّابة و ستکثر. و بعضی دارد من بعدی. کسانی که دروغگو هستند پیامبر ﷺ فرمودند هم خیلی هستند و هم خیلی به من دروغ بستند در زمان حیات ایشان و هکذا بعد از من بر من دروغ می‌بندند. یکی از مسائل بسیار مهم شاید من جهات اهم مسائل در اینکه مردم دنیا مسدود شدند از اینکه کفار مسلمان شوند همین دروغ‌هائی است که به پیامبر اسلام ﷺ نسبت داده شده و مشوه کرده مقام پیامبر ﷺ را. یعنی پیامبر را یک شخص عادی بلکه خیلی از افراد عادی ابا می‌کنند از بعضی از دروغ‌هائی که

نسبت به پیامبر ﷺ داده شده است، این سبب شده که پیامبر ﷺ را وقتی مطرح می‌کنند در کتاب‌های کسانی که اسمشان مسلمان است مثل کتاب‌های صحاح آن وصف‌هایی که برای پیامبر ﷺ بیان می‌شود می‌گویند خوب این شخص از حضرت عیسی علیه السلام که مهم‌تر نیست و از حضرت موسی مهم‌تر نیست بلکه آن‌ها مهم‌تر از این شخص هستند چون این چیزها را ندارند و دروغ‌هایی که ساحت مقدس پیامبر ﷺ را مشوه و غیر مطلوب نشان می‌دهد آن قدر زیاد است که همین‌ها منع هدایت خیلی‌ها را کرده است و اگر این حل شود چه بسا صدها میلیون یکجا مسلمان شوند همانطوری که **وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا**. من یک نمونه‌اش را عرض می‌کنم یک نمونه از صدها نمونه، مسأله قصه زید بن حارثه، زید بن حارثه یک شخصی بود که عبد بود پیامبر ﷺ او را خریدند و بعد هم آزادش کردند و پسر خوانده پیامبر ﷺ بود و فرزند پیامبر نبود بلکه پیامبر او را بزرگ کردند. در جاهلیت پسر خوانده تمام احکام پسر را برایش بار می‌کردند یعنی اگر کسی بچه‌ای را تحت تکفل می‌کرد این می‌شد مثل پسرش، مثل الآن که متأسفانه در بعضی از کشورهای اسلامی اگر یک پسر را تکفل کند بنام خودش می‌نویسد و بعد از او ارث می‌برد و محرم دختران و زنانش می‌شود. خدای تبارک و تعالی عملاً خواست این را بشکند و چون این مسأله یک مسأله خیلی پابجائی بود پیامبر ﷺ از نظر اجتماعی عواقبش را ملاحظه می‌کردند در عین اینکه ممثلاً امر الهی بودند. زید را آزاد کردند و آزادانه بزرگش کردند. بعد با زینب بنت جحش ازدواج کرد بعد هم با هم نساختند. زید از زینب خوشش نیامد، آمد خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد که زینب را نمی‌خواهم، می‌خواهم طلاقش دهم. پیامبر ﷺ فرمودند طلاقش نده، گفت اجازه دهید که طلاقش دهم و زینب را

طلاق داد. وقتیکه طلاق داد، خدای تبارک و تعالی یک استثنا فرمود تا جلوی دهان مسلمین منافق را بگیرد و اتمام حجت شود که جلوی دهانشان گرفته نشد بلکه جلوی مشرکین گرفته شود. خداوند نسبت به همسران پیامبر ﷺ این یک مورد را صیغه نکاح خواند چون می فرماید زَوْجِنَاكِهَا، که خود زینب هم بعد بر همسران دیگر پیامبر افتخار می کرد که مرا خدا تزویج کرده، شما را خود پیامبر ﷺ تزویج کردند. خدای متعال این کار را کرد تا فردا منافقین نگویند یا رسول الله ﷺ چرا اینطور کردید زید که پسرتان است چطور زن پسرتان را می گیرید؟ لذا قرآن کریم تأکید کرده: **وَحَلَالٌ لَّابْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ**، نه این فرزند خوانده و اینکه ادعا شده که پسرش باشد. جریان این بود و قرآن کریم هم بیان کرده بطور واضح، **وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ (انعم الله در اسلام اینکه کافر بود مسلمان شده وانعمت علیه، عبد بوده شما او را آزاد کردید) أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ (چون حکم الهی بود که پیامبر خدا اطلاع داشتند که زید زنش را طلاق می دهد و به اعمال ولایت خدا بر پیامبر ﷺ خدا این زن زید را تزویج به پیامبر خواهد کرد و یک مسأله جنجال برآوری است و مشرکین و منافقین قبول ندارند و مشرکین که تازه مسلمان شده اند جا می خورند که این چه کاری بود که پیامبر ﷺ کردند. وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتُخْفِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَ زَوْجِنَاكِهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ.** (وقتیکه استفاده زید از زینب تمام شد یعنی وقتیکه طلاقش داد، خدا او را به ازدواجت درآورد. چه صریح تر و قوی تر و بالاتر از این، تا اینکه مسلمان اگر پسر خوانده اش داشتند و زن داشت و طلاقش داد نگوئید زن پسرتان است، خیر، پسر خوانده است و می توانند با او ازدواج کنند. خدای

متعال در این قصه که شخصاً با یک آیه به این تفصیل در این قضیه وارد شده و خود خدا زینب را به پیامبر ﷺ تزویج کرده، اما اینکه دهان مردم را ببندد در عین حال آمده‌اند در کتاب‌هایی که اسمش را اسلام گذاشته‌اند و اسمش را کتب حدیث اسلامی گذاشته‌اند، یک چیزی گفته‌اند که من و شما نخواهیم همچنین کاری را بکنیم و نه حاضریم کسی به ما نسبت دهد و کمتر از من و شما هم حاضر نیست که این را نسبت به او دهیم، نسبت به پیامبر خدا داده‌اند. گفته‌اند پیامبر خدا از وقتیکه زینب زن زید بود و شوهردار بود، رأها فأعجبتہ، این صحنه سازی‌ها هم شد تا زنش را طلاق دهد و پیامبر آن زن را بگیرد. آیا اگر این را به یک آدم عادی نسبت دهند کاری زشت است و کار بدی است آنوقت در این کتاب صحاح وارد شده است و در دست میلیون‌ها بشر هم هست یک کتابی که چند سال قبل ضد پیامبر ﷺ نوشته شد و سر و صدای مفصل حولش شد این کتاب را چه کسی نوشته بود، همین حرف نوشته بود که در کتب صحاح است و مقداری بال و پرش داده بود. نوشته بود نعوذ بالله پیامبر اسلام ﷺ یک آدم عشقی و عاشق بوده و زن یک نفر را که می‌دید عاشقش می‌شده و صحنه‌سازی می‌کرده که طلاقش دهد و او هم که طلاقش می‌داده آیه نازل می‌کرده برای تأیید خودش و این هم او را می‌گرفته است.

کسی که کافر است و فضائل و حقایق پیامبر ﷺ را اطلاع ندارد، این چیزها را می‌بیند و می‌شنود، نویسندگانش هم افرادی هستند که اسمشان مسلمان اصحاب پیامبر و تابعین هستند و کتاب صحیح است افرادی مثل سلمان رشدی‌ها می‌آیند از اینگونه روایات سوء استفاده کرده نسبت به پیامبر ﷺ، آنوقت آیا کسی دنبال همچنین پیامبری می‌آید؟ آنوقت یکی و دو

تا هم نیست.

در این ایام میلاد پیامبر ﷺ و حضرت صادق ﷺ اینکار ما اهل علم است چون بیشتر متوجه می شویم و می توانیم مطرح کنیم و بیان اشکال کرده و نقض کنیم. هر کسی که از او برمی آید انسان در مقام آن برآید که تاریخ صحیح پیامبر ﷺ را آنگونه ای که قرآن کریم فرموده است وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ، آنطوری که ائمه اطهار ﷺ پیامبر را بیان کرده اند. وقتیکه از حضرت علی ﷺ سؤال می شود که: انت اعظم وافضل أم آدم أم نوح أم إبراهیم أم موسی أم عیسی ﷺ می فرمایند: أنا، أنا أنا و استدلال هم می کنند، وقتیکه می پرسند أنت أفضل أم محمد؟ خوب جواب این سؤال را نمی دهند. اصلاً این سؤال جائی ندارد. أنا عبد من عبید محمد من کجا، پیامبر کجا؟ یعنی امیر المؤمنین ﷺ که یکی از نصاری در جلسه ای گفته بود که علی بن ابی طالب ﷺ تواضع کرده بودند و این از خویش است. اولاً تواضع در حدی باید باشد که دروغ نباشد و می خواسته مقام حضرت علی ﷺ را بالا ببرد و ثانیاً: حضرت امیر ﷺ در مقام تواضع نبودند چون هر چه که او سؤال کرد که شما بالاتر یا آدم، ابراهیم، موسی، عیسی می فرمودند: أنا و در مقام بیان حقیقت خودشان بودند. من از همه آنها افضلم اما نسبت به پیامبر اسلام ﷺ یکی از عبید ایشان هستم. یعنی چقدر مقام پیامبر را با عظمت نشان می دهد.

سعی کنیم هم خودمان و هم کسان دیگر در نوشته ها و گفته ها و با وسائلی که به دنیا رسیده می شود آنچه پیامبر ﷺ واقعاً بودند و تاریخ پیامبر ﷺ بود و ائمه اطهار ﷺ بیان کردند سعی کنیم آن پخش شود و اینها تفنید شود چون اینها یک یکش از قرآن و روایات نقض دارد.

امیدوارم به برکت این دو خوشحالی در یک روز که بطور ناگهانی در امر

خدا نیست و عن علم سابق لله تعالی است که میلاد امام صادق علیه السلام و میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو در ۱۷ ماه ربیع الأول و یکروز شود. آن مؤسس اسلام و این ناشر اسلام. به برکت این دو نور بزرگوار و بقیه انوار طیبه و به برکت چهارده معصوم علیهم السلام توفیق دهد که بیشتر در این مقامها خدمت کنیم.

جلسه ۲۰۲

۱۸ ربیع الأول ۱۴۲۷

برای شهید ثانی دو استدلال دیگر شده که ذکر کرده‌اند متأخرین می‌خواسته‌اند ملتزم شوند و آن این است که: ۱- خمس فوائد و ارباح مکاسب مثل انواع دیگر خمس است، چطور در معدن و کنز، غوص فرمودند که اگر شخصی چند بار غوص کرد هر کدام مستقل در حکم است در هر کدام باید نصاب باشد و بیش از مؤونه استخراج به حد نصاب برسد و هکذا در کنز و معدن. اگر شخصی یکماه قبل یک معدنی استخراج کرد و ماه بعد یک معدن دیگر، نمی‌گویند در طول سال ببیند تمام این‌هائی که استخراج کرده‌اید می‌شود قدر نصاب یا نه، بعد خمس دهید. می‌گویند هر استخراج و غوصی جداست. در ارباح مکاسب هم همینطور. هر ربحی جدا خمس دارد.

الجواب: اینکه ما در ارباح مکاسب داریم دو تا قید دارد که در خمس‌های دیگر نیست. یکی سنه و دیگر استثناء مؤونه زندگی. در انواع دیگر خمس هیچیک از این‌ها نیست. در انواع دیگر داریم: فی الغوص والکنز والمعدن والحلال المتخلط بالحرام الخمس، نه مؤونه زندگی از آن خارج می‌شود و نه

سال در آن هست. در خمس فوائد سال هست. آنوقت این سالی که گفته شده ظهور در چه دارد؟ مشهور فرموده‌اند که ظهور دارد در سال مجموع فوائد در یک یک فوائد، در مجموع ارباح نه یک یک ارباح. سال مجموع است و مؤونه هم از مجموع استثناء است در اثناء سال. پس در فوائد ما دلیل داریم که تبادر و سیره و چیزهایی که گذشت.

دیگر، گذشته از این، قیاس مع الفارق است. چرا؟ چون جمع فوائد جامع دارد. پس ما دلیل داریم و ظاهر دلیل هم که گذشت تبادر است و سیره و همین‌ها دلیل است و فارق. دیگر اینکه اگر این‌ها نبود، القیاس مع الفارق. یعنی در آنجا ظهور آنطوری بود اگر ظهور دارد که شهید ادعای ظهور کرده بود، اشکالی ندارد فقط خلاف در این بود که ظهور این است یا آن بین شهید و مشهور. خلاصه نمی‌توانیم قیاس کنیم چون آن اقسام خمس آنطور است این هم باید آنطور باشد. ما باید ببینیم کجا چه ظهور دارد و از آن استظهار می‌شود و متبادر از آن در ذهن چیست؟ عدم صحت سلب کجاست؟ مضافاً به اینکه قیاس مع الفارق است و فارقش هم این است که وقتیکه شخص دلیل گفت فی الغوص خمس و شرطش هم نصاب است، این شخص هر روز اول ماه می‌رود غوص می‌کند و چیزی بدست می‌آورد و تا آخر ماه می‌خورد، خوب اگر محرم درآورد و صفر هم درآورد یک مصداق جامع عرفی ندارد که بگوئیم تمام طول سال هر چه که درآورد باید یکجا ببینیم اگر نصاب است خمس دارد وگرنه یک یک اگر کمتر از نصاب بود فایده ندارد و ملاک همه‌اش است. در فوائد جامع دارد و جامعش این است که افرادی که کاسب و زارع هستند، سال به سال حساب می‌کنند که متعارف اینگونه است بخلاف در غوص و کنز. پس هم قیاس و هم مع الفارق، آنوقت با این ما نمی‌توانیم حکم کنیم که در

آنجاها مسلم شده بالدلیل، در این مورد بیاوریم.

مرحوم آقا ضیاء که ظاهر فرمایششان این است که از فرمایش شهید تبعیت کرده‌اند بر خلاف مشهور، ایشان در حاشیه عروه به یک اسلوب دیگر استدلال کرده‌اند. ایشان حاشیه مفصلی دارند که یک تکه‌اش را نوشته‌ام، صاحب عروه فرمودند: اینکه کاروانسرا دارد و اجاره می‌دهد یا زراعت و تجارت دارد یکجا حساب می‌شود و مؤونه زندگی از آن استثناء می‌شود هر چه که اضافه آمد خمس می‌دهد. مرحوم آقا ضیاء فرموده‌اند: فی اطلاق کلام المصنف نظر، همه جا نیست، لوکان الجمع (تمام فوائدی که شخص در طول سال بدست می‌آورد) متساویه فی بدو السنه، یعنی کاروانسرا که اجاره داده، اول محرم آمده اجاره‌اش را داده و تجارتي که کرده اول محرم پول تجارت گیرش آمده و کارمند کسی بوده اول محرم به او حقوق داده‌اند، اگر تمام این‌ها در بدو سنه متساوی هستند و همه یک روز بدست آمد، حرف صاحب عروه را قبول داریم و طبیعی است اگر اول سال یک وقت بود آخر سال هم یکوقت است که شاید برای یک میلیون تاجر یکی این اتفاق نیفتد که تجارت مختلف داشته باشد و ارباح مختلف بدست آورد و اول سال همه متساوی باشد، والا فمع اختلاف سنه کل واحد منهما) واستثنائه (هم سنه و هم استثناء مؤونه هر دو باید ملاحظه شود، اگر مختلف بود، اول محرم اجاره از خان بدست آورد تا اول محرم سال آینده، اول صفر، سود تجارتش بدستش رسید، تا اول صفر سال آینده و حقوق اول ربیع گرفت تا اول ربیع سال آینده و مؤونه را هم که استثناء می‌کنند مؤونه اول محرم تا اول محرم را از فائده استثناء می‌کنند و مؤونه اول صفر را تا اول صفر) لظهور السنه الملاحظه فیها المؤونه فی المضاف الی الاجارة وربح التجارة. یعنی سنه‌ای که مؤونه از آن استثناء

است مال اجاره و مال تجارت جداست که این همان حرف شهید است و فرمایش تازه‌ای نیست. شهید فرمودند: شیء منحل می‌شود به مصادیقش کل مستقلاً. این یک مصداق است و آن یک مصداق. **هي والله الافادة يوماً بيوم**، این هم یک افاده و آن هم یک افاده، آنهم سنه دارد این هم سنه دارد، این مؤونه‌اش در اثناء سنه خودش مستثناست و آن هم مؤونه‌اش مستثنی در سنه خودش است. بالتیجه این همان فرمایش است و جوابش هم همان صحبتی است که قبل شد که ظاهر سنه این است که سنه مجموع حساب می‌شود نه یک یک. وقتیکه به کاسب گفته می‌شود شما در سال از سودهایی که می‌برید خرج زندگیتان را استثناء کنید خمس بقیه را بدهید وقتیکه گفته می‌شود در سال یعنی مجموع آنچه در سال گیرتان می‌آید، نه هر کدام سال جدا دارد.

علی کل این محل ابتلای بسیار زیاد مردم است و غالب مردم، کسبه و تجار اینطور نیست که در سال یکبار آنچه که گیرشان می‌آید در یک روز گیرشان بیاید تا یک سال داشته باشد. غالباً یا روزانه گیرشان می‌آید مثل تجار، کسبه و عطار و بقال و هر روزی اول یک سالش است و هر روزی آخر یک سال گذشته است و فرق مهم هم دارد که عرض شد.

بعد از این، بعضی‌ها آمده‌اند این دو دلیل را، بعض متأخرین طبق فتوی داده‌اند اینکه می‌خواهم عرض کنم. بعضی متأخرین آمده‌اند دیده‌اند مشهور گفته‌اند، سنه یعنی مجموع سنه ارباح، مؤونه، یعنی مؤونه از مجموع ارباح سال گرفته، مرحوم شهید ثانی فرموده‌اند سنه یعنی سنه کل ربح، مؤونه هم بحساب سنه آن ربح استثناء می‌شود. گفته‌اند هر دو حرف خوبی است، پس مکلف مخیر است بین اینکه طبق مشهور سال را قرار دهد اول محرم سر سالش باشد که بعداً صحبتش می‌آید که اول سال شروع تجارت است یا اول شروع ربح.

این شخص مخیر است که طبق قول مشهور اول حصول ربح اول سر سال قرار دهد تا محرم سال آینده، هر چه که سودهای متعدد کرد و ضرر کرد و سفر کرد و خورد و مصارف دیگر کرد، مؤونه‌اش را استثناء می‌کند، هر چه در آخر ماند آن را خمس می‌دهد و نیز مخیر است که برای هر یک سال بگذارد، اول محرم سودی گیرش آمد می‌نویسد که اینقدر سود بدست آوردم و تا اول محرم سال آینده از این سود خرج می‌کند، اول صفر یک سود گیرش آمد، اول محرم سر سال این سود صفر نیست، اول صفر سر سالش است، یعنی اول محرم سال آینده خمس نداده از سود دوم استفاده می‌کند. دلیل تخییر چیست؟ ۱- گفته‌اند: للأصل بعد عدم دلیل علی عدم تعیین الأولین. سنه سنه است، آن یک گونه و این یک گونه دیگر. دلیلی بر اینکه سنه باید سنه واحد لکل ارباح باشد نداریم و دلیلی که بگوید سنه سنه لکل ربح مستقلاً باشد هم نداریم. حق دارد این یا آن را برای خودش سال قرار دهد. پس نه فرمایش شهید که فرمودند و تعیین کردند که سنه باید سنه کل ربح مستقلاً باشد و نه ملزم به این است و نه فرمایش مشهور که فرموده‌اند ملزم به این است که تمام ارباح را یکسال معین برایش قرار دهد پس مخیر است للأصل. نه فرمایش شهید دلیلی بر تعیینش نیست و نه فرمایش مشهور.

این فرمایش چند اشکال دارد: ۱- متبادر است که آن است نه حرف شهید، پس سنه‌ای که شهید گفته هست، اما متبادر از اینکه به کاسب می‌گویند شما مؤونه سالت را بردار از ارباح بعد خمس بده، معنایش مجموع ارباح است و یکسال برای کل ارباح که ظهور در این دارد و ظهور که شد حجیت دارد و متبادر است و عدم صحت سلب دارد و اطراد دارد که علامت حقیقت است و فرمایش مشهور خلاف ظاهر است و ظهور نیست و به نظر می‌رسد که حرف

خوبی هم باشد. دیگر اینکه سیره هم بر همین جاری است و اگر ما شک کردیم که ظهور هست یا نیست، چون شک اگر در ظهور شد حجیت ندارد و ظهور باید محرز باشد، سیره هم همین است. سیره یعنی هیچوقت دیده نشده و کشف نشده که متدینین برای هر یک ریح یک سر سال خاصی بگذارند بلکه اگر شهید مطرح نکرده بودند به ذهن کسی هم نمی آمد بدلیل اینکه قبل از شهید ثانی کسی اصلاً نفی نکرده بوده حرف شهید را، بله شهید اول تعیین کرده آن را و شاید تأیید شهید اول باعث شده که شهید ثانی به ذهنشان این حرف بیاید و بگویند. سیره هم حجت است و قبلاً عرض شد که صغری تام است و کبرایش هم تام است که با شرائط باشد. پس ظاهر این است که آن سنه است نه آن تا بگوئیم مخیر بینهماست.

دیگر اینکه معنی باید جامع داشته باشد تا بگوئیم تخیر، یعنی باید لفظی که گفته می شود یک جامعی داشته باشد، کلمه سنه، سنه است و مؤونه هم مؤونه است، اما نسبة الارباح یا سنه کل ریح متنافی است، هر دو بشرط شیء و بشرط "لا" است، دو لا بشرط با هم جمع می شود، اما دو تا بشرط شیء با هم جمع نمی شود، شیئین متنافیین، دو تا بشرط لا با هم جمع نمی شوند، سنه یا سنه کل ریح مستقلاً است یعنی لا لمجموع الأرباح و یا سنه مجموع ارباح است تقید اجتماع، یعنی لا کلاً ریح مستقلاً، چطور متنافیین با هم جمع می شوند و جامع برایشان فرض می شود با اینکه گفته شده مؤونه و این یک گونه مؤونه و آن گونه ای دیگر است و سنه گفته شده، این یک مصداق و آن یک مصداق و مخیر است مکلف بینهما. باید جامع داشته باشد و جامع باید عرفی باشد و جامع عرفی ندارد و لهذا علی احد المعنیین يتعلق الخمس و علی احد المعنیین لا يتعلق الخمس و این جزء ثمارش است.

پس میلیون‌ها افرادی که خمس می‌دهند از اول محرم تا اول صفر آینده آیا حق دارد از این سودی که اول صفر گذشته گیرش آمد مصرف کند بدون اینکه خمسش را بدهد؟ شهید ثانی فرموده: بله حق دارد. مشهور فرموده‌اند حق ندارد. خوب چطور شما تخییر می‌فرمائید، خمس یا متعلق هست یا نیست بالنتیجه، از سنه که دو معنای متباین استفاده نمی‌شود، از مؤونه که دو مؤونه به شرط لا نمی‌شود استظهار کرد. این می‌گوید تا اول محرم و اگر اول محرم گذشت باید خمس مؤونه را بدهی، آن می‌گوید می‌توانی خمس ندهی، آیا خمس متعلق هست یا نیست، الخمس بعد المؤونه اینجا را گرفته یا نه؟ نمی‌شود هم گرفته و هم نگرفته، مسأله مسأله تعیین است، مسأله این است که در این مال $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس هست یا نیست؟ اگر هست که باید بدهد و حق ندارد مؤونه را از این سود استثناء کند و اگر نیست، حق دارد که ندهد و اجازه داده شده که ندهد و مؤونه را استثناء کند، چطور بین دو معنایی که به شرط شیء است و هر دو هستند و این دو شیء متنافین هستند و بشرط لا هستند جمع کرد بین این دو؟ جامع لفظ که نیست باید عرفی باشد یعنی به عرف که بدهید ببینید که این یک مصداق و آن یک مصداق است. کلمه سنه هزاران مصداق دارد، کلمه مؤونه هزاران مصداق دارد، اما در ما نحن فیه که الخمس متعلق و یجب اخراجه، این نسبت به سود صفر گذشته در محرم آینده هست یا نیست؟ یا استظهاری هست که ظهور آن است یا ظهور این است یا شک می‌کنیم که حرف دیگری است و چون شک می‌کنیم نمی‌توانیم بگوئیم اصل عدم تعین هر دو و جواز هر دو وقتیکه شک کردیم نمی‌دانیم، وقتیکه نمی‌دانیم پس نمی‌دانیم در این سود محرم آینده خمس هست یا نه؟ وقتیکه ندانستیم باید ببینیم احکام نمی‌دانیم چیست؟ یا قرعه یا عدل و انصاف یا

مصالحه با حاکم شرع است یا چیز دیگر. نه اینکه اصل عدم تعیین هذا و هذا وهو مخیر باشد. بله اصل عدم تعیین هذا وذاک است، فهو مخیر جامع می خواهد.

سوم این است که اگر تخیر را قائل شویم نسبت به بعضی از مصادیق محرز العدم است و نمی توانیم همه جا پایبندش شویم چون اگر همچنین تخیری باشد، چون تخیر دلیل خاص که ندارد که شارع فرموده است مخیر مثل خصال کفاره در مورد تخیر، تخیر بخاطر نمی دانم تعیین درست شده، پس چون نمی دانم تعیین قول مشهور را و تعیین شارع قول شهید ثانی را، پس تعیین مشکوک است، اصل عدم تعیین است، وقتیکه اصل عدم تعیین شد، فرموده اند: تخیر، تخیر مبتنی روی نمی دانم تعیین را. وقتیکه تخیر روی نمی دانم تعیین را شد، در همچنین جایی باید تمام مصادیق این تخیر مشکلی نداشته باشد، وگرنه مطلقاً نمی توانیم این را بگوئیم. یک مثال عرض می کنم: شخصی اول محرم پول گیرش آمد، سر سالش اول محرم سال آینده است، یک سود هم اول ماه صفر گیرش آمد، سود اول صفر ۱۰۰ میلیون بود تا اول محرم دیگر هر چه که مصرف کرد خمس ندارد و هر چه که مانده باید خمس دهد. بنابر قول شهید می فرمایند: حق دارد که سال آینده اول ماه محرم در حد شأنش هر چه می خواهد سفر کند از اول محرم تا اول صفر، بخورد، صرف کند و خرج هائی که در ماه صفر می کند بنابراین قول این شخص حق دارد اول ماه محرم را برای هر دو سود قرار دهد که یکی ۱۲ ماه گذشته و یکی ۱۱ ماه گذشته. مشهور می گویند اول محرم باید خمس دهد فرمایش شهید این است که حق دارد تا یک روز به آخر سال سوم از این مصرف کند و هیچ خمسی هم ندارد. آنوقت قائلین به تخیر چه می فرمایند، می فرمایند: حق دارد اینکار و

یا آنکار را انجام دهد. تخییر هم باید استمراری باشد چون تخییر مبنی بر اصل است و روی نمی‌دانم است، تخییری که دلیل بر تخییر است که بحث است که آیا تخییر ابتدائی یا استمراری است، اما تخییر اگر روی اصل عدم تعیین و تعیین بود، این تخییر استمراری می‌شود. می‌شود سالی که سودهای بزرگ اول محرم کرده، سر سالش را اول محرم قرار دهد و سالی که سودها را آخر سال کرده، سال آینده را هم از این مصرف کند، آنوقت تخییر به این معنا خلاف مرتکز نیست و آیا می‌شود پایبندش شد و بگوئیم یک سال که به منفعتش است اینطور و سال دیگر آنطور؟ حالا نمی‌خواهیم بگوئیم به ضرر ارباب خمس هست یا نیست، که هست، می‌خواهیم ببینیم آیا این تخییر را می‌شود برداشت کرد که اینطور موارد در آن هست؟ یا بگوئیم تخییر نیست که چه فرقی می‌کند.

پس این فرمایشی که جماعتی فرموده‌اند که تخییر بینهما لعدم التعیین نمی‌شود پایبندش شد و این مال همان فرمایش مشهور است.

جلسه ۲۰۳

۱۹ ربیع الأول ۱۴۲۷

دو تا تفصیل اینجا هست که به نظر می‌رسد هر دو تام نباشد: یکی تفصیل بین ارباح متباعده از جامع عرفی و بین ارباح متقاربه، که در ارباح متباعده گفته شود مثل فرمایش شهید: لكل سنه، والمؤونه تستثنی از سنه همان ربح، اما ارباح متقاربه همه روی هم رفته یک سنه حساب شود. یعنی فرض کنید یک شخصی است که هم گوسفند خرید و فروش می‌کند و هم عطاری دارد. دکان عطاری ساعت به ساعت سود می‌کند، اما گوسفند که خرید و فروش می‌کند گاهی ممکن است در یکماه فروش نداشته باشد آنوقت اگر شخصی هر دو این‌ها را دارد بگوئیم جامع ندارد، مثل نَعَم. آنوقت بگوئیم سالش دوگونه است، اما اگر شخصی فقط عطار است، تمام ارباحش جامع دارد، همه ارباح یکجا حساب می‌شود و مؤونه هم از مجموع ارباب حساب می‌شود، فرق نمی‌کند مؤونه قبل از ربح باشد یا بعد از ربح.

تفصیل دیگر این است که فرق بگذاریم بین ارباحی که تابع فصولی است و ارباحی که تابع فصول نیست، یعنی یکوقت تابع زراعت است که تابع

فصول است، گاو و گوسفند و شتر است، تابع فصول است، یکوقت تجارت است که تابع فصول نیست، آنوقت بگوئیم آنکه تابع فصول است نسبت به آن فرمایش شهید ثانی را بگوئیم که لکل سنته ومؤنثه، اما اگر نه، تابع فصول نیست، چه جنسی باشد که ربطی به فصول دارد که جنس‌هایش با فصول اختلاف پیدا می‌کند، اما یک چیزهایی تابع فصل نیست مثل زمین فروختن و یا فرش فروختن به نظر می‌رسد هر دو این تفصیل یک اعتباری باشد خلاف ظاهر دلیل، چه فرقی می‌کند و ظاهر دلیل، الغنائم، الفوائد، الفائدة یا به قول جمهره‌ای از متأخرین تعبیر کرده‌اند به ارباح المكاسب، ارباح، اگر بخواهیم این را عنوان قرار دهیم، چه فرقی می‌کند که متباعد باشد یا متقاربه، این تفصیل یک اعتباری است که اگر خارجی باشد له مکاتبه من الاعتبار، اما این موجب نمی‌شود که ما بگوئیم آن فایده یک قسم است و این گونه‌ای دیگر است که فرق کند در الفوائدی که موضوع خمس قرار داده شده، شارع فرموده خمس، این حکم، موضوعش الفائدة است، این فائده است و آن هم فایده است. بالتیجه از فایده مؤونه سنه استثناء می‌شود. سنه چه سنه‌ای است؟ مؤونه کدام سنه؟ این محل خلاف است که مشهور فرموده‌اند که منصور همین است که من حیث المجموع برایش سنه اتخاذ می‌کنیم. قائلی هم به این تفصیل ندیدم، و ظاهراً حرف تام نیست، گرچه بعنوان احتمال ذکر شده، و بقول شیخ الغ احتمال الخلاف منافات ندارد با اینکه ظهور متبع باشد.

حالا اگر از این ادله و مناقشات و استدلال‌های مختلف یک فقهی شک کرد، ظاهر ادله فرمایش مشهور است یا فرمایش شهید است؟ عرض شد سابقاً که دوران امر بین تخییر و تعیین نیست، دوران بین تعیین و تعیین است، اگر شک شد قاعده‌اش چیست؟ قاعده‌اش این است که هر موردی که ما شک

می‌کنیم، اگر شک کردیم که از ادله استفاده می‌شود که ظاهر در فرمایش مشهور است یا شهید؟ اگر شک کردیم این همان حرفی است که در اصول فقه مکرر مورد بحث شده که اگر ما یک عامی داریم و یک خاص و شک در سعه و ضیق خاص کردیم، اصل عملی عند الشک این است که به عموم عام تمسک کنیم و تمسک به خاص در مورد اینکه این عام را تخصیص داده است عام را یا نه چه موضوعاً و چه حکماً و چه مفهوماً و چه مصداقاً، هر قسم از اقسام شک که باشد، چه خاص لثبی و چه خاص غیر لثبی و چه خاص متصل و چه خاص منفصل، علی خلاف و نقاش در خاص منفصل، در تمام این‌ها ما خاص را می‌چنینیم و به عام عمل می‌کنیم. قرآن کریم فرموده: *مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ*، یعنی اموال میت ارث می‌شود برای ورثه، از آن استثناء می‌شود دیون و وصایا، اگر یک موردی موضوعاً و حکماً، مصداق و مفهوماً شک کردیم که دین ام لا چکار می‌کنیم؟ از ارث نمی‌کنیم، می‌گوئیم ارث خط عام است و هر چیزی که میت ترک کرد می‌گوئیم مال وارث است از آن منها می‌شود آن مقداری که محرز است که دین است و آن مقداری که محرز است که وصیت کرده، حالا اگر فرض کنید شخصی آمد و گفت پدر شما به من تأکید کرده به شما بگویم که فلان کار را برایش بکنید، یک وقت ثقه است که علی کلام و خلاف فیها، اما اگر ثقه نیست و ظن هم داریم که راست می‌گوید اما حجت نداریم که این وصیت است، چکار می‌کنیم، آیا از صغار می‌کنیم به وصیت عمل می‌کنیم؟ نه. یا اگر کسی آمد و گفت من از پدر شما طلبکارم و ظن هم داریم که راست می‌گوید و بعید می‌دانیم که دروغ بگوید، اما اطمینان نیست، آیا واجب است از ورثه بکنیم به این بدهیم؟ یا اصلاً جائز است که از ورثه بکنیم؟ نه. هر عامی تمام مصادیق محرز و مسلمه‌اش مورد عمل خواهد

بود، هر قدر که از استثناء محرز بود موضوعاً و حکماً آن را می‌گوئیم، ما نحن فیه هم همینطور است، شارع فرموده است: کل ما أفاد الناس من قليل وكثير، هر چیزی که شخص سود می‌کند خمس دارد، شارع استثناء زده فرموده الخمس بعد المؤمنه ومؤونه هم مؤونه سال، اگر شک کردیم که مؤونه سال یعنی مؤونه سال یک یک ارباح که شهید ثانی فرموده که اگر اول سالش محرم است و آخر سال در ذیحجه هر چه گیرش آمد تا آخر ذیحجه سال بعد مؤونه‌اش را استثناء کند یا نه؟ قاعده‌اش این است که بگوئیم تمام این‌ها خمس دارد و هر مؤونه‌ای که در اثناء سال قبل از حصول ربح، از آن ربح برداشته نمی‌شود، مؤونه‌ای که بعد از سر سال است، باز هم از سودی که آخر سال بدست آورده برداشته نمی‌شود اگر شک کردیم، چرا؟ چون در این‌ها خمس آمد شک می‌کنیم که این‌ها استثناء شد یا نه؟ آنچه از سود که در ماه ذیحجه گیرش آمده آیا حق دارد که مؤونه و خرج ماه ذیقعه را از آن بردارد یا نه؟ اگر شک کردیم، اصل عدمش است. ماه ذیحجه سود گیرش آمد آیا حق دارد که مؤونه محرم بعد از آن بردارد بنابر حساب شهید که یک سال جدا دارد؟ اصل عدمش است. باید اگر فقیهی شک کرد و قید بزنیم: ۱- بگوئیم هر فایده‌ای که گیرش آمد در اثناء سال، سود قبل از حصول فایده در همان سال را نمی‌تواند از آن بردارد و سود بعد از تمام شدن سال را ولو هنوز سال آن فایده نشده نمی‌تواند بردارد فقط می‌تواند از هر سودی تکه باقیمانده از سال را از آن بردارد. اگر سودی آخر ذیحجه گیرش آمد، خرج آن روز را فقط می‌تواند از آن بردارد نه خرج روزهای قبل و نه روزهای بعد را می‌تواند بردارد که خلاف حرف شهید ثانی و مشهور است و باید احتیاط کند. العام ساري في جميع مصاديقه المحرزة الا المصاديق المحرزة للخاص، اگر یک موردی

شک کردیم که مصداق خاص هست یا نه و مصداق عام بود فائده بود، تمسک به عام می‌کنیم، اگر بخواهیم اینجا را استثناء کنیم، معنایش تمسک عام در شبهه مصداقیه نسبت به استثناء خواهد بود. ظاهراً از مسلمات است غیر از خاص منفصل که محل بحث و کلام است که شاید مشهور باشد و یک فرمایشی از کفایه نقل کردم که اصلاً خلاف را در این زمینه نسبت به اهل خلاف داده و استشمام می‌شود که در شیعه خلافتی در این نیست.

اصطلاحاً همین که آقایان می‌گویند خاص به عام عنوان نمی‌دهد معنایش همین است پس عند الشک باید مؤونه‌های قبل از حصول ربح و مؤونه‌های بعد از سر سال که در اثناء سال ربح است از آن بر ندارد و خمس دهد، حتی بنابر قول معروف که اصالة عدم الخمس ما هستیم، اگر اصالة الخمس بودیم که مسلم است که گیری ندارد، حتی اگر در جائی و موردی ما اصالة عدم الخمس بودیم، در ما نحن فیه باید خمس دهد در موارد مشکوک، چون اینجا شک در اصل خمس است اینجا محرز است که این فائده و فیها الخمس و شک در این است که این مورد استثناء شده است یا نه؟ همین که می‌گویند خاص به عام عنوان نمی‌دهد، اگر عام بود اکرم العلماء و خاص بود لا تکریم فساقهم، این العلماء را نمی‌کند، العلماء العدول که باید احراز شود آنه عالم عادل تا بخواهیم مؤظف باشیم به وجوب اکرامش. نه، احراز شود که آنه عالم و احراز نشود که آنه فاسق، اکرامش واجب است. محرز باشد که این فائده و محرز نباشد که این مؤونه مستثناست، باید خمس دهد. این تمام الکلام در مسأله ۵۶.

مسأله ۵۷: **یشترط فی وجوب الخمس الربح أو الفائدة** (اینکه ایشان فرموده‌اند ربح أو الفائدة شاید اشاره به خلاف جماعتی باشد که گفته‌اند ارباح مکاسب

خمس دارد اما اگر به کسی هدیه دادند و کسبی نبود خمس ندارد. چون گذشت که صاحب عروه احتیاط و جویی کرده‌اند بعد فرموده‌اند بل الأفوی، که اگر کسبی هم نباشد و کسی به انسان هدیه داد یا به قول بعضی از فقهاء که مکرر تعبیر کرده‌اند که یک حیوانی که مالک ندارد مثل بز کوهی، درب منزل باز بود پرید توی خانه، شما هم در را بستید و بدون هیچ زحمتی او را بدست آوردید، اگر تا سر سال ماند خمس دارد) استقراره (کافی نیست که ملک ایشان باشد، باید ملک مستقر باشد. یعنی ملک در معرض زوال نباشد) فلو اشتری شیئاً فیه ربح وکان للبائع الخيار، لا یجب خمسه الا بعد لزوم البیع ومضی زمن الخيار. شخصی اول محرم یک گوسفند خرید، بائع برای خودش شرط کرد خیار را تا اول رجب که اگر پول را آوردم گوسفند را پس بگیرم، اول ماه صفر، گوسفند چاق شد یا قیمت سوقی‌اش بالا رفت، بنابراینکه ارتفاع قیمت سوقیه ولو بدون فروش خمس دارد، اول ربیع الأول سر سالش است گوسفند هم ملکش است و اول ربیع الأول هر چه که مصرف نشده خمسش را می‌دهد آیا این گوسفند را باید خمس دهد؟ اگر اصلش از سوده بوده، اما اگر اصلش از پول مخمس بوده، این چاق شدن و اضافه شدن آیا خمس دارد یا نه؟ یا قیمتش ۱۰۰ تومان بود شد ۱۱۰ تومان. صاحب عروه می‌فرماید که حرف هم حرف بدی نیست و مشهور هم همین را می‌فرماید که خمس ندارد. چرا؟ چون ممکن است که فروشنده بیاید و گوسفند را پس بگیرد، ملک هست اما ملک مستقر نیست، ملک متزلزل است و حق تصرف متلف در آن ندارد، حق تصرف ناقل ندارد و در مدت خیار حق ندارد من لیس له الخيار، گوسفند را بفروشد و یا هدیه بدهد. بله یک حرفی هست که اگر فروخت این بیع صحیح است یا باطل؟ جماعتی گفته‌اند: بیع هم باطل است و جماعتی گفته‌اند بیع

صحیح است اما کار حرامی کرده است و اگر اخذ به خیار کرد باید بدلتش را بدهد مثل یا قیمتش را. پس نباید اول ربیع الأول خمس دهد، می‌گذارد اول رجب که شد اگر اخذ خیار کرد که خمس ندارد و اگر نکرد خمس دارد.

ظاهر فیه ربح این است که چیزی خریدم، بعد از اینکه خریدم چاق شد یا قیمتش بالا رفت یا گوسفند بچه زائید (زیاده منفصله). بعضی احتمال داده‌اند که صاحب عروه مرادشان این باشد که همان خرید مریح باشد، یعنی گوسفند ۱۰۰ هزار تومانی را به ۸۰ هزار تومان خرید که این خرید خودش ۲۰ هزار تومان سود دارد که البته این خلاف ظاهر عبارت است که البته آیه و خلافی ندارد که ربح چه باشد.

اگر این گوسفند را خرید در اول محرم و اول صفر بچه زائید و یا چاق شد و یا قیمتش بالا رفت که اگر اخذ به خیار بکند پس می‌گیرد، چون زیاد است منفصله در مدت خیار مال کسی است که ملکه، مثنی مال مشتری است و ثمن مال بائع است زیادات منفصله‌اش، جائی که اگر اخذ به خیار کرد پس می‌گیرد، این ربح متزلزل و ملک متزلزل، و اگر این اول ربیع الأول سر سالش است می‌ماند و خمس نمی‌دهد تا اول رجب می‌ماند، تا قبل از اول رجب اگر فروشنده فسخ کرد و گوسفند را پس گرفت که هیچ، از ملکش خارج شده، اما اگر اول رجب گوسفند را پس نگرفت و مدت خیار تمام شد، آیا همان اول رجب باید خمس را بدهد و زیاده چون مال سال گذشته بوده الآن باید خمس دهد، یعنی بنا بوده اول ربیع خمس بدهد چون فی علم الله تعالی اخذ به خیار نمی‌کرده پس باید الآن خمس دهد و ربح سنه ماضیه است ولو الآن بنخواهد مصرفش کند، باید خمس دهد و مصرف کند یا اگر در اثناء سال قبل از رجب این را خورد و او هم اخذ به خیار نکرد، حالا این کارش حرام بوده یا تجری

بوده آیا باید خمسش را بدهد و او خورده، چون ارتباط با سال قبل دارد یا نه، اگر خورد مسأله ندارد و اگر تا سر سال ربیع آینده ماند آنوقت باید خمس بدهد؟

اما اصل مطلب ظاهراً حرف تام و خوبی است، چرا؟ چون ما دلیل معتبر نداریم که ملک را باید خمس داد، ما دلیل داریم که الفائده موضوع خمس است، ملک متزلزل یا فائده نیست یا لااقل انصراف از آن است که حرف خوبی هم هست و غالباً این فرمایش را پذیرفته‌اند، ولو ملک شخصی است اما ملکی است که حق ندارد بفروشد و هدیه بدهد و یا بخورد. ملک متزلزل است یعنی در معرض این است که از بین برود، این ملک متزلزل آیا فائده؟ یک احتمال هست که فائده نیست مادامیکه متزلزل است، بر فرض که بگوئیم فائده، روایاتی که می‌گوید: **هي والله الافادة يوماً بيوم**، از این ظهور فایده منصرف است و غالباً این را فرموده و قبول کرده‌اند. ظاهراً این تکه حرفی ندارد و حرف تامی است مگر اینکه کسی بگوید فایده و از آن انصراف نیست و پیدا نکردم کسی را که این را بگوید و به نظر می‌رسد همان را که مشهور فهمیده‌اند ما هم آن را می‌فهمیم.

اگر می‌خواهد خمس دهد، اول رجب شد و گوسفند را نگرفت، آیا جزء ارباح سال گذشته است که الآن باید خمس دهد مثل چیزهایی که از قبل پیشش بوده و خمس نداده مثل اینکه از کسی پول طلب داشته و از سودهای سال قبل به کسی قرض داده و چک داده بوده، در اثناء سال خمسی وصول می‌شود، وقتیکه وصول شد این ربح سال گذشته است که الآن دستش آمده، نه ربح و سود امسال است، وقتیکه دستش آمد و چک وصول شد باید الآن خمسش را بدهد و ظاهر این است که این جزء سال قبل حساب نمی‌شود

چون ولو این الآن کشف می کند که فی علم الله بناء نبوده بگیرد، اما قاعده اش این است که این گوسفند را باید جزء سال بعد حساب کند، گرچه خیلی ها این را مطرح نکرده اند و مسأله، مسأله بازاری است و مسأله لغوی یا تعبّد شرعی خاص نیست، این سود امسال است یا پارسال؟ به نظر می رسد که سود امسال باشد نه پارسال. پس الآن نباید خمس دهد اگر تا سر سال آینده مصرف نشد که خمس می دهد، اما اگر مصرف شد و مؤونه شد خمس ندارد.

یک چیز دیگر این است که از ادله استفاده می شود که آیا این استقرار بشرط وجوب خمس است یا تزلزل مانع است؟ از ادله چه استفاده می شود؟ ظاهر فاما الغنائم والفوائد که در آن خمس هست یا هی الفائدة و گفتیم فایده منصرف است از ملک متزلزل یا اسمش فایده نیست، پس باید ملک مستقر باشد، تزلزل مانع است یا استقرار شرط است؟ به نظر می رسد که ما چه بگوئیم فایده نیست یا منصرف است، استقرار شرط است نه تزلزل مانع است. یعنی باید احراز شود که ملک مستقر است که اگر جائی شک کردیم، چیزهای مختلف خریده یک مورد را شک کردیم که با خیار خریده یا نه؟ الآن هم سر سال است آیا باید خمس دهد یا نه؟ نه، بیاید خمس دهد. اگر نگفتیم که به ملک متزلزل فایده نمی گویند یا بر فرض که بگویند فایده، همان الفائدة در روایت ظهور ندارد در شمول ملک متزلزل یعنی از آن منصرف است، هر چند اطلاق دارد. چه این را و چه آن را بگوئیم به نظر می رسد که استقرار شرط باشد چون عملاً فرق می کند در فروعی که عرض کردم.

اگر زید گوسفند را فروخت و برای خودش جعل خیار کرد تا ماه رجب و مشتری می داند که اخذ به خیار نخواهد کرد به هر جهتی، آیا باید سر سال خمس دهد یا نه؟ قاعده اش این است که بله. این متزلزل نیست. چون گیر این

بود که احتمال دارد که اخذ به خیار بکند، اگر مشتری علم وجدانی یا تعبدی دارد و بینة عادل به او گفته جعل خیار کرده ولی عملی نمی‌کند، باید اول ربیع خمس اضافه قیمت و دیگر اضافات را بدهد یا نه؟ قاعده‌اش این است که بله. یک آیه و روایتی نداریم که ملک باید مستقر باشد و متزلزل نباشد، فائده است و فایده باید در معرض زوال نباشد و اگر مشتری می‌داند که زوال پیدا نمی‌کند باید خمس دهد.

اگر بائع جعل خیار کرد و برای مشتری قسم جلاله خورد که اخذ به خیار نمی‌کنم آیا کافی است برای مشتری که خمس دهد؟ نه، چون ممکن است که اخذ به خیار کند و برخلاف قسمش عمل کند، اگر اخذ به خیار کرد برخلاف قسم، عملش درست است و کفاره می‌دهد که خلاف قسم کرده، یعنی اینکه آیا تعبداً جائز است برای بائع اخذ به خیار؟ آن ملاک نیست، ملاک این است که خارجاً هذا المكلف محتمل الزوال أم لا؟ اگر محتمل الزوال است مستقر نیست و اگر محتمل الزوال نیست ملک مستقر است.

جلسه ۲۰۴

۲۰ ربیع الأول ۱۴۲۷

دو تا تتمه هست: شخصی جنسی را فروخت و برای خودش جعل خیار کرد، حالا هم سر سالش رسیده، آن جنسی که فروخته سود کرده، حالا یا زیاده منفصله بنابراینکه در شرط خیار استرجاع زیاده منفصله هم باشد یا متصله، و ارتفاع قیمت اگر گفتیم در آن هم خمس هست، حالا بائع خیار دارد و سر سال بائع هم رسیده که اگر اخذ به خیار بکند گوسفند مثلاً به او برمی‌گردد و باید خمسش را بدهد، اگر اخذ به خیار نکند، مال او نیست، آیا واجب است اخذ به خیار کند؟ نه، چون فائده فعلیه نیست. تحصیل فائده است، برایش جائز بود که اخذ به خیار کند و فائده را برای خودش کند ولی الآن فائده مال او نیست، فائده مال مشتری است و حق دارد از مشتری منتقل به خودش کند، ظاهراً بر بائع در همچنین صورتی اخذ به خیار واجب نیست، حالا اگر به عکس بود، خیار مال مشتری بود و سود کرده بود که اگر اخذ به خیار بکند سود منتقل به بائع می‌شود مشتری خمس نمی‌دهد، بنابر فرمایش صاحب عروه و مشهور که در ربیعی که تحت خیار است یا فائده هنوز نیست و یا فائده از

آن منصرف است، پس خمس ندارد تا مدت خیار بگذرد، گوسفند را زید خرید برای خودش هم تا شش ما خیار گذاشت مثلاً، گوسفند چاق شد، سر سال مشتری هم رسیده، اما چون خیار در کار هست و خیار به اختیار خود مشتری است، الآن خمس نمی‌دهد چون اگر الآن اخذ به خیار کند و پولش را پس بگیرد و گوسفند دهد، مال او نیست، در همچنین جائی آیا مشتری جائز است اخذ به خیار کند که سودی که در اختیارش است اما حق خیار دارد از دست بدهد؟ مرحوم اخوی در الفقه استظهار کرده‌اند که جائز است فرموده‌اند: **الظاهر ان له (مشتری) الفسخ بدون أن یخمس**، چون حق فسخ قبل از حق خمس است، یعنی این شخص حق فسخ داشت اگر فسخ نکند آنوقت این زیاده مستقره می‌شود و نسبت به خودش متزلزله نیست آنوقت باید خمسش را بدهد، چون **لأن حق الفسخ مقدم علی حق الخمس فإذا فسخ انتفی موضوع الخمس**، اگر فسخ نکند، اسمش زیاده مستقره است که در آن حالت خمس دارد. اما اگر فسخ کند زیاده مستقره نیست، یعنی تا قبل از فسخ موضوع خمس نیست و این هم که حق فسخ داشت چرا فسخش از بین برود؟

بله یک حرف اینجا هست و آن این است که بالنسبه به بائع که بخواهد فسخ کند آن گیری نداشت، حق فسخ داشت و حق هم داشت که فسخ نکند چون آن تحصیل الفائده بود، اما این مشتری که الآن در ملکش گوسفند چاق شده زیاده متصله) این سود را که ملکش است با اختیار خودش دارد از دست می‌دهد، دلیل اصل مسأله که روایت خاصی نداشت اصل مسأله اینکه فایده باید مستقره باشد، این قید که در روایت نبود روایت این بود که هی والله الافاده یوماً بیوم، اما الغنائم والفائده، در روایت داشت که باید فائده مستقره باشد. دلیلش این بود که تا مستقره نباشد فایده اسمش نیست و یا اگر هم

فایده باشد منصرف است گرچه اطلاق فایده بر آن شود، اما منصرف از اینطور فایده است. این فایده نبودن یا منصرف بودن آیا مطلق است حتی ولو خیار بدست خود مشتری باشد یا نه اینجا انصراف نیست؟ مسأله مسأله بازاری و عرفی است. اگر کسی مثل مرحوم اخوی استظهار کند که این فایده فرقی نمی‌کند، خیار مال بائع باشد یا مشتری، فائده نیست و اگر هم باشد منصرف است از فایده در ما نحن فیه، اما اگر همچنین استظهاری نشد چون این‌ها گرچه بازاری است اما موضوعات مستنبطه است یعنی استنباط فقیه در آن دخیل است که فقیه از این موضوع خارجی چگونه برداشت می‌کند که حکم شرعی مترتب بر آن شده است. یک نظیر دارد که در آن نظیر ظاهراً اشکالی نباشد و آن مؤونه است. الخمس بعد المؤمنه می‌گوید که خمس هست، اگر صرف مؤونه شد خمس ساقط می‌شود. حالا اگر شخصی قدر شأنش آدم زاهدی است، و قتیکه زاهد است کمتر از شأنش مصرف می‌کند. شأن یک مسأله اجتماعی است. شأنش این است که یک میلیون خرج کند این نیم میلیون خرج می‌کند که حق دارد که نیم میلیون دیگر را هم خرج کند حتی به غرض اینکه خمس ندهد، چرا؟ چون آنجا عنوان مؤونه صدق می‌کند. مؤونه یعنی قدر شأن، این بیش از شأنش نیست که اگر مصرف نمی‌کرد خمس می‌ماند، الآن که مصرف می‌کند خمس ساقط می‌شود این حق دارد اسقاط خمس کند ولو خلاف رغبت دینی خودش باشد ولو بقصد اینکه خمس ندهد. چرا؟ اطلاق مؤونه می‌گیرد، انصراف و چیزی دیگر هم در کار نیست، اما در ما نحن فیه این تأمل هست که خیار بودن که موجب این است که فائده مستقره نباشد یعنی یا فائده نباشد یا منصرف باشد موضوع دلیل از آن، آیا این مطلق است حتی اگر خیار بدست خود شخص باشد یا نه، این در جایی است

که خیار در دست دیگری است؟ اگر گفتیم مطلق است که ایشان اینطور استظهار کرده‌اند والظاهر تعبیر کرده‌اند و اگر گفتیم مطلق نیست قاعده‌اش این است که حق ندارد.

تمه دیگر این است که صاحب عروه مسأله‌ای فرمودند که بعضی تمه مسأله گذشته عنوان کرده‌اند و آن این است که می‌فرمایند:

مسأله ۵۸: لو اشتری ما فيه ربح بیع الخیار، فسار البیع لازماً فاستقاله البائع فاقاله لم یسقط الخمس. گوسفند را خرید با بیع خیار و بنا شد شش ماهه حق خیار داشته باشد (بائع) مشتری خرید و گوسفند در طول این مدت چاق شد، بائع هم اخذ به خیار نکرد و شش ماه گذشت و بیع لازم شد، حالا که بیع لازم شد و گوسفند در ملک مشتری چاق شده و بائع هم حق خیار ندارد که گوسفند را بگیرد آمده به مشتری التماس می‌کند که بیا اقاله بکن و بیع را به هم بزن، گوسفند را پس بده و پولت را بگیر. گوسفندی که در ملک مشتری چاق شده و سود کرده و این چاقی خمس دارد. اگر مشتری قبول کرد و بیع را بهم زد، خمس به گردنش هست یا نه؟ بله. چون نسبت به چاقی گوسفند مال ارباب خمس است و فضولی است و حق ندارد اینکار را بکند چون خمس مستقر شد.

لم یسقط الخمس، إلا إذا كان من شأنه أن یقیله كما فی غالب موارد بیع شرط الخیار إذا رد مثل الثمن، مگر اینکه شأنش باشد که اقاله کند، یک آدم آبروداری است و فردا نشیند بگوید یک جنسی فروختم حالا آمدم از او طلبیدم که پس بگیرد و محل نداده و خلاف شأنش است که پس نگیرد، صاحب عروه می‌فرمایند اگر موافق شأنش هست که استقاله را قبول کند و اقاله کند خمس ساقط می‌شود.

یک عده‌ای اینجا حاشیه نکرده‌اند و یک عده‌ای دو گونه حاشیه کرده‌اند. مرحوم میرزای نائینی، کاشف الغطاء، الخوانساریان و بعضی دیگر اینجا را حاشیه نکرده‌اند، بعضی که فقط از مرحوم والد و اخوی دیدم این‌ها یک حاشیه‌ای کرده‌اند که یا باید گفت تام است و یا اصلاً خود صاحب عروه مرادش همین بوده است، گرچه عبارت عروه مطلق است و آن این است که سابقاً هم گذشت که چیزی که تعلق به الخمس، انسان کاری بکند ساقط شود و از اختیارش بیرون برود اگر در اثناء سال باشد و کان من شأنه، خمس را ساقط می‌کند، اما اگر از شأنش نبود حتی در اثناء سال، خمس را ساقط نمی‌کند و اگر بعد از سال بود مطلقاً خمس ساقط نمی‌شود و چه از شأنش باشد یا نباشد. چون چیزی که در حد شأن انسان است در محدوده سال اگر تصرف کرد مؤونه است و مؤونه موجب سقوط خمس می‌شود، اما اگر بعد از سال بود حتی اگر صرف مؤونه بود موجب سقوط خمس نمی‌شود، کسی که امسال یک گوسفند خریده و چاق شد، اصل گوسفند را خمس داده یا ارث است یا مهر است چاقی‌اش خمس دارد، اگر در اثناء سال است و چاقی را مصرف کند و یا هدیه بدهد در حد شأنش اگر باشد موجب سقوط خمس می‌شود که مؤونه خمس را در اثناء سال اسقاط می‌کند، اما اگر سرسال شد و بعد از سر سال گوسفند را کشت و خورد و مؤونه هم بود، باید خمسش را بدهد. شأن و عدم شأن موجب سقوط خمس می‌شود اگر در اثناء سال باشد. عبارت عروه مطلق است و قاعده‌اش این است که طبق فرمایش سابق صاحب عروه بگوئیم ایشان هم مرادشان همین است.

مرحوم والد نوشته‌اند: إذا كانت الاستقالة في اثناء السنة، این الا صاحب عروه درست است والا لم يسقط مطلقاً، اگر بعد از سنه باشد چه در شأن باشد

یا نباشد، خمس در این آمد و در شأن بودن و مؤونه کردن موجب استسقاط خمس نمی‌شود. ظاهراً حرف تامی است گرچه عبارت صاحب عروه مطلق است، فرمودند: **فاستقاله البائع فاقاله لم يسقط الخمس، الا إذا كان من شأنه أن يقبل،** و اسم سال و غیر سال نیامده و باید مراد صاحب عروه در اثناء سال باشد و باید بگوئیم حاشیه مرحوم والد مراد صاحب عروه است، وگرنه علی القاعده ما هستیم و اینکه هر فایده‌ای خمس دارد، اگر صرف مؤونه در حد شأن من غیر اسراف و لا حرام آخر در اثناء سال شد که خمس را ساقط می‌کند، اما اگر سر سال شد به هیچ وجه خمس ساقط نمی‌شود حتی اگر دزدیدند و بی اختیار از او بردند. خمس را نداد سر سال شد بنا بود سر سال خمس چاقی گوسفند را بدهد نداد و دزد آمد گوسفند را برد، ضامن است، مگر تقصیر نکرده باشد. فرض کنید نگه داشته که خمس را به فلان مورد بدهد، در مواردی که لم یحق له التأخیر، و قتیکه یحق له التأخیر، این ید، ید عادیه نیست، ید امینه است. اگر دزد برد اشکالی ندارد، اما اگر همانجا خورد و مؤونه کرد، باز هم خمس دارد. یعنی مسأله بیع و خیار و استقاله دلیل خاص که ندارد، ما هستیم و ادله عامه، و اثناء سال هر چه که صرف شأن بشود با شروط دیگرش، خمس ساقط می‌شود، بعد از سال که شد چه شأن و چه غیر شأن ساقط نمی‌شود، پس این تفصیل که اگر در حد شأن باشد و در حد شأن نباشد برای داخل سال بدرد می‌خورد، اما اگر بعد از سال باشد، نه، موجب سقوط خمس نیست. من احتمال می‌دهم از قلم صاحب عروه ساقط شده باشد مسأله سنه، ایشان می‌فرمایند: **لو اشتری ما فيه ربح بیع الخیار فصار البیع لازماً فاستقاله البائع فاقاله لم يسقط الخمس الا إذا كان من شأنه أن يقبله،** اینجا یک **فاستقاله البائع في اثناء السنة** مثلاً، باید بوده باشد وگرنه خود ایشان سابقاً گفتند که عام ملاک است و بعد

مسأله‌اش مفصل می‌آید.

ظاهراً باید حرف تام باشد و این قید، قید توضیحی است در اینجا. لکن اینجا دو مطلق فرموده‌اند در همین مسأله که حاشیه کرده‌اند: گفته‌اند عدم سقوط الخمس مطلقاً یا فتوی و یا احتیاطاً، صاحب عروه تفصیل قائل شد فرمودند اگر حد شأن است که یسقط الخمس و گرنه لا یسقط الخمس. در اینجا دو اطلاق هست: یک عده‌ای مثل مرحوم آسید عبدالهادی و بقیه حاشیه کرده‌اند که خمس ساقط نیست مطلقاً چه شأن باشد یا نباشد، بعضی احتیاط و جویی کرده‌اند مثل آسید عبدالهادی. یک عده‌ای دیگر مثل نوه صاحب جواهر گفته‌اند سقوط الخمس مطلقاً، اینجائی که صاحب عروه تفصیل بین شأن و عدم شأن داده‌اند و عرض شد این تفصیل باید مال داخل سنه باشد نه خارج سنه یک عده‌ای گفته‌اند مطلقاً تساقط و یک عده‌ای گفته‌اند مطلقاً ساقط نیست چه چیزی وجه این اطلاق است که یک عده‌ای از اعظم توی این‌ها هستند. این چون حرف دارد بماند برای بعد.

جلسه ۲۰۵

۲۳ ربیع الأول ۱۴۲۷

مسأله این بود که شخصی چیزی را به خیار خریده و بائع خیار دارد، مدت خیار بائع تمام شد، بیع لازم شد و این هم ربح کرد، گوسفندی که خریده چاق شده، حالا فروشنده آمده می گوید پشیمان شدم. بیا اقاله کن اگر مشتری بائع را اقاله کند و گوسفندی که چاق شده و خمس روی آن آمده، اگر بائع را اقاله کرد و گفت اشکالی ندارد پول را پس گرفت و گوسفند را داد، آیا خمس به گردن مشتری هست یا نه؟ مرحوم صاحب عروه فرمودند: لم یسقط الخمس، بعد یک استثناء فرمودند و گفته مگر اینکه این اقاله در شأنش باشد، یعنی اینطور باشد که جزء آبرویش حساب شود، اگر اقاله شأنش بود که خمس ساقط می شود والا نه.

عرض شد دو قول دیگر در مسأله هست که جماعتی از آقایان فرموده اند: ۱- مطلقا ساقط است خمس. ۱- مطلقا خمس ساقط نیست. صاحب عروه تفصیل دادند که اگر شأنش بود اقاله، خمس ساقط می شود اگر شأنش نبود، خمس ساقط نمی شود. جماعتی حاشیه کرده اند که خمس مطلق ساقط

نمی شود. مرحوم حاج شیخ حاشیه‌شان این است. صاحب عروه فرمود: لم یسقط الخمس، فرموده‌اند: بل لا تؤثر اقالته فی مقدار الخمس ولا فرق بین أن یکون من شأنه الاقالة وغیره، شأن و غیر شأن فرقی نمی کند و اینکه طرف را اقاله کرد، این اقاله، مقدار خمس را ساقط نمی کند و باید خمس بدهد، ولو اقاله کرده و گوسفند را پس داده و پول اصلی اش که فرضاً مخمس بوده، همان را پس گرفته که آن خمس ندارد، اما این ۱۰ کیلو گوشت که اضافه شده پیش مشتری و ۲ کیلویش مال ارباب خمس است به گردن مشتری هست. در عین اینکه گوسفند را پس داده ضامن ارباب خمس است. چرا؟ ایشان فرموده‌اند: لا تؤثر اقالته فی مقدار الخمس. وجه این حرف چه می تواند باشد که اگر شأنش هست مع ذلک یک آدمی است آبرومند بائع آمده می گوید پشیمان شدم، مقتضای شأن این است که به بائع نگوید: نه. چرا خمس ساقط نمی شود؟ دلیل فرمایش این آقایان این باشد که ما در عمومات داریم که هر فایده‌ای خمس دارد و این شخص ۱۰ کیلو گوشت فایده گیرش آمد و ملک متزلزل هم نبود چون مفروض این است که مدت خیار گذشت و ملک مستقر شد این ۱۰ کیلو گوشت که پیش این شخص هست، الفائده است، وقتیکه الفائده بود ^۱ مال ارباب خمس است، چه خمس را ساقط می کند؟ المؤمنه، اینطور آقایان قاعده به نظرشان رسیده که مؤونه آن است که آدم مصرف کند نه اینکه یک معامله‌ای را که از او طلبیده‌اند بیا بهم بزن، بهم بزند و در گوشتی که ملکش شد و شارع گفت ^۱ را به ارباب خمس بده، به ارباب خمس نمی دهد به بائع می دهد. گفته‌اند این مؤونه نیست و تشکیک در این کرده‌اند. مؤونه یعنی خرج، یعنی مصرف زندگی، اقاله که مصرف زندگی نیست و خرج نیست، پس در مال خمس آمد و می توانست بدهد و نداد. این وجه فرمایش این آقایان باید باشد.

اگر این باشد که به نظر می‌رسد یک اشکال بر اصل مطلب هست و یک اشکال بر خود این آقایان.

اما اشکال بر اصل مطلب این است که چه کسی گفته مؤونه فقط برای مصرف زندگی است؟ مؤونه یعنی چیزی که انسان در دنیا در معیشتش من غیر اسراف و تبذیر و حرام انجام می‌دهد، یک قسمش مصرف است و این هم یک قسمش است. داد و ستدی که در اثناء سال شخص می‌کند به او اجازه داده شده است که تا سر سال نشده از ارباح خمس ندارد و ساقط می‌شود، این هم یک نوع داد و ستد است. حصر مؤونه به مصرف، خوردن، خوراندن، خرج سفر کردن، این حصر دلیلی ندارد و بعد می‌آید که مؤونه چیست که صاحب عروه مسأله را متعرضند، از شیخ طوسی به اینطرف مؤونه را بیان کرده‌اند که زراعات، صناعات، اکل و نذر و سفر و هدایا و یا اموات مصرف می‌کند. صاحب جواهر فرموده‌اند: داعی ندارد که مؤونه را یک یک بیان کنیم که چند تا است. شارع فرموده الخمس بعد المؤمنه، المؤمنه یعنی چه؟ متبادر از مؤونه چیست؟ داد و ستد در زندگی است، بله صرف حرام نکند و دیگر شروط. اما اگر این‌ها نبود داخل در مؤونه است و قاعده‌اش این است که جزء مؤونه باشد و متعارف است آن کسانی که داد و ستد دارند و خرید و فروش دارند ممکن است کسی بیاید و جنس را پس بدهد، این‌ها هم جزء مؤونه هست، جواب اصل مطلب این است که اخذ به خیار و قبول اعطاء خیار جزء مؤونه است اگر بیش از شأن نباشد که صاحب عروه فرمودند.

یک اشکال به خود آقایان هست، همین مسأله بعینها در مطلب که عبارت یک مقداری فرق می‌کند. در رساله صاحب جواهر و شیخ انصاری هست و در رساله میرزای بزرگ، مرحوم حاج شیخ و آقا ضیاء هر دو آن سه رساله را

حاشیه دارند، آنجا آن سه بزرگوار فرموده‌اند: اگر در حد شأنش باشد خمس ندارد این خیاری که قبول می‌کند و پس می‌دهد و این دو آقا آنجا را حاشیه نکرده‌اند و مرحوم صاحب عروه هم از آن‌ها گرفته بود، قاعده‌اش این است که اینجا را هم حاشیه نکنند و خود این دو آقا اطلاق کلام آن سه رساله را به حد گذاشته بودند. من عبارت را از رساله میرزای بزرگ می‌خوانم. چون رساله میرزای بزرگ یک نکاتی اضافه دارد، همان رساله صاحب جواهر است و شیخ، فقط یک کلماتی کم و زیاد دارد که تعبیر گاهی فرق می‌کند. کسانی که می‌خواهند مراجعه کنند در رساله صاحب جواهر "مجمع الرسائل" به شماره ۱۶۳۸، در مجمع المسائل میرزای بزرگ صفحه ۳۲۴، که آقا ضیاء و حاج شیخ حاشیه نکرده‌اند. بیع الشرط إذا لم یمكن رده للوم الناس ولجهه اخرى، الزیاده من الأصل لا خمس فیها وتحسب من المؤونه. هم دلیل را ذکر کرده‌اند که مؤونه حساب می‌شود و هم گفته‌اند که خمس ندارد و حاج شیخ و آقا ضیاء بر این سه رساله حاشیه دارند اینجا را حاشیه نکرده‌اند. پس این فرمایش که چه شأن باشد یا نباشد، اگر اقاله کرد مستقیل را، خمس ساقط نمی‌شود، نه، نسبت به آن قدری که شأن باشد تام نیست و خود آقایان آنجا پذیرفته‌اند.

بله اگر در یک موردی انسان شک کرد که آیا مؤونه هست یا نه؟ یعنی یک چیزی را فقیه شک کرد که مؤونه حساب می‌شود یا نه؟ فرض کرد شک کرد که آیا در اسراف مؤونه هست یا نه؟ این کسی که غذا می‌خورد قدری می‌خورد که تخمه می‌کند، اسراف است، آیا این اضافه خمس دارد یا نه؟ آیا پولی که خرج دکتر دواي این مریضی می‌کند آیا باید خمسش را بدهد، اگر شک شد که پس دادن خیاری از مؤونه هست یا نیست، اگر شک شد قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس ساقط نیست. چرا؟ چون عموم عام

می‌گوید این فایده است در آن خمس آمد، دلیل المؤمنه می‌گوید اگر مؤونه شد خمس ندارد، آنوقت خاص امرش دائر بین اقل و اکثر است، یک چیزهایی محرز است که مؤونه است از آن‌ها خمس ساقط می‌شود، اگر چیزی شک شد که مؤونه است یا نه، شک در شمول خاص می‌شود بعد از احراز عموم عام، عام می‌گوید خمس آمده، دلیل مؤونه که می‌گوید مؤونه است خمس ساقط می‌شود، نمی‌دانیم که عرفاً مؤونه است یا نه؟ قاعده‌اش این است که فرمایش این آقایان در جایی که شک کنیم که مؤونه است یا نه، بگوئیم خمس ساقط نیست. شاید این دو بزرگوار و بعضی دیگر که موافقشان هستند شک در مؤونه بودن کرده‌اند، اما در رساله‌های اساتیدشان و قبلی‌هایشان که تصریح کرده تحسب من المؤمنه، قبول کرده مؤونه بودن را. همین را مرحوم صاحب جواهر متعرض شده‌اند علی‌تردد اما میل به این حرف. من این را می‌گویم چون خیلی جاها بدرد می‌خورد و صاحب جواهر چند جا متعرض شده‌اند که یکی اینجاست. جواهر ج ۱۶ ص ۶۰، لو شک فی شیء بالنسبه لا احتسابه من المؤمنه احتمال عدم اعتباره لاطلاق الأدله فی وجوب الخمس الواجب الاقتصار معها علی المتیقن (اقتصار کنیم در استثناء از آن در متیقن، این ۱۰ کیلو فائده است پس در آن خمس آمد، مؤونه موجب سقوط خمس می‌شود ما شک می‌کنیم، آنکه متیقن است که مؤونه است، خمس از آن ساقط است، مشکوک المؤمنیه نمی‌دانیم ادله خمس آن را گرفته یا نه؟ بعد فرموده‌اند مع احتمال الاعتبار (یعنی محتمل است که این شک در اینکه مؤونه است یا نه معتبر باشد نه اینکه به این معنا که بگوئیم اصالة المؤمنه، چون ما همچنین اصلی که نداریم، هر امر وجودی خارجی که شک در آن کنم اصل عدمش است نه وجودش، بلکه چون بالتیجه این شخص شک می‌کند که خمس این ده کیلو

که به صاحبش پس داد را باید بدهد یا نه؟ اصل عدم وجوب خمس است) وان بعد (یعنی معتبر بودن بعید است) للاصل (اصل عدم وجوب خمس است) وتقیید الاطلاق بدلیل المؤونة المحتمل اندراج ذلك فیها (فی المؤونة) فهي كالمجمل حیئنذ بالنسبة الیه (نسبت به مشکوک) وان تیقن فی بعض الأشياء منها (من المؤونة) لا انها تمام المراد بها.

انصافاً این است که با دقت صاحب جواهر ولو فرموده‌اند احتمال بعید است، اصلاً مطرح کردن احتمال خیلی روشن نیست، چرا؟ چون هر دو تام نیست، شک در اینکه این دو کیلو خمس به گردنش هست یا نه، شک در ثبوت خمس است یا ثبوت خمس؟ خمس به گردنش آمد و شک در این است که اگر داد از او ساقط می‌شود یا نه؟ شک در ثبوت خمس، اصل عدم خمس است، شک در سقوط خمس استصحاب خمس است حتی اگر نوبت به اصل عملی رسید. این اولاً.

ثانیاً: تمسک به عام در شبهه مصداقیه از مسلمات است، المؤونه یک عام، من شک می‌کنم در شبهه مصداق مؤونه هست یا نه؟ می‌شود بگویم مؤونه است با اینکه نمی‌دانم مؤونه است؟ فرض این است که لو شک فی شیء، این جای احتمال ندارد، پس قاعده‌اش این است که چیزی که محرز است که مؤونه است در آن ثبوت خمس می‌شود، اما چیزی که شک است که مؤونه هست یا نه، به عموم عام اخذ می‌شود. این اطلاق اینطرف آقایان.

عرض شد یک عده‌ای دیگر از آقایان اینجا را حاشیه کرده‌اند، گفته‌اند، مطلق سقوط الخمس، برعکس این آقایان که فرمودند: ثبوت الخمس، چه شأن باشد یا نباشد. مرحوم آقای بروجردی می‌فرمایند: بل سقط مطلقاً علی الأقوی، مرحوم آسید ابوالحسن فرموده‌اند: إذا كان ذلك بعد انقضاء سنة الربح (این بحثی

نیست. یعنی اگر سر سال شد بعد آن ۱۰ کیلو را به بائع پس داد حتی اگر مؤونه هم باشد خمس ساقط نمی‌شود، چون اگر از سال گذشت باید خمس بدهد حتی اگر به آن احتیاج دارد) وأما إذا كان في اثنائها (هنوز سر سال مشتری شده، ۱۰ کیلو اضافه شد و بائع آمده استقاله می‌کند و مشتری هم اقاله کرد) فالظاهر سقوطه ولا فرق في ذلك بين الموارد ولا وجه للاستثناء المزبور که صاحب عروه فرمودند الا اینکه شأنش باشد آنوقت ساقط می‌شود و اگر شأنش نباشد ساقط نمی‌شود.

وجه این چه ممکن است باشد که خودشان متعرض نشده‌اند؟ من قدری در کتاب‌های بعدی‌ها را گشتم ندیدم که کسی تصریح کرده باشد که وجهش چیست؟ شاید وجه سقوط خمس مطلقاً این باشد که فسخ ولو ابطال عقد است من حین الفسخ لا من حین العقد بدلیل اینکه دو طرف ثمن و مثن هر چه که زیاده منفصله پیدا کند تا قبل از فسخ مال مالک فعلی است، یعنی گوسفند که خرید، اگر این گوسفند بچه زائید، بچه مال مشتری است ولو فسخ کند و اصل گوسفند را پس دهد، فسخ من حین الفسخ است لا من اصل العقد، اما فسخ عرفاً ابطال العقد است نه اینکه از حالا آن را بچینند. فسخ یعنی کأن العقد لم یکن. اگر فسخ این باشد که کأن العقد لم یکن، خوب ۱۰ کیلو که در ملک مشتری اضافه شده و فائده است کأنه در ملک خود بائع اضافه شده، باید یک همچنین توجیهی برایش کرد اگر این باشد انصافاً این است که کلمه مؤونه یک کلمه عرفی است و کلمه فایده یک کلمه عرفی است، فسخ من حینه است لا من اصل العقد، ولو تعبیر فسخ از آن شده که ایهام این می‌کند ابطال عقد، اما ابطال عقد من حینه یا من حین الابطال؟ اگر این باشد که به نظرم غیر از این نیامد، به نظر می‌رسد که حرف تامی نباشد ایضاً، پس

برگشتمان به این است مسأله دلیل خاصی ندارد مقتضای قواعد عامه چیست؟ همان است که عرض شد، یک تفصیل سه جانبه. پس اگر این بعد از سر سال است مطلقاً چه شأنش باشد چه نباشد باید خمس بدهد اما اگر قبل از سر سال بوده اگر شأنش است که خمس ساقط است و اگر شأنش نیست از او خمس ساقط نیست.

جلسه ۲۰۶

۲۴ ربیع الأول ۱۴۲۷

مسأله ۵۹: از مسائلی است که برای کسبه خیلی محل ابتلاء است، الأحوط اخراج خمس رأس المال إذا كان من ارباح مكاسبه، فإذا لم يكن له مال من اول الأمر فاكسب أو استفاده مقداراً وأراد أن يجعله رأس المال بالتجارة ويتجر به يجب اخراج خمسة على الأحوط ثم الاتجار به. شخصی می خواهد مؤونه زندگیش را از یک ربحی تأمین کند، آن ربح را از کجا بیاورد؟ پولی که از سودها جمع شده با این پولها یک مزرعه می خرد و باغ می خرد، حاصل باغ را می فروشد و با آن پول زندگیش را اداره می کند، یا دکانی می خرد و با پولی که اثناء سال جمع کرده و خمسش را نداده، از سود این دکان زندگیش را اداره می کند. این سرمایه از مؤونه حساب می شود چون مؤونه متوقف بر آن است یا نه این پشتوانه مؤونه است، مؤونه خمس ندارد نه پشتوانه مؤونه. مسأله ای است محل ابتلاء معظم کسبه، یک وقت است، همانطور که صاحب عروه اشاره فرمودند رأس المالش مخمس است، پدرش از دنیا رفته، خمس بده هم بوده و ثروت عظیمی برایش گذشته این ثروت را سرمایه قرار می دهد، ارث هم که خمس

ندارد و بحثی در آن نیست یا زن است که مهریه را از شوهرش گرفته و شوهرش خمس بده بوده و آن مهریه را سرمایه می‌کند. اما اگر خود سرمایه غیر مخمس بود آیا سرمایه یکی از مصادیق مؤونه هست تا خمس نداشته باشد یا نه، پشتوانه مؤونه است، آیا سرمایه مثل فرش زیرپا و لحاف و تشک می‌ماند و خانه‌ای که زندگی می‌کند یا نه؟ این مسأله محل خلاف آقایان فقهاست قدیماً و حدیثاً. صاحب عروه دوبار تکرار کرده‌اند که شاید در عروه یک است و اگر بیش از یک باشد شاید دو سه تا دیگر باشد. دوبار الأحوط فرموده‌اند که هیچ لزومی ندارد. یعنی دوبار احتیاط و جویی کرده‌اند نخواسته‌اند فتوی دهند و احتیاط و جویی خیلی قوی در نظرشان بوده است. هم اول مسأله گفته‌اند الأحوط و هم در آخر تکرار کرده‌اند الأحوط. قبلی‌های صاحب عروه و معاصرین ایشان، استاد ایشان، اساتید اساتیدشان غالباً گفته‌اند خمس ندارد سرمایه، مثل مرحوم مجدد در رساله‌شان و صاحب جواهر و مرحوم آخوند، جماعتی هم تفصیل قائل شده‌اند بین سرمایه‌ای که محتاج الیه است در مؤونه امسال، گفته‌اند خمس ندارد، اما سرمایه‌ای که محتاج الیه است در سال‌ها، آن خمس دارد. یعنی فرض کنید سرمایه را در کاری می‌اندازد مثل قالی‌بافی که از این قالی‌بافی مؤونه امسالش را تهیه کند، آن مؤونه خمس ندارد و چرخ و پشم و اجاره هم خمس ندارد یک وقت، نه، یک جایی برای قالی‌بافی می‌خرد که این خریدن برای سال‌هاست و یک جنس‌هائی می‌خرد که ۱۰ سال بتواند از آن‌ها استفاده کند. اگر مؤونه امسال تنها را از این سرمایه تهیه می‌کند گفته‌اند خمس ندارد، اما اگر مؤونه بیش از یکسال را از این سرمایه تهیه می‌کند گفته‌اند خمس دارد. این حاصل مسأله است. من نظر آقایان را اینجا نقل می‌کنم. نظر صاحب عروه همین بود که خواندم، که فرمودند: الأحوط، اخراج

خمس رأس المال و بعد آخر کار فرمودند: **يجب اخراج خمسة على الأحوط ثم الاتجار به.**

تنها کسی که در سه رساله صاحب جواهر و شیخ و میرزا از دهها محشین آن رساله‌ها را حاشیه کرده‌اند که گفته‌اند خمس ندارد، یکی آسید محمد کاظم یزدی و دیگری حاج آقا حسین قمی هستند، که حاج آقا حسین قمی نیز با تردد گفته‌اند که فی بعض موارد که شاید مرادشان تفصیل بین یک سال و چند سال باشد و گرنه دیگران حاشیه نکرده‌اند و قبول کرده‌اند که خمس ندارد. صاحب عروه آن رساله‌ها را حاشیه کرده‌اند که احتیاط و جوبی والأحوط الاحتساب، که خمسش را بدهد و بطور مطلق فرمودند و تفصیل نداده‌اند بین اینکه محتاج الیه امسال تنها باشد یا سال‌های متعدد.

عبارت مجمع المسائل ص ۳۱۷ سطر ۵، **ومن جملة المؤونة اتمام رأس ماله للمعيشة** (فرض کنید یک پولی مخمس دارد که لا خمس فیه، از ارباحش به آن اضافه می‌کند تا بتواند زمین بخرد برای کارگاهش) **إذا كان محتاجاً إليه**. یک وقت یک تاجر میلیونر است که محتاج نیست، نه آن استثناء دارد. صحبت سر کسی است که احتیاج دارد.

مرحوم میرزا در مجمع المسائل ۱۵۹۳ بعد از این فرموده‌اند: **ولكن الأحوط اخراج خمسة**. آقایانی هم که حاشیه بر این سه رساله دارند غیر از آسید محمد کاظم یزدی و حاج آقا حسین قمی هیچکدام حاشیه نکرده‌اند.

پس در رساله‌های صاحب جواهر، شیخ و میرزا، حتی میرزای نائینی و حاج شیخ عبدالکریم حاشیه نکرده‌اند که فرموده‌اند خمس ندارد و از مؤونه است و احتیاطش هم استحبابی بود. مرحوم صاحب عروه احتیاط و جوبی کرده‌اند که خمس دارد، آقا ضیاء و حاج شیخ عبدالکریم هم آنجا و هم اینجا

را حاشیه نکرده‌اند. هم آنجا که احتیاط استحبابی است که خمس بدهد و هم اینجا در عروه که احتیاط وجوبی است که خمس بدهد.

و یک قول این است که مطلقاً خمس ندارد. و یک قول این است که مطلقاً خمس دارد و یک قول تفصیل بین احتیاج امسال و احتیاج سال‌های دیگر. اما قولی که مطلقاً فرموده‌اند خمس دارد، یکی مرحوم نراقی در مستند و مرحوم مامقانی در منتهی المقاصد و صاحب عروه و کسانی که حاشیه نکرده‌اند عروه را و این فرمایش را قبول کرده‌اند، آسید ابوالحسن، آسید عبدالهادی، مرحوم والد، کاشف الغطاء، آقا ضیاء و آشیخ عبدالکریم و موافق این‌ها که خمس دارد، حاج آقا حسین قمی.

قول ثانی که خمس ندارد صاحب جواهر، مرحوم شیخ در کتاب خمستان، میرزای قمی در غنائم و صاحب جواهر و مجدد و شیخ در رساله‌های عملیه‌شان، فقیه همدانی و مصباح الفقیه.

یک عده هم تفصیل قائل شده‌اند مثل مرحوم میرزای نائینی و آقای بروجردی و مرحوم اخوی هم در الفقه و هم حاشیه عروه، تفصیل بین امسال و سال‌های آینده قائل شده‌اند که این تفصیل معنایش این است که سرمایه را یکوقت فقط برای امسال استفاده می‌کند خمس ندارد اما اگر سرمایه، سرمایه‌ای است که هم امسال و هم سال‌های آینده استفاده می‌کند خمس دارد که ولو تصریح نفرموده‌اند ولی قاعده‌اش این است که توزیع شود آن مقداری که مال سود امسال است و به آن امسال احتیاج دارد خمس نداشته باشد، اما آن مقداری که مورد احتیاج سال آینده است خمس داشته باشد. مسأله روایت خاص ندارد و دلیل خاص ندارد. این خلاف سببش برداشت مختلف بزرگان است از الخمس بعد المؤمنه، که مؤونه چیست؟ حدودش چیست؟ که بحثی

است بازاری ولكن ظاهراً از موضوعات صرفه نیست از موضوعات مستنبطه است. چون خود فقهاء متعرض این جهت شده‌اند که مؤونه که در روایت وارد شده الخمس بعد المؤونه، یعنی المؤونه لا خمس علیها، این مؤونه مفهومیست و معنایش چیست که فقهاء خلاف کرده‌اند که چون مرحوم صاحب عروه در یکی از مسائل آینده متعرض این می‌شوند وارد بحثش نمی‌شوم که مؤونه یعنی چه تا مصداقیش را بفهمیم که چیست؟

شکی نیست که مراد مؤونه فعلیه است چرا؟ چون هر لفظی که استعمال می‌شود متبادر در آن عدم صحت سلب از آن، اطراد در آن علامات حقیقت است که والحاصل تعبیر از آن به ظهور می‌کنند که ظاهر است در فعلیت. اگر گفتند فلان چیز نجس است یعنی ما کان فعلاً نه ما کان یقول، اگر گفتند تراب فتمموا صعیداً، یعنی چیزی که الآن صعید است، اگر گفتند با آب مطلق وضوء بگیرید یعنی چیزی که الآن آب مطلق است و هکذا در دیگر موضوعات که هر لفظی ظهور در فعلیت دارد. الخمس بعد المؤونه یعنی بعد المؤونه الفعلیه، مؤونه اگر بنا شد فعلیه شود که هست و قاعده‌اش هم همین است و ظاهرش این است، ما باید تفریق کنیم بین مؤونه فعلیه و بین چیزی که تتوقف المؤونه الفعلیه علیه، دکان مؤونه فعلیه نیست اما اگر این شخص به دکان نرود و خرید و فروش نکند، خوراک و مسکن و دیگر مخارج یومیه را نمی‌تواند بدست آورد. شکی نیست خوراکی را که می‌خورد و مصرف می‌شود و فعلاً صرف می‌شود نه آنکه تهیه کرده که صرف شود ولو سال آینده، این‌ها مؤونه است.

پس شکی نیست که مراد از مؤونه، مؤونه امسال است که خمس ندارد نه مؤونه سال دیگر، یعنی اگر مؤونه سال آینده را امسال تهیه کنیم باید خمسش را بدهیم ولو مؤونه هست. اگر دو کیسه برنج خریده، یکی برای امسال

مصرف می‌شود و دیگری می‌ماند برای سال آینده، ولو برای سال آینده مؤونه است اما چون مؤونه سال آینده است باید خمسش را بدهد چون مطلق مؤونه استثناء نشده است از سود امسال، مؤونه امسال را می‌تواند استثناء کند، مؤونه سال آینده را باید از سود سال آینده تأمین کند.

حالا آیا این مؤونه فعلیه، آیا دکان مؤونه فعلیه است یا پشتوانه مؤونه فعلیه است؟ ظرفی که انسان در خانه مصرف می‌کند خودش مؤونه فعلیه است و خوراک و لباس دیگر چیزهایی که مصرف می‌کند مؤونه است، اما دکانی که از سود این دکان این لباس و فرش و خوراکی را که مصرف می‌کند و استفاده می‌کند آیا آن هم عرفاً مؤونه است یا پشتوانه مؤونه است؟ افرادی مثل صاحب جواهر و شیخ فرموده این‌ها مثل هم می‌ماند، بالنتیجه این شخص بخواهد زندگیش را بچرخاند هم احتیاج دارد به فرش زیر پا و خوراک و لباس و هم احتیاج به یک دکانی دارد که در آن زحمت بکشد، از سودی که از آن دکان درمی‌آورد زندگیش را اداره کند و آن هم یک مصداق از مؤونه است.

کسانی که مثل صاحب عروه و معظم فرموده‌اند مؤونه خمس دارد که صاحب عروه احوط فرموده‌اند و یک عده از محشین، الأقوی والأظهر، گفته‌اند دکانی یا ماشینی که با آن رانندگی می‌کند که خرج زندگی را از آن درمی‌آورد، نمی‌گویند ماشین خرج زندگیش است، می‌گویند از ماشین خرج زندگی را درمی‌آورد یعنی سبب خرج است نه خودش مؤونه است. به طرف می‌گویند مؤونه را از کجا تهیه می‌کنی می‌گوید از ارث پدرم که آن خمس ندارد. یک نفر می‌گوید ماشینی دارم که رانندگی می‌کنم از آن مؤونه را تهیه می‌کنم پس خودش مؤونه نیست، البته نظر آقایان را بیان می‌کنم که گفته‌اند خمس دارد. گفته‌اند خود ماشین، دکان، کارخانه، خودش مؤونه نیست، مؤونه یعنی مصرف

و خرج، یعنی چیزی که معیشت انسان را اداره می‌کند، از آن معیشت اداره می‌شود نه خودش اداره معیشت است.

آقایانی هم که تفصیل قائل شده‌اند که فرموده‌اند مؤونه امسال اگر باشد یعنی یک تاکسی خریده و یک دکانی را اجاره کرده، پولی که برای اجاره دکان داده که یک ساله است، این اجاره یک ساله را می‌تواند از سود بردارد و خمسش را ندهد. چرا؟ چون این دکان جزء مؤونه حساب می‌شود. اما اگر دکان را ۵ ساله اجاره کرده است این را از سود امسال برمی‌دارد، ظاهر فرمایششان این است که آنچه اجاره امسال است خمس ندارد چون مؤونه امسال است، آنچه که مال ۴ سال دیگر است اگر حتی برنج بود و می‌خواست بخورد، خمس داشت، و مؤونه‌های سال آینده را هر چند امسال تهیه کرده خمس دارد دیگر چه برسد به پشتوانه مؤونه.

آنهایی که گفته‌اند خمس ندارد گفته‌اند چه فرقی می‌کند دکان را ۵ ساله اجاره کند یا یک تشکی می‌خرد که ۵ سال از آن استفاده می‌کند؟ چطور قالی و ظرف توی خانه و لباس اگر در حد شأنش باشد اشکالی ندارد و فرقی نمی‌گذارد که لباسی باشد که استفاده از آن یکساله تمام شود، اگر این عبا و قبا را ده سال هم بپوشد از سود امسال اگر تهیه کرده اگر بیش از شأنش باشد خمس ندارد، چرا این تفصیل را آنجا نگفتید؟

این‌ها بالنتیجه استنباط مصادیق مؤونه است که بعضی‌هایش اختلاف نظر در مصداق است و بعضی‌هایش اختلاف نظر در مفهوم مؤونه است که مسأله‌اش می‌آید و مسأله محل ابتلای زیاد است که بعضی نظرشان این است که خمس ندارد و بعضی می‌گویند خمس دارد. این اجمال اصل مسأله است.

جلسه ۲۰۷

۲۵ ربیع الأول ۱۴۲۷

رأس المال و سرمایه‌ای که مؤونه زندگی از ارباح آن سرمایه استفاده می‌شود موضوع مسأله بود که آیا این سرمایه خمس دارد یا ندارد؟ و محل خلاف بین فقهاء بود که مرحوم صاحب عروه فرمودند بنابر احتیاط وجوبی خمس دارد، جماعتی از آقایان احتیاط وجوبی را تبدیل به فتوی کردند و بعضی تفصیل قائل بودند بین سرمایه‌ای که مؤونه امسال از آن برداشت می‌کند فقط، این خمس ندارد، اما سرمایه‌ای که مؤونه سال‌ها از آن استفاده می‌شود خمس دارد.

قبل از اینکه تفصیل بین اصل سرمایه و تتمیم سرمایه که مرحوم میرزای قمی و شیخ انصاری و فقیه همدانی مطرح فرموده‌اند که توی عبارتی که دیروز از رساله صاحب جواهر و شیخ و میرزای بزرگ وارد بود را باید بحث مستقلی کنیم که قبل از آن ذکر شده که سرمایه خمس نداشته باشد. البته بحث راجع به سرمایه‌ای است که برای زندگی محتاج به ربح آن سرمایه است، نه یک تاجر میلیونی که میلیون‌ها پول دارد و با آن تجارت می‌کند. کسی نگفته

آن خمس ندارد. بحث این است که آن کسانی که کاسب و ضعیف هستند و از ارباحش یک پولی جمع کرده با این پول ماشین خریده با آن زندگی را اداره می‌کند یا یک دکان خریده و یا اجاره کرده و زندگی شخصی‌اش را اداره می‌کند. آیا پول این ماشین و دکان خمس دارد یا نه؟ سرمایه‌ای که در مؤونه زندگی، شخص محتاج است به ارباح آن سرمایه است. در اینجا دو وجه ذکر شده و یا ممکن است که ذکر شود که بگوئیم سرمایه خمس ندارد:

۱- گفته‌اند روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام سؤال شده از خمس، سؤال کرده‌اند که خمس چه را باید بدهیم؟ ائمه اسم سرمایه را نیاورده‌اند، گفته‌اند باید از ارباح خمس بدهید. ربح که از هوا نمی‌آید، از یک سرمایه‌ای می‌آید اما اینکه ائمه علیهم‌السلام ذکر فرموده‌اند که در سرمایه هم خمس هست، این ظهور دارد در اینکه در سرمایه خمس نیست، من جمله این روایات که دو روایت است: یکی روایت اکرار که تکه شاهدین را می‌خوانم و دیگری روایت یزید است. روایت اکرار همان است که به حضرت عرض کرد که: رجل اصاب من ضیعتہ مائة کُر (کُر گندم یا جو و بعد گفت آن‌ها را مصرف چه و چه کرد) و بقی فی یدہ ستون کُرًا ما الذي یجب لک من ذلک وهل یجب لاصحابه به من ذلک علیه شیء (به حضرت هادی علیه‌السلام عرض کرد که چه بر شما واجب است که بدهد، آیا باید به شیعیان هم چیزی بدهد؟) فوق الکلیله: لی منه الخمس مما یفضل من مؤونته. حضرت فرمودند آن ضیعتہ هم خمس دارد. اگر خمس داشت حضرت می‌فرمودند هم اضافه از ۶۰ کُر خمس دارد و هم خود ضیعه، چون ضیعه رأس المالش بوده است. روایت دوم روایت یزید، کتبت جعلت لک الفداء تُعلمین ما الفائدة؟ وما حدّها؟ رأیک أبقاک الله أن تمنّ علیّ بیان ذلک لکی لا اکون مقیماً علی حرام لا صلاة لی ولا صوم. فکتب الکلیله: الفائدة مما یفید الیک (مرحوم

فیض کاشانی در تعلیق بر این روایت در وافی فرموده‌اند: فاده الفائدة أي حصلت، یعنی آن چیزی که بدست می‌آید. ج ۱۰ ص ۳۱۰. الفائدة مما یعید الیک فی تجارة من ربحها وحرث بعد الغرام (زرع بعد از اینکه خرج زراعت را که کردی برداری، بقیه خمس دارد) أو جائزة. حضرت نفرمودند زمینش هم خمس دارد و نفرمودند، رأس المالش هم خمس دارد. این دو روایت در وسائل، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، روایت اول ح دوم و روایت دوم ح ۷.

خلاصه گفته‌اند روایاتی که معصومین علیهم السلام خمس فوائد را ذکر فرموده‌اند اشاره نکرده‌اند که سرمایه‌اش هم خمس دارد گفته‌اند سود تجارت نگفته‌اند سرمایه تجارت و این ظهور دارد در اینکه سرمایه خمس ندارد.

اگر ما باشیم و همین آیا ظهور عقلانی هست؟ سؤال کرده که فایده‌ای که باید خمسش را بدهم چیست؟ و یا اولی از حضرت سؤال کرد که ۶۰ کُر فایده پیش من چقدر باید خمس دهم. سؤال نکرد که زمین هم خمس دارد یا نه تا حضرت بگویند نه. سؤال نکرده بود تا یترک الجواب ظهور داشته باشد. توی جواب‌های امام هم یک ادوات حصری نیست که ظهور در نفی خمس در سرمایه داشته باشد. یا محرز است که ظهور ندارد و یا لا اقل من الشک، اگر شک کردیم عمومات الفوائد آن را گرفته، حضرت مصادیق ذکر کرده‌اند. حالا با این مصادیقی که حضرت در روایت دوم فرموده‌اند: الفائدة مما یفید الیک اگر بنخواهیم بگوئیم "ال" ظهور در حصر دارد، فی تجارة من الربح وحرث من الغرام أو جائزة. همین چیزهاست و بقیه خمس ندارد؟ آیا می‌شود استظهار کرد؟ نه. یعنی عقد السلب باید داشته باشد که غیر از این‌ها خمس ندارد. این عقد السلب ندارد، یا ادوات سلب می‌خواهد و یا در سؤال آمده باشد و حضرت

ساکت شده باشند تا ظهور داشته باشد. اگر ما بودیم و همین مقدار، ظهور ندارد و نمی‌شود روی آن ظهور اعتماد کرد والا در ابواب مختلفه فقه از این چیزها خیلی داریم. بالتیجه یا ما باید ادات حصر داشته باشیم که یک منطوق و یک مفهوم دارد، ظهور در این دارد و نفی می‌کند و عقد السلب دارد یا غیر ادات حصر، اما ظهور در عقد السلب داشته باشد، مفهوم لقب نباشد که حجیت ندارد. با اینکه لقب گاهی مفهوم دارد اما بعنوان مطلق حجیت ندارد مگر روی قرائنی مفهوم استفاده شود. در ما نحن فیه قرائن نداریم بلکه عمومات فوائد می‌گیرد به دلیل اینکه روایات دیگر چیزهای دیگر را ذکر کرده‌اند.

اگر ما باشیم و این وجه نمی‌تواند حجت باشد برای ما که سرمایه خمس ندارد.

وجه دیگر برای اینکه بگویند سرمایه خمس ندارد قاعده لو کان لبان است. که گفته‌اند این قاعده سه شرط دارد: ۱- باید مسأله محل ابتلاء عموم باشد. ۲- مغفول عنها باشد برای غالب مردم. ۳- بالخصوص دلیلی نداشته باشد. در ما نحن فیه ممکن است گفته شود که هر سه این‌ها هست اما اینکه مسأله محل ابتلاء عموم است، بله غالب کسبه و افرادی که یک فوایدی دارند، اینطور نیست که فائده بدون سرمایه آمده باشد و کسی به او هدیه داده باشد یا جائزه باشد، نه، فائده غالباً از سرمایه می‌آید، یک سرمایه‌ای است که موجب فائده می‌شود، یا تجارت یا صناعت و یا امثال این‌هاست که هر کدام یک سرمایه‌ای دارد.

شرط دوم: غفلت غالب المکلفین از اینکه سرمایه خمس دارد.

شرط سوم این است که بالخصوص ذکر نشده که سرمایه خمس دارد.

پس قاعده‌اش این است که بگوئیم سرمایه خمس ندارد روی قاعده لوکان لبان. پس اگر خمس واجب بود، قاعده‌اش این بود که معصوم ذکر کنند چیزی را که مردم غافل هستند و اگر ذکر نشد معلوم می‌شود که همچنین حکمی نیست. اما چیزی که هست در ما نحن فیه به نظر می‌رسد که مصداق لوکان لبان نیست. چرا؟ چون اینکه محل ابتلای عموم است قبول، و شرط آخر اینکه بالخصوص ذکر نشده قبول، اما **مما یغفل عنه غالب الناس**، محرز نیست والا قاعده‌اش بود که خیلی چیزها که فقهاء گفته‌اند یا مشهور گفته‌اند یا اجماعی است که در آن خمس هست و بالخصوص در ادله وارد نشده بگوئیم خمس ندارد. یکی اش محقرات است مثل ۱۰۰ تومان، یک عدد سیب، یک مشت گندم، غالب مردم مورد ابتلائشان هست و غافل هم هستند که یک مشت گندم چیست که خمسش را بدهم؟ بالخصوص هم دلیل ندارد که محقرات هم خمس دارد، غیر ما أفاد الناس من قلیل أو کثیر که سندش محل اشکال است نزد ارباب دقت در سند، گرچه ما سندش را قبول داریم. آیا می‌گوئیم به قاعده لوکان لبان، خمس در غیر محقرات است با اینکه یک روایت هم دارد که چیزهای بزرگ که فقهاء هم همانجا فرموده‌اند که مخصوص چیزهای بزرگ نیست چون آن روایت عقد السلب ندارد، آنجا مفهوم لقب است، **مما یغفل عنه غالب الناس**.

و همینطور خمس در اموال اطفال که محل ابتلاء است. خیلی اوقات اطفال اموالی دارند که قبلاً پدر مرده به او ارث رسیده یا هدیه داده‌اند که ملکش است، آیا خمس دارد که مشهور غافل شده‌اند که خمس دارد گرچه محل خلاف است. آیا می‌شود به قاعده لوکان لبان بگوئیم که بر اموال اطفال خمس نیست و بر اموال مجانین خمس نیست و بر اموال غیب خمس نیست؟

همه این‌ها محل ابتلای عمومی بوده و یغفل عنه غالب الناس، اگر عمومات گرفت، یغفل از این خصوص کاشف عقلائی نیست و هكذا فی الأكثر من الشأن، اینکه تقریباً متسالم علیه بین فقهاست که هیچ دلیل خاص ندارد. اگر کسی بیش از شأن خودش منصرف کرد، این مؤونه کرده اولاً محل ابتلاء خیلی‌ها هست که بیش از شأنش می‌خواهد پز دهد و خودنمائی کند، خانه آن چنانی می‌خرد و یا لباس آن چنانی می‌پوشند. فقهاء می‌گویند اگر بیش از شأن باشد خمس دارد. محل ابتلاء هست و دلیل خاص هم ندارد که مؤونه قدر شأن خمس ندارد اما اگر بیش از شأن شد خمس دارد، دلیل خاص ندارد، پس باید بگوئیم اگر بیش از شأن بود چون الخمس بعد المؤمنه، این هم مصرف کرده، چرا فقهاء می‌گویند اگر بیش از شأن شد خمس دارد. یا صرف اسراف و تبذیر می‌شود. یا متدین است ولی غافل است که اسراف است یا تبذیر است. اسراف آن است که اصلش درست است ولی زیاده‌اش درست نیست. تبذیر آن است که اصلش درست نیست. اسراف این است که بجای یک بشقاب دو بشقاب می‌خورد که تخمه می‌کند. آن بشقاب دوم اسراف است. یکوقت جلوی گربه اضافه غذاها را می‌ریزند این می‌آید یک مرغ می‌خرد و جلوی گربه می‌اندازد که این تبذیر است چون مرغ مال خوردن بشر است جلوی حیوان نمی‌اندازند. خیلی‌ها اسراف و تبذیر می‌کنند و غافلند که اسراف و تبذیر است.

ممکن است متدین هم باشد اما غفلت سبب نیست که خمس نباشد. اگر غفلت قصوری باشد حکم تکلیفی نیست چون خلاف عدل است، اما حکم وضعی که هست و ورثه‌اش بعد باید بدهند. اگر بدانند در این اموال اینطور چیزها هست، چون در مالی که اسراف و تبذیر کرد. خمس بوده به ذمه‌اش

آمده، نداده، جزء دیونش می شود.

وهكذا صرف در محرمات کرده است، یک مسلمانانی هستند که ملتزم نیستند که به حلال عمل کنند و در محرمات مصرف می کنند. معاملات محرمة و صرف در حرام و فساد و سر سال هم خمس می دهد می بیند چه مانده خمس می دهد، همان مصاریفی که در حرام صرف کرده را هم باید خمس دهد. آیا قاعده لوکان لبان در همه اینها هست و صغری دارد؟ هم مردم از آن غافلند و هم محل ابتلای عموم است و هم بالخصوص ذکر نشده است در ادله. قاعده لوکان لبان صغری ندارد. یعنی این غفلت یا غفلت تقصیری است و یا اگر غفلت هست قصوراً برای قلیل غفلت هست نه برای معظم، پس عدم ذکره بالخصوص کشف نمی کند عن عدم الحکم فیه. پس قاعده لوکان لبان اگر کبرایش را قبول کردیم که قبول داریم اگر شروطش تام باشد، در ما نحن فیه نسبت به سرمایه کامل نیست. یعنی از این نمی شود کشف کرد که سرمایه خمس ندارد.

پس ما باشیم و این دو وجه، انصافاً نمی تواند حجت باشد برای انسان. حالا ممکن است یک کسی بین خود و خدا اینطور استفاده کرده باشد اما به نظر نمی رسد که کافی باشد.

اینجا چند فرع هست که متعرض شده اند و چون محل ابتلاء است متعرض می شوم: ۱- اگر یک فقیهی شک کرد که آیا سرمایه خمس دارد یا نه؟ چون فقهاء دو قسم شده اند، یک عده همین دلیلها را دیده اند و می گویند خمس دارد و یک عده گفته اند خمس ندارد این فقیه متحیر شد که آیا مقتضای ادله این است که حجت تام است بر وجوب خمس یا حجت تام است بر عدم خمس به رأس المال؟ اگر شک کرد مقتضای قاعده چیست؟

قاعدہ اش این است کہ بگوئیم خمس دارد. چرا؟ چون بحث در این نیست کہ سرمایہ از ربح گیر آمدہ چون فرض اینجاست، تجارت کردہ سود کردہ، این سود را خرج نکردہ، سرمایہ کردہ کہ از سود آن زندگیش را ادارہ کند. پس فایده بودہ، اگر شک کردیم کہ آیا سرمایہ خمس دارد یا نہ، این فایده ای کہ آن را سرمایہ کردہ است، آیا مؤونۃ أم لا؟ فقہائی کہ گفتہ اند خمس ندارد و گفتہ اند مؤونہ است، و از الخمس بعد المؤونۃ، این ہم یکی از مصادیقش است، اگر شک کرد کہ مصداق مؤونہ است، معنایش این است کہ عام محرز است، مصداقیت فرد برای عام مسلم است، شک در مصداقیتش در مخصص است کہ مؤونہ باشد، اصل عدم کونہ من المؤونہ است. باید خمس سرمایہ را بدهد.

حالا اگر فقیہی شک کرد، حکم این شک چیست؟ عام الفائدۃ این را گرفتہ و سرمایہ را از سود بدست آورده و در فائدہ خمس هست، شک در اینکه سرمایہ خمس دارد یا نہ، معنایش این است کہ هل رأس المال مؤونۃ تا خمس ساقط شدہ باشد یا لیس من المؤونۃ تا خمس بر آن باشد؟ مقتضای مصداقیۃ هذا الرأس المال للعام کہ فائدہ باشد والشک فی مصداقیته للنخاص، چه خاص مجمل باشد و شبہہ مفہومیہ باشد و چه خاص مبین باشد و شبہہ مصداقیہ صدق خارجی باشد، بالنتیجۃ خمس در این سودی کہ شخص کرد آمد، فقیہ شک می کند کہ آیا این خمس ساقط شد بحساب اینکه مؤونہ است یا نہ، شک در سقوط جای اصل عدم سقوط است، شک در ثبوت خمس نیست تا اینکه بگوئیم اصل عدم ثبوت خمس است. نظیر این مسألہ را در کتاب زکات عروہ دیدم، در باب زکات غلات مرحوم صاحب عروہ ذکر کردہ اند کہ آنجا ہم دلیل خاص ندارد. در زکات، فصل زکات غلات مسألہ

۲۳، إذا شك في كون شيء من المؤمن أم لا؟ در زکات مؤونه زندگی استثناء نیست، خرجی که برای تحصیل زراعت و اینها کرده آن استثناء است. گندمی که کاشته چقدر بوده، زمینی که برای گندم کاشته استثناء می شود بقیه اش اگر در حد نصاب بود زکات دارد. اگر چیزی را شک کرد که آیا مؤونه زراعت صدق می کند یا نه؟ فرض کنید بنا بوده که شب سر زراعت بماند تا رسیدگی به آبرسانی و دیگر امور و نگهداری شود اما می ترسیده لذا یک شخصی مسلح را اجاره کرده که هر شب تا صبح نگهداری دهد و شک می کند که خرج این آدم مسلح چون برخلاف متعارف بوده که استخدام شود آیا مؤونه است یا نه؟ ایشان فرموده اند حساب نمی شود و معظم هم حاشیه نکرده اند و بعضی هم که حاشیه کرده اند که بحسب منها، این تمسک عام در شبهه مصداقیه است. وقتیکه من نمی دانم که این مؤونه أم لا؟ مؤونه خمس ساقط است، وقتیکه ندانیم قاعده اش این است که ساقط نیست. چون باید محرز باشد که مؤونه و موضوع محرز باشد تا حکم سقوط خمس بر آن بار شود.

جلسه ۲۰۸

۲۶ ربیع الأول ۱۴۲۷

راجع به اینکه سرمایه خمس دارد یا نه، سه تا از چهار صحاح علی بن مهزیار که سابقاً گذشت ظهور دارد که زمین که غله از آن برداشت می‌شود و ضیعه هم خمس دارد که خودش سرمایه است که در آن زراعت می‌کنند، زمین سرمایه و زراعت سود است. این‌ها را می‌خوانم که خودش می‌تواند برای ما دلیل باشد که سرمایه بنفسها خمس دارد مضافاً به صحبت‌های گذشته:

۱- صحیح‌ه علی بن مهزیار که طولانی بود از حضرت جواد علیه السلام که حضرت در آن اشاره فرمودند که امسال (سال ۲۶) سال آخر عمر من است که فرمودند: **فأما الذي أوجب من الضياع والغلات**، شاهد سر کلمه ضیاع است، ضیاع جمع ضیعه است، ضیعه همانطوری که لغویین نوشته‌اند. مجمع البحرین گفته است: **والضيعة بالفتح والسكون، العقار والأرض المغلّة**. عقار یعنی زمین و زمینی که خالی باشد به آن ضیعه نمی‌گویند. زمینی که غله‌دار است به آن ضیعه می‌گویند آنوقت حضرت جواد علیه السلام فرمودند: **فأما الذي أوجب بر شيعه من الضياع والغلات**. پس هم ضیاع خمس دارد و هم غلات. اگر بنا بود سرمایه

خمس نداشته باشد بنا بود که زمین خمس نداشته باشد، ضیعه که زمین مزروع است و واو هم ظهور در مغایرت ما بعدها لما قبلها دارد و متسالم علیهاست. و فقهاء در ابواب مختلفه، احکام شرعیه مبنی بر این می کنند. ضیاع و غلات بخواهیم بگوئیم این واو عطف تفسیری است و مراد از ضیاع حاصل صیغه است نه خود صیغه، این اعمال دو مجاز است بدون قرینه، هم واو در عطف تفسیری بودن قرینه می خواهد و خلاف اصل است چون ظاهر واو مغایرت است. اگر کسی گفت جانی زید و ابن عمرو، این ظهور دارد که ابن عمرو یکی دیگر غیر از زید است نه همان زید است که کنیه اش این عمرو است و کتب بلاغت و اصول هم این را متعرضند. پس ظاهر ضیاع و غلات این است که هر دو خمس دارد نه فقط غله که زراعت است، زمینش هم خمس دارد. این سه روایتی که می خوانم هر سه اش در وسائل ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۸، ح ۳ - ۴ - ۵ است.

دوم: صحیحه اخری از علی بن مهزیار: کتب الیه (برای حضرت هادی علیه السلام اقرأني علي كتاب ابيك (برای امام هادی علیه السلام نوشت که علی بن مهزیار نامه پدرتان حضرت جواد علیه السلام را برای من خواند) فيما أوجب علي أصحاب الضياع، فاختلف من قبلنا في ذلك فقالوا يجب علي الضياع الخمس بعد المؤونة مؤونة الضيعة وخراجها، لا مؤونة رجل و عياله. فكتب علیه السلام وقرأه علي بن مهزیار: عليه الخمس بعد مؤونته و مؤونة عياله و بعد خراج السلطان. شاهد سر این است که در سؤال از حضرت هادی علیه السلام اسم ضیاع الخمس آمده، حضرت هادی علیه السلام در جواب نفرمودند: نه خود ضیعه خمس ندارد تقریر فرمودند که دارد. یعنی بنا کردند بر سؤال که آیا بر ضیعه خمس هست فرمودند: مؤونته مؤننه خود شخص و عائله اش خراج سلطان است نه فقط مؤونه خود ضیعه و

زمین خودش خمس نداشت چون رأس المال است، با اینکه سائل در سؤال آمده بود، فقالوا يجب على الضیاع الخمس، قاعده‌اش این بود که حضرت بگویند خمس ندارد و حاصلش که زراعت باشد خمس دارد. و اگر هم بخواهیم بگوئیم مراد سائل که نوشته فقالوا يجب على الضیاع، مراد سائل و شیعه‌هایی که ضیاع گفته‌اند مرادشان حاصل ضیاع است و تأویل است که خلاف ظاهر است.

روایت سوم: صحیحہ علی بن مهزیار از حضرت جواد علیه السلام بواسطه ابی علی بن راشد، تکه شاهد را می‌خوانم، قال (حضرت جواد علیه السلام فرمودند: يجب عليه الخمس، فقلت ففي أي شيء؟ فقال علیه السلام: في امتعتهم و ضیاعهم).

روایت سوم را شیخ طوسی در تهذیب و استبصار در هر دو نقل فرموده و صاحب وسائل هم از محمد بن حسن الطوسی در تهذیب و استبصار نقل کرده فقط نسخه وسائل یک اشتباه دارد، صاحب وسائل همین روایت را از دو کتاب نقل کرده، آنکه من خواندم فی امتعتهم و ضیاعهم، هم در استبصار و هم در تهذیب اینگونه است، صاحب وسائل ظاهراً سهو قلم بوده از طرف ایشان یا کتاب نقل کرده فی امتعتهم و ضیاعهم. مصدر اصل که استبصار و تهذیب باشد اینطور نقل کرده. صاحب وسائل در باب ۸ ح ۳ و در دو کتاب استبصار و تهذیب چاپ قم، تهذیب ج ۴ ص ۱۲۳ ح ۱۰، استبصار ج ۲ ص ۵۵ ح ۴.

اگر ما بودیم و این روایت و چیز دیگری نداشتیم قاعده‌اش این بود که بگوئیم سرمایه هم خمس دارد، چون کلمه فوائد که می‌گیرد سرمایه را، و اگر شبهه شد که آیا مؤونه و سرمایه‌ای که محتاج الیهاست را شامل می‌شود یا نه؟ حضرت تصریح کردند که ضیاع هم خمس دارد. مگر اینکه ضیاع را تفسیر به حاصل ضیاع و یا واو را عطف تفسیری بگیریم که خلاف ظاهر مجاز است.

این هم یک مطلب که مؤید قول صاحب عروه و بعدی‌ها می‌شود که سرمایه خودش خمس دارد و مؤونه نیست، مؤونه آن چیزی که صرف می‌شود بر خود شخص، خانواده‌اش، نه اینکه مصرفش را از او درمی‌آورد.

تممه دیگر که از مسائل محل ابتلاء است که ظاهراً صاحب عروه متعرض نشده‌اند و من به این مناسبت عرض می‌کنم و آن این است که مؤونه خمس ندارد، آنوقت این مؤونه‌ای که صرف می‌شود باید صرف حرام نکرده باشد، اسراف و تبذیر نباشد و دیگر اینکه در حد شأنش باشد، بیش از شأنش نباشد و اگر بود اضافه بر شأنش را باید خمس بدهد. در این تتمه صحبت این است که در موارد شک که شک می‌کند آیا بیش از شأنش است یا نه؟ و خیلی این اتفاق پیش می‌آید. شخص به سفر می‌رود می‌تواند با ماشین، قطار یا هواپیما برود و کسانی هم هستند که شأنشان این است که با هواپیما بروند، اما اگر کسی یقیناً شأنش نیست که با هواپیما برود و اگر کسی بشنود می‌گوید: چه عجب، یعنی بیش از شأنش بوده و یک سومی هم هست که شک می‌کند که آیا شأن من بود که با هواپیما سفر بروم یا نه؟ اگر شأنش نباشد ولو خرج کرده ولی باید خمسش را بدهد. اگر شک کرد و یا اگر شک کرد که آن خرجی که کردم حلال بود یا حرام، اسراف بود یا نه؟ یک وقت مسلم است که اسراف بود و حرام بوده که باید خمسش را بدهد هر چند که بعضی در حرمت اسراف مناقشه کرده‌اند یا آیا این مصداق تبذیر هست یا نه؟

در مواردی که شک می‌شود که مؤونه فعلیه که صرف شده آیا بیش از شأنش بوده یا نه؟ آیا در حرام مصرف شده یا نه؟ در اثناء سال مصرف شده یا بعد از سال مصرف شده بوده؟ چون اگر از سود پارسال، امسال خرج بکند، ولو در حد شأنش بوده و در حلال مصرف شده، باید خمسش را بدهد چون

سر سال که شد بر اضافه از مؤونه سال گذشته خمس است این سه قسم شک حکمش چیست؟

ما اینجا دو چیز داریم: ۱- همینکه گذشت و تقریباً متسالم علیه بود غیر از ظاهراً ابن ادریس که گذشت و صحبت شد، بالنتیجه در عصور متأخره از محقق به اینطرف متسالم علیه بین آقایان است که هر چه که دست انسان می آید همان وقت $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، اگر در اثناء سال، در حد شأن، در حلال مصرف شد از آن مقدار خمس ساقط می شود، اگر نشد، سر سال همان خمسی که اول سال روی این پول آمده واجب می شود که بدهد. جواز تأخیر است نه اینکه سر سال خمس واجب می شود. پس هر چه که گیر این شخص آمده بر تمامش خمس آمده و باید ببینیم چقدرش مسلماً خمس ساقط شده، آن خمس ندارد، مشکوک خمس دارد، شک می کند قدر شأن بوده، اسراف یا تبذیر بوده، مقداری که احتمال می دهد که اسراف و تبذیر بوده باید خمس بدهد. چون خمس آمده شک می کند که آیا در اثناء سال خورده یا بعد مصرف کرده، باید خمس دهد. فقط ما اینجا یک چیز داریم و آن اصل صحت است که جلوی خمس را می گیرد. باید ببینیم کجا اصل صحت جاری است؟

اصل صحت را توی اصول بمناسبت استصحاب، آخر استصحاب بحث می کنند که مرحوم شیخ هم در رسائل دارند و صاحب کفایه در کفایه دارند و آقایان هم کمابیش مستحضر شاید باشند، یک خلاف است که آیا اصل در شأن دیگری جاری است یا در خود انسان هم جاری است؟ یعنی اگر من در گذشته کار خودم شک کردم که آیا صحیح بود یا نه، آیا اصل صحت جاری می کنم یا نه؟ مشهور این است که جاری است و من هم از ادله برداشتم این است که جاری است، ولو محل خلاف است و جماعتی قبول ندارند. چون در

روایت دارد که وضع امر أخیک علی أحسنه، احمّل فعل أخیک علی سبعین محمل، أخیک دارد که اینها بحث مفصلی است که شیخ در رسائل متعرضند و مکرر آمده است. اگر بگوئیم اصل صحت در فعل انسان جاری نیست که تمام مشکوکات خمس دارد. چرا؟ چون خمس آمده و قدر متیقن از سقوط خمس آن است که محرز باشد که قدر شأن است. اگر یک عبا خریده ۱۵ هزار تومان، شک می‌کند که آیا بیش از ۱۰ هزار تومان شأنش هست یا نه؟ احتمال می‌دهد که شأنش باشد یک عده به او می‌گویند وسوسه نکن شأنت است. اما اگر شک کرد آن ۵ هزار تومان را باید خمس دهد. چرا؟ چون این ۱۵ هزار تومان که بدستش آمد، خمس در آن آمد، آن مقداری که قدر شأن است اگر صرف شد ساقط می‌شود و آنکه برای خودش متیقن است که قدر شأنش است ۱۰ هزار است نه ۱۵ هزار و در فعل خودش هم اصل صحت که جاری نیست بنابر اینکه اصل صحت جاری باشد.

پس بنابر اینکه اصل صحت در فعل انسان جاری نیست تمام مشکوکات را باید خمس دهد و اگر شک کرد فلان مصرفی که کرده حلال بوده یا حرام، آن مقدار مسلم که حلال بوده ساقط است و آن مقداری که مسلم بوده در اثناء سال بوده خمسش ساقط است نه بقیه. اما اگر گفتیم اصل صحت در فعل انسان جاری است که مشهور بین متأخرین والمنصور عندی همین است. این سه تا فرق می‌کند.

اصل صحت نمی‌گوید این قدر شأن بوده و بیش از شأن نبوده، می‌گوید بگو من کار حرام نکرده‌ام، شأن و بیش از شأن هر دو حلال است، حرام که نیست، یعنی اگر کسی شأنش عبای ۱۰ هزار تومانی است و عبای ۴۰ هزار تومانی پوشید آیا حرام است؟ نه. اصل صحت می‌گوید بگو من کار حرام

نکرده‌ام. پس اگر شک در اکثر از شأن بود، اصل صحت جلوگیری را نمی‌گیرد. اما در دو مورد دیگر، اما موردی که احتمال حرمت نسبت به گذشته دهد، بلکه اصل صحت جلوگیری را می‌گیرد که بگو کار حرامی نکرده‌ام، در جائی که شک می‌کند که فلان مصرفی که کرده آیا حلال بوده یا حرام و قاعده‌اش این است که آن مشکوک که خمس در آن آمده آیا ساقط شد یا نه در مرحله سبب، اصل صحت می‌گوید بگو من حرام انجام نداده‌ام، پس اگر حلال بود خمس ندارد و ساقط است.

و اما مسأله سنه، بنابر اینکه اگر شک کرد فلان خرجی که کرده و حلال هم بوده و در حد شأنش بوده آیا قبل از سر سال یا بعد از سر سال بوده، قبل از سر سال بوده خمس ندارد و اگر بعد از سر سال بوده باید خمس می‌داده، اگر برگشت این شک به شک در حرام است یعنی احتمال می‌دهد و متوجه بوده سر سال را، یا اگر هم متوجه نبوده، عن تقصیر متوجه نبوده، اگر این احتمال را بدهد، خمس ساقط نیست. چرا؟ چون خمس آمد، شک در سقوطش است، اما اگر نه، احتمال می‌دهد که کار حرام نکرده باشد، یعنی احتمال می‌دهد اگر هم بعد از سال بوده معذور بوده از این تصرف، اگر احتمال داد اصل صحت می‌آید و می‌گوید چیزی به ذمه‌ات نیست پس شک در اینکه این مؤونه قبل از سر سال بوده تا خمس ساقط باشد یا بعد از سر سال تا خمس ساقط نباشد، اگر اصل صحت در آن جاری است مشکوک خمس ندارد و اگر اصل صحت جاری نیست خمس دارد.

جلسه ۲۰۹

۲۷ ربیع الأول ۱۴۲۷

تابع عرض دیروز، شخصی تصرف در مالی کرده و در مؤونه صرف کرده و حلال هم بوده و بیش از شأنش نبوده ولکن شک می‌کند که آیا قبل از سر سال خمسی این تصرف را کرده که خمس ساقط شده یا اینکه بعد از سر سال خمسی بوده که خمس ساقط نشده بوده. راجع به این مجماً دیروز عرض کردم، این تفصیل هست بر حسب اختلاف نظر در اینکه خمس متعلق است به مال علی نحو الاشاعة أو علی نحو الكلّي فی المعین أو علی نحو آخر؟ معروف بین فقهاء این دو قول است: یکی اینکه علی نحو الكلّي فی المعین است و دیگر اینکه علی نحو الاشاعة است که خود صاحب عروه و محشین هم در این مختلفند که از ادله برمی‌آید که از کدام قسم است؟ اگر علی نحو المشاع باشد، تصرف در آن قبل از اخراج خمس مطلق جائز نیست چون مشاع ذره ذره شریک دارد، اما اگر علی نحو الكلّي فی المعین باشد که صاحب عروه نظرشان این است که علی نحو الكلّي فی المعین است که به نظر می‌رسد که علی نحو الاشاعة باشد که وجه هر دو قول یا اقوال دیگر می‌آید و آثار عملی

متعدده‌ای دارد. اگر علی نحو الکلی فی المعین باشد، تا حد چهار خمس می‌تواند قبل از دادن خمس تصرف کند. کسی که ۱۰۰ کیلو برنج دارد. هر یک یک برنج‌ها - آن مال ارباب خمس است یا نه ۲۰ کیلو در این ۱۰۰ کیلو مال ارباب خمس است. اگر گفتیم علی نحو الاشاعه است کما لعله هو الأصح، یک برنج‌ها را حق ندارد تصرف کند، اول باید خمس بدهد، لا یحل له حتی یصل إلینا حقنا که مسأله محل خلاف است. خوب اگر تصرف کرده باشد در این مال قبل از سر سال که مؤونه مسقط خمس است اما اگر تصرف بعد از سر سال باشد حرام است، ولو بنا دارد خمس دهد، چون یک یک برنج‌ها - آن متعلق ملک دیگری است، اما اگر علی نحو الکلی فی المعین باشد، این شخص حق دارد از ۱۰۰ کیلو برنج قبل از اینکه ۲۰ کیلو خمس را بدهد تا ۸۰ کیلو تصرف کند بدون اذن و اجازه.

حالا اگر شک کرد آمده که تصفیه حساب کند، نسبت به بعضی از اموال تصرف در اثناء سال بوده که مؤونه بوده، بعضی مسلماً بعد از سال بوده حتی اگر مؤونه بوده خمسش ساقط نیست، نسبت به بعضی از تصرف‌ها می‌گوید یادم نیست که قبل از سر سال مهمانی کرده بودم یا بعد از سر سال، اگر گفتیم علی نحو الاشاعه است که تصرف بعد از سر سال مطلقاً حرام است. اصل صحت جلوی حرام را می‌گیرد و می‌گوید حرام نکرده، اما اگر گفتیم علی نحو الکلی فی المعین است که نظر صاحب عروه و جماعتی بر این است، نسبت به مقدار تا حد چهار پنجم تصرف حرام نبود حتی بعد از سر سال، اگر قبل از سر سال بوده که مسقط خمس هم بوده، اگر بعد از سر سال بوده، تصرف جائز بوده فقط مسقط خمس نبوده و اصل صحت کارگر نیست، اصل صحت در جایی کارگر است که امر دائر بین حرام و حلال باشد تا اصل صحت

بگوید حرام نکرده‌ای، اما اگر امر دائر بین حلالین است، حلالی که در سال بوده و مسقط خمس است و حلالی که بعد از سال بوده و غیر مسقط للخمس، اصل صحت نمی‌گوید مسقط خمس است یا نه اصل صحت می‌گوید کار حرام انجام نداده و اگر شخص نسبت به خودش، اصل صحتی که شما برای آن کسی که به شما رجوع می‌کند جاری می‌کنید اینطوری است. یا آن شخص اصل صحت را نسبت به خودش بنابر جریانش در اعمال خود شخص جاری می‌کند، اصل صحت نمی‌تواند بگوید این قبل از سال بوده یا بعد از سال بوده چون هر دو حلال است.

پس بنابر کلی فی المعین بودن تا مقدار چهار پنجم تصرفش جائز بوده، بله اگر کل را تصرف کرده نسبت به آن ^۱ اینجا تصرفش حرام است چه در اثناء سال یا بعد از سال بوده و اینجا اصل صحت نسبت به آن ^۲ جاری نیست، چون اگر در اثناء سال بوده مسقط خمس است و تصرف جائز، بعد از سال مسقط خمس نیست و تصرف جائز، امر دائر بین جائزین می‌شود نسبت به چهار پنجم، نسبت به مقدار خمس هم امر دائر بین حلال و حرام می‌شود و اصل صحت جاری است. خلاصه فرق می‌کند علی المبانی که قول به اشاعه بگوئیم یا قول فی الکلی المعین بگوئیم. بله یک ثمره مهمه دیگر دارد و آن این است که یک خلافی است که آیا اصل صحت، اصل عملی است که مثبتاتش حجت نیست، یا اماره است که بنابر مشهور امارات ولو غیر قولیه، مثبتاتش حجت است. اگر گفتیم اماره است که بعید نمی‌دانم که اماره باشد که باز محل خلاف است و غیر مشهور قائلند به اینکه اصل صحت اماره است. اگر گفتیم اصل اماره است که لوازش هم معتبر خواهد بود. اما اگر گفتیم اصل صحت، اصل عملی است نه اماره، همانطور که شیخ و صاحب کفایه و

آقا ضیاء و شاید مشهور بین اصولیین باشد که اصل است نه اماره، یعنی اصولیین از شیخ انصاری به اینطرف. اگر گفتیم اصل است نه اماره، آنوقت مثبتاتش حجت نیست، وقتیکه مثبتاتش حجت نبود بنابراین حتی در جائی که اصل صحت جاری شود، اصل صحت می‌گوید این آقا حرام نکرده، این برنج‌هایی که خورده حرام نبوده اما نمی‌گوید برنج‌ها حرام نبوده، مقتضای استصحاب خمس این است که خمس به گردش باشد. چون احراز مؤونه بودن می‌خواهد برای اسقاط خمس و احراز مؤونه بودن در اثناء سال و فرض این است که محرز نیست، از اینطرف می‌گوید تصرف صحیح است از آنطرف می‌گوید خمس ساقط نیست، بنابر قول به کلی معین در آن چهار پنجم گیری ندارد، اما بنابر اشاعه گیر پیدا می‌کند و این تعارض اصلین است و کم له من نظائر. مگر اصل عدم استصحاب عدم حصول طهارت از حدث و استصحاب طهارت ید را جاری نمی‌کنیم با اینکه کسی که وضوء گرفته با آب مشتبه در اطراف شبهه محصوره، می‌گوئیم هم دست و صورتش طاهر است و هم وضوء ندارد. با اینکه علم اجمالی هست در بطلان احد الأصلین. اگر آب طاهر بوده که رفع حدث کرده و دستش هم طاهر است، اگر آب نجس بوده، رفع حدث نشده و دستش هم نجس است. چطور در آنجا می‌گویند هم استصحاب طهارت خبثی ید و وجه جاری است و هم استصحاب عدم طهارت حدث. این شخص قبل از وضوء گرفتن با آب مشتبه به نجس در شبهه محصوره محل ابتلاء منجز واقع محتمل قبل از اینکه وضوء بگیرد هم طهارت از حدث نداشت و هم دست و صورتش طاهر بود، طاهر از خبث بود. حالا که با این آب وضوء گرفت اگر این آب واقعاً طاهر بوده، هم با وضوء شد و هم دست و صورتش طاهر است، اگر این آب واقعاً نجس بوده، نه وضوء دارد و نه

دست و صورتش طاهر است، اما این دو تا امر مترتب بر واقع است نه اصل عملی، بنابر اینکه اصل عملی مثبتیتش حجت نیست که مشهور و متسالم علیه است، این تلازم تلازم در واقع است نه تلازم مبنی بر اصل عملی، ولهذا فقهاء فتوی می دهند و شاید خلافی هم در مسأله نباشد مگر در متقدمین که یادم نیست. از شیخ به اینطرف مسلم است، صاحب جواهر گاهی فتوی داده اند که اصل است و گاهی گفته اند اماره است، اما از شیخ به اینطرف مشهور بین اصولیین این است که اصل است نه اماره.

در ما نحن فیه این دو اصل و اماره با هم تعارض می کنند، از اینطرف اصل صحت می گوید این کار حرامی نکرده، اگر کار حرامی نکرده و تصرف در مالی که تعلق به الخمس نبوده، چون بنابر اشاعه حرام است، از آنطرف شک می کند که این خمسی که وقتیکه این شخص این ۱۰۰ کیلو برنج گیرش آمد، تعلق به الخمس، اگر در مؤونه داخل سال مصرف شد که خمس ساقط می شود، شک می کند در سقوط الخمس بعد ثبوت، مقتضای استصحاب بقاء الخمس است که خمس در این مال هست و اگر هم در آن تصرف کرد مال غیر را که خمس باشد تصرف کرده منتقل به ذمه اش می شود. پس مقتضای استصحاب بقاء ثبوت الخمس وانتقاله الی ذمته، مقتضای اصل صحت این است که کار حرامی نکرده است و اثرش این است که این شخص با این کاری که کرده از عدالت ساقط شده اگر عمداً اینکار را کرده، اما حالا شک می کند که چه بوده، در عین حال باید خمسه را بدهد. پس بنابر اختلاف مبانی آثارش فرق می کند. صاحب عروه که می فرمایند: **علی نحو الکلی فی المعین** است با کسی که می گوید **علی نحو الاشاعه** است بعضی از آثارش فرق می کند. این تابع عرض دیروز.

یک تتمه دیگر فرمایشی است که مرحوم محقق قمی در غنائم فرموده‌اند و شیخ انصاری یک تکه‌اش را نقل کرده‌اند در کتاب خمسشان و حاشیه بر آن نرده‌اند که ظاهرش این است که پذیرفته‌اند، گرچه صرف نقل است و تأیید لفظی نکرده اما رد و مناقشه هم نکرده‌اند. حاج آقا رضا همدانی هر دو را رد کرده‌اند و آن مسأله‌ای است که در عبارت صاحب جواهر و شیخ و مجدد بود و خواندم مسأله تتمیم رأس المال است.

مرحوم میرزای قمی در غنائم ج ۴ ص ۳۲۷ فرموده‌اند: *ولا اشکال في أنّ رأس المال وما لا يُعد للصرف ويُدخّر للقنيه كالفرش والظروف ونفس الضيعة التي هي مستقل لها (يا مستقلة لها) وأمثال ذلك، لا يحسب من المؤونة. رأس المال* که برای اقتناع است از مؤونه حساب نمی‌شود. در ص ۳۳۱ فرموده‌اند: *والظاهر ان تقسيم رأس المال لمن احتاج اليه في المعاش من المؤونة كاشترء الضيعة لأجل المستغل (از غله‌اش استفاده کند) یک وقت شخص سود می‌کند و از این سود امسال یک زمین می‌خرد، زراعت می‌کند و می‌خواهد از این زراعت استفاده کند. فرمودند که لا اشکال که از مؤونه حساب نمی‌شود. دوم این است که پولی دارد یا مخمس است یا ارث است یا مهر زن است، فقط برای زمین خریدن کم است می‌آید آن پول را کامل می‌کند از سود امسال که سر سال نشده و خمسش را نداده، ایشان در اول فرمودند: لا اشکال که لا يحسب من المؤونة، در دوم که تتمیم می‌کند از سود فرمودند: *والظاهر که این از مؤونه است. یک قید کرده‌اند که لمن احتاج اليه في المعاش که از مؤونه است اگر محتاج است.* شیخ انصاری در کتاب خمس ص ۲۰۱ عبارت دوم را نقل کرده و گذشته‌اند و حاشیه‌ای بر آن نرده‌اند که اگر تتمیم رأس المال کرد از سود و محتاج به آن بود، این تتمیم ولو از سود امسال بوده و سر سال هم که شد زمین هست، اما*

چون محتاج به زراعت زمین است و ماشین، خمس ندارد. در مسأله‌ای هم که اول بحث خواندم سابقاً، عبارت مرحوم شیخ و صاحب جواهر و میرزا تتمیم داشت و اصل مسأله را نداشت که اگر اصل رأس المال غیر مخمس بود، مرحوم صاحب عروه عنوان مسأله‌شان این بود که رأس المال و اسم تتمیم را هم نیاوردند اصلاً. این مسأله چیست؟ آیا کلمه تتمیم خصوصیتی دارد؟ حاج آقا رضا می‌فرمایند ما نمی‌دانیم که چه خصوصیتی دارد. اصل رأس المال غیر مخمس باشد یا اینکه قدری از آن مخمس بوده با مال غیر مخمس تتمیم کرده. فرمایش حاج آقا رضا ظاهراً حرف خوبی است. اگر بگوئیم رأس المالی که یحتاج الیه فی معاشه، خمس ندارد، چه فرقی می‌کند اصلش باشد یا تتمیمش باشد همانطور که صاحب عروه فرموده‌اند. اگر بگوئیم ولو یحتاج الیه رأس المال مؤونه نیست، پشتوانه مؤونه است، مؤونه یعنی صرف، رأس المال که با آن ماشین خریده که خرج زن و بچه را درآورد، خرج این‌ها مؤونه است نه ماشین، از ماشین خرج زن و بچه درمی‌آید و از زراعت زمین خرج مؤونه درمی‌آید. اگر این را گفتید باز هم فرقی نمی‌کند اصل رأس المال غیر مخمس باشد یا تتمیمش.

حاج آقا رضا در مصباح الفقیه چاپ قدیم ج ۳ ص ۱۳۱ فرموده‌اند: مساعدة العرف علی عدّ مثل هذه الأشياء من مؤونته مشكلة بل لا فرق عرفاً بین ادّخار عین الفائدة التي اکتسبها لأن یصرفها فی المستقبل فی نفقته أو شرع ضیعته أو دار ونحوها مما یحتاج الیه فی ذلك الوقت، أو یشتري الضیعة ونحوها فی هذه السنة لأن یتنفع بثمرها أو یعیش بها أولاده فی المستقبل. ایشان فرموده‌اند چه فرقی می‌کند. اگر وسط سال سود کرد و یک میلیون گیرش آمد، آن را نگه دارد تا سر سال تا در سال آینده از این یک میلیون مؤونه‌اش را تهیه کند، چطور می‌گوئیم از

یک میلیون باید خمسش را بدهد ولو سال بعد محتاج یک میلیون است، اما می‌گوئید اگر این یک میلیون را تبدیل به زمین و ماشین کرد و از آن‌ها مؤونه سال آینده‌اش را تهیه می‌کند می‌گوئیم خمس ندارد چون بنحو مطلق فرموده‌اند. بنده در سابق عرض کردم که تبعاً لمرحوم والد و اخوی که باید تفصیل بین احتیاج در امسال و سال آینده را بگذاریم، وگرنه خود صاحب عروه کلامشان مطلق بود و اسم امسال و سال آینده نبود و مطلق هم که باشد ولو برای سال‌های آینده‌اش باشد. حاج آقا رضا می‌فرمایند: وقتیکه یک میلیون سود امسالش باشد اگر صرف مؤونه در امسال شد خمس ندارد و خرجش کرد در امسال، اما اگر یک میلیون تا سر سال ماند و می‌خواهد در سال آینده زن و بچه‌اش را به سفر ببرد یا پسرش را زن بدهد که احتیاج به این پول دارد که اگر سر سال خمس دهد کافی نیست برای آن کارها، چطور می‌گویند باید خمس دهد؟ چطور شد اگر این پول را تبدیل کرد به ضیعه می‌گوئید خمس ندارد؟ انصافاً حرف متینی است. بل لافرق عرفاً بین ادخار عین الفائدة التي اكتسبها لأن یصرفها فی المستقبل فی نفقته أو شراع ضیعهته أو دار ونحوها مما یحتاج الیه فی ذلک الوقت أو یشتري الضیعة ونحوها فی هذه السنة لأن یتنفع بثمرها أو یعیش بها أولاده فی المستقبل. فرمایش خوبی است و دلیل خاص هم که نداریم که ظهور داشته باشد که رأس المال خمس دارد یا نه؟

باید ببینیم که از ادله چه برداشت می‌کنیم، ما هستیم والفائدة فیها الخمس، الخمس بعد المؤمنه، این فائده است و سود و در آن خمس آمد، اگر مؤونه شد، مؤونه چیست؟ آنکه عرف مؤونه بگوید که مؤونه امسال است، اگر مؤونه امسال شد خمس از آن ساقط می‌شود. آیا این سرمایه‌ای که احتیاج دارد برای مؤونه آیا این هم مؤونه است؟ اگر مؤونه برای سال‌های آینده باشد که بلا

اشکال یا نه خمس داشته باشد و اگر برای امسال احتیاج دارد نه احتیاج به خودش، احتیاج به حاصلش، آیا المؤمنه بر آن صدق می کند یا نه؟ به نظر می رسد که بگوئیم سرمایه مطلقاً خمس دارد. فقط یک مسأله است که اگر شخص اگر بخواهد خمس سرمایه اش را بدهد می شود بدون ماشین و زمین و کاری از او نمی آید و زندگیش لنگ می ماند، اینجا تعجیل خمس می شود حرجی و این تعجیل واجب نیست چون خمس فوری است و این فوریت ساقط می شود. اگر می تواند کم کم خمس را بدهد و گرنه بگذارد وقتیکه حرجی نبود، خمس را بدهد.

جلسه ۲۱۰

اربيع الثانی ۱۴۲۷

در موردی که سرمایه خمس دارد حالا چه بگوئیم سرمایه‌ای که سود معیشت سال‌های آینده در آن استفاده می‌شود که غالباً گفته‌اند یا بگوئیم حتی سرمایه‌ای که معیشت امسال از آن استفاده می‌شود مثل اینکه از ماشین مؤونه سالش را تأمین می‌کند در جائی که بگوئیم ادوات و آلات خمس دارد و سرمایه‌ای که از سود تحصیل شده و از مالی که خمسش داده نشده، روی این مبنی اگر این سرمایه آخر سال قیمتش پائین رفت، خمس این نقصان را ضامن است و اگر قیمتش بالا رفت، خمس این ارتفاع را ایضاً باید بدهد. چرا؟ چون اگر بنا شد در اصل خمس آمده و مؤونه از اصل استثناء نباشد یعنی این ۵ میلیون، یک میلیونش خمس بوده و هر چه هم صرف مؤونه بکند موجب سقوط خمس نمی‌شود. بنابراین اگر تنزل کرد، ضامن است و سر سال نباید خمس چهار میلیون را حساب کند و خمس آن یک میلیون هم که پائین رفته باید بدهد. اگر ۵ میلیون شد ۶ میلیون باید یک میلیون و ۲۰۰ هزار خمس بدهد. ظاهراً مسأله علی المبنی است و واضح است و بحث لازم ندارد. چرا؟

چون مصداق فائده است و خمس تعلق گرفت و صرف مؤونه شدن مسقط خمس نیست. این هم تابع مسأله قبل.

یک مسأله اینجا هست بمناسبت ما نحن فیه که ظاهراً صاحب عروه متعرضش نشده‌اند و رساله‌های قبل از صاحب عروه متعرضش هستند و خیلی هم محل ابتلاء است. من از رساله‌های صاحب جواهر، شیخ و میرزا از رساله میرزا می‌خوانیم، مجمع الرسائل صاحب جواهر شیخ شماره ۱۶۵۸ و مجمع المسائل میرزا ص ۳۲۶، چاپ ۱۳۲۷ هجری قمری، مسأله این است: إذا لم یعین الشخص سنة خمسیته ولم یخمس سنوات وجب فوراً (فوراً در رساله صاحب جواهر و شیخ نیست که البته مرادشان باید همین باشد) تخمیس المجموع عنده الآن (که صحبتی است که مراد از مجموع چیست؟ پول‌هائی که دستش است یا حتی لباس‌هائی که پوشیده که بعد می‌آید) وما لم یخمسه سابقاً ولم یبق منه شیء یخمسه أيضاً. پول سال‌های قبل گیرش آمده و خمس نداده آن پول را مصرف کرده، باید خمس آن‌ها را هم بدهد. در هر سه رساله احدی این مسأله را حاشیه نکرده‌اند. نه فرع اول و نه دوم را.

اصل دو مسأله ظاهراً روشن است با اینکه الآن در اختیارش است باید خمسش را فوراً بدهد نه بگذارد سر سال، واعاظم تصریح کرده‌اند که حتی آنچه قبلاً گیرش آمده بوده و الآن نیست آن‌ها را هم باید خمس بدهد. ظاهراً دلیل اصل حرف روشن است فقط چند امر است که باید بحث شود. اما آنکه الآن دارد باید خمس دهد که علی القاعده است و اما چیزهائی که قبل بدست آورده و خمس نداده، هی والله الافاده یوماً بیوم است و فرض کنید صرف مؤونه هم نشده، بدست که آورده باید خمس می‌داده که نداده پس ضامن است و ظاهراً هر دو فرع روشن است. لکن اینجا چند مطلب هست که باید

بحث شود که هر دو محل ابتلاء زیاد است:

۱- اگر به طرف گفتید ضامن گذشته هستید، می گوید نمی دانم چقدر بوده چکار کنم؟ می گوئید: حدس و تخمین بزن، می گوید نمی توانم تخمین بزنم. چکار کند و چه را ضامن است؟ آیا قدر متیقن را به او می گوئید و از زائد برائت جاری می کنید، آیا ضامن اقل است؟ احتمال، قدر متیقنش است، ضامن اکثر است؟ احتمال، اقل چرا؟ رفع ما لا یعلمون، اقل و اکثر منحل می شود علم اجمالی بین اقل و اکثر و علم تفصیلی به اقل و شک بدوی در اکثر. احتمال دارد که اکثر الاحتمالات به ذمه اش باشد چون رفع ضرر محتمل واجب است. مال دیگری در ذمه اش بود و نداده، اگر واقعاً بیشتر بوده آیا روز قیامت معذور است که بگوید رفع ما لا یعلمون.

احتمال تفصیل بین قاصر و مقصر می دهیم. می گوئیم اینکه نداده مقصر بوده که برائت جاری است و اگر مقصر بوده، حکمش حکم عامد است مثل کسی که غصب کرده باشد و مال غصب را نداده باشد و حالا مغضوب منه را می خواهد راضی کند و او هم می گوید راضی نمی شوم تا حقم را بدهی، آیا می تواند تمسک به رفع ما لا یعلمون کند و کمتر بدهد و اگر واقعاً ذمه اش بیشتر مشغول بود روز قیامت دست از یقه اش می کشد مغضوب منه؟

احتمال چهارم و پنجم، قرعه و قاعده عدل و انصاف است، وجوه بحث مبنائی هم اینجا جایش نیست، باید دید در نظائر این و ما اکثرها که در باب خمس عروه بسیار آمده و در کتاب زکات، اجاره و مضاربه و معاملات زیاد آمده که اگر کسی ذمه اش مشغول برای دیگری است و دار الأمر بین الأقل والأكثر، این تابع آن است.

به نظر می رسد که ما بگوئیم اگر مقصر است، اکثر الاحتمالات را باید

انجام دهد و اگر مقصر نیست قاعده عدل و انصاف. و اگر نمی داند که قاصر بوده یا مقصر، حکم مقصر را دارد. چون رفع ضرر محتمل باید یک چیزی مسلّم جلویش را بگیرد و اگر احتمال می دهد که مقصر بوده و واقعاً مقصر بوده رفع ما لا یعلمون آن را بر نمی دارد.

تکه دوم این مسأله که مشکل تر است از نظر استدلال و بحث خیلی در موردش کم شده این است که کسی که چیزی گیرش می آید باید خمس دهد، الخمس بعد المؤمنه می گوید مؤونه خمس ندارد با شروطش، و مؤونه مراد از آن مؤونه واقعیّه است که خمس ندارد و اضافه بر آن خمس دارد. این الخمس بعد المؤمنه آیا این منظور این است حتی اگر خمس بده نباشد یا مؤونه موجب سقوط خمس می شود از کسی که خمس می دهد نه مطلقاً. حالا اگر کسی اصلاً خمس نمی دهد و تا مُرد هم خمس نداد. این مؤونه هائی که مصرف کرده خمس نداشته یا خمس داشته و حالا که آمده می خواهد تصفیه کند، سال هائی که خمس نمی داده آیا مؤونه اش استثناء است یا مؤونه فقط برای کسی است که خمس می دهد استثناء است؟ مقتضای اطلاق این است که مطلقاً استثناء است و نمی گوید کسی که خمس بده بوده یا نه اینطور اطلاق داریم و قبول داریم که اطلاق هست.

حالا بر این اطلاق آیا حجت بر اراده اش داریم؟ الخمس بعد المؤمنه آیا ظهور دارد که مؤونه مطلق خمس ندارد چه طرف خمس بدهد یا ندهد. و همیشه اراده استعمالیه طریق به اراده جدیه است. یعنی ما از کجا کشف می کنیم که امام علیه السلام اراده کرده اند که مطلق خمس ندارد مؤونه یا کسی که خمس می دهد، لفظ مطلقه دارد. اگر احراز اطلاق شد گیری ندارد، اما بینی و بین الله باید احراز اطلاق شود، اما اگر شک کردیم، یعنی شک شد در اراده

استعمالیه، چطور می‌تواند طریق به اراده جدیه باشد؟ کاشفیت ندارد و یؤید اینکه مراد مطلق نیست او یُستدل. یک طائفه‌ای از روایات داریم که آن‌ها هم مطلق است. می‌گوید کسی که خمس نداد و چیزی خرید حرام است، آن هم مطلق است، نمی‌گوید مقدار مؤونه‌اش هم حلال است و بقیه‌اش حرام. چند روایت می‌خوانم تا ببینیم المؤونه اطلاق دارد و محرز است؟ اگر گفتیم آن‌ها اطلاق دارد، این اطلاق را می‌شکنند. صحیحه ابی بصیر که سندش هیچ اشکالی ندارد عن أبي عبد الله عليه السلام: من اشترى شيئاً من الخمس (نه معنایش این است که طرف خمس به گردنش آمده چهار پنجم را کنار گذشته و کسی رفته این را خریدار مسلمماً مالی است که خمسش داده نشده است نه عین خمس را خریده) لم يعذر الله عز وجل اشترى ما لا يحل له. نه اینکه چهار پنجم آن یحل و لا یحل است.

روایت دیگر معتبره محمد بن جعفر اسدی شیخ صدوق در نامه‌ای که یک عده مسائل در آن بوده بوسیله محمد بن عثمان عمری برای مولی حضرت صاحب الزمان عليه السلام فرستاده و حضرت جواب فرستاده است و از توقیعات معتبره است و شیخ صدوق از چهار نفر نقل می‌کند. یک توقیع مفصلی است که دو صفحه از بحار را پر کرده است. شیخ صدوق در کمال الدین کاملاً نقل کرده و صاحب وسائل هم آورده، من تکه شاهد را می‌خوانم) في جواب مسائله الى صاحب الزمان عليه السلام: واما ما سألت عنه من أمر من يستحل ما في يده من أموالنا (این عموم مسلمماً شامل خمس هست) و دیگر یستحل است که ما دو استحلال داریم: یک استحلال عقیده و دیگر در چیزهای خارجی استحلال عملی است یعنی لم يأكل که خمس نمی‌دهد به قرینه بعد) و يتصرف فيه تصرفه في ماله من غير أمرنا فمن فعل ذلك فهو ملعون ونحن خصمائه يوم القيامة، فقد قال النبي صلى الله عليه وآله

المستحل من عترتي ما حرم الله ملعون علی لسانی ولسان کل نبی. (وسائل، کتاب الخمس، ابواب الأنفال، باب ۳ ح ۶).

یک روایت دیگر که طبق اجماع شیخ طوسی ایضاً سنداً معتبره است هر چند علی بن حمزه در آن است که این مال قبل از انحرافش است و از امام صادق و حضرت کاظم علیهما السلام به او وکالت داده بوده‌اند. **عن أبي جعفر عليه السلام: لا يحل لأحد أن يشتري من الخمس شيئاً حتى يصل إلينا حقنا.** نفرموده‌اند چهار پنجم برای او حلال است و $\frac{1}{5}$ حرام است. خیر، همه‌اش حرام است و مؤونه‌ای که استثناء شده اگر اطلاق داشته باشد این اطلاق معارضش است (وسائل، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۱، ح ۴).

معتبرة أبي بصير الأخری، كل شيء قوتل عليه فإن لنا خمسه ولا يحل لأحد أن يشتري من الخمس شيئاً حتى يصل إلينا حقنا (وسائل، باب ۲ ح ۵).

مرسل عیاشی در تفسیرش عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام: لا يعذر عبد اشتری من الخمس شيئاً أن يقول يا رب اشتريته بهالي حتى يأذن له أهل الخمس (باب ۳ ص ۹).

پس اجمالاً ما هستیم و اطلاق الخمس بعد المؤونه و ما هستیم که می‌گوید المؤونه خمس ندارد، چه خمس بده باشد یا نباشد. این اطلاق دو گیر دارد: ۱- لفظ مطلق هست، اما آیا ظهور در اطلاق دارد به قرائن مقامیه و امثال ذلک یا شک در اطلاق می‌کنیم؟ اگر شک در اطلاق کردیم عموم هی الفوائد گرفته و اطلاق مخصص آن را نگرفته. بر فرض که بگوئیم الخمس بعد المؤونه اطلاق دارد آیا این روایات هم اطلاق دارد یا نه؟ یا می‌گوئیم مراد از الخمس بعد المؤونه این است که اشتری ما لا يحل له $\frac{1}{5}$ لا يحل است و این "ما" که اطلاق دارد بنخاطر الخمس بعد المؤونه مراد از آن اشتری خمس ما

اشتری لا یحل له نه کل آن. اگر شک در آن اطلاق شد یا محرز بود آن اطلاق و این اطلاق ناظر بر آن بود قاعده‌اش این است که بگوئیم الخمس بعد المؤمنة برای کسی است که خمس می‌دهد، کسی که خمس نمی‌دهد از مؤونه مستثنی نیست. پس کسی که چند سال خمس نداده حالا می‌خواهد ابراء ذمه بکند نباید به او گفت چقدر خرج زندگی کرده‌ای آن مستثنی است اگر هم گفتیم که الخمس بعد المؤمنة مطلق است، قدری که خرج کرده می‌شود مستثنی و بحث اقل و اکثر می‌آید که باید تأمل در این مورد کرد.

جلسه ۲۱۱

۲ ربيع الثانی ۱۴۲۷

چند تابع این مسأله بعضی‌ها را مرحوم میرزای قمی و بعضی را دیگران متعرض شده‌اند که محل ابتلاء است: ۱- مؤونه جزئش اداء دین است، یعنی شخصی امسال سود کرده دین امسالش را از این سود بدهد این جزء مؤونه است که تفصیل مسأله‌اش می‌آید، اما اگر دین سال گذشته را می‌خواهد از سود امسال بدهد. اگر قرض پارسال که مؤونه پارسال بوده را بدهد آیا اداء دین پارسال مؤونه امسال حساب می‌شود یا نه؟ این مسأله‌ای است محل خلاف که نمی‌خواهم الآن مطرح کنم چون خود صاحب عروه این مسأله را مطرح می‌کنند و آنجا صحبت می‌کنیم در مسأله ۷۱ که بعضی گفته‌اند مطلقاً مؤونه است از سود امسال دیون سال‌های قبل را پردازد و بعضی گفته‌اند مطلقاً مؤونه نیست و باید اول خمس را بدهد بعد قرض‌هایش را پردازد و بعضی تفصیل قائل شده‌اند به اینکه پارسال که قرض کرد آیا از سود پارسال می‌توانست اداء دین کند و نکرد یا نمی‌توانست و تفصیل دیگر که مقتضای ادله چیست؟

فرق الآن این است که در موردی که اداء دین سابق از مؤونه نباشد یا مطلق یا فی بعض الصور، پارسال ۱۰۰ دینار فرض کرده بوده الآن از سود امسال می خواهد قرض پارسالش را بدهد و داد، در موردی که مؤونه امسال حساب نشود چه مطلقاً و چه فی بعض الصور، این باید ربع دهد نه خمس یعنی باید ۲۵۰ بعنوان خمس بدهد نه ۲۰۰ تا، چرا؟ چون این ۱۰۰۰ تائی که داد مال دین پارسال مؤونه نبود، وقتیکه مؤونه نبود اگر بخواهد ۲۰۰ دینار خمس بدهد، این مبلغ ۸۰۰ دینار را پاک می کند نه ۱۰۰۰ دینار را، اگر بخواهد ۱۰۰۰ دینار پاک شود باید ۲۵۰ دینار بدهد یعنی ربع مبلغ دین والا خمس حساب نمی شود. اگر ۸۰۰ دینار پارسال مدیون بود و از سود امسال می خواهد ۸۰۰ دینار بدهد بنا بود ۲۰۰ دینار خمس بدهد که می شود ربع ۸۰۰ دینار، چون همیشه فإن لله خمس، ۵ تا یکی را که بدهند ۴ تا می شود حلال. ۱۰۰۰ تا بخواهند حلال شود چند تا باید بدهند؟ ۲۵۰ تا که ۵ تا ۲۵۰ تاست یکی را که بدهند، ۴ تا می شود حلال، پس اینکه مکرر حتی بعضی از بزرگان گذشته یک وقتی مطرح شد می گفتند باید ۲۰۰ تا بدهد اگر ۱۰۰ تا بدهد. این دارد ربع ۱۰۰۰ تا را می دهد اما خمس ۱۲۵۰ تا را می دهد و در واقع خمس است، ربع نیست و تخیل ربع است. سود امسال خمس بر آن آمد هر چه صرف مؤونه امسال شد خمسش ساقط می شود. در جائی که اداء دیون سابقه مؤونه امسال نباشد، در همچنین جائی وقتی که می خواهد خمس دهد، ۲۵۰ تا باید بعنوان خمس بدهد تا ۱۰۰۰ تا دین سابق را بدهد تا خمس را داده باشد چون خمس که ساقط نشد چون مؤونه امسال نبود. چون همیشه خمسی که داده می شود نسبتش با حلالی که می ماند یک ربع است یعنی شخصی که ۱۰۰۰ دینار دارد ۲۰۰ دینار خمس می دهد، این ۲۰۰ دینار نسبتش با ۸۰۰ دینار که

می ماند و حلال است چقدر است؟ ربع است.

مسأله دیگر که باز محل ابتلاء زیاد است، کسی که خمس نداده یا نمی دهد و یا نمی خواهد بدهد، می خواهد قدری از پولش را خمس بدهد، می خواهد حج برود و یا کفن بخرد می خواهد که مخمس باشد و یا مهر به زوجه اش بدهد، باید ربع بدهد در حقیقت خمس است. ۱۰۰۰ دینار این آدم می خواهد مهر به زنش بدهد از این ۱۰۰۰ دینار $\frac{1}{5}$ خمس است، و حق ندارد به زنش بدهد. اگر ۲۰۰ دینار را بدهد ۸۰۰ دینار باید به زنش بدهد که حلال شود، اگر بخواند ۱۰۰۰ دینار حلال به زنش بدهد باید ۲۵۰ دینار به او بدهد چون آن ۲۵۰ دینار غیر مخمس است چون خمس بده نبوده باید ربع این مبلغ که می خواهد حلال شود بدهد تا خمس داده باشد. یا اگر کسی می خواهد حج برود به ارزش ۵۰۰۰ دینار اگر ۱۰۰۰ خمس بدهد چهار هزارش حلال می شود نه ۵۰۰۰، پس باید ۱۲۵۰ دینار خمس بدهد. ظاهراً روشن است فقط مقداری تأمل می خواهد.

فرع دوم که مرحوم میرزای قمی در جامع الشتات متعرض شده اند ج ۱ ص ۱۸۸ خیلی مفصل هم صحبت کرده اند که اجمالش این است که رأس المالی که خمس ندارد، رأس المال بمقدار حاجت است نه بمقدار تجارت، یعنی اگر شخصی با یک میلیون کسب می کند که این مبلغ ۳۰۰ هزار برایش سود دارد اما مؤونه سالش ۳۰۰ هزار نیست، ۲۰۰ تومان که خرج می کند مؤونه است که خمس ندارد و بحثی ندارد، ۱۰۰ تومان هم که اضافه سود کرده سود کرده گیری ندارد چون مؤونه شده، مرحوم میرزای قمی فرموده اند: پس این کسی که ۲۰۰ هزار مؤونه اش است، و یک میلیون ۳۰۰ هزار سود می دهد، یک میلیون سرمایه محتاج الیه او نیست، قدری است که ۲۰۰ هزار مؤونه را

می‌دهد، پس آن اضافه خمس دارد در فرضی که سرمایه خمس ندارد، یعنی ۶۵۰ هزار تومان بعنوان سرمایه یحتاج الیها را درمی‌آورد آن خمس ندارد اما ۳۵۰ هزار بقیه خمس دارد که ظاهراً حرف تامی است چون سرمایه به لحاظ مصرف مؤونه است که خمس ندارد آنوقت قدری که محتاج الیها است که اگر یکسال بیشتر محتاج بود و یکسال کمتر، یک سال خرجش بیشتر شد یا کمتر شد، پس هر سال برای همان سال حساب می‌شود نه سال قبل یا بعدش. پس سرمایه‌ای که خمس ندارد بنابر قولی که خمس ندارد یا در صورتی که خمس ندارد هر سالی سرمایه مقدار مؤونه آن سال از آن سود می‌برد آن مقدار خمس ندارد اگر سرمایه بیشتر بود در یکسال، آن اضافه خمس دارد و در یکسال بیشتر نبود خمس ندارد. که ایضاً این هم محل ابتلاء است که درآمد و خرجشان یکسال کمتر و یکسال بیشتر است و با کم و بیش شدن خمسش فرق می‌کند. فرع دیگر که باز مرحوم میرزای قمی در جامع الشتات در ج ۱ ص ۲۰۴ متعرض شده‌اند این است که شخصی اول سال دارد و خمس هم می‌دهد اول سال سودی نداشت قرض کرد، و بعد از چند سال سود کرد، این سود را بنابر قول مشهور تا سال تمام نشده برخلاف شهید ثانی، می‌تواند داخل سال از سود بعد مؤونه قبل را تأمین کند و خمس هم ندارد، از سود ماه‌های بعد می‌تواند قرضی که ماه‌های قبل کرده بدهد و لازم نیست خمسش را بدهد، اما اگر قرض را نداد تا سر سال شد به هر دلیل، ولو طلبکار را پیدا نکرد که قرض را بدهد تا خودش اهمال کرد یا یادش رفت که سر سالش چه موقع است، به هر دلیلی که اگر این می‌داد به دینش خمس بنا نبود که بدهد چون مؤونه حساب می‌شود، اگر این پول تا سر سال ماند حتی اگر این شخص را حبس کردند و نتوانست دینش را بدهد باید این پول را خمس بدهد. چرا؟

چون اداء این در اثناء سال از مؤونه است نه وجود الدین یا اداء الدین فی السنه الثانیه. این حرف تامی است، چون بالتیجه قاعده چیست؟ قاعده این است که پولی که سود کرد در آن خمس هست اگر خرج مؤونه امسال شد خمس از آن ساقط می شود، خرج مؤونه امسال شدن به این است که دینی که امسال دارد و مصرف کرده پردازد اما اگر سال بعد داد، سال بعد این سودی است که سر سال رسیده و فعلیت پیدا نکرده مؤونه، باید خمس آن را بدهد و اینکه در توضیح المسائلها از زمان آقای بروجردی وارد شده بعضی توجه به این نکته پیدا کرده و بعضی نکرده اند و لهذا توضیح المسائلها مختلف است در این مسأله، از خود مرجع تقلید که پرسید گاهی می گوید اینجا یک کلمه اشتباه است و بعضی به گونه ای تعبیر کرده اند که اداء دین مؤونه است نه وجود الدین و اداء دین در اثناء سال نه بعد تمام سال.

یک مسأله دیگر که محل خلاف و مشکل است و آن اینکه مبدأ سال چه موقع است؟ جوان اول بلوغش است و اول بلوغ لازم نیست بنابر مشهور خمس بر مال صبی هم هست. سر سال برای بالغ و صبی و مجنون چه موقع است؟ سر سال را صاحب عروه می فرمایند: مسأله ۶۰، مبدأ السنه التي یکون الخمس بعد خروج مؤونها حال الشروع في الاکتساب فیمن شغله التکسب، اما من لم یکن مکتسباً وحصل له فائده اتفاقاً فمن حین حصول الفائده، شخصی شروع به کسب می کند یا بچه ۷ - ۸ ساله است کار می کند یا آدم بزرگ است که دکان باز می کند. همین که شروع به کسب کرد و سود نکرده، مبدأ سالش اینجاست. اما اگر کارش کسب نیست اولین باری که پول به دستش آمد و اول خمسی که بدستش آمد سر سالش است. یک قولی هم هست که مطلقاً من حین حصول الفائده چه کاسب باشد و چه نباشد. ایشان تفصیل قائل شده اند که

جماعتی از اعظام پذیرفته‌اند و جماعتی هم تفصیل را نپذیرفته‌اند و باید تأمل شود که سر سال چه موقع است و اگر چیزی بعد از سر سال گیرش آمد یا از امسال ماند و صرف نشد باید خمس دهد، ملاک چیست؟

جلسه ۲۱۲

۳ ربیع الثانی ۱۴۲۷

مسأله ۶۰: مبدأ السنة التي يكون خمس بعد خروج مؤونها حال الشروع في الاكتساب فيمن شغله التكسب، أما من لم يكن مكتسباً وحصل له فائدة اتفاقاً فمن حين حصول الفائدة.

موضوع مسأله این است که شخصی اول محرم شروع به کسب کرد، اول ماه صفر، ربیع ظهور پیدا کرد، اول ماه ربیع الأول حصول ربح شد و دستش آمد، اول سالش که تا سال دیگر و ۱۲ ماه تمام شود هر چه در این سال مؤونه کند خمس ندارد آیا از محرم شروع می شود یا صفر یا ربیع الأول و به محرم آینده یا صفر و یا ربیع الأول منتهی می شود. چون بر غالب کسبه غالباً فرق می کند. یک وقت می بینید توی محرم خرج زیادی کرده آنوقت آیا خرج محرم را می تواند از سودی که در صفر و یا ربیع کرد بردارد؟ یا توی محرم آینده سود زیادی کرده که قبلش نکرده، اگر بگوئیم اول سال صفر است، خرجی که توی محرم آینده کرده می تواند بردارد. پس مبدأ سنه چه موقع است؟ صاحب عروه تفصیل فرموده اند، گفته اند اگر کاسب است و فواید از کسب بدست

می‌آورد، مبدأ سنه‌اش وقت شروع به کسب است، اما اگر پول مجانی گیرش آمده، اول صفر می‌شود سر سالش تا اول صفر دیگر هر چه که در این بین گیرش آمد اگر خرج کرد خمس ندارد و اضافه خمس دارد اما اگر در محرم چیزی خرج کرده آن را نمی‌تواند از این هدیه که توی صفر گیرش آمده بردارد.

البته اینکه ایشان فرمودند: اتفاقاً، این خصوصیتی ندارد مسلماً، بعضی از شرّاح به ایشان اشکال کرده‌اند که اتفاقاً چه خصوصیتی دارد، حالا اگر کسی هر روز فائده بدست می‌آورد و یا هدیه می‌گیرد و جائزه، این اتفاقاً مفهوم ندارد نه اینکه اگر هر روز بود این حکم را ندارد، نه، مقابل این است که با کسب یا بدون کسب بدست آورده است.

قبل از صاحب عروه مرحوم شیخ انصاری در کتاب استدلالیشان در خمس دارند ص ۲۱۵ می‌فرمایند: **وأما مبدأ حول المؤونة** (که مؤونه از آن استثناء است) **فیما یحصل بالاکتساب هو زمان الشروع فی التکسب و فیما لا یحصل بقصد و اختیار** (که باید گفت مراد شیخ انصاری این است که به کسب نبوده نه با قصد و اختیار نبوده، حالا اگر کسی رفت پیش کسی و با التماس از او جائزه گرفت یا هدیه گرفت که بی کسب بود) **لو قلنا به** (چون گذشت که آیا چیزهایی که بدون کسب بدست می‌آید آیا خمس دارد یا نه؟ که صاحب عروه فتوی دادند که خمس دارد و مشهور هم این را قبول کرده‌اند) **زمان حصوله خلافاً لجماعة فی الأول فجعلوه** (مبدأ حول) **زمان ظهور الربح بل جعله بعضهم زمان حصوله** (ربح).

مسأله آن قدری که از اقوال بدست آوردم، اقوال فقهاء متأخرین از صاحب جواهر به اینطرف و یک عده‌ای از قبلی‌های صاحب جواهر مثل

صاحب مستند و شهید و دیگران، چهار قول در مسأله هست. اقوال را می‌گویم بعد ببینیم علمياً حسب ادله یا اگر دلیل نداشته باشیم، اصول عملیه مقتضای بحث چیست؟

قول اول این است که الربح با دو قولش: حصول الربح و ظهور الربح. که ربح اول سال است، وقتیکه ربح کرد حالا یا حصول یا ظهور ربح که این قول شهید ثانی در مسالک و نوه ایشان در مدارک و مرحوم نراقی در مستند و تبعهم صاحب جواهر در جواهر و نجاه العباد که رساله عملیه عربی ایشان است که این قول را اختیار کرده‌اند. مسالک ج ۱ ص ۶۸، مدارک ج ۵ ص ۳۹۱، مستند ج ۱۰ ص ۸۰، جواهر ج ۱۶ ص ۸۲. من عبارات را نقل نکردم که وقت نگیرد فقط تکه عبارت صاحب جواهر را نقل می‌کنم. می‌فرمایند: ولو قيل باعتبار الحول من حين ظهور شيء من الربح (نه از حال شروع کسب) ثم احتساب الأرباح الحاصلة بعد ذلك في تمام الحول واخراج الخمس من الفاضل عن مؤونة ذلك الحول كان حسناً والله اعلم (نجاه العباد ص ۸۸، المسألة الخامسة) ایشان هم همین را گفته‌اند. مرحوم ماتن صاحب عروه بر نجاه العباد حاشیه دارند و اینجا نجاه العباد را حاشیه نکرده‌اند، مثل نظر سابقشان با نظری که بعد در عروه تفصیل قائل شده‌اند اختلاف پیدا کرده. صاحب جواهر در جواهر لو قيل گفته‌اند اما در نجاه العباد فتوی داده‌اند که مبدأ سال ظهور الربح است، مرحوم صاحب عروه حاشیه نکرده‌اند که مبدأ سال شروع در کسب است نه ظهور ربح.

این قول را که ظهور الربح باشد یک عده‌ای از بعدی‌های عروه بر عروه حاشیه دارند و این قول را انتخاب کرده‌اند (قول اول) من جمله مرحوم والد که صریحاً فتوی داده‌اند برخلاف صاحب عروه و دیگر مرحوم آقا ضیاء.

مرحوم عروه در حاشیه عروه فرموده‌اند: بل حال حصول الربح والفائدة على الأظهر من غير فرق بين أهل الدكاكين والبساتين والمزارع والاغنام وغير ذلك.

مرحوم آقا ضیاء در حاشیه عروه فرموده‌اند: شروع الكسب صاحب عروه را على الأحوط کرده‌اند و گفته‌اند من جهة خلاف الاحتياط وتعارض احتیاطین در اینجاست و بعد می‌فرمایند: والأصح بمقتضى الانسباق من الأدلة بل الأصول كون مبدأها حين بروز الربح (یعنی ظهور الربح).

قول دوم مطلقاً الشروع بالكسب است بدون تفصیل صاحب عروه که گفته بودند اگر کاسب است شروع در کسب اما اگر اتفاقاً مجانی چیزی گیرش آمده، از وقتیکه گیرش آمده است. این قول شروع کسب بدون بیان شق ثانی، شهید اول در دروس فرموده‌اند و تبعه صاحب الحدائق من عبارت جواهر را که نسبت به این دو بزرگوار داده‌اند را می‌خوانم. جواهر ج ۱۶ ص ۸۱، ولعله لذا قال في الدروس والحدائق ولا يعتبر الحول في كل التکسب، بل يتبدء الحول من حيث الشروع في التکسب بأنواعه فإذا تمَّ خمس ما فضل. اینجا دیگر شق دوم صاحب عروه را متعرض نشده‌اند و به همین مطلب در رسائل صلاة فارسی صاحب جواهر و صراط النجاة شیخ انصاری و میرزای بزرگ مجمع الرسائل، هر سه همین را گفته‌اند. گفته‌اند: والاعتبار في ابتداء السنة زمان شروع الكسب. و احدی هم حاشیه نکرده است. حتی خود صاحب عروه حاشیه نکرده‌اند. البته صاحب عروه در عروه تکسب را پذیرفتند. مجمع الرسائل مسأله ۱۵۹۸.

قول سوم: تفصیل صاحب عروه است که فرمودند: اگر کسب است که شروع کسب است اول سال و اگر بدون کسب بدست آورده، از وقتیکه گیرش آمده، کسانی که تفصیل صاحب عروه را پذیرفته‌اند که به نظر می‌رسد که اقرب همین باشد که من هم اینجای صاحب عروه را حاشیه نکرده‌اند. یک

مجموعه‌ای ایضاً پذیرفته و حاشیه نکرده‌اند. منهم مرحوم میرزای نائینی، آشیخ عبدالکریم حائری، آقای بروجردی، آسید عبدالهادی شیرازی، آقای میلانی، الخوانساریان، مرحوم اخوی و عده‌ای دیگر که تفصیل صاحب عروه را پذیرفته‌اند و قبل از صاحب عروه، شیخ انصاری همین تفصیل را در کتاب خمس فرمودند، گرچه عبارتشان در صراط النجاة مطلق بود.

قول چهارم در قسمت اول فرمایش صاحب عروه تفصیل قائل شده‌اند و این را من از احدی ندیدم الا مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی که تفصیل قائل شده‌اند که صاحب عروه گفته حال الشروع فی الاکتساب، مرحوم آسید ابوالحسن اینجا را حاشیه کرده‌اند و فرموده‌اند: **ممن يستفيد الفوائد تدريجاً يوماً فيوماً أو في يوم دون يوم مثلاً، واما في غيره (كسانی که روزانه سود ندارند، مدت بمدت سود دارند، ماهی یکبار، یا ۶ ماه یکبار سود دارد) كالزراع ومن كان عنده النخيل والأشجار أو الأغنام أو نحو ذلك فمن حين حصول الربح والفائدة.**

عرض کردم ثمره خلاف بسیار زیاد است و مسأله‌ای است که محل ابتلاء هم هست.

بحث علمی این مسأله چیست؟ آقایان بالتتیجه از ادله‌ها برداشت کرده‌اند. ما هستیم و ادله چه برداشت می‌کنیم؟ ما ادله چه داریم؟ یک عمومات خمس داریم: **هي والله الافادة يوماً بيوم، هي الفائدة هر چه که انسان فایده گیرش آمد، چون تا فعلیت پیدا نکند اسمش فائده نیست، هر چه که فائده بدست آورد و خمس دارد.** از آن طرف دلیل داریم که الخمس بعد المؤمنه، از المؤمنه استفاده شده که مراد مؤونه روزانه یا ماهانه یا شش ماه یکبار نیست، مؤونه سالانه است که بحثش گذشت و پذیرفتیم، بنابر اینکه کلمه سال در ادله نداشته باشیم و استفاده از خود المؤمنه باشد که جماعتی اینگونه فرموده‌اند. اگر هم صحیحه علی بن مهزیار از حضرت جواد علیه السلام که فرمودند: در امسال که سال ۲۲۰

است که سال شهادت حضرت بوده است، کلمه عام دارد، اگر گفتیم که از آن صحیحه، سال استفاده می شود و لازم نیست فقط از مؤونه بگیریم، اختلاف در این است که دلیل عام چیست؟ لفظی است یا برداشت از کلمه مؤونه است که به عرف الغاء شده و متعارف عرف این است که سالانه حساب می کنند زندگیشان را.

پس یک عمومات داریم که می گوید هر چه که فائده بود خمس دارد، از این عمومات تخصیص خورده و بیرون آمده فرموده اند مؤونه زندگی را خمس ندهید اضافه را خمس بدهید چون عقد السلب دارد می گوید: الخمس بعد المؤونه یعنی لا خمس فی المؤونه، اخص مطلق است، آن می گوید لکل فائده فیها الخمس، این می گوید: الا المؤونه، اخص مطلق، مؤونه را بیرون می کشد.

آیا فایده ای که از مؤونه سال، خمس دارد چه متبادر است نزد عرف است. در این برداشت عرفی در ظهور عرفی از جمع بین این عام و خاص و استثناء خاص از عام چه درمی آید؟ آیا حین الشروع است، یا از اول که ظهور پیدا کرد ربح یا از وقتیکه فروخت و حصول ربح شد یا اینکه تفصیل مرحوم آسید ابوالحسن فرق می کند که زراعت باشد که مدت بمدت سود می کند یا عطار و بقال که روزانه ربح می کند. اختلاف فقهاء در این است که برداشت از جمع بین دلیلین چیست؟ به نظر می رسد که فرمایش صاحب عروه و آن کسانی که فرمایش ایشان را نپذیرفتند این اقرب باشد. این مسأله ای است که قدری پیچ دارد در برداشت از آن و اعظام در آن اختلاف کرده اند. آنچه به نظر می رسد فرمایش صاحب عروه است و حرف هایش هم همین است ببینید چه برداشت می کنید. پس ما هستیم یک عام و یک خاص که باید ببینیم برداشت از اینها در چیست؟

جلسه ۲۱۳

۴ ربیع الثانی ۱۴۲۷

عرض این بود که اگر شروع کسب با ظهور ربح، حصول ربح زمان هایش مختلف بود ملاک اول سال کدام است؟ مرحوم آقا ضیاء فرمودند: مقتضای ادله و هكذا اصول عملیه این است که حصول ربح یا بروز الربح باشد. اینجا یک تأمل هست و آن این است که اصل عملی وقتی انسان از آن استفاده می کند که از ادله چیزی استظهار نکند و بدست نیارد آنوقت می شود شک، موضوع اصل عملی است که باید دید مقتضای اصل عملی چیست؟ در اصل عملی یکوقت شک در ثبوت حکم است که طرف علم اجمالی هم نباشد، اصل برائت است، چون حکم احراز می خواهد، یک وقت بعد ثبوت الحکم شک در سقوط است، در همچنین جانی مقتضای اصل بقاء حکم است، چون اگر شک در سقوط شد حکم محرز است، وقتیکه محرز شد شک می کند که آیا ساقط شد یا نه، رفع ما لا یعلمون می گوید ساقط نشده یا استصحاب که مقدم اصل تنزیلی است می گوید بگو حکم سابق باقی است. ما ثبت یدوم حتی یشب ارتفاع. بنابراین مقتضای ادله و اصل عملی فرق می کند، اینطور

نیست که ایشان فرمودند مقتضای ادله و اصول اصل عملی هر دو یک چیز است. اگر کسی از ادله برداشت کرد در همین مثالی که عرض کردم که به ذهن باشد برای واضح بودن مطلب ما اول ماه محرم شروع به کسب کرد، اول ماه صفر ظهور ربح شد، اول ماه ربیع الأول، ربح حاصل شد، در همچنین جائی اگر کسی از ادله چیزی استفاده کرد که همین خلافی که هست و یک عده‌ای مثل صاحب عروه استفاده کرده‌اند که شروع الکسب است و یک عده‌اش ظهور الربح و یک عده‌ای حصول ربح است. اما اگر نوبت به اصل عملیه رسید، اگر یک فقیه توی این استدلال‌ها و بحث‌ها ماند و نتوانست استظهار کند از الخمس بعد المؤونه که مؤونه هم ظهور دارد در مؤونه سال، خوب چه موقع اول سال است، نتوانست از ادله استظهار کند، نوبت به اصل عملی می‌رسد، قاعده‌اش چیست؟ فرمایش آقا ضیاء نیست، چرا؟ چون مسلماً این شخص ربح و فایده‌ای که برایش حاصل شده، این فایده تعلق بها الخمس همان لحظه حصول فائده که مکرر صحبت شده و آقایان هم قبول دارند و تسالم بر آن هست. مؤونه دلیل خاص آمده تخصیص زده گفته هر قدر از این فایده‌ای که حق ارباب خمس به آن متعلق است، صرف مؤونه شد، الخمس یسقط، آنوقت اگر شک کردیم که از اول محرم مؤونه حساب است یا از اول صفر یا اول ربیع، شک در این است که از چه موقع ساقط می‌شود؟ از اول محرم شک داریم که خمس ساقط شد، چون شک در سعه و ضیق مخصص که شد، ما نمی‌توانیم مخصص را واسع بگیریم، این من اظهر مصادیق تمسک به عام در شبهه مصادیق است، وقتیکه نمی‌دانیم که عند شروع الکسب از همان وقت می‌تواند مؤونه را بردارد، اصل عدمش است، چون خمس در فوائد آمده نمی‌دانیم خرج‌هایی که در محرم شده سقط الخمس از آن خرج‌ها یا نه؟

قاعده‌اش تمسک به عموم عام است که فوائد خمس دارد شک داریم که مخصص را مؤونه گرفته یا نه، اصل این است که نگرفته، چون باید محرز باشد که مخصص، تخصیص زده، یعنی مصداقیت مخصص باید محرز باشد تا دست از عام برداریم. بالنسبه به ماه صفر ما شک می‌کنیم قاعده‌اش این است که بگوئیم مؤونه استثناء نیست تا این تکه فرمایش آقا ضیاء تام است که مؤونه محرم و صفر را اگر بنا به اصل عملی شد ما نمی‌توانیم بگوئیم آنقدری که خرج محرم و صفر شد، خمس از این‌ها ساقط است، چون خمس آمد و احراز سقوط نیست، شک در سقوط است، اصل عدم سقوط است. اما آخر سال را چه موقع می‌گیرید. مرحوم آقا ضیاء بالنتیجه روی این مبنا و فرمایش اول سال را که مؤونه از آن استثناء است را اول ربیع گرفته‌اند. اگر این موضوع شک است ما روی شک این را اول سال قرار دادیم نه روی استظهار و ظهور اگر این است در آخر سال ما نمی‌توانیم نه اول ربیع و نه اول صفر بگیریم باید اول محرم بگیریم باید بگوئیم فقط مؤونه ده ماه ساقط است اگر شک بود، چون وقتیکه ما نمی‌دانیم آیا مؤونه محرم و صفر ساقط است یا نه، آیا خمس از آن ساقط می‌شود؟ اصل عدم سقوط است. وقتیکه نمی‌دانیم، نمی‌دانیم که مؤونه محرم و صفر آینده هم ساقط است یا نه؟ پس از اول شروع سال ما روی اصل عملی نمی‌دانیم و روی لا یعلمون اول ربیع قرار می‌دهیم، به چه مناسبت ما که نمی‌دانیم محرم و صفر آینده را بگوئیم خمس از آن ساقط است، چون احتمال دارد که از اول محرم باشد تا اول محرم، پس محرم آینده ساقط نباشد از صفر باشد تا اول صفر، چون فرض شک است و استظهار نیست، پس همچنین شخصی که روی شک بنا می‌کند که نمی‌داند از ادله چه درمی‌آید، خمس الفائده هم همه جا را گرفته، چه ساقط شده، مؤونه ۱۰ ماه را

باید بردارد نه یکسال، بله اگر فرق نداشته باشد خرج محرم امسال با سال آینده، خرج صفر امسال با سال آینده، می‌تواند روی این باب چون یقیناً یکسال استثناء شده است بردارد چون فرق نمی‌کند. یا اینکه اگر فرق دارد، اقلهما را می‌تواند استثناء کند چون بالنتیجه سنه که هست و استفاده شده از مؤونه سنه و استظهار شده، دلیل است ولی نمی‌داند که چقدر است. اما در کم و زیاد باید اقل را بگیرد. پس اینکه ایشان فرمودند: مقتضای ادله و اصول عملیه این است که سر سال را اول ربیع قرار دهد، تکه اولش تام است اما نمی‌تواند یکسال قرار دهد. یعنی اگر این محرم یا محرم آینده، این صفر یا صفر آینده خرجش سنگین بود و یکی از دیگرش سنگین‌تر بود نه این و نه آن را می‌تواند بردارد، اقلهما را چون قدر متیقن است و اشکال به اینکه علم اجمالی ما داریم که یا این است یا این، چطور اصل عملی را جاری می‌کنیم، اصل عدم سقوط خمس در محرم و صفر اول، اصل عدم سقوط خمس در محرم و صفر دوم با اینکه دلیل داریم که در یکی خمس ساقط شده، این اشکال، اشکالی است که از قدیم تا حالا مکرر در موارد مختلفه جوابش را داده‌اند. علم اجمالی به عدم جریان احد الأصلین، کارگر نیست و یکی از مثال‌های واضحی که عرض کردم شخصی که با یک آبی که علم به نجاست این آب یا آب دیگر هست وضوء گرفت، اینجا ما می‌گوئیم وضوء ندارد استحباب حدث می‌کنیم، دست و صورتش هم طاهر است و استحباب طهارت در صورت می‌کنیم با اینکه علم اجمالی داریم که یکی از این دو استحبابها قطعاً باطل است. چون این آبی که با آن وضوء گرفته اگر آب طاهر بوده که دست و صورتش طاهر است، وضوء هم دارد، اگر آن آب نجس بوده که وضوء ندارد و دست و صورتش هم نجس است. پس دست و

صورتش نجس نیست و وضوء هم ندارد خلاف علم اجمالی است، خوب باشد و ما اکثره فی الفقه، اصولاً و فقهاً گفته‌اند. مقتضای دلیل با اصل عملی فرق می‌کند در اینجا، اگر کسی استظهار کرد بله، گفت ظاهر السنه شروع الکسب است صاحب عروه فرموده از شروع کسب تا سر سال. گفت ظاهر سال ظهور الربح است، از ظهور ربح تا سر سال دیگر، گفت ظاهر سال حصول الربح است از حصول الربح تا سر سال، اگر ظهور بود و دلیل بود، دلیل لوازمش حجت است و مرتب بر آن می‌شود گیری ندارد و دوتا دلیل نقضی هم هست و تشکیک در اینکه ادله قولیه فقط است که لوازمش حجت است خصوصاً در ما نحن فیه خلاف نمی‌شود اما اگر اصل عملی شد، نه. قاعده‌اش این است که بگوئیم مؤونه ۱۰ ماه را می‌شود استثناء کند و اقلهما از آن دو ماه دیگر، یعنی می‌تواند از اول ربیع شروع کند ولی نمی‌تواند تا اول ربیع سال آینده را استثناء کند.

بعضی در اینجا فرموده‌اند که بحث در اینکه اول سال تا سر سال دیگر مؤونه استثناء است این اول سال چه موقع است که آقایان چهار قول یا پنج قول استظهار از ادله مختلفه نموده‌اند. نکته این است که ادله یکسان نیست، ادله روایات است، روایات دو قسم است: یک قسم از روایات مقید است به زراعت، صناعت، تجارت. یک قسم از روایات مطلق است، گفته‌اند شما چطور از روایاتی که یک قسمش خاص به زراعت و تجارت و صناعت است و روایات مطلقه چطور یک گونه برداشت کرده‌اید؟ من تکه شاهد روایات را بخوانم تا روشن شود که اشکال چیست؟

روایاتی که خاص به تجارت، صناعت و زراعت است خبر علی بن شجاع و صحیحی ابن راشد و مهزیار است. اول که خبر علی بن شجاع است

که سنداً معتبر است، مسأله ستون کُر که آمد به حضرت عرض کرد که من ۱۰۰ کُر غله از این زمین برداشت کرده‌ام و ۱۰ کُر صرف چه و ۳۰ کُر صرف چه شده و ۶۰ کُر مانده از این غله. عن أبي الحسن الثالث عن ضبيعة بقیة له منها ستون کُرًا فوق الکثیرة: لی منه الخمس مما یفضل عن مؤنثه. وسائل، کتاب زکات، ابواب زکات الغلاة، باب ۵ ح ۲ که سؤال از زراعت بود.

روایت دوم صحیح ابن راشد که حضرت فرمودند: یجب علیهم الخمس فقلت: فی أي شیء؟ فقال: فی أمتعتهم و ضیاعهم و صناعتهم، قلت: و التاجر علیه و الصانع بیده؟ فقال الکثیرة: إذا أمکنهم بعد مؤنثهم و ظاهر إذا أمکنهم یعنی بقی شیء. وسائل، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس باب ۸ ح ۲.

روایت سوم از علی بن مهزیار که شبیه همین است که در باب ۸ ح ۳ است. این سه حدیث در زراعت، صناعت و تجارت است که در آن استثناء مؤونه است.

دو روایت هم هست بدون سؤال و جواب یک مورد خاصی، که یکی صحیح بزنی است: کتبت الی أبي جعفر الکثیرة الخمس أخرجه قبل المؤونة أو بعد المؤونة. (سؤال نکرد خمس چه، زراعت، صناعت یا تجارت) فکتب الکثیرة بعد المؤونة.

دیگری مرسله است فی تویعات الرضا الکثیرة: انّ الخمس بعد المؤونة که یجب از چیزی نیست. وسائل، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۱۲ ح ۱ و ۲. گفته‌اند شما که اول سال را درآوردید از سنه و سنه را هم از مؤونه درآوردید تعرف در این‌ها که سال نبود. در روایات سه تایی قبل سؤال از زراعت و صناعت و تجارت بود که گفته‌اند از این‌ها که سؤال شده چون زارعین، تجار و صانعین سال به سال حساب می‌کنند پس مؤونه سال استثناء است نه بیشتر

و مؤونه کمتر از یکسال هم لازم نیست، خوب پس مقید به این سه تاست، گفته‌اند آن دو روایت دیگر حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام اما مُجمل أو مُهمل. کلمه مهمل انصافاً در کلام معصومین علیهم السلام کم لطفی است، اجمال ممکن است باشد ولی اهمال نیست و معلوم نیست که مؤونه چیست که فرمودند: **انّ الخمس بعد المؤونه چی؟** مؤونه یعنی خرج، خرج چه؟ خرج ماهانه، شش ماهه یا کل زندگی و عمر و سال‌ها، فرمایش حضرت جواد علیه السلام هم از حضرت پرسید که **اخرجه قبل المؤونه**، نگفته زراعت، تجارت یا صناعت یا چیزهای دیگر یا هدیه یا جائزه و صدقه و حضرت هم جواب داده‌اند. اشکال این است که سنه از روایات صناعت و زراعت و تجارت درآمده چون برنامه‌هایشان سنه است، اما این دو روایت که مجمل است و معلوم نیست و ظهور ندارد وقتیکه مجمل نبود حمل بر مقیدها می‌شود، پس ما چطور از روایات می‌خواهیم استظهار کنیم که روایات مختلف است، استظهار سنه کنیم بعد هم بگوئیم اول سنه چه موقع است؟ گرچه این اشکال در بعضی از کتب محققین آمده اما انصافاً اگر کسی مطرح نمی‌کرد از محققین شاید کسی اصلاً مطرح نمی‌کرد. ما مگر یک قاعده اصولی مسلم و در فقه بکار برده شده نداریم که می‌گوید حمل مطلق بر مقید در جایی می‌شود که تنافی باشد و عقد السلب در کار باشد آنوقت حمل مطلق بر مقید می‌کنیم، اما اگر تنافی نبود و مثبتین بود از اول تا آخر فقه نه ده‌ها بلکه صدها مسأله داریم که مثبتین هستند و حمل مطلق بر مقید نمی‌کنیم که یکی از آنها در ذهنم است یا قائل ندارد و اگر دارد نادر است در باب فدیة در صوم که یک مُد است یا دو مُد، دو روایت معتبر داریم، یکی می‌گوید: یک مُد و دیگری می‌گوید: دو مُد، مع ذلک من ندیده‌ام که کسی قائل شود که دو مُد لازم است. مرحوم والد عملاً احتیاط

می کردند که اگر کسی بخواهد این احتیاط را قبول داشته باشد و حتی توی رساله‌شان این احتیاط را ننوشته بودند. چرا؟ چون دلیل یک مُد می‌گوید: یک مُد کافی است، چه یک مُد دیگر بدهد یا ندهد، دلیل دو مُد حمل بر استصحاب می‌شود چون دلیل دو مُد نفی یک مُد را نمی‌کند و نمی‌گوید یک مد کافی نیست و عقد السلب ندارد و مفهوم لقب است. آمده به حضرت می‌گوید چقدر فدیة بدهیم؟ می‌گویند: دو مُد. بله اگر دلیل یک مُد را نداشتیم این ظهور در لزوم داشت اما دلیل یک مُد را که داریم، اطلاق دلیل یک مُد مثبتین است و عقد السلب ندارد، حمل مطلق بر مقید نمی‌شود. ما نحن فيه همینطور است، این مطلق است و آن مقید، گفته‌اند این مطلق است و آن مجمل، کجایش مجمل است. می‌گوید به حضرت اَبی جعفر علیه السلام نوشته الخمس اخرجہ قبل المؤونة أو بعد المؤونة؟ کتب: بعد المؤونة آیا مطلق نیست؟ استفصال دلیل اطلاق است. یا آن روایت حضرت رضا علیه السلام: انَّ الخمس بعد المؤونة، این مجمل است یا مطلق؟ هم این‌ها مطلقند و هم آن مقیدی است که مثبتین هستند. اگر یکی گفت اَکرم العلماء و دیگری گفت لا تکرّم فساق العلماء، تنافی دارد، و عام را می‌شکند و تخصیص می‌زند. اما اگر یکی گفت اَکرم العلماء و یک دلیل دیگر گفت اَکرم علماء العَدول، اگر یک قرینه خارج نداشته باشیم که آن اَکرم العلماء همین است، مثبتین هستند و تقیید نمی‌کنیم و در فقه پر است. لهذا به نظر می‌رسد که اشکال روی مبنای علمی نیست، مثبتین است و اطلاق دارد. اجمال یعنی اگر به عرف دادی مراد را نمی‌فهمد. الخمس بعد المؤونة یعنی مؤونه را استثناء کند. اگر مراد مؤونه سال است فرق نمی‌کند که این باشد یا تجارت و زراعت و صناعت باشد که استظهار شد که مؤونه، مؤونه سال است. پس این اشکال که اصلاً سر بی‌صاحب دارد تراشیده

می شود، مؤونه دو گونه دلیل دارد چطور شما به دلیل مجمل اخذ کردید؟ نه، این مطلق است، با وجود دلیل مقید، مضافاً به اینکه مقید آن نیست، مورد که تقیید نمی کند. یعنی تقیید در جائی است که ظهور در دو عقد داشته باشد، عقد الایجاب و عقد السلب، آنکه تاجر دارد از حضرت سؤال می کند و آنکه صانع است و سؤال می کند و آنکه سؤال می کند ضیعه، یعنی زراعت مگر عقد السلب دارد؟ اگر نفی و استثناء بود عقد السلب داشت یعنی اگر در سؤال و جواب یک ظهوری دارد که این حرفی که حضرت می فرمایند خاص به زراعت است، عقد السلب داشت، اطلاق را می زند، اما مورد است، دارد از حضرت سؤال می کند که در زراعت چکار باید کنم؟ می فرمایند: خمس بعد المؤمنه بده و در زراعت و تجارت هم همینطور است. مورد است و مورد مقید نیست و مخصص نیست و متسالم علیه بین فقهاء و اصولیین است.

پس این پنج روایتی که در آن مؤونه ذکر شده و فقهاء برداشت مؤونه سال کرده اند که تسالم بر آن است، خلاصه این اشکال نیست. این تمام مطلب بالنسبه به اصل مسأله.

چند فرع اینجا هست که محل ابتلاء است، یکی مختصرتر است که چند دقیقه ای عرض می کنم که مطرح نشده و آن این است که چند نوع روی مبنای صاحب عروه و تقریباً من تأخر از صاحب عروه که عرض شد به نظر می رسد که حرف بدی نباشد، تفصیل بین کسب که ملاکش اول شروع کسب است و بین چیزهائی که بدون کسب بدست می آورد که کسب اول سال است تا سال دیگر و جائزه و چیزهائی که اتفاقاً به تعبیر صاحب عروه بدست آورده از روزی که بدست می آورد حساب می شود. حالا اگر کسی هر دو را دارد که غالباً کسبه هر دو را دارند که اگر از امروز که هدیه گیرش آمد تا سر سال

هدایائی که گیرش می‌آید مصرف شد که خمس ندارد و هر چه ماند سر سال خمس دارد. و شروع کسب از اول محرم تا اول محرم سال آینده هر چه که گیرش آمد هر چه مصرف کرد خمس ساقط می‌شود و بقیه خمس دارد. حالا اگر کسی هر دو را دارد اگر اول محرم شروع به کسب کرد و نیمه محرم هدیه گیرش آمد یا برعکس سر سالش چه موقع است؟ آیا جداست سر سال؟ قاعده‌اش این است که سر سال این‌ها جدا نباشد ملاک آن اول است که شروع خمس می‌شود، ولو تفصیل هست بین کسب که اول سنه‌اش شروع و بین ما يحصل اتفاقاً که اول سنه‌اش عند الحصول است. کدام اول بوده همان اول سنه حساب می‌شود. چون بنا بر مشهور سر سال یک سر سال است، این‌ها هم فرقی نمی‌کند ولو اگر از هم جدا بود فرق می‌کند اما وقتیکه هر دو حاصل شد، آنکه بعد حاصل می‌شود سر سالش با سر سال اینکه قبل حاصل می‌شود یکی حساب می‌شود. یعنی بالنتیجه سال صله‌ها می‌شود ۱۱/۵ ماه و سال ماه می‌شود ۱۲ ماه یا بالعکس. چرا؟ از ظهور سال که در جاهای دیگر از آن‌ها استفاده کرده‌اند. اگر بنا شد هر کدام یکسال داشته باشد و فرمایش شهید پذیرفته نشد که هر چیزی و فایده‌ای سال جدا داشته باشد آنوقت ملاک آن اول سالی است که چیز گیرش آمده، ظاهراً حرف بدی نیست مگر اینکه کسی بخواهد تقسیم کند و در همچنین جایی حرف شهید را بپذیرد و استظهار کند، در جایی که یکی از این‌ها نیست حرف مشهور را استظهار کند که ممکن است کسی پیدا شود که اینطور استظهار شود. البته جایی این را مطرح نکرده‌اند تا بفهمیم حرفشان چیست؟ اما قاعده‌اش این است که مؤونه یعنی مؤونه سال که خمس از آن ساقط می‌شود، دو گونه چیز داشته باشد یا یک گونه.

جلسه ۲۱۴

۵ ربیع الثانی ۱۴۲۷

تابع عرض دیروز که عرض شد اگر کسی چند گونه ربح و فائده دارد ملاک برای ابتداء سال اولین ربح است که ظاهر این است و اگر ظهور بود حجیت دارد و منجز و معذر است. من دیدم مرحوم میرزای قمی هم این را تصریح کرده‌اند در جامع الشتات ج ۱ ص ۱۹۰، فرموده‌اند: **وإذا كان له كسب وزراعة وتجارة، فالظاهر ان الحساب يجعله من كسبه الأول.** در ما نحن فيه که عرض شد تبعاً لصاحب العروة و بسیاری از متأخرین که اول سال اول شروع کسب است، عرض شد مخالف جماعتی هستند منهم مرحوم آقا ضیاء، مرحوم والد که این‌ها حصول الربح را فرموده‌اند، این‌ها استدلال به یک کبری کلی کرده‌اند که در ما نحن فيه، این کبری کلی دلیل مقدم بر آن هست و آن این است که فرموده‌اند: **الخمس بعد المؤونة** که روایت دارد این **المؤونة**، از آن استفاده شد مؤونه سال، **أنوقت این المؤونة** که مؤونه سال است که استثناء می‌شود از فوائده، این یک مشتق است که **حقیقه فی المتلبس فعلاً** است، نسبت به گذشته مجاز است، دلیل عام **گفت فائده خمس دارد**، بعد دلیل مخصوص

آمد و گفت مؤونه را بردارید بقیه هر چه ماند خمس دهید، این توی ماه صفر سود کرد، شروع کسب ماه محرم بود، مؤونه از چه استثناء است؟ از ربیح. آن ربیحی که کرده، مؤونه اش خمس ندارد. مؤونه قبل از حصول ربیح معنایش این است که مشتق که مؤونه باشد از آن استفاده در ماضی شده باشد آن هم نه ماضی خودش ماضی دیگری، که این خلاف ظاهر است. کسی که اول محرم شروع کسب کرد و اول صفر حصول ربیح بود، شارع فرموده: **الربیح فیہ الخمس الا المؤونه**، مؤونه یعنی مؤونه ماه صفر به مؤونه ای که قبل از حصول ربیح باشد. چون مؤونه از ربیح استثناء شده و باید حقیقت داشته باشد مستثنی منه یا مستثنی صحیح باشد، پس مجاز است خلاف ظاهر است، وقتیکه خلاف ظاهر شد مؤونه ماه محرم استثناء نمی شود چون نمی شود مؤونه قبل از ربیح را استثناء کرد.

اگر ما بودیم و همینقدر، حرف خوبی بود و ملتزم هم می شدیم، ولكن ما یک دلیل مقدم بر این داریم درست است مؤونه مشتق است حقیقه فی المتلبس و استثناء از فائده شده است، در ماه محرم فائده ای نبوده تا در ماه محرم از آن استثناء شود چون در ماه صفر آمده، اینها درست است فقط کلمه سال از کجا درآمد؟ این جواب استدلال است. کلمه سال از تعارف المؤونه السنویه عند الناس بنابر قول جماعتی ما کلمه سال نداریم، مؤونه مطلق است از کجا قیدش کرده اند به مؤونه سال تا ببینیم اول سال چه موقع است؟ گفته اند چون مؤونه را تجار، صنایع و زراعت سالانه مؤونه را حساب می کنند و شارع که فرمود الخمس بعد المؤونه یعنی بعد المؤونه السنویه که تسالم بر این هست. وقتیکه در مؤونه سنویه ظهور داشت باید ببینیم این سنه ای که ما از تعارف عرف بدست آورده ایم، تعارف هم در چیست؟ مدعی این است که تعارف

عرف از اول شروع کسب است. نه از وقتی که ربح بدست می‌آورد پس این ظهور عرفی مقید به ما نحن فیه است. اخص مطلق از ظهور مؤونه در فعلیت ربح است یعنی ربح باید فعلیت داشته باشد تا مؤونه از ربح استثناء شود و خود مؤونه من الریح فعلیت پیدا نمی‌کند تا حصول ربح باشد. در ما نحن فیه چون متعارف این است که از شروع کسب و شروع صنعت و زراعت سر سال را از آن حساب می‌کنند، چون متعارف است پس مؤونه منصرف به همین می‌شود. وقتی که منصرف شد در مورد خاص مراد از مؤونه بخاطر این تعارف معنی مجازی اش طریق اراده استعمالیه به جدیه اگر متعارف شد اینطوری است که از شروع کسب حساب می‌کنند مگر اینکه ادعا شود که از شروع کسب متعارف نیست که مدعای شاید مشهور این باشد.

ما باشیم و این فرمایش ظاهراً فرمایش صاحب عروه و کسانی که از ایشان تبعیت کرده‌اند اقرب به نظر می‌رسد.

بعد از این می‌آئیم سر مطلبی که من عرض می‌کنم اگر آقایان دیدند کسی متعرض شده دلم می‌خواهد بینم و مطلبی است که اثر عملی دارد و اگر هم شک کردیم باز اثر عملی دارد و آن این است که لا اشکال که لفظ مؤونه دارای معنای سنه نیست و اطلاق دارد و سنویه را از عرف بدست آورده‌ایم، آنوقت فقهاء هم بالنتیجه سر سال را که گفته‌اند اول شروع است بخاطر این است که گفته‌اند عرف اینگونه است، سؤال این است که آیا متعارف همین است؟ به این مطلب میرزای قمی دو کلمه اشاره کرده‌اند و رد شده‌اند و نظر نداده‌اند.

عرض این است که در عرف مردم، هر مردمی در هر جای دنیائی یک ملاک سال دارند و در ایران نوروز به نوروز است که مرحوم میرزای قمی

تصریح کرده‌اند. در بعضی از کشورهای اسلامی محرم به محرم است و در بعضی کشورها سال میلادی است و شاید در جاهای دیگر دنیا ملاک بگونه‌ای دیگر باشد. شخصی که در ماه رجب بدنیا می‌آید وقتی که بخواهند سال‌ها را به هجری قمری حساب کنند آیا می‌گویند چند سالش است. حضرت سید الشهداء علیه السلام سوم شعبان بنا بر مشهور ولادتشان بوده و در عاشوراء هم شهید شده‌اند چند ساله بوده‌اند و سال را چگونه حساب می‌کنند؟ آیا از سوم شعبان به سوم شعبان یکسال را حساب می‌کنند یا از سوم شعبان تا آخر ذیحجه را یکسال حساب می‌کنند، از محرم سال دوم را حساب می‌کنند، اینطور می‌گویند ۵۷ سالشان بوده است. کسب را هم که می‌خواهند حساب کنند، اگر بنا شد که مؤونه سال باشد، ملاک این است که اولش چه موقع است، ملاک سال است و به نظر می‌آید که خارجاً همینطور است. اگر کسی ماه سوم سال دکان باز کرد، ماه چهارم ظهور ریح شد ماه پنجم سال حصول ریح شد، چه موقع باید حساب سالش را بکند؟ اول سال بعد، ولو ۸ ماه یا ۱۰ ماه گذشته باشد. سال دیگر سال کامل است. اگر دیدیم اینطور است قاعده‌اش این است که چون سنه را از عرف می‌گیریم آنطوری که عرف حساب می‌کند باید سال را حساب کنیم، بنابراین شخصی که اول سالش چه شروع در کسب یا ظهور ریح یا حصول ریح، از هر کجا سال که شروع یا ظهور یا حصول بوده، سال اول را باید تا آخر آن سال حساب کند و خمس دهد و حق ندارد تا رجب سال آینده سودهائی که گیرش می‌آید مؤونه‌اش را از آن استثناء کند و اگر در محرم چیزی گیرش آمد حق ندارد مؤونه قبلش را برداشت کند. چرا؟ چون سنه عرفی اینطور نیست. اگر این عرضی که کردم به نظر تام برسد باید سال اول را مقید کنیم به از شروع کسب یا ظهور ریح یا حصول ریح تا آخر سال اول چه

۸ ماه یا ۱۰ ماه یا ۱۲ ماه باشد. اگر خارجاً اینطور باشد و مبنی این است که سنه را از عرف بگیریم، عرف اینطور است که اگر عرف اینطور باشد باید اینطور حساب کرد که به نظر می‌رسد که بازار دنیا اینطور است و سر سال به سر سال حساب می‌کنند غیر از سال اول که از هر ماهی شروع کند به سر سال که رسید اتمامش می‌کنند.

مرحوم محقق قمی در جامع الشتات ج ۱ ص ۱۹۱ می‌فرماید: *ابتداء السنة وقت الشروع بالتجارة واول السنة لأهل السوق في هذه الأزمنة بل النيروز الى النيروز،* (یعنی سال اول را تا نوروز تمام کند از هر جا که شروع کرده، نوروز هر چه که دارد خمس را بدهد) ایشان این را گفته و رد شده‌اند و اشاره به همین مطلب است.

شیخ انصاری هم در کتاب خمس ص ۲۱۵ فرموده‌اند: *والحاصل ان مبدأ الحول تابع لما تعارف بين الناس من اضافة الربح اليه واخراج مؤونته من ذلك الربح.* اگر متعارف مردم اینطور شد که به نظر می‌رسد که همه جای دنیا متعارف این است که هر کاسبی روز شروع کسبش را سر سال قرار نمی‌دهد و آن را ملاک قرار دهد، خیر خودش را تابع بازار قرار می‌دهد و از سال دوم تابع بازار می‌شود در سر سال، چه سال قمری یا شمسی یا میلادی یا هر سال دیگر باشد. اگر خارجاً اینگونه است که هم میرزای قمی تصریح فرموده‌اند به اهل سوق و هم شیخ انصاری تصریح کرده‌اند که متعارف علینا است و فقهای دیگر هم همین بود که چون متعارف سنه است می‌گوئیم مؤونه سنه است نه شش ماه و نه دو ساله. اگر این شد، سال اول را هر وقت که شروع کرده باشد ملاک نیست و بنحو مطلق نباید بگوئیم ملاک شروع است نه ظهور و نه حصول ربح. یعنی ملاک آخر سال متعارف علیه الناس است و خودش هم

بنایش را این می‌گذارد. اگر اینطور باشد خیلی حساب‌ها فرق می‌کند. علی‌کل احتیاج به تأمل دارد و نحن ابناء الدلیل، و اگر دلیل ما تعارف علیه الناس است که اینطور است نسبت به سال اول نه بقیه سال‌ها آنوقت دیگر نه کسی سال برایش متعین است که یوم الشروع یا یوم الظهور و یا یوم الحصول باشد نه تعین دارد و نه تعیین می‌شود و همانکه خارجاً متعین است باید سر سال قرار دهد.

مسأله بعدی، مرحوم صاحب عروه متعرض شده‌اند که مؤونه یعنی چه؟ اجمالاً مؤونه یعنی مصرف، مثال‌هایی ذکر کرده‌اند که خصوصیت ندارد. مرحوم کاشف الغطاء بگونه‌ای ذکر کرده‌اند و صاحب جواهر مثال‌های دیگری ذکر کرده‌اند و دیگر فقهاء بگونه‌ای دیگر اجمالاً مؤونه یک کلمه‌ای است عربی و اگر هم متعارف نباشد و ندانیم که سعه و ضیقش چیست باید به لغت مراجعه کنیم که یعنی مصرف و اگر ظهوری نداشته باشد و نفهمیم یعنی چه تا بخواهیم چهارچوبه‌اش را استفاده کنیم یعنی به لغت مراجعه کنیم. عبارت عروه را می‌خوانم و بحثش بعد.

مسأله ۶۱: المراد بالمؤونه مضافاً الی ما یُصرف فی تحصیل الریح و گفته‌اند یکی آنچه خرج می‌کند تاجر، صانع و زارع برای اینکه سود ببرد چه دکان بخرد یا ادوات می‌خرد و یا کارگر می‌آورد، این چیزهایی که سبب تحصیل ریح است جزء مؤونه حساب می‌شود و بعد هم خرج خود زن و بچه و مهمان و سفر و حجش را کم می‌کند. چرا؟ شخصی که زراعت می‌کند، ده‌ها امر دست بدست می‌دهد تا زراعت محصول دهد، اگر یک میلیون خرج کرد و ده میلیون محصول برداشت کرد، صاحب عروه می‌فرمایند، یک میلیونی که خرج کرده را بیرون می‌آورد یا خمس نه میلیون را می‌دهد. چرا؟ چون صدق فائده بر آن

نمی‌کند و نمی‌گوید من ده میلیون سود کردم چون موضوع خمس الفائدة است و الغنیمه است، می‌گوید ده میلیون بدست آوردم اما یک میلیون را خرج بدست آوردن ده میلیون کردم و سودم نه میلیون است. پس خرج‌هایی که کرده ولو نخورده و نپوشیده و سفر نکرده و صرف دیگر امور زراعت کرده، اما این‌ها اسمش فایده نیست، موضوع خمس الفائدة است، فایده نه میلیون است نه ده میلیون.

دیگر اینکه می‌گویند شما ده میلیون جنس فروخته‌ای، تعبیر فایده بر کل ده میلیون مجاز است و حقیقت ندارد، فایده و سود نه میلیون است نه ده میلیون، پس هی والله الافاده یوماً بیوم، وأما الغنائم والفوائد نه میلیون است که باید خمسش را بدهد. دیگر اینکه از روایات این برداشت می‌شود.

جلسه ۲۱۵

۱۱ ربیع الثانی ۱۴۲۷

در عروه اینطور بود که المراد بالمؤونه (مسأله ۶۱) مضافاً الی ما یصرف فی تحصیل الربح، قبل از بیان مؤونه ایشان فرمودند چیزهائی که طرف خرج می کند تا سود کند، آن خرج ها خمس ندارد. خرج هائی که مقدمه می شود برای اینکه این سود کند. ۱۰۰ دینار که تخم خریده و پاشیده آیا این را کم کند یا نه؟ بله، پول داده کارگر گرفته که روی زراعت کار کند، اول پول آن ها را کم می کند. چرا؟ دو جهت دارد: ۱- به این مصرفی که برای تحصیل الربح کرده به آن فایده نمی گویند. ۱۰۰ دینار صرف کرده تا ۱۱۰۰ دینار سود کند، این سودش ۱۰۰۰ دینار است نه ۱۰۰ دینار و موضوع خمس در ادله، الفائده است، به او می گویند چقدر سود کردی؟ می گوید ۱۰۰ دینار، می گویند مگر جنست را ۱۱۰۰ دینار نفروختی؟ می گوید: ۱۰۰ دینار تخم خریدم، پس سود نیست و شاید هم بر این امر تسالم باشد و ندیدم کسی در این مورد مناقشه کند.

دیگر اینکه از بعضی از روایات این مطلب درمی آید. یکی صحیح علی بن مهزیار عن ابن راشد عن الإمام الجواد علیه السلام: علیه الخمس بعد مؤونته ومؤونه عیاله

وبعد خراج السلطان (مالیاتی که سلطان می گیرد) چون پولی که سلطان می گیرد مصرفی است که می گذارد آن ۱۰۰۰ دینار گیرش بیاید.

دیگر خبر ابن زید، الفائدة مما یفید الیک فی تجارة من ربحها وحرث بعد الغرام (خسارت).

دیگر روایت نيسابوری عن أبي الحسن الثالث علیه السلام که به حضرت عرض کرد ۱۰۰ کُر از این مزرعه من حاصل برداشت کرده ام و ذهب منه بسبب عمارة الضیعة ثلاثون کُرّاً، حضرت در جواب فرمودند: لی منه الخمس مما یفضل من مؤونته. پس از ۶۰ کُر باقیمانده خرج زندگی درمی آید و بقیه خمس می شود. پس حضرت اقرار فرمودند که آنچه برای عمارت ضیعه خرج کرده خمس ندارد.

پس از این روایات برداشت این مطلب می شود که خرج هائی که کرده برای زمین و زراعت را استثناء می کند، بقیه چه می ماند، خمس آن را می دهد فقط اینجا یک مسأله ای است چون خارجاً محل ابتلاء مکرر می شود و اگر زیاد نباید گاهی پیدا می شود و اینجا آقایان متعرض نشده اند و در مسأله بعد متعرض شده اند و ربطی به فرع بعدی دارد و بد نیست اینجا عرض شود و آن این است که اگر مصرف هائی حرام انجام می دهد، مثلاً کارمندان سلطان را دعوت می کند که کمتر از او مالیات بگیرند و چشم پوشی کنند، این خرج ها را استثناء می کند، گیری ندارد، اما اگر یک خرج حرام کرد مثلاً برای سلطان شراب خرید، آیا این هم پولش استثناء است یا نه؟ یا تبتذیر کرد، برای سگ سلطان که خیلی برایش عزیز است، این یک مرغ می پزد و می گذارد جلو سگ سلطان که حرام است، آیا این هم استثناء می شود؟ قاعده اش این است که نه. چرا؟ شاید مرتکز در اذهان متشرعه باشد که آن چیزهائی که حرام باشد جزء

مؤونه حساب نمی‌شود. بلکه باید در حد متعارف باشد یعنی چه؟ مثلاً فرض کنید قیمت گندمی که می‌خرد و می‌پاشد ۱۰۰ دینار است این رفته خود شیرینی کرده ۱۲۰ دینار پول داده و گندم خریده آیا حاصل را که برداشت ۱۰۰ دینار کم می‌کند یا ۱۲۰ دینار؟ قاعده‌اش این است که قدر متعارف کم کند نه بیشتر، ولو ۱۲۰ دینار داده و صرف کرده و حتی اگر در خوراکش با اینکه مؤونه فعلیه بود باید خمسش را بدهد، چه برسد برای صرف مؤونه‌ای باشد که برای تحصیل مؤونه است. پس ولو اینجا متعرض نشده‌اند اما همین صحبت‌هایی که بعد خواهد آمد که متعارف باشد و اسراف و تبذیر و حرام نباشد، قاعده‌اش این است که همه را اینجا هم بگوئیم. چرا؟ چون فائده کرده و یک تکه از فائده را خرج حرام کرده و یا غیر متعارف مصرف کرده، نه اینکه فایده نداشته است.

برویم سر اصل مؤونه که مسأله‌ای است بسیار مشکل و بسیار محل خلاف و اعظم در آن خلاف کرده‌اند که مؤونه‌ای که خمس ندارد چیست؟ مفهوم مؤونه ظاهراً خیلی بحث ندارد اما مصادیقش چون محل ابتلاء زیاد است محل خلاف شده است که قدری مسأله را می‌گویم و عبارت صاحب عروه را می‌خوانم و حاشیه‌های مختصری را عرض می‌کنم و فردا دسته‌بندی مسأله و برداشت از ادله.

ما هستیم و دو تا چیز: ۱- کلمه المؤونه که در روایات آمده: **الخمس بعد المؤونه، یعنی لا خمس علی المؤونه**، ۲- عند العرف مؤونه چیست؟ مفهومش خیلی حرف ندارد ولی مصادیقش چیست؟

عروه تبعاً لجواهر و رساله‌های قبل ایشان و حتی مبسوط شیخ طوسی و سرائر ابن ادریس و لمعه و شرح لمعه و ریاض و مستند و غنائم، بیان کرده‌اند

جزئیات مؤونه را، و هر کسی بگونه‌ای نقل کرده و بعد گفته‌اند مسأله عرفی است چرا ما بگوئیم که چه چیزی مؤونه هست یا نیست، اما خود فقهاء در برداشت از عرف اختلاف عظیم دارند.

ایشان فرموده‌اند: ما يحتاج اليه لنفسه و عياله (چه محل حاجت است ملاک نیست، چه صرف کرده، آن ملاک است که مسأله‌اش می‌آید در مسأله ۶۵ که چه محل حاجت است استثناء نیست چقدر را صرف کرده ملاک است اگر حد شأنش ۱۰۰۰ دینار است اما این مبلغ را مصرف نکرده و بر خودش تضییق کرد و شأنش عبای ۱۰ هزار تومانی بود نپوشید، نه هزار تومانی پوشید، بقیه‌ای که مانده خمس دارد. پس اینکه ایشان فرمودند: ما يحتاج اليه، مع صرفه است) في معاشه بحسب شأنه اللائق بحاله في العادة (متعارف مردم) من المأكل والملبس والمسكن وما يحتاج اليه لصدقاته (هر روز یک چیزی کنار می‌گذارد که صدقه بدهد) و زیاراته و هدایاه و جوائز و اضیافه و الحقوق اللازمة له (یا لزوم شرعی مثل نذر و عهد و البته در حقوق مستحبه خلاف است که آیا باید خمس بدهد یا نه مؤونه است. مثلاً دین کسی که بدهکار است را می‌دهد یا تزویج عزاب می‌کند که از حقوق لازمه نیست که بعضی می‌گویند باید خمس این‌ها را بدهد و ظاهر این است که مؤونه است) بنذر أو كفارة (ولو این كفارة به حرام به گردنش آمده، افطار عمدی کرده دارد احکام ستین مسکین می‌دهد. این اطعام در اثناء سال را نباید خمس بدهد) أو اداء دين (که اگر دین خودش باشد بحثی نیست، دین غیر باشد محل خلاف است) أو ارش جنایة (چه قتل عمدی کرده و چه خطائی باشد که باید دیه بدهد که خمس ندارد) أو غرامة ما اتلفه عمداً أو خطأً و کذا ما يحتاج اليه من دابة أو جارية أو عبد أو اسباب (یعنی اثاث چون اسباب در عربی یک معنا دارد و آن علت است و در فارسی بمعنای اثاث است و در قرآن هم که دارد اسباب السموات که از آن تعبیر به طرق شده، آن

هم از باب مناسبت است و مجاز، چون طریق سبب وصول به نتیجه است. سبب و اسباب یعنی علت و به فرش و ظرف اسباب نمی‌گویند) **أَوْ ظَرْفِ أَوْ فَرْشِ أَوْ كَتَبٍ**، بل ما يحتاج اليه لتزويج أولاده، (جماعتی گفته‌اند باید خمس این را بدهد و مشهور می‌گویند خمس ندارد و مؤونه است) **أَوْ خَتَانِهِمْ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ** مثل ما يحتاج اليه في المرض وفي موت اولاده أو عياله إلى غير ذلك مما يحتاج اليه في معاشه (نه معاده که بعضی می‌گویند اگر کفن خرید باید خمس دهد که بحثش می‌آید) **وَلَوْ زَادَ عَلَيَّ مَا يَلِيْقُ بِحَالِهِ لَا يُحْسَبُ مِنْهَا (مؤونه)**. اینجا من یک کلمه را نخواندم عمداً که بعد بخوانم یک قیدی این وسط صاحب عروه زده‌اند که خودشان قبول ندارند و خودشان صریحاً بعد آمده‌اند بیان کرده‌اند که نمی‌دانم چه عجب اینجا آورده‌اند. که می‌فرمایند: **وَلَوْ زَادَ عَلَيَّ مَا يَلِيْقُ بِحَالِهِ مِمَّا يُعَدُّ سَفَهًا أَوْ صَرَفًا بِالنِّسْبَةِ إِلَيْهِ لَا يُحْسَبُ مِنْهَا**. این قید را خود صاحب عروه قبول ندارند. اگر چیزی بیش از شأن بوده ولو اسراف نباشد ولو سفاهت نباشد، اگر کسی شأنش عبای ۱۰ هزار تومانی است عبای یک میلیونی می‌خرد که این سفه است و اسراف اما اگر عبای ۲۰ هزار تومانی خرید این سفاهت نیست بیش از شأن مصرف کردن است و همه مصادیق بیش از شأن اسراف نیست و سفاهت نیست، این مما یعد لزومی ندارد چون خود صاحب عروه قبول دارند که اگر بیش از شأنش باشد ولو سفاهت نباشد خمس ندارد. چه عجب اینجا قید کرده‌اند: **مِمَّا يُعَدُّ**، بیشتر و زیاده یلیق بحاله مما یعد سفهاً و صرفاً بالنسبة اليه، لزومی ندارد. این بیش از شأن از مؤونه حساب نمی‌شود.

این تمام مسأله ۶۱ عروه و اجمالاً حرف‌هائی که نقل کردم. اینجا یک مشت مطالب هست که محل کلام است و خلاف از شیخ مفید و طوسی گرفته تا امروز یک عده مطالب یک یک باید باز شود.

جلسه ۲۱۶

۱۱ ربيع الثاني ۱۴۲۷۳

فرمایش صاحب عروه راجع به این بود که چه مؤونه است که خمس ندارد؟ عبارت ایشان را خواندم. چند عبارت از مرحوم نراقی در مستند و شیخ انصاری در خمس می‌خوانم که متخالف راجع به مؤونه نظر داده‌اند.

مرحوم نراقی در مستند ج ۱۰ ص ۶۷ یک تکه عبارت ایشان این است که می‌فرماید: **صحت استشکال بعض الأجلاء** (که گفته‌اند مراد ایشان فاضل هندی است در کشف اللثام) **في احتساب الصلة والهدية اللائقتين بحاله** (هدیه ولو در حدّ شأن باشد خمس دارد ولو از سود اثناء سال دارد این هدیه حساب نمی‌شود) **وقال أنه لا دليل على احتسابه وكذا تردده (بعض الاجله) في مؤونة الحج** **المندوب وسائر سفر الطاعة المندوبة وهما في موقعها بل الظاهر عدم كونها من المؤونة وهو كذلك، فلا يحتسب الا مع ادعاء الضرورة العادية اليهما.** (یعنی اگر هدیه و صلّه ندهد برایش زشت است و ملامتش می‌کنند و یا حج مندوب را اگر نرود اعصابش خسته است و چاره ندارد، پس اگر ضرورت داشته باشد مؤونه است اما اگر صرف مستحب بودن است، مؤونه نیست). **وصحة** (یعنی حرف ابن

فهد هم صحيح است) تقييد ابن فهد في الشاميّات الضيافة بالاعتیاد أو الضرورة (عادتش مهماندارى است و یا ضرورتى باشد) بل في كفاية الاعتیاد أيضاً نظر الا أن يكون بحيث يذم بتركها عادة فلا يُحسب مطلق الضيافة ولا الصدقة ولا الصلة ولا الهدية ولا الاسفار المندوبة ولا سائر الأمور المندوبة من غير ضرورة أو حاجة لا يحسب ولو بقدر اقتصادها (كم انجام دهد باز هم از مؤونه حساب نمى شود). يك عده‌ای ديگر هم مثل مرحوم نراقى هستند.

مقابل ایشان مرحوم شيخ انصاری هستند که با يك ترددی نقل می‌کنند اما بالنتیجه نظر ایشان این است که هیچ چیزی خمس ندارد، تمام این‌ها مؤونه است و خمس ندارد. در کتاب خمس ص ۲۰۱ فرموده‌اند: ثمّ انه قد أدّ جماعة من المؤونة الهبة والصلة والضيافة اللائقة بحاله. شهيد در مسالك، نوه شهيد در مدارك، سبزواری در ذخيره، صاحب جواهر همه گفته‌اند مؤونه است. شيخ هم می‌فرماید جماعتی که این‌ها جزئشان هستند فرموده‌اند اگر صلّه و هبه و ضیافت بیشتر از شأن نباشد از مؤونه است) واستغرب سيد مشايخنا في المناهل التفصيل، بينما إذا كان لازماً عليه شرعاً أو عادة وبينما يكون مخيراً فيه فلا يكون واجباً شرعاً ولا عادة، نذر کرده و قسم خورده که اگر مريضش خوب شد فلان هديه را به فلانی بدهد و فلان را مهمان بکند، این واجب شرعی می‌شود که مؤونه است و خمس ندارد ولی اگر شرعاً الزام نباشد و عادة هم الزامی نباشد) من استغرب عدم وضع ما كان من قبيل الثاني (يعنى عدم وضعه من الخمس) این را ایشان نقل کرده‌اند از جماعتی که خمس ندارد از استاد اساتیدشان که خمس دارد اگر لزوم شرعی یا عادة نباشد. بعد خود شيخ فرموده‌اند: وفيه نظر (این حرف سيد مشايخ محل اشکال است، بل لا يبعد (فتوی است) الوضع (من الخمس) إذا كان لغرض صحيح في نظر العقلاء يوجب استحسان وقوعه منه وإن لم

یبلغ حد اللزوم عادة: (اما اگر در حدی نیست که عقلاء تحسین کنند ولو بیش از شأن نباشد باید خمسش را بدهد. این فرمایشات یک عده از اساتین فقه و اساتین دین است.

ما هستیم و کلمه المؤمنه، این اساتین از همین کلمه این برداشت را کرده‌اند یکی مثل مرحوم نراقی و ابن فهد می‌گویند هیچ چیزی از این‌ها مؤونه حساب نمی‌شود و یکی هم مثل سید مناهل است که تفصیل فرموده و شیخ انصاری گونه‌ای دیگر فرموده‌اند و نقل از قبل شهید ثانی و صاحب جواهر هم گفته‌اند مؤونه است و ما هستیم و کلمه مؤونه، پس مسأله سر راست نیست.

در مقام فتوی مجمع الرسائل صاحب جواهر، صراط النجاه شیخ انصاری، مجمع المسائل مرحوم میرزا با ۱۰ - ۱۵ حواشی که دارند تمام این‌ها بنحو مطلق گفته‌اند مؤونه است. مجمع المسائل میرزا ص ۳۱۶ آخر صفحه، مجمع الرسائل صاحب جواهر مسأله ۱۵۹۱، عبارت صاحب جواهر را می‌خوانم: الصدقات والخیرات والهدایا ومصارف الزواج والضيافة والاسفار المحللة من زیارة العتبات المقدسة والحج المندوب وامثالها تعتبر من المؤونة ولا يتعلق بها الخمس و همین فرمایش شیخ انصاری، آخوند، میرزای نائینی، آقا ضیاء و آشیش عبدالکریم حائری و دیگر آقایان اینجا ساکت شده‌اند. و عروه هم که عبارتش را سابق خواندم و غالباً هم حاشیه نکرده بودند.

به نظر می‌رسد ما باشیم و به عرف بدهیم مؤونه یعنی مصرف، غذا، لباس، سفر، هدیه و دیگر امور است. نه لزوم شرعی لازم است و نه لزوم عادی لازم است و نه حتی استحباب شرعی لازم است، اگر کسی ریاء مهمانی می‌کند آیا حرام است؟ نه، ریاء در عبادات حرام است و غیر عبادات حرام نیست مؤونه است. حرام نباشد، لازم نیست مستحب باشد حتی اگر مکروه

باشد. الخمس بعد المؤمنة، ظهور عرفی دارد در مصرف، نه مصرف لازم، واجب، مستحب، همه اش مؤونه است. این آقایان و محققین هر کدام اسطوانه تحقیق و علم هستند، چرا گیر کرده اند و شیخ می فرماید: وفيه نظر ولا یبعد می فرمایند و بعد قید می زند که مورد استحسان عقلاء باشد و اگر نباشد، نه. این برای همین مطلبی است که توی خیلی از مسائل بدرد می خورد و صاحب عروه هم فرمودند و عرض کردم مکرر که هر کسی از هر چه که بدست می آورد همانجا خمس بر آن وارد می آید، اگر صرف مؤونه شد خمس آن مقدار صرف مؤونه ساقط است، آنوقت این آقایان که شک کنند مؤونه هست یا نه که آیا امام علیه السلام که فرمودند: المؤمنة خمس ندارد، الخمس بعد المؤمنة، این ظهورش در مطلق مؤونه آیا هست که مرحوم نراقی منکر ظهور شده اند. بر فرض که ظهور داشته باشد آیا مراد مولاست و مرادشان همه مصارف است یا نه؟ وقتیکه شک کرد اصل عدم سقوط خمس است، شک در سقوط خمس است چون خمس آمده و بمجردی که پولی گیرش آمد در آن خمس است، آیا خمس ساقط شد؟

اگر من و شما هم شک کنیم که یک موردی هل هو مؤونه أم لا، یا اینکه شک کنیم که این حجیت دارد ظهور در مؤونه بودن و اطلاقش لاسفار مباحه و امور مباحه این ظهور حجیت دارد در اینکه متکلم حکم اراده کرده همین ظاهر را، قاعده اش این است که خمس بدهد. چون بحث در سقوط خمس است نه در ثبوت خمس. عرض شد به نظر می رسد بگوئیم تمام این ها مؤونه است همانطور که صاحب عروه و صاحب جواهر و میرزا در رساله های شان فرمودند.

مطلب دیگر این است، کسی که خرج می کند و اسراف می کند. غذا

زیادی می خورد تا معده اش فاسد شود و مریض شود، یا کار سفهی می کند. مثلاً کسی شأنش این است که هدیه متوسطه برای فلان حاجی بدهد، یک هدیه شاهانه می دهد که عقلاء تسفیهش می کنند. البته امور مستحبه بحث دیگری است که بعد می آید. در خانه اش است بیش از حد اسراف می کند. آیا این خرج سفهی و اسرافی که مؤونه شده، آیا خمس از آن ساقط است یا نه؟ مرحوم حاج آقا رضا همدانی فرموده اند: چرا نه؟ کجا دارد که نباید اسراف و سفهی نباشد. خود شارع گفته مؤونه و همه این ها را می گیرد. در مصباح الفقیه فرموده اند (ج ۳ ص ۱۳۱): ودعوی ان المتبادر من الروایات انها هو ارادة ما ینفقه فی مقاصده العقلایة علی النهج المتعارف لا علی سبیل الاسراف قابلة للمنع (مؤونه اطلاق دارد) الا انه ربما یظهر من کلماتهم دعوی الإجماع علیه (یعنی می فرمایند مؤونه اسرافی و سفهی هم مصداق مؤونه است و بخاطر اجماع ما مؤونه را تخصیص می زیم ولو خودش مطلق است. برخلاف ایشان استاد استادشان صاحب جواهر فرموده اند: قطعاً مؤونه نیست. جواهر ج ۱۶ ص ۶۳: اما لو اسرف وجب علیه خمس الزائد قطعاً كما صرح به جماعة بل لا اعرف فيه خلافه (که بگوید اسراف هم خمس ندارد) بل لعله كذلك (که خلاف هم نباشد که از فرمایش ایشان شبهه اجماع برداشت می شود که شاگرد ایشان حاج آقا رضا همدانی فرموده اند: ربما یظهر من کلماتهم دعوی الاجماع علیه.

شاید بخاطر همین جهت است مثل فرمایش حاج آقا رضا قدری در ذهن آسید عبدالهادی شیرازی جا گرفته، صاحب عروه که در عروه سفه و سرف را فرموده اند خمس دارد، مرحوم آسید عبدالهادی تنها نیستند و بعضی از معاصرین هم تبعیت از ایشان کرده اند: علی الأحوط و فتوی را مبدل به احتیاط کرده اند که آیا خرج سفهی و اسرافی خمس دارد؟ صاحب عروه فرمودند: بله. ولو زاد علی ما یلیق بحاله مما یعد سفهاً وسرفاً بالنسبة الیه، لا یحسب منها، لا یحسب

را ایشان حاشیه کرده‌اند: علی الأحوط.

برمی‌گردیم به خود ادله، مؤونه اطلاق دارد و فرمایش حاج آقا رضا این تکه‌اش تام است، فقط آیا معصوم علیه السلام که فرمودند: الخمس بعد المؤونه که مؤونه اسراف و سفه را هم می‌گیرد، اراده کرده‌اند حتی اسراف و سفه؟ به نظر می‌رسد که انصراف دارد و نمی‌گیرد ولو لفظ قابلیت شمول دارد اما بلحاظ اینکه امام معصوم علیه السلام، قلّه تدین هستند، آیا می‌خواهند بگویند حتی ولو اینکه سفهی باشد، اراده کرده باشند؟ به نظر می‌رسد که انصراف دارد، اگر هم نگوئیم انصراف دارد که آقایان اصولاً همین را فهمیده‌اند که فرموده‌اند اسراف و سفه خمس دارد، حالا کسی بگوید من انصراف را نمی‌فهمم و لفظ هم که مطلق است مثل مرحوم حاج آقا رضا، الخمس بعد المؤونه، یعنی صرف و خرج حالا سرفی بوده یا سفهی و اطلاق دارد و بر فرض که انصراف محرز نباشد لا اقل من الشک فی الظهور نه شک فی المراد، تطابق الارادتين، اصل در آن هست، اگر ظهور بود، ظهور طریق است مگر انصراف عقلائییه باشد. اگر انصراف هم نگوئیم، ما هستیم والخمس بعد المؤونه والمؤونه لا خمس فیها، آیا مؤونه سرفی با این مطالبی که عرض شد اگر گفتیم خمس ندارد باید بینیم اگر بیش از شأنش بود ولو اسراف نباشد و سفهی نباشد، آیا خمس دارد؟ که بعد می‌آید. خلاصه اگر در ثبوت شک کردیم، قاعده این است چون شک در سقوط خمس است، بگوئیم خمس دارد که به نظر می‌رسد مؤونه سفهی و سرفی خمس دارد للانصراف که به نظر من انصراف هست، اگر انصراف هم نگوئیم لا اقل من الشک فی الظهور، اگر کسی گفت نزد من، انصراف محرز نیست، شک در ظهور هم نیست، چون لفظ اطلاق دارد و این اطلاق هم طریق به اراده جدیه است، فرمایش حاج آقا رضا می‌شود. این هم مطلب دوم راجع به سرف و سفه.

جلسه ۲۱۷

۱۲ ربیع الثانی ۱۴۲۷

کسی سودی در اثناء سال گیرش آمده و صرف در حرام کرده، آیا مطلق من المؤمنة است یا مطلق لیس من المؤمنة یا تفصیل در مسأله است. مطلقاً من المؤمنة که میل حاج آقا رضا همدانی بود و شاید از بعضی از اطلاقات استفاده شود مطلق لیس من المؤمنة، اطلاق صاحب جواهر و بعضی دیگر باشد شاید اقرب این باشد که تفصیل قائل شویم. یکوقت خرج زندگی را با اسلوب حرام انجام می‌دهد یعنی می‌خواهد یک خانه اجاره کند در آن بنشینند، خانه غصبی اجاره می‌کند با اینکه خانه غیر غصبی هست ولی چون یک آدم ملتزمی به احکام نیست، می‌داند که آن خانه غصبی است ولی اجاره می‌کند این پول اجاره‌ای که می‌دهد آیا مؤونه است یا نه؟ یا یک خانه غصبی می‌خرد و می‌نشیند. یک وقت اینطور است و می‌شود گفت مؤونه است کار حرام کرده، ان الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه، اما این خرج و مؤونه‌اش است. یکوقت نه، پول می‌دهد قماربازی می‌کند و شراب می‌خورد، این مؤونه نیست، ولو صرف شده ولو بعنوان یک فاسق شأنش هست و فلان شأن عرفی‌اش نیست، شأن که شأن

شرعی نیست، شأن عرفی است، اگر بخواهیم تفصیل اینطور بدهیم. یکوقت زندگیش را بطرز حرام تحصیل می‌کند، مؤونه باشد، اما اگر نه، جزء مؤونه نباشد. اما اگر کار حرامی کرده، شارع برای این کار حرام یک پولی به گردنش گذاشته، یک نفر را عمداً گشته، شارع گفته باید دیه بدهی، یا جنایتی کرده یا روزه‌اش را عمداً خورده که باید کفاره بدهد، آیا از مؤونه حساب می‌شود یا نه؟ و یا حنث نذر کرده باید کفاره دهد، آیا این کفاره مؤونه است؟ قاعده‌اش این است که بله مؤونه است، چون پولی که صرف می‌کند حرام نیست، در نتیجه یک کار حرام واجب شده برایش این پول، این پول دادن که حرام نیست، اصلاً وجوب دارد ولو در اثر کار حرام بوده، این هم یکی از مصارف است، بله کار حرام کرده که استغفار می‌کند.

پس اگر یک پولی در اثر یک کار حرامی برایش واجب نشده، قاعده‌گیری نداشته باشد که باید از مؤونه حساب شود، چرا؟ چون مؤونه یعنی مصرف و این هم یکی از مصاریف است، دیه، کفاره، فدیة، مصارفی است که می‌کند و انصراف از این‌ها یا مسلماً نیست و یا لا اقل من الشک، چون شک در انصراف مقتضای اصل عدم انصراف است و انصراف باید محرز شود تا ما تضییق کنیم مطلق را، وقتیکه محرز نباشد، مطلق به اطلاقش باقی است.

و اما اینکه بعضی فرموده‌اند که شارع لا یمکن أن یقبل المؤمنة من الحرام در آن مسأله قبل. خانه غصبی خریده و می‌داند غصب است، پول خانه‌ای که داده آیا مؤونه است؟ قاعده‌اش این است که مؤونه است گفته شده است که خدای تبارک و تعالی لا یحسب المؤمنة من الحرام، این یمکن ولا یمکن را چه طریقی به کشفش داریم غیر از ظواهر ادله؟ یکوقت این ارتکاز مسلمی است، قبول داریم و سیره اگر مسلم باشد قبول داریم اگر صغرایش تام باشد.

اما معلوم نیست. خدای متعال راضی نیست که شخص توی خانه غصبی بنشیند چه مجانی و چه پول دهد. اما وقتیکه فرموده‌اند: الخمس بعد المؤمنه، المؤمنه هم اطلاق دارد، و اطلاق هم این را می‌گیرد، ما چه راهی به کشف اینکه مؤونه یعنی خمس از آن ساقط است یا نیست، چه راهی داریم غیر از اینکه ظاهر ادله می‌گوید، المؤمنه اگر اطلاق دارد و ظهور در اطلاق دارد کافی است. بله یک استبعاد است اما استبعاد ظهور را خراب نمی‌کند مگر محرز شود.

مطلب بعدی که مطلب پر اثر و محل ابتلاء بسیار زیاد و روزانه برای بسیاری از افراد است، مسأله شأن است. الخمس بعد المؤمنه، آن مصرفی که شخص می‌کند در زندگی اش باید در حد شأنش باشد تا خمس از آن ساقط شود و اگر بیش از شأن بود خمس ساقط نیست. مرحوم صاحب عروه دو جا همین مسأله متعرض شده‌اند: ۱- فرمودند: بحسب شأنه اللائق بحاله. ۲- آخر کار فرمودند: ولو زاد علی ما یلیق بحاله لا یحسب منها. حسب شأن از کجا درمی‌آید؟ از یکی از دو چیز: ۱- انصراف، المؤمنه یعنی مصرف، شأن او عبای ۱۰ هزار تومانی است، عبای ۵۰ هزار تومانی می‌پوشد، هر کس هم که ببیند می‌گوید چرا عبای ۵۰ هزار تومانی می‌پوشی؟ این ۴۰ هزار تومان آیا خمس دارد یا نه؟ یا بجای یک عبای تابستانی ۳ تا می‌خرد. این هم دارد مصرف می‌کند، از کجا مسأله شأن آمده که تقریباً تسالم بین فقهاست؟ این یا انصراف است و ظهور، الخمس بعد المؤمنه یعنی مؤونه متعارف مثل دیگر کلمات شارع که حمل بر متعارف می‌شود در موارد مختلف دیگر مثل باب وضوء، اگر کسی صورتش متعارف است اما دستش خیلی بزرگ است، در روایت دارد که صورت را بشوید ما دارت علیه الابهام والوسطی، یعنی آن قدری که انگشت

وسط و ابهام برسد، اگر بخواهد بشوید تا پشت گوشش می‌رسد چون دستش بزرگ است. آیا باید اینگونه بشوید؟ نه. یا کسی به عکس است، صورتش متعارف است ولی دستش خیلی کوچک است که اگر بخواهد بطور عادی با دستش بشوید فقط تکه جلوی صورت شسته می‌شود، می‌گوئیم همین قدر باید بشوید؟ خیر. هم آن دست کوچک باید بیشتر بشوید و هم دست بزرگه باید کمتر بشوید حد متعارف، از کجا آمده؟ با اینکه لفظ اطلاق دارد. در یکی زیاد است. چرا می‌گویم در حد متعارف چون ظهور اینقدر است سلباً و ایجاباً. اینجا هم همین است. شارع فرموده: الخمس بعد المؤمنه، مؤونه یعنی مؤونه متعارف، که نسبت به افراد فرق می‌کند، یکی شانش عبای ۱۰ هزار تومانی و یکی ۱۰۰ هزار تومانی است. این ۱۰ هزار تومانی اگر ۲۰ هزار تومان پوشید بیش از شانش است و ۱۰ هزار اضافه را نمی‌تواند از سودش بدهد و باید خمسش را بدهد. که ظاهراً حرف خوبی است. دیگر اینکه بر فرض که شک بکنیم، این شک در سعه و ضیق منحصص است و قدر متیقنش مؤونه متعارفه است. مؤونه بیش از متعارف اگر شک کردیم که صرف شده، آیا این مؤونه از آن جنس ساقط می‌شود یا نه؟ من جهتین می‌گوئیم خمس ساقط نمی‌شود اگر نوبت به اصل عملی رسید.

پس اگر به شک رسید از دو جهت باید بگوئیم متعارف است: ۱- از باب اینکه الفائده این ۲۰ هزار تومانی که سود دارد و داده عبا خریده فائده است و خمس در آن آمده، اگر خرج مؤونه شد خمس از آن ساقط می‌شود، اگر شک کردیم که آیا ۱۰ هزار تومان خمس ساقط می‌شود یا ۲۰ هزار تومان، قدر متیقن این است که ۱۰ هزار ساقط می‌شود نه بیشتر. یعنی تمسک به عام در شبهه مصداقیه را نسبت به منحصص نمی‌توانیم بکنیم اگر شک داریم که این

مخصص بیش از مؤونه متعارف را می‌گیرد را نمی‌توانیم بگوئیم می‌گیرد. این همان تمسک به عام است در شبهه مصداقیه نسبت به مخصص. این از یک جهت که خود مخصص ما اصل این است که اکثر از شأن را نمی‌گیرد و بر فرض که تشکیک در این شود شک در سقوط خمس است. یعنی این ۲۰ هزار تومانی که سود کرد، **هي والله الافادة يوماً بيوم**، در این ۲۰ هزار خمس آمد، آنقدری که خرج مؤونه شود، خمس از آن ساقط می‌شود، آنکه مسلم است که خمس از آن ساقط شد ۱۰ هزار تومان است که نسبت به ۱۰ هزار دیگر شک داریم، وقتیکه شک داریم استصحاب بقاء خمس را می‌کنیم و استصحاب عدم ثبوت خمس را می‌کنیم. پس قاعده‌اش این است که هم ظهوراً بخاطر انصراف و هم در مقام شک بخاطر اینکه بگوئیم اینقدر شأن ساقط است نه بیش از شأن. اینجا چند فرع مهم است که فقهاء هم در مسأله متعرض شده‌اند اصل شأن مسلم شود:

در عروه ایشان دو جا تصریح کرده‌اند که از مؤونه خمس ساقط است بقدر و حسب حاله و دیگر فرمودند: **ولو زائد علی ما یلیق بحاله لا یحسب منها**. قبل از عروه هم فقهاء قبل هم همین است. مجمع الرسائل صاحب جواهر می‌فرماید (مسأله ۱۵۸۹): **یعتبر فی المصارف التوسط بحسب حال الشخص وعلیه فإذا زاد علی ذلک (توسط یا حسب حاله) تعلق الخمس بالزائد، و احدی هم از معلقین و محشین حاشیه نکرده‌اند و پذیرفته‌اند و فتوی را تبدیل به علی الأحوط نکرده‌اند. شبیه همین مسأله صراط النجاء و مجمع المسائل است.** اما اینجا چند تا فرع است که محل کلام است و هم خلاف بین اعظام در آن هست و هم تأمل می‌خواهد:

فرع اول: خود شأن مراتب دارد، در چه مرتبه‌اش خمس ساقط است؟

اعلی دارد اوسط دارد و ادنی دارد. آیا در همه این مراتب خمس ساقط است؟ در حد وسط خمس ساقط است؟ در حد ادنی خمس ساقط نه متوسط و اعلی؟ یعنی شخصی است که اگر عبای ۵ هزار تومانی خرید کسی به او چیزی نمی گوید. اگر ۷ هزار یا ۱۰ هزاری خرید شأن اوست نه بیشتر، یعنی ۱۰ هزار حد اعلی و ۷ هزار اوسط و ۵ هزار اقل شأن است. در خوراک و خانه و دیگر چیزها همین است.

ما در ادله کلمه شأن هم نداریم نه بحسب حاله در ادله داریم و این استظهار از کلمه المؤمنه است. جماعتی منهم صاحب جواهر اصرار دارند که حد وسط شأن است. اگر حد اعلی شأن را گرفت باید خمسش را بدهد. هم در جواهر و هم در رساله عملیه شان بنام نجاه العباد فرموده اند: ص ۳۱۶: الأحوط إن لم یکن اقوی مراعاة الوسط من المؤمنة دون الفرد العالی منها، الذي لوفعله لم یکن مسرفاً ولكن من السعة. در جواهر ج ۱۶ ص ۶۰: والمعتبر وسط المعتاد (غالباً مردم در حد شأن حد وسطش را انجام می دهند و حد ادنی را غالباً نمی گیرند و یا حد اعلی را نمی گیرند هر چند که گاهی این و گاهی آن را می گیرند) الذي لا یُعد بترکه مقطرا (کم مصرف کردن و خسیس بازی کردن) وإن کان بفعله لا یُعد مسرفاً، لأنه الذي ینصرف الیه الإطلاق كما فی أمثاله (مردم در مخارج زندگیشان متعارف از حد شأنشان را عمل می کنند و بیش از متعارف ولو مرتبه بالای شأن باشد عمل نمی کنند. پس آن مقداری که خمس ساقط است در حد وسط شأن است نه حد اعلی مراتب شأن. اگر کسی نگوید ظهور در وسط دارد فرموده اند: أو لأنه من غیر المصادر (اشاره به شک است، وقتیکه غیر معتاد شد شک می کنیم و شک هم اگر کردیم در سقوط خمس است که اصل عدم سقوط است. بعد فرموده اند: ومن هنا صرح فی المسالك والروضة

والدروس وغيرها بعدم جبر تلف أو خسران غير مال التجارة بالربح وإن كان في عامه (اگر یک میلیون سود کرد و هیچ ضرری نداشت ولی دزد فرش خانه‌اش را برد، یکوقت فرش می‌خرد جایش می‌گذارد که مؤونه است و اشکالی ندارد در حد شأنش است، یکوقت نخریده، آیا حق دارد آنکه دزد برد که از خسارت خود تجارت نبوده، از سود تجارت کم کند و بقیه را خمس بدهد؟ گفته‌اند: نه. صاحب جواهر می‌فرماید: شهیدین که این فتوی را داده‌اند از کجا آورده‌اند؟ این‌ها از حد متعارف و وسط شأن این را استفاده کرده‌اند) بل قد یفتي ما هو الأحوط من عدم جبر خسارة أو تلف مال تجارة بربح اخرى. اگر از دکان امسال ضرر کرد، کم نکند از تجارتي که در بازار خرید و فروش می‌کند. هر تجارتي ربح و خسارت خودش ربح جبران خسارت می‌کند. ولو یک شخصی است از یک تجارت ربح کرده و از یکی ضرر کرده، ضرر آن را از این کم نکند. از آنکه ربح کرده کل خمسش را بدهد.

صاحب جواهر فرموده‌اند: حد وسط شأن خمس ساقط است، بعضی فرموده‌اند حد وسط هم ساقط نیست، شأن از کجا آمده، همان در حداقل شأنش خمس ساقط است، اگر حد وسط را گرفت در اضافه باید خمس دهد. به نظر می‌رسد همانطوری که غالباً مطلق فرموده‌اند: بگوئیم مطلق حد شأن خمس ساقط است، آنکه مصرف شود و بیش از شأن نباشد ولو اعلی درجات شأن باشد. چون مؤونه و انصراف صاحب جواهر به نظر نمی‌رسد که انصراف باشد و شکی هم که فرموده شک نمی‌کنیم. بله اگر برایش شک شد یا انصراف برایش محرز بود قاعده همین است.

به نظر می‌رسد همانطور که عروه عبارت را مطلق گذاشته‌اند و متعرض نشده‌اند که چه مرتبه‌ای از شأن، فرمودند: بحسب شأنه اللائق بحاله، شک در

اینکه هر کسی بحسب شأنش یک حداقل و وسط و اعلائی دارد و مطلق گذاشته‌اند و کسی هم از محشین این تفصیل را حاشیه نزده است و متعرض وسط و اقل و اکثر نشده‌اند فرموده‌اند: بحسب شأنه. و دوباره هم که متعرض شده‌اند فرموده‌اند: ولو زاد علی ما یلیق بحاله این ما یلیق سه مرتبه: اقل، اوسط و اعلی دارد که هر کدام از این‌ها باز مراتب دارد.

به نظر می‌رسد که فرق نکنند، نه آن انصرافاً به نظر من باشد که ظاهراً فقهاء این اطلاق صاحب عروه را بحال خودش گذاشته‌اند و قید نکرده‌اند که حداقل، وسط یا اکثر باشد. پس اگر بیش از شأن باشد چه کمأ و چه کیفأ، آن اضافه خمس دارد، اما اگر حد شأن است، چه اقل و چه اوسط و چه اعلی. به نظر می‌رسد که خمس نداشته باشد.

جلسه ۲۱۸

۱۵ ربیع الثانی ۱۴۲۷

بنابر فرمایش جماعتی مثل کاشف اللثام و نراقی و بعضی دیگر که مؤونه‌ای که در آن خمس ساقط است، آن است که نسبت به یکی از دو چیز باشد، یا لزوم شرعی و یا لزوم عرفی که اگر هیچکدام نبود مثل حج مستحب و اگر لزوم عرفی هم نداشت که سفر کند گفته‌اند خمس از این‌ها ساقط نیست. بنابراین فرمایش بحثی در ما نحن فیه نیست. بنابر فرمایشی که معروف است و آن‌هائی که متعرض شده‌اند غالباً فرموده‌اند که مؤونه اعم از این‌هاست، و زیارت مستحب، خیرات و مثل این‌ها هم جزء مؤونه هست و خمس ندارد. بنابراین قول که قول مشهور است یک خلافی داخل اینجا هست و آن این است که نسبت به مؤونه شخصی و زندگی شخصی گذشت که مشهور قائل بودند که باید در حد شأن باشد و اگر بیش از شأن بود اضافه خمس دارد. آیا در خیرات و چیزهائی که لله انجام می‌شود و برای آخرت است، آن هم شأن در آن شرط است که اگر بیش از شأن بود خمس دارد. یعنی یک کسی شأنش این است که مهمانی ۵ - ۱۰ نفره بکند، یکسال سود زیادی گیرش آمد شروع

کرد به مهمانی ۱۰۰ - ۵۰۰ نفره کردن که هر کس که بشنود بگوید چه عجب؟ یعنی بیش از شأن عرفی اش است، آیا آن اضافه خمس دارد یا نه؟ آقایانی که متعرض این مسأله شده‌اند غالباً فرموده‌اند خمس ندارد. شأن در مستحبات و فضائل و در ما أريد به الله سبحانه و تعالی شرط نیست، یعنی سقط الخمس، کسی که هر سال حج مستحب می‌رود ولو شأنش نیست، خرج حجاج خمس ندارد البته اگر مزاحم واجبی نباشد. گفته‌اند مسأله شأن مال امور دنیوی است و خود شخص است. جماعتی هم اشکال کرده‌اند که چه فرقی می‌کند. شأن اگر بیش از شأن بود خمس دارد.

مرحوم نراقی در مستند تعبیر به افراط کرده‌اند این قول را، فرموده‌اند محقق خوانساری اینطور قائل شده‌اند که در مستحبات اگر بیش از شأن هم باشد خمس ندارد، این را فرموده‌اند افراط است، چون خود ایشان اصل مستحبات را می‌فرمودند: خمس دارد در مستند ج ۱۰ ص ۶۷ فرموده است: وعن المحقق الخوانساری احتساب مؤونة المستحبات من غير اعتبار الاقتضاء فيها و قبلش فرموده‌اند در این جهت افراط است. مرحوم صاحب عروه متعرض این مسأله نشده‌اند و بنحو مطلق گفته‌اند و در آخر کار فرموده‌اند بیش از لائق بحاله نباشد که اگر حتی به مستحبات بخورد آنوقت تفصیل می‌شود، اما معلوم نیست که به مستحبات بخورد، یعنی نمی‌دانیم که نظر ایشان چیست ولی قبلی‌ها متعرض نشده‌اند.

مرحوم میرزای قمی در غنائم ج ۲ ص ۳۳۱ فرموده‌اند: ومن جملة المؤمن الصدقات والخيرات واسفار الطاعات من الزيارات والحج المنسوب ولا تعبر فيها الاقتصاد إذ لا سرف في الخير، و شأن مال امر زندگی دنیوی است که شأن در آن شأن است. فقط تعلیل ایشان روشن نیست، ایشان به چه دلیل گفته‌اند که اگر

بیش از شأن مستحبات را انجام داد خمس ساقط می‌شود، فرموده‌اند: *إذ لا سرف في الخير، بحث، بحث اسراف نیست، یک مسأله این است که اسراف و تبذیر اگر کرد موجب خمس است، یک بحث این است که اگر اسراف نیست و تبذیر هم نیست، اما بیش از شأنش است و به شأن اجتماعی نمی‌خورد این کار، این مال هر سال حج برو نیست، اما دارد هر سال به حج می‌رود. ما یک تعلیل دیگر می‌خواهیم که خمس ساقط شود.*

علامه بواسطه محقق اردبیلی نقل می‌کند که نقل کرده‌اند که کسی که شأنش نیست ولو خیرات مصرف می‌کند این تبذیر است. فرمایش، فرمایش غریبی است، اما مثل محقق اردبیلی از ایشان نقل کرده که بدون مسند نقل کرده باشد در مجمع الفائده ج ۹ ص ۲۰۲ از تذکره فرموده است: *وصرف الأموال في وجوه الخير كالصدقات وفك الرقاب وبناء المساجد والمدارس وأشباه ذلك ممن لا يليق به كالتاجر وشبهه، تبذیر، اگر تبذیر شد که گذشت که خمس از آن ساقط نمی‌شود. بعد می‌فرمایند: لأنه اتلاف للمال، قال الله تعالى: وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ، بعد علامه فرموده‌اند: وهي (آیه شریفه) صریحه في النهي عن ذلك (بسط و این یک نوع بسط است) واقعه این است که فرمایش، اولش، آخرش، تعلیلش، فرمایش‌های تامی نیست و نگفته‌اند. خود محقق اردبیلی بعد فرموده‌اند: *ودليله ليس بتمام. خود لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ بحثش جای دیگر است که یک نوع اشفاق است حتی این این کراهتی نیست، چون نهی اقسام دارد. ظاهر نهی حرمت است، مگر قرینه‌ای برخلافش داشته باشیم، در ما نحن فيه قرینه اقواست و یک نوع اشفاق است که منافات ندارد با حتی مستحب بودن و يؤيده المتواتر من اعمال المعصومين عليهم السلام که از این قبیل بوده است. این‌ها لا تبسطها نیست. خود پیامبر صلی الله علیه و آله یک لباس بیشتر نداشته، همان لباس را به**

دیگری دادند. و به نماز نیامدند و یک حصیر دور خودشان بستند و نشستند. و امام حسن علیه السلام دو مرتبه کل اموالشان را در راه خدا دادند و حضرت زهرا علیها السلام شب عروسی لباس عروسی را به فقیر دادند در حالیکه لباس لائق به حالشان بود و اگر بخواهیم این باب را باز کنیم یا باید تمام این‌ها را تأویل کنیم که تأویل ندارد و تاریخ معصومین از این‌ها پر است.

پس خود حرف، حرف روشنی نیست و مشهور هم پذیرفته‌اند که در خیرات و در کارها خوب هر چه که انسان صرف کند خمس از آن ساقط است و شأن معتبر نیست، فقط این تعبیری که مکرر فرموده‌اند که در عبارت مرحوم میرزای قمی هم در غنائم بود که لا سرف فی الخیر، من بعنوان یک روایت این لفظ را پیدا نکردم، فقط مطلب مسلم است. اصل مطلب عمل معصومین علیهم السلام از آن برداشت می‌شود که لا سرف فی الخیر، اما این تعبیر آیا روایت است که از معصوم وارد شده یا برداشت از عمل معصومین است که بعنوان برداشت تام است و بعنوان یک روایت خاص پیدا نکردم.

در صراط النجاة شیخ و مجمع الرسائل و مجمع المسائل آن‌ها هم فرموده‌اند که خمس ندارد اگر بیش از شأن در خیرات مصرف شود خمس ساقط می‌شود.

در مجمع الرسائل صاحب جواهر مسأله ۱۵۹۱: الصدقات والخیرات و زیارة العتبات المقدسة والحج المستحب و أمثالها تعد من المؤونة ولا یشرط فیها مراعاة الشأن والتوسط. آقایانی هم که بر این رساله‌ها حاشیه دارند غالباً حاشیه نکرده‌اند، فقط دو نفر دیدم حاشیه کرده‌اند، یکی آشیخ محمد تقی شیرازی و دیگری تلمیذ ایشان مرحوم حاج آقا حسین قمی، که احتیاط و جوبی کرده‌اند که اضافه شأن خمسش را بدهد. مستمسک هم از این آقایان تبعیت کرده است.

ج ۹ ص ۵۳۸، ان مثل بناء المساجد و امارة الحسور والمعابر قد یستثنی (از خمس) بالنسبة اليهما (یعنی اگر بیش از شأن بود خمس دارد).

این خلاف از کجا درست شده است؟ از اینجا درست شده که انسان در خرج دنیوی و شخصی، قدر شأنش که باشد مؤونه است، بیش از شأن مؤونه نیست علی اشکال که مرحوم حاج آقا رضا همدانی شبهه‌ای کرده‌اند که لولا الاجماع، چون صاحب جواهر هم تأیید اجماع کرده‌اند. ظاهراً تسالم است و مرحوم حاج آقا رضا همدانی هم نخواستند قائل شوند ولی اشکال علمی کرده‌اند که مؤونه آن نیست که صرف می‌شود، آنکه در امور دنیوی در چهارچوبه شأن صرف می‌شود، اما اگر در امور اخروی بود، آیا ممدوح است یا مذموم؟ آیا مأمور به شرعاً است یا نه؟ اگر مأمور به شرعاً بود قاعده‌اش این است که بگوئیم مؤونه بر آن صدق می‌کند و منصرف نیست، مؤونه از بیش از شأن دنیوی یا منصرف است و یا لا اقل من الشک و خمس دارد، اما در بیش از شأن امور اخرویه یا مسلماً منصرف از آن نیست، بلکه می‌شود گفت مؤونه، وقتیکه مأمور بها شد مؤونه است. بله افرادی مثل معصومین علیهم السلام خلاف متوقع شاید از آن‌ها نباشد گرچه در حیات و زندگی هر یک غالباً اینطور نبوده امام بوده و خلاف متوقع نبوده بحار ج ۴۳ ص ۳۴۹ ح ۲۱، در مورد امام حسن مجتبی علیه السلام نقل فرموده که: خرج من ماله مرتین (که بعضی تفسیر کرده‌اند که لباس هائی استعاره کردند و یا قرضی خریدند و همان لباس بدنشان را هم بخشیدند). وقاسم الله ثلاث مرات (و سه بار هم هر چه داشتند نصف کردند) حتی انه كان يعطى من ماله نعلاً ويمسك نعلاً ويمسك خفاً ويمسك خفاً، این‌ها نسبت به حضرت و معصومین علیهم السلام از این قبیل چیزها مکرر و متواتر هست، حرف همین است که این مؤونه‌ای که منصرف است از بیش از شأن

خاص بالامور الدنیویہ کہ مشہور فرمودہ‌اند یا نہ اعم است؟ مشہور فرمودہ‌اند خاص به امور دنیویہ است چون ما دلیلی نداریم غیر الخمس بعد المؤمنہ و باید بینیم مؤونہ سعه‌اش چقدر است؟ بعضی اشکال کرده‌اند و ندیدم کسی فتویٰ داده باشد غیر از تعبیر مستمسک استفاده فتویٰ شود که ایشان در عروہ حاشیہ ندارد و متعرض بالخصوص نشده‌اند و عبارتشان همین است. این‌ها شاید به نظرشان انصراف رسیده یا اینکه شک کرده‌اند که آیا این مقدار در امور خیر مؤونہ هست یا نیست؟ حرف‌هایش هم همین‌ها به نظر می‌رسد که تبعاً یا وفاقاً للمشہور، شأن را که ما قید می‌کنیم برای سقوط خمس از مؤونہ، شأن در امور دنیوی است نہ مطلق. گرچه مسأله محل ابتلاء خیلی می‌شود و هستند افرادی که اینطوری کنند و افرادی هستند که تحت تأثیر مواعظ و روایات و حکایات خوب قرار می‌گیرد تشویق می‌شوند چیز بیش از شأن خیرات می‌کنند. اگر این باشد باید بگوئیم اینکه در تاریخ است و در زمان خود ماست گاهی یک فاسق و فاجر و آدم بد، از پول حلال و تجارتش یک مسجد درست می‌کند که هر کس بفہمد تعجب می‌کند. چون شأنش این نبوده که مسجد و مدرسہ درست کند، آیا بیش از شأن بودن در اینجا قید سقوط خمس است یا نہ؟ به نظر می‌رسد همانطور کہ مشہور فرمودند این قید شأن مال امور دنیویہ است.

دیگر این است کہ این سه قید، اینکه اسراف و تبذیر نباشد، صرف در حرام نباشد و بیش از شأن نباشد، اینطور مؤونہ خمس از آن ساقط است، این سه تا عموم من وجہ بینشان است کہ گاهی تجتمع و گاهی تفرق و بنابر اینکه هر سه شرط است کہ مشہور فرمودہ‌اند و بالنتیجہ من ہم پذیرفتم و قبول کردم، گاهی هر سه با ہم جمع می‌شود ہم حرام است، ہم بیش از شأن

است و هم تبذیر است و گاهی اختلاف پیدا می‌کند، بیش از شأن نیست اما حرام است، گاهی بیش از شأن هست حرام نیست مثل اینکه شأنش نیست که غذای گران بخورد، یکبار غذای گران خرید که بیش از شأنش است و اسراف هم نیست و تبذیر نیست. اسراف و تبذیر هم همین است، امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری. یعنی یک وقت یک شخصی تاجر زاده است، شأنش هست که زیادی مصرف کند، یک وقت فقیر است ولی فقیری است که آرام آرام عادت کرده که بیش از شأنش مصرف کند و کم می‌شود شأن.

پس ما در روایات شأن نداریم لذا صاحب عروه فرموده‌اند: لا یلیق بحاله که عبارة آخری از شأن است. حالا مسأله این است که مؤونه چقدر حدودش موجب سقوط خمس می‌شود؟

مطلب دیگر که بعضی متعرض شده‌اند این است که اگر صرف در حرام کرد مسقط خمس است، آیا مقدمات حرام هم مسقط خمس هست یا نه؟ چه مقدمه موصله یا غیر موصله باشد. تصریح کرده‌اند مقدمه حتی اگر موصله نبود مسقط خمس نیست، یعنی یک شخصی خرج سفر کرد که برود در فلان شهر کار حرام انجام دهد. مقدمه حرام اگر گفتیم حرام است که قول غیر مشهور است که داخل در آن می‌شود. اگر گفتیم فقط موصله آنجائی است که به حرام رسید، اگر گفتیم اعم، اعم. اما بنابر اینکه مشهور است که مقدمه حرام، حرمت شرعی ندارد. اینکه سفر کرد تا برود در آن سفر حرامی انجام دهد، خود سفر بالدلیل خاص تمام است و روزه تمام است اما مقدمه حرام، حرام نیست، آن حرامی که کرد موجب سقوط خمس نیست، باید پولش را خمس دهد ولو مصرف کرده، اما صرف مقدمه که کرد، چه موصله باشد و چه نباشد بنابر اینکه حرام نیست که مشهور است و حرمت شرعی ندارد بلکه حرمت عقلی

دارد، آیا خمس از آن ساقط است یا نه؟ فرموده‌اند: خمس ساقط نیست چرا؟ چون مؤونه‌ای که در ادله آمده از آن منصرف است. الخمس بعد المؤونه یعنی مصرف، این می‌گوید من مصرف کردم، می‌گویند خوب کرده باشد. این مورد تأمل است و حرف، حرف بدی نیست، اما باید ببینیم خود حرام را همانطوری که گذشت و مرحوم حاج آقا رضا اشکال علمی در آن کرده بودند، خودش بالتیجه گفتیم نمی‌شود شارع خمس را ساقط کرده باشد از خرجی که فائده است ولی صرف حرام کرده، اما این را بخواهیم تعدی به مقدمه دهیم، گرچه حرف بدی نیست، اما شاید جای این باشد که فتوی را ایشان تبدیل به احتیاط وجوبی کند، گرچه بعضی متعرض شده و فتوی هم داده‌اند که مقدمه حرام و إن لم تکن موصله، موجب سقوط خمس نیست، همانطور که خود حرام ذی المقدمه مصرفش خمس دارد، مقدمه‌اش ولو موصله هم نبود صرف یک تجری است و بیش از این نیست و حرام نیست، این هم گفته‌اند خمس دارد. اگر کسی مطمئن به این شد فتوی دهد و اگر مطمئن نشد احتیاط وجوبی کند، اما انسان بخواهد بگوید نیست، مشکل است، یعنی بخواهد بگوید مؤونه و خمس از آن ساقط است مشکل است.

جلسه ۲۱۹

۱۶ ربیع الثانی ۱۴۲۷

در عبارت مرحوم صاحب عروه بود که اگر نذر کرد که نذر جزء مؤونه است، تفریع بر این متعرض شده‌اند که اگر کسی نذر کرد و قسم خورد این‌ها احکامشان یکی است مگر در کفار که خلاف است که فرق هست یا نه؟ نذر کرد که کل فاضل مؤونه را صرف کند برای امام حسین علیه السلام یا ضیافت کند. آیا خمس بر زائد مؤونه هست؟ نه. چون مؤونه است و زائد ندارد. اگر بنا شد که نذر یا عهد و عین مؤونه باشد همانطور که در عبارت مرحوم صاحب عروه بود و کسی هم اشکال نکرده بود و علی القاعده هم هست. بله شرطش این است که تا سال نشده مصرف کند، اما اگر سال شد و هنوز مصرف نکرده بود باید خمسش را بدهد. چون اگر در سال آینده مصرف کرد، از مؤونه سال آینده برداشت می‌شود نه از مؤونه امسال و فارق این است که اگر سال آینده سود نداشت باید خمس امسال را بدهد و سال آینده ولو سود ندارد مصرف کند. بالنتیجه یک مسأله‌ای می‌آید و آن مسأله تقطیر است، یعنی اگر کسی شأنش این است که عبای ۲۰ هزار تومانی بپوشد اما عبای ۱۰ هزار تومانی

پوشید، آن ۱۰ هزار تومان دیگر اگر تا سر سال ماند خمس دارد یا نه که اگر می‌پوشید و می‌خرید خمس به گردنش نبود چون توی شأنش بود. پس اگر نذر کرد و فعلیت پیدا کرد و خاصه به نذر نیست حتی خورد و خوراک و لباس و مسکن و سفر هم همین است. اگر بنا شد که نذر خمس نداشته باشد همانطور که مشهور بود، خمس ندارد بشرط اینکه صرف فعلیت پیدا کند در همان سال.

یک مطلب دیگر اینکه ما هستیم والفوائد فیها الخمس، المؤمنة موجبة لسقوط الخمس با شرائطش، فوائد فرق نمی‌کند که عین باشد یا منفعت باشد. اگر کسی خانه‌ای خرید که سه اتاق دارد و بیش از دو اتاق مورد حاجتش نیست آن یک اتاق دیگر خمس دارد چون مؤونه نیست و بیش از شأنش است و اگر یک خانه سه اتاقی اجاره کرد که بیش از شأنش است، آن اتاق سوم، آیا منفعت را مالک است یا نه؟ خیر، فیها الخمس حتی اگر از آن استفاده کند. یا اینکه یک خانه‌ای اجاره کرده که سه اتاق دارد و به هر سه هم احتیاج دارد و شأنش است و خمس بر آن نبود، اما این اتاق را محل حرام قمار و شراب قرار داده است و استفاده حرام می‌شود، باید خمس این اتاق را بدهد و خمس این منفعت و انتفاع را باید بدهد. یا اگر یک خانه سه اتاقی خریده یا یک سال آینده می‌خواهد پسرش را زن دهد و در آن اتاق بنشاند، آن اتاق سوم سال آینده فعلیت پیدا می‌کند، سر سال باید خمسش را بدهد. مثل اینکه یک خانه جدا خریده برای پسرش که سال آینده دامادش کند و تا آنوقت خانه خالی افتاده است، سال دیگر فعلیت پیدا می‌کند و مؤونه می‌شود. پس فرقی نمی‌کند منفعت یا عین.

اگر شخص، چیزی در حد شأنش بود و داشت استفاده می‌کرد سال‌ها،

بعد از شأن بودن افتاد، یا از مؤونه بودن افتاد، یا در حلال مصرف می‌کرد، بعد از مدتی استفاده شد حرام، آیا خمس دارد، نه؟ خانمی طلا داشت در حد شأنش و خمس هم نداشت حالا پیرزن شد و طلاهایش را کنار گذاشت، اگر هم بپوشد خلاف شأنش است و مناسب نیست در حالیکه بیش از شأن باشد، باید خمس بدهد. چون مؤونه بودن قید تعلیلی است که به قید مؤونه بودن خمس ساقط است. و به قید مؤونه حلال بودن خمس ساقط است. یا اگر کسی یک لباس جوانانه بود که می‌پوشید و در حد شأنش هم بود حالا پا به سن گذاشته که اگر آن لباس را بپوشد لباس شهرت است، همین لباس که مؤونه بود و از سود سال خریده بود و پوشیده بود، حالا هم اگر بپوشد همان است ولی شد حرام، آیا خمس بر آن تعلق می‌گیرد یا نه؟ مرحوم صاحب جواهر در رساله و هم جواهر احتیاط و جوبی کرده‌اند إن لم یکن اقوی که خمس بر آن هست. نجاه العباد ص ۳۱۷ چاپ قدیم: لو فرض الاستغناء علی وجه لا یكون من المؤمن، (یعنی من المؤمن التي یسقط الخمس عنها یعنی مؤونه فعلیه در حد شأن غیر حرام) فالأحوط إن لم یکن اقوی اخراج الخمس منها. بعضی دیگر فرموده‌اند خمس ندارد. مرحوم صاحب عروه در مسأله ۶۷ می‌آید که متعرض هستند که تفصیلاً می‌فرمایند که چیزی که مؤونه بود و موجب سقوط خمس است اگر از مؤونه موجب سقوط خمس افتاد آیا خمس دارد یا نه؟ که برگشتش به این است که الخمس بعد المؤمنه، این مؤونه بودن حیث تعلیلی است یا تعبدی است؟

بعد می‌آیم سر دو مسأله از صاحب عروه که تفصیل خیلی ندارد ولو دومی مقداری حرف دارد:

مسأله ۶۲: فی کون رأس المال للتجارة مع الحاجة الیه من المؤمنة اشکال (این

مسأله گذشت که صاحب عروه متعرض شدند و مفصل صحبت شد که مسأله ۵۹ بود. همینجا هم صاحب عروه اشاره کرده‌اند) فالأحوط كما مرّ اخراج الخمس أولاً وكذا في الآلات المحتاج إليها في كسبه مثل آلات النجارة للنجار وآلات النساجة للنساج وآلات الزراعة للزارع وهكذا، فالأحوط اخراج خمسها أيضاً أولاً. وسائلی که شخص بواسطه آنها از رأس المالش استفاده می‌کند خمس دارد. مثل اینکه دکانی گرفته که رأس المال است که بحثش گذشت که فرمودند: فالأحوط اخراج خمسها که عرض شد که فائده و رأس المال مؤونه نیست و پشتوانه مؤونه است و مؤونه از آن استفاده می‌شود نه اینکه خودش مؤونه است. حالا وسائلی که در این دکان است مثل ترازو و وسائل نجاری مثل اره و دستگاه‌های برش یا تراکتور برای زراعت و دیگر وسائل آیا خمس دارد یا نه؟ ایشان فرموده‌اند: الأحوط، همانطور که خود سرمایه خمس دارد این‌ها هم خمس دارد، چون مؤونه زندگی نیست، آن مؤونه‌ای خمس ندارد که مؤونه زندگی باشد، این پشتوانه مؤونه است. اینجا مرحوم اخوی یک تفصیلی قائل شده‌اند و آن این است که این وسائل دو قسم است: یکوقت وسائل کار است و یک وقت وسائل شخصی است در کار، یعنی فرض کنید عطار روی یک صندلی می‌نشیند یا پنکه خریده که باد می‌زند، این وسائل کار نیست، وسائل خودش است در وقتیکه در دکان است یا کلمن آب می‌آورد که هر وقت در دکان هست از آب سرد استفاده کند، ایشان فرموده‌اند آنها که وسائل شخصی است ولو در دکان است، خمس ندارد چون مؤونه خودش است، آنها که وسائل کار است خمس دارد چون پشتوانه مؤونه است. ظاهراً تفصیل خوبی است و شاید کلام مرحوم صاحب عروه هم اطلاق نداشته باشد به اینطور وسائل، گرچه تقیید نکرده‌اند، اما عبارت ایشان این بود وكذا في الآلات المحتاج

اليها في كسبه و شاید اگر از خود صاحب عروه سؤال می شد که یک پنکه دارد که گرمش نشود و برای خودش است نه کسبش در جای کسب و کسب ظرف است نه اینکه پنکه مال کسب است. بله یکوقت یک کولر گذاشته که مشتری را جذب کند که می شود وسیله کسب که آن خمس دارد اما اگر وسائل برای خودش است قاعده اش این است که شخصی است و خمس ندارد و به نظر می رسد که احتیاط و جویی صاحب عروه بد نیست.

مسأله بعدی مسأله ۶۳: لا فرق في المؤونة بين ما يصرف عينه فتتلف مثل المأكول والمشروب ونحوهما وبينما ينتفع به مع بقاء عينه مثل الظروف والفروش (ایشان اینجا فروش را جمع فرش گرفته اند، قیاساً صحیح است، فعل که اسم است جمعش فعول می آید مثل ضرب، ضروب، وعد، وعود، و قیاسی است فقط چیزی که هست، من احتمال می دهم که سماعاً وارد نشده باشد فروش جمع فرش، جمع فرش فرش است قرآن کریم هم مکرر جمع فرش، فرش تعبیر شده، آنقدری که ذهنم است و در روایات آمده ندیدم و فکر می کنم که سماعی فروش جمع فرش نیامده باشد و از این قیاس استثناء است مثل در باب جمع و مصدر و نسبت است که گاهی سماعاً علی خلاف القیاس است. در نسبت مثلاً چیزی که به چیزی نسبت داده می شود حفظ بناء اصل در آن می شود. مثلاً زید را که نسبت بدهیم می گوئیم: زیدی، هاشم را که می خواهیم نسبت بدهیم می گوئیم هاشمی با همان حرکت "یاء" نسبت را به آن وصل می کنیم، اما در امیه بخواهیم نسبت دهیم غلط است اگر بگوئیم اموی، باید بگوئیم اموی، در کلام عرب یک قیاس ها و یک سماعهائی است که سماعی تخصیص می زند قیاس ها را یعنی غلط است اگر استعمال شود و در رساله ها هست که انسان اگر چیزی را که نسبتش غلط است بخواند، جماعتی گفته اند

جاهل که باشد نمازش باطل است چون الجاهل کالعالم، حالا یک بحثی است که جاهل را لا تعاد می‌گیرد یا نه؟ حتی اگر جاهل قاصر باشد جماعتی گفته‌اند نمی‌گیرد و نمازش باطل است. یعنی اگر یک طوری خواند که برخلاف نسبت سماعی از عرب بود لهذا به ذهنم نمی‌آید که فروش جمع فرش باشد، گرچه علی القیاس غیر فرش چیزهایی که ثلاثیه است و ساکن الوسط است و مفتوح فاء الفعلش است جمعش علی نحو فاعول می‌آید ولی آیا در عربی به فرش، فروش می‌گویند) نحوها فإذا احتاج إليها في سنة الربح يجوز شراءها من ربحتها وان بقيت السنن الآتية أيضاً، از سود امسال می‌رود خانه در حد شأنش می‌خرد، این خانه مؤونه امسال تنها نیست مؤونه ۴۰ سالش است، اگر یک کیسه برنج می‌خرید که نصف را امسال و نصف را سال آینده، سر سال باید نصف سال آینده را خمس بدهد، حالا که خانه است آیا خمس ندارد؟ همینطور فرش، ماشین و دیگر چیزها. در خوراک و امثالها تصریح دارند که اگر مورد استفاده سال‌های آینده بود خمس دارد مورد استفاده سال‌های آینده که صاحب جواهر تصریح کرده‌اند و کلامشان اطلاق دارد که مرحوم والد مکرر تصریح می‌کردند که از یک مشت برنج مانده و یا فلفل، زردچوبه و غیر آن، باید خمس دهد و صاحب جواهر هم نظرشان همین است.

صاحب جواهر می‌فرمایند مؤونه امسال دو قسم است: قسمی که امسال تمام می‌شود مثل خوراکی که می‌خورد. یک قسم دیگر فرش زیر پا است که سالانه نیست، ۱۰ سال می‌ماند و دیگر چیزها. ایشان فرموده‌اند: این هم خمس ندارد. چرا؟ چون مؤونه امسال حساب می‌شود) فإذا احتاج إليها في سنة الربح (البته بحث و نقاش است که آیا فرق می‌کند مثلاً می‌تواند فرش می‌بخرد که امسال تنها استفاده کند و خلاف شأنش هم نیست و می‌تواند فرش می‌بخرد که

۵ سال استفاده کند یا فرشی بخرد که ۵۰ سال مورد استفاده باشد، و همه چیز زندگیش را اینگونه درجه یک تهیه می‌کند، آیا این اضافه‌ها خمس دارد یا نه؟ آیا این اطلاق فرمایش صاحب عروه و اطلاق ایشان هست یا نه و آیا کل این‌ها از ادله درمی‌آید در فرضی که بیش از شأن نباشد. اما فعلیت مؤونه یکسال است و یکی فعلیت ۱۰ سال یا ۵۰ سال است.

جلسه ۲۲۰

۱۷ ربیع الثانی ۱۴۲۷

عرض شد مرحوم صاحب عروه فرمودند فرق می‌کند مؤونه سال بین اموری که عینش تلف می‌شود در مقام استفاده مثل مأكولات و مشروبات غذا که باید در اثناء سال تمام شود. اگر چیزی از آن ماند سر سال خمس دارد و بین چیزهایی که عینش باقی است و از منفعتش استفاده می‌شود مثل ظرف، فرش، که خود مؤونه بودن ظرف این است که توی آن غذا بخورند و استفاده کنند. خود عین از بین نمی‌رود. فرش مؤونه بودنش این است که زیرپا باشد و استفاده شود اما غذا و مثل این‌ها مؤونه بودنش به این است که از بین برود، آنکه عینش از بین می‌رود وقت استفاده، باید در اثناء سال تمام شود و گرنه خمس دارد، آنکه عند الاستفاده عینش از بین نمی‌رود ولو از سود امسال این فرش و ظرف تهیه شده، برای سال‌های دیگر مورد استفاده است اما مع ذلک خمس ندارد. ایشان این را فرمودند بدون الأقوی و اظهر. فإذا احتاج اليها في سنة الربح يجوز شراءها من ربحها، فإن بقيت للسنين الآتية ايضاً. این فرمایش ایشان. اینجا یک عبارت از رساله قبلی‌ها می‌خوانم ببینیم چه برداشت می‌شود.

در مجمع المسائل مرحوم میرزا که همان مجمع الرسائل صاحب جواهر و صراط النجاة شیخ است فقط مقداری اوسع است. گاهی عبارت عین هم بوده از صاحب جواهر خوانده‌ام و گاهی عبارت میرزا شامل تر بوده این را می‌خوانم و گرنه مطلب یکی است. مجمع المسائل ص ۳۲۳، إذا غرس الشخص نخلاً أو شجراً للتجارة أو أمرار المعاش، یخمس نموه بعد اخراج مؤونته. حتی گران که می‌شود یا بزرگ که می‌شود. شبیه همین عبارت را مجمع الرسائل صاحب جواهر دارند مسأله ۱۶۲۴، صراط النجاة شیخ هم همینطور. این آقایانی که بر سه رساله حاشیه دارند هیچکدام حاشیه نکرده‌اند مگر دو نفر، یکی آسید محمد کاظم یزدی که حاشیه اینطور کرده‌اند: **على الأحوط في الثاني، للتجارة أو أمرار المعاش، نموش برای سال‌های آینده خمس دارد و نسبت به آنکه برای امرار معاش است، فتوای مرحوم میرزا را تبدیل به احتیاط و جویی کرده‌اند.** و دیگر آسید اسماعیل صدر حاشیه کرده‌اند: **تعلق الخمس یا الشجرة التي یستفید من ثمرها لعیاله مثل اشجار البیت غیر معلوم.** معلوم نیست اگر درختی که در خانه کاشته که خمس داشته باشد بقیه آقایان هم حاشیه نکرده‌اند. در فتوی و در هر دو قسم ساکت مانده‌اند.

همین مسأله یک مصداق دیگرش را در سه رساله ذکر کرده‌اند. مجمع المسائل ص ۳۲۴، و مجمع الرسائل صاحب جواهر مسأله ۱۶۳۴، ما یشتري من الإبل والبقر والغنم من أرباح مکاسبه مما یحتاجه، فیما یفضل مما یحتاجه لمؤونة السنة من العین والمنفعة فیہ الخمس. یک گاو می‌خرد و از شیرش استفاده می‌کند سر سال که شد و چقدرش اضافه آمده و خود این گاو خمس دارد ولو برای احتیاجش است. با اینکه این یک مصداق دیگر است از آن نخلاً أو شجراً و دو مصداق یک کبرای است اگر مؤونه امسال حساب می‌شود، درخت خرما و میوه‌ای که

امسال می‌کارد و ده سال استفاده می‌کند فرقی نمی‌کند که درخت باشد یا گاوی باشد که می‌خرد و از شیرش ده سال استفاده می‌کند. اگر مؤونه امسال حساب نمی‌شود چه فرقی می‌کند که گاو باشد یا درخت. همان مرحوم آسید محمد کاظم و آسید اسماعیل که آن مسأله را حاشیه کرده‌اند اینجا را حاشیه نکرده‌اند. دلیل هم که یک دلیل خاص نیست. این‌ها را می‌خوانم که ببینیم که فرمایش صاحب عروه متسالم علیه نیست و قبلی‌های ایشان و رساله‌هایی که ایشان حاشیه کرده‌اند عباراتشان اینطور است. این اصل مسأله که محل کلام است. البته صاحب جواهر و میرزا و شیخ انصاری اسم فرش و ظرف را نیاورده‌اند و مسأله درخت و شتر و گاو و گوسفند را ذکر کرده‌اند ولی بالنتیجه ما در ادله که نداریم که این یا آن. در ادله داریم که المؤونه این بحث کلاً سر این است که چیزی که از منفعتش استفاده می‌شود درخت باشد یا گاو و گوسفند یا فرش زیر پا یا ظرف زبردست باشد. از مؤونه امسال می‌خرد قدر استفاده امسال خمس ندارد و استفاده‌های سال دیگرش خمس دارد یا نه؟ بعضی شراح عروه اینطور فرموده‌اند و چهار دلیل آورده‌اند که خمس ندارد و از سود امسال می‌خرد در حالیکه برای امسال نیست و ۱۰ سال دیگر هم از آن استفاده می‌کنند. به چه دلیل؟ ۱- للاطلاق ۲- والانفاق. ۳- والسیره. ۴- وبناء الشرع علی التسهیل والارفاق. به این چهار دلیل چیزهایی که عینش باقی است و برای سال‌ها استفاده می‌شود، از سود امسال تهیه کردنش خمس ندارد نسبت به سال‌های دیگر.

ما باشیم و این چهار دلیل روشن نیست. اما اطلاق، خواسته‌اند بگویند اطلاق مؤونه الخمس بعد المؤونه، این مؤونه است، اما وقتیکه بنا شد المؤونه، مؤونه امسال باشد، یعنی مؤونه امسال است که از سود برداشته می‌شود و

خمس ندارد، این مؤونه چند سال است نه امسال، این فرش و ظرف مؤونه سالهاست نه امسال تنها. پس اطلاق مؤونه، اطلاقی که للتبادر وللاجماع برای هر چیزی مقید شده به سنه بالتیجه، همانطور که در جاهای دیگر این قید را فرموده‌اند. پس مؤونه امسال خمس ندارد و باید این فرش مؤونه امسال باشد. پس اطلاق بعد از تقیید به سنه و اینکه این مورد استفاده سالهاست اینجا را نمی‌گیرد که بگوئیم مؤونه امسال حساب می‌شود.

اما اتفاق و اجماع، چه اجماعی است که خیلی‌ها اصلاً متعرض مسأله نشده‌اند، گذشته از اینکه قبل از صاحب عروه، از استاد صاحب عروه میرزای بزرگ و استاد استادشان شیخ انصاری و استاد اساتیدشان صاحب جواهر، ظاهر عبارتشان خلاف این است. بله صاحب عروه و بعدی‌ها غالباً که حاشیه نکرده‌اند این فرمایش را قبول دارند اما اجماع اسمش نیست. اجماعاتی که از شیخ طوسی به بعد ذکر کرده‌اند خیلی وقت‌ها آقایان در آن اشکال می‌کنند و تشکیک می‌کنند و می‌گویند صغرایش محرز نیست و بر فرض که صغرایش محرز باشد می‌گویند گیر این دارد که محتمل الاستناد باشد.

می‌آئیم سر سیره و بناء متشرعه، فرمودند: **بناء الشرع علی التسهیل والارفاق** مثال زیبایی است که می‌گویند: **الحکم لا یتکفل موضوعه**، اگر گفته ضرر در اسلام مرفوع است این حکم است، این نمی‌گوید ضرر یعنی چه؟ ضرر چیست را باید از جای دیگر پیدا کرد. **بناء الشرع علی التسهیل والارفاق** درست است، اما مصداق تسهیل و ارفاق چیست؟ آیا می‌شود گفت کسانی که خمیشان کم است اصلاً بر آنها خمس نیست؟ یا بر کسی که سختش است خمس دهد، خمس نیست؟ می‌آئیم سر سیره، سیره یعنی متدینین و ملتزمین لاحکام الشرع، آنهایی که ملتزمند که خمس بدهند. آنها خمس خوراک و

مأكولات و مشروبات را می دهند اما خمس فرش زیرپا و ظرف زبردست را نمی دهند. سیره بر این است که سر سال که می شود چه از خوراکی ها اضافه آمده خمسش را می دهد اما چیزهایی که انتفاع به عینش می برند مع بقاء عینه للسنین المتعدده. ملتزمین به خمس، خمس این را سر سال نمی دهند.

سیره یک کبری دارد که حجت است، حالا آیا مقید است به احراز اتصال به زمان معصوم علیه السلام که آنهایی که متعرض شوند غالباً قید کرده اند یا نه احراز نمی خواهد همانطور که استقراء شد و مکرراً عرض شد سابقاً. پس کبری سیره این است که حجت است، اما صغرای سیره دو چیز می خواهد: یکی اینکه سیره باشد، التزام متدینین محرز باشد، گاهی می شود عده ای از متدینین غافل هستند، غافل غفلت قصوری، یک عده ای دیگر از متدینین خمس می دهند، یعنی اگر یک شتر می خرید به نیم میلیون تومان هر چه که در امسال از شیرش استفاده می کرد خمسش را نمی داد. هر قدر از این نیم میلیون مورد امسال حساب می شد خمس نمی داد اما سر سال ۴۰۰ هزار تومان را خمس می داده اند چون مقلد آقایان بوده اند، یا درخت خرما یا میوه که می کاشته سر سال خمسش را می داده زائد بر امسال استفاده را، پس سیره نیست، چه سیره ای است؟ پس باید سیره باشد و دیگر اینکه ببینیم این سیره سعه اش کجاست؟ فرض کنید در خانه ملکی سیره هست، آیا در ظرف ملکی هم همین است، اگر احراز نشد عموم الفائده می گیرد، یعنی اگر ما با سیره نتوانستیم احراز کنیم و آیه و روایت که نداریم و اجماعی نداریم، اطلاقی هم نیست چون تقیید به سال شده اطلاقات مؤونه، ما می مانیم و سیره که حرف خوبی است، اما باید ببینیم که این سیره کجاها هست. چون سیره دلیل لبی است، زبان که ندارد، قدر متیقنش را باید حساب کنیم، یعنی کجاها مسلماً سیره

هست؟ اگر قیدش هم کردید به اینطوری که خیلی‌ها قید کرده‌اند که باید احراز شود که سیره متدینین که الآن هست که خمس نمی‌دهند اینطور اعیان را آیا قبل و قبل تا زمان معصومین علیهم‌السلام محرز بوده است که اگر این قید را کردید که مشکل‌تر می‌شود احراز سیره. بر فرض که این قید را نکنیم، اگر در مثل خانه‌ای که امسال ۵۰ میلیون سود کرده خانه می‌خرد و در آن می‌نشیند، این خانه‌ای که ۵۰ سال می‌نشیند و بعد ورثه‌اش استفاده می‌کنند و عینش باقی است خمس ندارد. از سود امسال مؤونه ۵۰ سال را تهیه کرده در خانه فرض کنید که سیره هست، اما صاحب عروه یک عنوان عام فرمودند، فرمودند: ما یتنفع به مع بقاء عینیه، یک "ما" موصوله به این سعه داریم، چیزی که عینش باقی است و یکساله تمام نمی‌شود و انتفاع به آن برده می‌شود هر چه که باشد، آیا یک سیره‌ای بر این عموم داریم؟ یعنی محرز است که ملتزمین و متدینین که پایبند خمس دادن هستند در تمام این‌ها خمس می‌دهند؟ انصافاً نه، ممکن است کسی ادعا کند، اما خارجاً آیا ما همچنین چیزی داریم؟

به نظر می‌رسد که ما اینجا دو چیز داریم: مرحوم صاحب مستند موافق صاحب عروه هستند در بسیاری از فروع عروه یعنی بیش از ۵۰ درصد از مستند گرفته شده، در مستند ج ۱۰ ص ۶۹ - ۷۰ می‌فرمایند: لو بقیة عین من اعیان مؤونته حتی ثم الحول کأن یشتري دابةً أو عبداً أو داراً أو أثاث الدار أو لباساً أو نحوها، فهل یجب الخمس فیها بعد تمام الحول أو لا؟ الظاهر لا. کما صرح به بعضی فضلاء معاصرین أيضاً (شاید مرحوم میرزای قمی بوده‌اند) إذ لم یکن الخمس فیها واجبا فیستصحب، (وقتی که فرش را به ۱۰۰ هزار تومان خرید از سود امسالش و زیرپایش انداخت آیا مؤونه هست یا نه؟ بله. خمس دارد؟ نه. شک می‌کنیم سر سال که شد آیا این ۸۰ هزار تومان که قیمت این فرش شده خمس دارد یا نه؟ اگر شک کردیم استصحاب بعد الخمس. استصحاب دو رکن دارد: یقین

سابق و شک لاحق، یقین سابق آنوقتی است که خرید و زیرپایش انداخت و شک لاحق هم سر سال) بعد ایشان بر خودشان اشکال کرده‌اند که این فرش فائده است ۱۰۰ هزار تومان سود بود و مبدل به فرش کرد، در اثناء سال مؤونه بود خمس ندارد سر سال زائد از مؤونه سال شد پس باید خمس داشته باشد و این دلیل استصحاب را کنار می‌زند. استصحاب اصل عملی است و با وجود دلیلی نوبت به استصحاب نمی‌رسد و این را بر خودشان اشکال کرده و جواب داده‌اند) هذه فائده وفائده مؤونه سال است خمس ندارد و زائده پس باید خمس داشته باشد ولا محال للاستصحاب. از این اشکال ایشان دو جواب داده‌اند: ۱- گفته‌اند این مؤونه سال است که حرف خوبی است و همین محل کلام است. ولا یشرط فیها التلف فی السنه، مؤونه امسال دو قسم است، یک مؤونه خوراک که خورده می‌شود و تلف می‌شود و یک مؤونه فرش که تلف نمی‌شود. پس این فرش مؤونه ده سال نیست، مؤونه امسال است که خمس ندارد. ۲- گفته‌اند ما در روایات که سنه نداشتیم، سنه را از دو جا برداشت کرده‌ایم یکی از تبادر کلمه المؤمنه که متبادر است مؤونه سنه و دیگری اجماع فقهاست که بیش از سال نمی‌شود مؤونه را برداشت و مؤونه چند سال را از امسال نمی‌شود برداشت. هم اجماع و هم تبادر در مثل فرش و ظرف و خانه و عبد و این‌ها نیست. پس دلیلی که می‌گوید مؤونه‌ای که خمس ندارد مؤونه فقط امسال است، توی روایت که نبود، اجماع بود و تبادر از الخمس بعد المؤمنه، یعنی بعد مؤونه السنه، این تبادر و این اجماع که مؤونه را قید زد به مؤونه امسال، این قید در مثل ظرف و فرش و این‌ها نیست، مؤونه امسال خاص به ما یتلف عینه است مثل خوراک و مشروبات اما چیزی که لا یتلف عینه لازم نیست که مؤونه امسال باشد ولو مؤونه ۵۰ سال باشد و سال در آن شرط نیست. خوب است که تأمل شود تا ببینیم چه برداشت می‌کنیم.

جلسه ۲۲۱

۱۸ ربیع الثانی ۱۴۲۷

در تعارض عموم عام و استصحاب حکم مخص قاعده‌اش چیست؟ اگر یک عامی داشتیم اکرم العلماء بعد یک مخصص آمد و گفت زید عالم را در این هفته اکرام بکن، کلمه این هفته که مفهوم ندارد و لقب است، نمی‌گویند در هفته بعد هم اکرام بکن یا نکن هفته تمام شد، اگر نوبت به شک رسید که در هفته بعد باید زید عالم را اکرام کنیم چون العلماء زید عالم را در همه هفته‌ها گفته اکرام کنید، یعنی هر هفته‌ای مصداق اکرم العلماء و العالم است که وجوب اکرام حکمش بوده، یا اینکه نه می‌گوئیم در هفته اول که رفع وجوب شد در اکرام زید، این رفع وجوب تا اول هفته دوم ادامه داشت در هفته دوم ارکان استصحاب تام است، یقین سابق به عدم وجوب اکرام، شک لاحق به ارتفاع این ترک وجوب اکرام، لا تنقض الیقین بترک الإکرام بالشک بقاءً فی ترک الإکرام، قاعده‌اش چیست؟ یک بحثی است در اصول که در فقه هم موارد زیادی دارد که یکی‌اش فرمایش مرحوم نراقی است در ما نحن فیه که دیروز یک تکه عبارتش را خواندم. قاعده‌اش این است که مشهور هم فرمودند و در

رسائل و کفایه هم هست و در جواهر هم هست و مرحوم نراقی به مناسباتی متعرض شده‌اند، قاعده‌اش این است که عند تعارض العامه و استصحاب الخاص محکم عام است. چرا؟ چون اکرم العلماء گفت که زید عالم را همه هفته‌ها اکرام کن چون این مصداق اکرم العلماء است و مصداق علماء است و اکرم حکم برای این موضوع است، این موضوع که العلماء باشد بالنسبه به زید که یکی از علماست در یک هفته استثناء شد ما شک می‌کنیم که الی الابد استثناء شد یا نه مختص به این هفته بود؟ قاعده‌اش این است که چون عموم عام از اول تمام هفته‌ها را گرفته بود که اکرام کن، شک در سعه و ضیق خاص است و به عباره آخری قدر متیقن تخصیص العلماء هفته اول است، هر جا که عام مسلم شد و شک در سعه و ضیق مخصص شد چه کمأ و چه کیفأ و چه زمانأ چه مکانأ چه خصوصیات دیگر، عموم عام مقدم است یعنی می‌گوئیم زید در این هفته وجوب اکرام از او رفع شد، هفته‌های دیگر اکرم العلماء گرفته و نمی‌دانیم که مخصص گرفته یا نه؟ این قاعده‌ای است که مشهور قائلند گرچه حرف و بحث دارد و به نظر می‌رسد که فرمایش مشهور حرف خوبی باشد. ما نحن فیه که مرحوم نراقی فرمودند: استصحاب می‌کنیم، این استصحاب حکم مخصص است در مقابل عموم عام که مشهور منهم مرحوم نراقی قائل نیستند. مسأله چه بود؟ مسأله این بود که چیزهایی که دوام و ثبات دارد مثل فرش، امسال شخص سود کرد ۱۰۰ هزار تومان، از سودش فرش خرید که این فرش مؤونه ۱۰ سال است و نسبت به سال اول مؤونه امسال است از سود امسال گیری ندارد. اگر نوبت به شک رسید، یک وقت می‌گوئیم که فرش و ظرف و چیزهایی که دوام دارد مقید نیست مؤونه بودنش به همان سال که مسأله همین است که داریم بحث همین را می‌کنیم می‌خواهیم ببینیم

دلیل مسأله چیست؟ اگر نوبت به اصل عملی رسید و خواستیم استفاده از اصل عملی کنیم، امسال که تمام شد این فرش که ۱۰۰ هزار تومان بود آخر سال شد ۸۰ هزار تومان، ۲۰ هزار تومانش مؤونه امسال شده از سود امسال کم می شود و خمس ندارد چون مؤونه امسال بود، اگر شک کردیم و از ادله دستمان خالی شد و نوبت به اصول عملیه رسید، سر سال دوم که می شود شک می کنیم آیا سال دوم این ۸۰ هزار تومانی که سود سال قبل بوده مانده برای سال دوم در صورت این فرش، این ۸۰ هزار تومان مشمول الفائده یوماً بیوم است یا مشمول حکم مخصص است؟ آن هم استصحاب مخصص در سال دوم آیا جای استصحاب است و بگوئیم سال اول که خمس نداشت سال دوم و سوم و دهم استصحاب عدم خمس را می کنیم، جای استصحاب است یا جای عموم عام؟ اگر فقیهی در اصول و فقه ملتزم شد عند تعارض العام مع استصحاب حکم مخصص، حکم با استصحاب مخصص است و این هم یک مصداقش اشکالی ندارد. اما مشهور قائل نیستند. پس استصحاب بنابر مشهور اینجا تام نیست و خود مرحوم نراقی قائل نیستند، پس به نظر خود ایشان در جاهای دیگر فقه که عموم عام را مقدم می کنند تمسک به استصحاب اینجا تام نیست. ایشان فرمودند: إذ لم یکن الخمس فیها (در سال اول) واجباً فیستصحب، این معارضه می کند استصحاب حکم مخصص را با عموم عام. این دلیل اول ایشان. و ما باشیم و این دلیل نمی تواند باشد. و نمی تواند رفع خمس کند برای سالهای آینده در وقتیکه شک شود.

فرمایش دوم ایشان فرمودند: وثانیاً: السنة لم تکن فی الأخبار، ما داشتیم الخمس بعد المؤونة یعنی المؤونة لا خمس فیها، این فرش مؤونه است و روایت که نگفت مؤونه امسال باشد که خمس نداشته باشد، پس امسال از کجا درآمد؟

یکی از تبادر، بل للتبادر والإجماع، چون الخمس بعد المؤونة، کلمه المؤونة ظهور دارد در مؤونه یکسال، ما گفتیم مؤونه آن سالی که ربح کرده وگرنه در روایات نداشتیم که الخمس بعد المؤونة تلک السنة، و دیگری اجماع، اجماع است که از سود امسال مؤونه سال‌های دیگر را نمی‌شود برداشت کرد مگر اینکه خمسش را بدهند. آنوقت ایشان فرموده‌اند این دو جهت هم مثلاً نسبت به این دو فرش معلوم نیست. پس نه تبادر معلوم است و نه اجماع.

الجواب: اگر ما قائل شدیم که در گذشته پذیرفتیم که در روایات فی عامی هذا ظهور دارد که خمس خمس سال است بنا بر صحیح مهزیار از حضرت جواد علیه السلام اگر گفتیم این "عامی" دلالت می‌کند که خمس سالانه است که می‌شود اخبار، البته بعضی قبول نکرده‌اند چون مسأله مبنائی است و ما پذیرفتیم و خود مرحوم نراقی هم از کسانی هستند که روایات را پذیرفته‌اند. پس در اخبار سنه داریم.

ثانیاً: فرض کنید که در اخبار سنه نداریم و روایت صحیحه فی عامی هذا دلالت نمی‌کند که خمس مقید به عام است و رفع خمس از مؤونه، مؤونه عام است، می‌آئیم سر اجماع و تبادر، تبادر یعنی چه؟ تبادر یعنی ظهور، و یکی از علائم حقیقت است. اگر گفتیم که گفتند که یکی هم مرحوم نراقی هستند الخمس بعد المؤونه ظهور دارد یعنی مؤونه سنه الربح، این می‌شود روایت، روایت که لازم نیست لفظ باشد، اگر یک چیزی ظهور بود نمی‌شود روایت؟ مفهوم مخالفت در جاهائیکه مفهوم دارد، در شرط و جمله شرطیه، آیا این روایت نیست؟ اگر یک جائی گفت ان جاءک عالم فاکرمه، مفهومش این است که لا یجب الاکرام للعالم إن لم یجئک، آیا می‌گوئیم این قول متکلم نیست و دلیل نیست، مفاهیم در جائیکه اعتبار دارد مثل مفهوم شرط، الخمس چیست؟

اگر بنا شد للتبادر یعنی المؤونة یعنی مؤونة تلك السنة، می شود ظهور، تبادر یعنی ظهور، این اصل مطلب است. یک فرمایشی که اصولاً مرحوم نراقی مرادشان عرض بنده است و توجیه بنده است و آن این است که قاعدهً ایشان این را اراده کرده اند، مرحوم نراقی یک محقق هستند و توجه دارند که تبادر یعنی ظهور. اینکه فرمودند این تبادر در چیزهائی است که تلف عینها نه در چیزهائی که لا یتلف عینها، ایشان قاعدهً می خواهند بگویند که وقتیکه شارع فرمود الخمس بعد المؤونة یعنی مؤونة السنة، آنوقت مؤونة السنة للعموم التي تتلف عینها، لا لكل العموم. آنوقت باید ببینیم می توانیم برداشت کنیم یعنی به سوق اهل لسان که بدهیم همینطور برداشت می کنند؟ شارع فرمود الخمس بعد المؤونة، معنایش این است که مؤونه دو قسم است، قسمی که تلف می شود مثل آشامیدنی ها و یک قسم که تلف نمی شود، این تبادری که سنه از آن شده برای آنهائی است که یتلف عینها، این قید از کجا؟ اطلاق دارد لفظ المؤونة و در ما لا یتلف ما شک می کنیم که ظهور داشته باشد، اصل عدم ظهورش است. این دو گیر دارد: یک گیر را قبول دارم و یک گیر را مرحوم نراقی قبول دارند که من ملتزم نیستیم. گیر اول این است که تقیید اطلاق بلا مقید است، گیری که آقایان قبول دارند و من قبول ندارم بعنوان مطلق در اصول، استعمال لفظ در اکثر از معنا می شود. خود مرحوم نراقی در نظائر این می گویند این استعمال لفظ در اکثر از معناست پس درست نیست.

می آئیم سر اجماع، ایشان فرمودند: اجماع است. ما دو قسم اجماع داریم: یک اجماعی است که معقد دارد یعنی جای گره دارد یعنی مجمعین و فقهاء همه یک کلمه را تعبیر کرده اند، یک اجماعی داریم که نه، این فقیه گفته، آن فقیه گفته، هر کدام یک گونه عبارت گفته اند و یک معقد ندارد، و کلمات

فقهاء همه‌اش منعقد بر یک کلمه نیست، اگر اجماع مقعد نداشت، بله دلیل لُبّی است و هر جا که ما شک کنیم که این مورد توافق و تسالم فقهاء هست یا نه، احراز می‌خواهد. هر جا که مسلم است فبها، و هر جا که مسلم نیست درست است. اما اگر اجماع مقعد داشت، این اجماع از دلیل لُبّی بودن درمی‌آید می‌شود دلیل لفظی و حکم لفظ را دارد. اطلاق اگر دارد اطلاق و عموم اگر دارد عموم، حکم آن را پیدا می‌کند. گرچه مسأله مسلم است و متسالم علیهاست. یک جمله از مرحوم میرزای نائینی نقل می‌کنم که دفع التباعد شود: مرحوم محقق نائینی در تقریرات بقلم مرحوم کاظمی فوائد الأصول ج ۴ ص ۶۵۴ می‌فرمایند: **انّ الإجماع تارة ینعقد علی عنوان فاللازم هو الأخذ باطلاق مقعد الاجماع**، (دیگر نمی‌گوئیم دلیل لُبّی است، می‌شود دلیل لفظی و اطلاق پیدا می‌کند. یعنی آن کلمه و عنوان و لفظی که اجماع بر آن لفظ شد، اگر اطلاق دارد به اطلاقش اخذ می‌کنیم) **کما إذا قام دلیل لفظی علی ذلک** (تسالم هم بر این هست) می‌آئیم سر ما نحن فیه، در ما نحن فیه اجماع مقعد دارد. اجماع هست که مرحوم نراقی هم سابقاً نقل کردند و تنها کسی که تشکیک در این جهت کرد مرحوم محقق همدانی بودند که خود ایشان شانه خالی کردند یعنی یک تشکیکی کردند و دست برداشتند. آقایان می‌گویند اجماع هست بر اینکه مؤونه امسال خمس ندارد. یعنی اجماع بر این عنوان است. مؤونه سنه الربح. وقتیکه شد مؤونه سنه الربح، اطلاق دارد می‌خواهد یتلف باشد یا لا یتلف. پس ما باشیم و این ادله، کافی نیست.

بعد از این ما می‌توانیم یک حرف بزنییم که اگر این را عرفاً، ظهوراً دیدیم تام است می‌توانیم استثناء کنیم و بگوئیم فرشی که از سود امسال خریده مال ۵۰ سالش که مؤونه ۵۰ سال است، این خمس ندارد و آن این است که بگوئیم

عرفاً چیزی که پول داده می‌شود و ۱۰۰ هزار تومان سود کرد، یکوقت می‌دهد برنج و نان و روغن و گوشت می‌خرد و مهمانی می‌کند که یتلف می‌گوید ۱۰۰ هزار تومان مؤونه امسال شد. یکوقت قالی می‌خرد که ۵۰ سال از آن استفاده می‌شود. آیا آن را هم می‌گویند مؤونه امسال شد؟ اگر در چیزهایی که لا یتلف مثل ظرف و فرش، تعبیر می‌شود که مؤونه امسال است که عیبی ندارد. ما هم قائل هستیم، اما اگر نیست و یا شک کردیم نمی‌شود، باید فرق نگذاریم بین یتلف و ما لا یتلف. اینجا یک مورد نقض دارد، ما هستیم و یک کلمه مؤونه، و اینکه اجماع هست که مؤونه یعنی مؤونه سنه ربح و مؤونه‌ها هم اقسام است: یتلف و لا یتلف هم یک جاهائی هست؟ خانه را که اجاره می‌دهند هفتگی اجاره می‌دهند. یک جاهائی ماهیانه و یک جاهائی سالانه اجاره می‌دهند. حالا جائیکه خانه را اجاره می‌دهند سالیانه اجاره می‌دهند، حالا یک کسی امسال استثناءً خانه را ۱۰۰ هزار تومان اجاره می‌کند و ۵ سال هم اجاره کرده ۵۰۰ هزار تومان، امسال یک میلیون تومان پول گیرش آمد، گفت اگر ۱۰۰ هزار تومان اجاره بدهیم سر سال باید ۹۰۰ هزار تومان را خمس بدهم به مالک گفت بیا این یک میلیون تومان را بگیر خانه را ۱۰ ساله اجاره بده، آیا از مؤونه امسال حساب می‌شود یا فرق می‌گذاریم؟ آیا اگر از او بپرسند چه می‌گوید؟ می‌گوید: این یک میلیون مؤونه امسال من شد یا مؤونه خانه ۱۰ سال من شد؟ آیا می‌شود همه را با یک چوب راند؟ ما هستیم والخمس بعد المؤونه، اجماع یا روایت یا تبادل می‌گوید تبادل سال به سال، با این نقض چکار می‌کنیم؟ تفصیل قائل می‌شویم و می‌گوئیم فرشی که می‌خرد، اشکالی ندارد و خمس ندارد اما چیزی که می‌پردازد بابت اجاره ۱۰۰ ساله اش خمس دارد؟ پس بالنتیجه فقیه باید بین خود و خدا معذور باشد و بتواند به

معصوم نسبت دهد و به حجت نسبت دهد. آیا می‌توانیم بگوئیم همه یکطورند؟ اینطور که صاحب عروه تقسیم کردند: ما یتلف وما لا یتلف، ما یتلف از مؤونه امسال اگر یک خورده اضافه آمد، باید خمس بدهد چون می‌شود مؤونه سال آینده اما ما لا یتلف عاده مثل فرش می‌گویند و این اطلاق صاحب عروه و این هم که فقهای مثل میرزای بزرگ و شیخ و آخوند و صاحب جواهر و میرزای نائینی، ظاهر حرفشان این بود که لا یتلف هم خمس دارد. چرا اینطور گفته‌اند؟ با این ادله گیر کرده‌اند و نتوانسته‌اند استظهار کنند. من تطویل که می‌کنم بخاطر این است که مسأله حلاجی شود و ببینیم راستی چقدر معذور هستیم.

جلسه ۲۲۲

۱۹ ربیع الثانی ۱۴۲۷

این مطلب عموم عام و استصحاب حکم مخصص که مرحوم نراقی به آن استدلال کردند و استصحاب کردند، چون یک مسأله سیاله است و در موارد مختلفه در فقه و عرض شد در فقه و اصول متعرضش شده‌اند، خصوصاً شیخ و متأخرین از شیخ با دقت بیشتر مطرح فرموده‌اند که ما نحن فیه یک مصداقی از مصداقیش است. یکی از جاهائی که می‌شود مراجعه کرده و تأمل نمود رسائل ۴ جلدی، ج ۳ ص ۲۷۳، الأمر العاشر و میرزای نائینی در تقریراتشان، فوائد الأصول ج ۴ ص ۵۳۱، تنبیه ثانی عشر. مرحوم میرزای نائینی ۷ - ۸ صفحه به تفصیل مسأله را بیان کرده‌اند و چون برای عده‌ای غموض داشته، محقق و مدققى مثل مرحوم نراقی سهو القلم در اینجا پیدا کرده‌اند و دیگران ایضاً. یکی از مثال‌های معروفش که شیخ در مکاسب متعرض هستند و تسالم بر آن است و شرحی و حاشیه‌ای بر مکاسب شاید پیدا نکنید که نپذیرفته باشد و مسأله را پر و بال و توضیح داده‌اند و آن مسأله معروف در خیار غبن است که آیا خیار غبن اول زمان علم به غبن و اول زمان امکان اخذ به خیار، خیار

منحصر به آن است یا اینکه بعداً هم هست؟ شخصی فرشی که ۱۰۰ هزار تومان می‌ارزیده گول خورد و ۲۰۰ هزار تومان خرید بعد از یک ماه متوجه شد که گول خورده، همان وقتیکه فهمید که مغبون است و زمانی که ممکن است برود به بائع بگوید من نمی‌خواهم و گول خورده‌ام و می‌خواهم اخذ به خیار کنم، این خیار دارد لا اشکال فیه، اما اگر از این زمان گذشت، یعنی وقتیکه فهمید گول خورده، نصف این قیمت بوده حالا می‌گوید مدتی از فرش استفاده کنم و بینم به مصلحتم است که پس دهم یا نه؟ بعد از مدتی نظرش شد که پس دهد، آیا حق فسخ دارد یا نه؟ یک مسأله‌ای است که مطرح است و آن اینکه در خیار غبن خیار فوری است یا متراحی است؟ بعضی از قبلی‌های شیخ گفته‌اند خیار متراحی است و استدلال به استصحاب خیار کرده‌اند که این شخص آیا حق داشت اخذ به خیار کند یا نه؟ اگر شک کردیم که آیا این خیار فوری است یا استمرار دارد لا تنقض یقین ثبوت حق الخیار بالشک فی بقاء حق الخیار، بگو حق خیار باقی است. شیخ این را تفنید فرموده‌اند، فرموده‌اند اینجا جای استصحاب نیست و استصحاب موضوع ندارد و تعبداً شک نیست و همین را بیان فرموده‌اند که اینجا جای عموم عام است نه استصحاب حکم مخصص که توی اصول چون مسأله مهم است و سیاله است، در فقه از کتاب طهارت گرفته یا صلاه و معظم ابواب فقه مسائلی مبتنی بر همین مطلب است، لهذا در اصول یک تنبیه خاص مرحوم شیخ برایش منعقد کرده‌اند. البته قبل از شیخ مرحوم شریف العلماء در استصحاب این را دارند و فرموده‌اند: أوفوا بالعقود یک عام است و ظهور دارد که یجب الوفاء بكل عقد وفی کل زمان. می‌گوید حق خیار ندارد متعاقدين باید پایبند عقد باشند یجب الوفاء، خیار معنایش این است که لا یجب الوفاء بالعقد فی کل

عقد وفی کل زمان، این کل عقد یک یک را می‌گیرد و یکی‌اش عقد بر شراء قالی است که ۲۰۰ هزار تومان خریده اوفوا بالعقود می‌گوید عام مجموعی نیست، عام افرادی و افرادی است بالمعینین. آنوقت اطلاقش هم کل زمان را می‌گیرد. این عموم اماره است و این اطلاق اماره است نه اصل عملی، می‌گوید هر عقدی، یکی‌اش همین قالی ۲۰۰ هزار تومانی. یک مصداق است و دیگر عقود و در هر زمانی، زمان اولی که فهمید مغبون است و بعد و بعد در تمام ازمه، عام افرادی است نه مجموعی، پس این عقد که شراء قالی باشد به ۲۰۰ هزار تومان عقد و مصداق عقود است و در هر زمان، یک زمان بیرون کشیده شد و آن وقتی است که شخص فهمید که مغبون است و تا مدتی که امکان داشت که برود اخذ به خیار کند، یعنی یکوقت این امکانش یک هفته، یکماه وقت می‌خواهد ولی بائع نیست و دسترسی به او ندارد، در وقتیکه علم بالغین و یمكنه الأخذ بالخیار، اینجا اوفوا بالعقود کنار می‌رود چرا؟ چون لا ضرر جلویش را می‌گیرد، عنوان ثانویه. این وقت را لا ضرر پر کرد، گفت این عقد (شراء قالی) در این زمان که طرف فهمید مغبون است و یمكنه الأخذ بالخیار لا یجب الوفاء بالعقد، لا ضرر عنوان ثانوی است که تخصیص می‌زند اوفوا بالعقود را، اما نسبت به زمان‌های بعد می‌گوید می‌خواهیم فکر کنم و بائع هم فرضاً پهلویش نشسته و می‌تواند الآن اخذ به خیار کند، بائع می‌گوید یکطرفی کن یا پس بده یا بگیر، می‌گوید: فکرش را بکنم. و چند روزی بگذرد، آیا مشتری حق دارد اینکار را بکند؟ استصحاب می‌کند خیار را و می‌گوید خیار داشتم و دلیلی هم نیست که این خیار فوری است و خیار را با استصحاب می‌کشم تا زمانی که می‌خواهم آنوقت اخذ به خیار می‌کنم. شیخ فرموده‌اند (حاصل فرمایش شیخ) این اوفوا بالعقود که اماره است و با وجود اماره اصل عملی

موضوع ندارد اصلاً، چون شک نیست تعبداً، این اوفوا بالعقود می‌گوید این عقد شراء قالی در زمان‌های بعد از زمان علم به غبن و امکان اخذ به خیار در تمام این‌ها يجب الوفاء، در زمان علم به غبن، زمان امکان اخذ به خیار بدلیل لا ضرر بیرون رفت، زمان‌های بعد اماره گرفته، استصحاب موضوعش شک است، یقین سابق و شک لاحق اگر اماره گرفت که شک لاحق نیست، پس جا ندارد، ما نحن فیه از این قبیل است. دلیل خمس فرمود: **هي والله الافادة يوماً بيوم، فأما الغنائم والفوائد، هي الفائدة،** این الفائده یک عام افرادی است نه مجموعی، نمی‌گوید: تمام فوائد یک خمس دارد، می‌گوید هر فائده‌ای خمس دارد، مثل **أكرم العلماء** می‌ماند و مثل **أوفوا بالعقود** می‌ماند که هر عقدی یک مصداق مستقل برای حکم است، **هي الفائدة** ظهور دارد در اینکه هر فائده‌ای خمس دارد، در هر اول هر سر سالی خمس دارد، افراد فوائد و ازمایش که هر سر سال باشد، **الخمس بعد المؤونة** یعنی مؤونه سال، آن است که استثناء است. پس عام می‌گوید هر فائده‌ای در هر زمانی خمس دارد، مخصوص که **الخمس بعد المؤونة** باشد آمد گفت مؤونه‌ها و مصرف‌ها و خرج‌های تا سر سال خمس از آن ساقط است، اگر در یک موردی شک کردیم آیا خمس این شیء تا سر سال که ساقط است، بعد از سر سال هم ساقط است یا نه؟ اگر شک کردیم، **الفائدة اماره** است شامل شده هر فائده‌ای و هر سر سالی، اگر در یک موردی شک کردیم که آیا این فائده سر سال که شد خمسش را باید بدهد اگر ماند یا نه؟ اینجا جای استصحاب مخصوص است، موضوع ندارد مخصوص، چرا؟ چون **هي والله الافادة وهي الفائدة،** این الفائده عام افرادی و افرادی است، این فرد را در سر سال گرفت، و قتیکه گرفت ظهور است و اماره، استصحاب در اینجا موضوع ندارد که بخواهیم تمسک به استصحاب کنیم توی خود

مسأله خمس و زکات مکرر این مصادیق هست، پس اینجا جا ندارد. بله هر جایی که محرز شد سقوط خمس از آن فیهما، هر جا که شک شد، عام افرادی و افرادی شامل شده این فرد را در سر سال که رسید. استصحاب موضوع ندارد. اینها عرائضی که نسبت به این مسأله بود.

والحاصل ما چکار می‌کنیم؟ آنچه به نظر می‌رسد که نتیجه صحبت‌های این چند روز است در این مسأله کثیره الابتلاء، این است که شخصی که فائده‌ای گیرش آمد بمجرد حصول فائده - آن شد مال ارباب خمس حسب بحث‌هایی که گذشت، هر چه که از این فائده مصرف در سال شد خمس از آن ساقط است، چیزهایی که مؤونه شدنش به تلف عینش است خوب موضوعی ندارد بعد از تلف عین، بحث سر مؤونه‌هایی است که برای سال‌های آینده می‌ماند. یک سؤال هست و آن این است که این مؤونه امسال اسمش است یا ده سال. خانه‌ای که شخص می‌خرد مؤونه ۵۰ سالش است و فرش و لباس همینطور، مؤونه یکسال نیست چون مؤونه یکسال سر سال تمام می‌شود. الخمس بعد المؤمنه که تسالم است و صاحب جواهر ادعای اجماع فرموده و مخالفی نیست مگر حاج آقا رضا همدانی با تردد که بعد هم از نظرشان دست برداشتند. تسالم است که مؤونه یعنی مؤونه سال که مسأله از آن ساقط است. پس مؤونه امسال نیست، از سود امسال نیست بلکه از سود امسال مؤونه چند سال را تهیه کرده، ما باشیم والفوائد باید بگوئیم باید خمس دهد. قالی‌ای است که ۱۰۰ هزار تومان خریده تا سر سال شد ۸۰ هزار تومان، ۲۰ هزار تومانش خمس ندارد چون مؤونه امسال بوده، سر سال این ۸۰ هزار تومان فائده، مؤونه امسال هم نشده، قاعده‌اش این است که خمس دهد. اینجا منحصص آمد در کار که خمس ندارد. منحصص چیست؟ منحصص یکی از سه چیز است:

۱- اجماع که تفصیل بدهد بین مؤونه‌ای که تمام می‌شود و مؤونه‌ای که می‌ماند. یا سیره ملتزمین به خمس باشد که این سیره کشف کند که حکم شرعی این است. یا ارتکاز باشد. صغرای یکی از این سه تا باید مسلم باشد. اجماع که در این چیزها نداریم و خیلی‌ها هم متعرض نشده‌اند. در خانه شاید اجماع داشته باشیم اما در چیزهای دیگر اجماعی نیست، ما می‌مانیم و این دو دلیل: سیره که می‌خواهد تخصیص بزند مؤونه سنه را بگوید در مثل فرش مؤونه سنوات هم استثناء است در مثل ظرف و لباس استثناء است. باید محرز شود که کجاها سیره هست و تا چه حدی هست؟ ارتکاز متدینین پایبند به خمس دادن تا چه حدی است؟ آن جاهائی که هست قبول این عام را تخصیص می‌زند این عام را که می‌گوید الفوائد فیها الخمس که شامل فائده که مؤونه امسال شده و مؤونه سال‌های دیگر شده، مؤونه امسال با الخمس بعد المؤمنه از عام درآمد و خمس ندارد اما مؤونه سال دیگر که در نیامد، وقتیکه در نیامد نسبت به لباس، فرش و ظرف، سیره مسلم هست، ارتکاز متشرعه هست، سر سال که شد متدین نمی‌آید بگوید ظرف‌هایی که امسال خریدم و محل حاجتم بوده و استفاده می‌کنم، خمسش چقدر است تا خمس بدهم. نه، حتی پیش متدین‌ها خلاف ارتکاز است و یک متدین هم ندیدیم که خمس بدهد مگر وسواسی باشد که بحثی در آن نیست. سیره هست که در ظرف و لباس و فرش، سر سال خمس نمی‌دهند. اما اگر یک جائی سیره نبود آیا می‌توانیم استثناء کنیم؟ سیره نیست بر اینکه فردی که خانه اجاره می‌کند ۵ ساله یا ۱۰ ساله اجاره کند. خانه را یکساله اجاره می‌کنند، گاهی چند ساله اجاره می‌کنند ولی متعارف این است که یکساله اجاره می‌کنند. حالا اگر کسی خانه‌ای که سالانه ۱۰۰ هزار تومان است، یک میلیون گیرش آمد، ۱۰ ساله

اجاره کرد که خمس ندهد. پس ۹۰۰ هزار تومان خرج مؤونه ۹ سال آینده شد، هی والله الافاده سر سال می گوید ۹۰۰ هزار تومان خمس دارد چون مؤونه امسال نشد، مؤونه سال های آینده است، سیره نداریم و ارتکاز هم نداریم، چون سیره است که تخصیص زده دلیل نداریم. جای استصحاب هم نیست. خوب این مؤونه سال های آینده خانه، لباس، فرش، قدر متعارف مال سال های آینده با هم حساب می شود مؤونه امسال، اگر حساب شود مؤونه امسال دلیل داریم که در مثل فرش و خانه و لباس لازم نیست که مؤونه امسال باشد، اگر از سود امسال خرید ولو مؤونه سال های دیگر است اشکالی ندارد، دلیل چیست؟ سیره و ارتکاز، اما در همچین مثالی سیره داریم؟ نداریم.

پس الخمس بعد المؤمنه یعنی مؤونه همان سال نه ۵ سال آینده، هر جا که سیره و ارتکاز نبود یا شک کردیم که سیره و ارتکاز هست یا نیست، قاعده اش این است که باید خمس دهد.

پس هر چیزی که از سود امسال خریده می شود اگر توی همین امسال تمام شد مثل خوراک و آشامیدنی ها، موضوع ندارد که خمس دهد، اما اگر ماند برای سال بعد باید خمس دهد، قالی هم ماند برای سال بعد، عام می گوید باید خمس دهد، مخصص داریم، سیره تخصیص زده و دلیل داریم که در فرش خمس نیست اگر مال چند سال باشد. آنوقت باید ببینیم قدر متعارف باید باشد همانطور که در اول اصل مؤونه گفتیم مؤونه باید قدر شأن باشد، این هم باید قدر شأن باشد. یک شخصی که زیر خطر فقر است شأنش نیست که یک قالی ابریشمی بخرد که ۲۰۰ سال بماند، باید سر سال خمسش را بدهد.

پس هر چه را که سیره و ارتکاز بیرون کشید فبها وگرنه دلیل درست

حسابی نداریم مگر بگوئیم الخمس بعد المؤونه اطلاق دارد می گوئیم مؤونه ولو ۱۰ یا ۵۰ سال که قبلاً گذشت که مؤونه یعنی مؤونه سال للتبادر والإجماع و استدلال هائی که شد که مؤونه امسال استثناء است نه مؤونه سال های آینده. پس اگر صغرای سیره تحقق پیدا کرد در جائی، تا حدی که صغرای سیره متحقق است.

جلسه ۲۲۳

۲۲ ربیع الثانی ۱۴۲۷

بنابر حرف‌های گذشته که مستثنی از خمس مؤونه همان سالی است که ربع در آن سال تحصیلی شده یا حاصل شده که مورد تسالم بود و اینکه اگر مؤونه و مصرف و خرج سال بعد از اول سال قبل تهیه کرد، سر سال باید خمس آن را بدهد ولو اینکه سال بعد مصرف می‌کند. بنابر ابن حرف که مؤونه امسال است که از سود امسال بردارد خمس ندارد، اما اگر امسال چیزی را تهیه کرد که در سال‌های بعد مؤونه است باید سر سال خمسش را بدهد. بنابر این حرف ما باید ببینیم کجا استثناء شده و دلیل داریم که می‌گوید اخص از خاص باشد، یک عام داشتیم که می‌گفت هر فائده‌ای خمس دارد، یک خاص داریم که می‌گوید مؤونه امسال را از فائده بردارید خمس ندارد، نه مؤونه سال‌های دیگر که خمس دارد. یک اخص از این خاص داریم که می‌گوید حتی اگر مؤونه مال سال‌های بعد باشد خمس ندارد که این باید دلیل داشته باشد. یک دلیل لفظی و یا اجماعی نداریم در این زمینه، عرض شد عمده سیره و ارتکاز متشرعه است که خانه‌ای که انسان می‌خرد و این خانه را

۵۰ سال استفاده می‌کند پس مؤونه امسال نیست و مصرف ۵۰ سال است یکجا از سود امسال تهیه می‌کند. سیره است که این را نمی‌گویند آن مقداری که امسال استفاده کرده، آن خمس ندارد و بقیه خمس دارد. در فرش و ظرف و لباس، ولو چند سال استفاده می‌کند وقتیکه چند سال استفاده کرد معنایش این می‌شود که مؤونه چند سال است. از سود امسال تهیه کند خمس ندارد پس یک یک موارد محرز باشد که سیره هست، صغرای سیره تام باشد یا محرز باشد ارتکاز هست (ارتکاز متدینین و ملتزمین به احکام) تا بخاطر این ارتکاز، این سیره را تخصیص بزینم دلیل سال را که گذشت، بنابر متسالم علیه تبادر است که بشود دلیل لفظی و یا اجماع است که نقل شد و حجت شد. یک مثال‌هایی است که حالا محل ابتلاء است و باید ببینیم در این‌ها سیره هست یا نیست. اگر برای فقیه محرز شد که هست خوب فتوی می‌دهد که خمس ندارد. اگر محرز شد که سیره نیست یا شک کرد در اینکه سیره هست یا نه، قاعده‌اش این است که باید خمس بدهد. مثلاً کسانی که به اماکن عبادت سفر می‌کند متعارف مردم این است که جایی را اجاره می‌کند و متعارف نیست که یک خانه بخرد و در دوره سال تعطیل باشد برای اینکه ۱۰ - ۲۰ روز می‌خواهند در آن خانه باشد. وقتیکه متعارف نبود اگر یک شخصی امسال ۵۰ میلیون سود کرد و با آن یک خانه در مشهد خرید که هر وقت مشهد می‌آید در خانه خودش باشد و نه اینکه غیر از این ۱۰ - ۱۵ روز بچه‌ها یا دوستان و آشنایانش در دوره سال در آن خانه باشند و مؤونه شخص باشد در حد شأنش، آیا در همچین مثالی سیره هست و متعارف مؤمنین و متدینین است که اگر برای سفر ۱۰ - ۱۵ روزه به زیارت می‌رود در آن شهر خانه بخرد در حد شأنش؟ خانه خودش در شهرش که در آن دائماً زندگی می‌کند سیره است

و قبول است و ارتکاز متشرعه است اما برای خانه در شهر زیارتی باز هم سیره هست؟ اگر احراز کردیم که سیره نیست چون سیره دلیل است و لفظ که نیست تا به عمومش تمسک کنیم. نگفتند خانه ملکی تا بگوئیم اطلاق دارد چه در شهرش باشد یا اماکن عبادت، وقتیکه نبود ما هستیم و سیره، اگر در جائی حتی شک کردیم که سیره هست می گوئیم قاعده‌اش این است که خمسش را بدهد، آن مقداری که امسال استفاده می کند استثناء سر سال خانه قیمتش چقدر است چه بالا رفته یا پائین آمده باید خمسش را بدهد چون بقیه‌اش مؤونه سال‌های آینده است. پس باید در یک یک موارد دلیل داشته باشیم و دلیل در همچنین مسأله‌ای منحصر به دلیل لبی است که یا سیره است یا ارتکاز و باید این جهت احراز شود. بله اگر خانه‌ای در مشهد خرید که کلیدش را به این و آن می دهد که از آن استفاده کنند و شانش است بستگانش در دوره سال از آن خانه استفاده کنند و یکی دو ماه هم خالی بماند سیره می گیرد همچنین چیزی را. اما اگر در مواردی شک در سیره شد یعنی هم متعارف نیست و یا حتی اگر متعارف باشد شک در سیره می کنیم، قاعده‌اش این است که بگوئیم خمس دارد. پس ملاک خانه ملکی که هر سال از آن استفاده می کند نیست، ملاک این است که ما کجا سیره داریم، یعنی عمل متدینین، ارتکاز عمل نمی خواهد اما در اذهان متدینین مسلم است.

اینجا تتماتی و فروعی هست که چون محل ابتلاء است و بعضی را متعرض شده‌اند عرض می کنم:

۱- اینکه ملاک در چیزی که از سود امسال تهیه می کند و سال‌های آینده استفاده می کند احتیاج در امسال است، اما اگر احتیاج در امسال ندارد ولو از سال آینده به بعد مورد احتیاج است، سر سال قاعده‌اش این است که خمس

دهد. مثل اینکه کسی امسال ۵۰ میلیون سود کرده خانه می‌خرد چون سال آینده می‌خواهد ازدواج کند نمی‌داند که پولش برایش می‌ماند یا نه؟ الآن خانه مناسبی گیر آورده که با پولش آن را خرید، در را قفل می‌کند برای سال آینده، و مؤونه سال آینده به بعد هست، سر سال باید خممش را بدهد. چرا؟ چون آنکه سیره بر آن هست که مؤونه‌های سال آینده هم خمس ندارد آن در جائی است که امسال هم محتاج الیه باشد و متصل به امسال باشد یعنی فرشی می‌خرد و تا ده سال دیگر مؤونه‌اش است و خانه می‌خرد تا ۵۰ سال مؤونه‌اش است. اما سیره معلوم نیست باشد و یا مسلماً نیست که فرش و خانه‌ای که سال آینده احتیاج دارد از حالا بخرد تا کند کنار بگذارد سال آینده استفاده کند، این مؤونه سال آینده به بعد است نه مؤونه امسال به بعد. قدری که سیره است مال امسال به بعد است. سال آینده به بعد یا سیره نیست و یا اینکه انسان شک دارد. اهل علم است احتیاج به جواهر دارد. جواهر را هم امسال استفاده نمی‌کند تا سال‌های آینده، حالا پولی اضافه گیرش آمده و می‌رود جواهر می‌خرد، اما اگر از سال آینده احتیاج به جواهر دارد، جواهر را می‌خرد سال آینده و از آن استفاده نمی‌کند. یک وقت کسی که در مرحله سطح است از جواهر هم استفاده می‌کند، مؤونه است اما جواهر را می‌خرد برای سال آینده، باید سر سال خمس دهد. چرا؟ چون مؤونه‌ای که برای سال‌های آینده مؤونه خواهد بود و مورد استفاده، امسال هم مورد احتیاج باشد. اگر امسال مورد احتیاج نیست شأنش نیست که امسال جواهر را باز کند و نگاه کند، ولو باز کند و نگاه کند، فائده‌ای ندارد و سر سال باید خممش را بدهد. پس شرط اینکه مؤونه سال‌های متعدد را از سود امسال تهیه می‌کند بخواهیم بگوئیم خمس ندارد، سیره باشد و ارتکاز باشد شرطش احتیاج امسال است و شرط

دوم فعلیه المؤمنه فی هذه السنه است. اگر بنا داشت امسال ازدواج کند خانه‌ای خرید ولی به علتی ازدواج به تأخیر افتاد و از خانه استفاده نکرد سر سال باید خمسش را بدهد. شرط خمس ندادن در مؤونه امسال فعلیه المؤمنه است، اگر فعلیت پیدا نکرد مؤونه نشده است حالا سبب مؤونه نشدن هر چه که باشد. مثل چیزهایی دیگر. مؤونه بلحاظ معنای واقعیش غیر فعلی در خارج که خمس از آن ساقط نشده، الفاظ ظهور دارد در معانی فعلیه مثل معانی دیگر که گذشت. پس گذشته از اینکه احتیاج در امسال هست، شرط دوم این است که نسبت به امسال باید فعلیت داشته باشد. از اول تا آخر فقه را فقهاء آورده‌اند و یک مواردش هم محل شبهه و کلام و خلاف است ولی غالباً تسالم هست برای اشباه و نظائر که موجب اطمینان انسان می‌شود، در آب متغیر بالنجاسه آقایان می‌گویند: این تغیر باید فعلی باشد نه تقدیری و اگر فرض کنید یک گُر آب است، قدر دو لیوان خون در آن ریخته‌اند. این دو لیوان خون صلاحیت دارد که رنگ این آب را تغییر دهد، این صلاحیت دارد موجب نجاست آب نمی‌شود. اگر فعلیت پیدا کرد تغیر یعنی دو گُر آب بود توی هر کدام دو لیوان خون ریخته شد، در یکی تغیر فعلیت پیدا کرد می‌گوئیم نجس شد. دیگری چون در آب فلان ماده بود تغیر فعلیت پیدا نکرد، می‌گوئیم اگر فلان ماده در آب نبود تغییر می‌کرد. این اگر فائده ندارد. لذا مشهور این است که تغیر باید حسّی باشد نه تقدیری، یعنی فعلی باشد که آب نجس می‌شود. آن آب دیگر ولو به همین مقدار است و همین مقدار خون در آن ریخته شده اما چون تغییر حسّی نیست و فعلی نیست می‌گویند نجس نمی‌شود گرچه محل بحث است اما مشهور این را می‌گویند. مشهور این را از کجا آورده‌اند؟ از اینکه لفظ ظهور دارد در معانی فعلیه و باید خارجاً فعلیت داشته باشد اگر

فعلیت پیدا نکرد به هر دلیل و جهتی شامل نمی‌شود. در ما نحن فیه هم الخمس بعد المؤونة، المؤونة لا خمس فیها، مؤونه امسال، باید فعلیت داشته باشد، اگر فعلیت پیدا نکرد ولو احتیاج داشته و بنا داشته به هر دلیلی که باشد سر سال باید خمس دهد چون مؤونه نشد.

یکی دیگر این است که شخصی امسال جنس می‌خرد تا سال‌های آینده از آن استفاده کند باید سر سال خمسش را بدهد الا ما استثنی که سیره یا ارتکاز باشد. حالا اگر از سود امسال مؤونه سال‌های گذشته را اداء می‌کند. سال‌های گذشته سود نداشته، قرض کرده و زندگی کرده، امسال سود اضافی کرد، و قرض‌های سال قبل را می‌دهد، قاعده‌اش این است که خمس نداشته باشد چون خرج شد در حد شأنش ولو متعلق این خرج سال‌های گذشته باشد البته این مسأله را چون جدا متعرض هستند و محل بحث هم هست که آیا شرط است که در سال‌های قبل سود نداشته و نمی‌توانسته اداء دین کند که صاحب عروه می‌فرماید، یا اینکه شرط است که مال یکی دو سال باشد نه قرض‌های ۲۰ - ۳۰ سال گذشته، یا اینکه فرق نمی‌کند که به نظر می‌رسد که فرقی نمی‌کند. چون صاحب عروه متعرض این مسأله هستند لهذا بحث را اینجا نمی‌کنم. در مسأله ۷۱ خواهد آمد و چون آنجا متعرض هستند آنجا بحث می‌کنیم و خلاف شدید است از قدیم تا به امروز و خلاف هم اجتهادی است نه بخاطر اینکه روایت داریم. هیچ روایتی مسأله ندارد، فقط بخاطر برداشتی است که مؤونه که گفته شده تا چقدر صدق می‌کند و تا چقدر مؤونه امسال حساب نمی‌شود تا شک می‌کنیم که مؤونه امسال هست یا نه؟

یک مسأله‌ای دیگر هست که از صغریات مسأله مسائل سال آینده هست که هم از سابق بوده و فقهاء متعرض شده‌اند و حالا هم مطرح است.

می خواسته حج برود ضعیف بوده چند سال پول جمع می کرده تا سال چهارم بتواند حج برود یا بخاطر مسائلی که در کشورها هست امسال نمی تواند به حج برود، امسال باید به حساب بریزد و نام نویسی کند و چند سال بعد می رود، این پولی که امسال از سودش تهیه می شود اما چند سال دیگر به حج می رود آیا خمس دارد یا نه؟ در سابق نسبت به خیلی ها راه باز بوده و مشکلات نبوده اما طرف نمی توانسته حج برود و چون خود صاحب عروه هم متعرض این خواهند شد در مسأله ۷۰، محل بحث و کلام هم هست آنجا صحبت می شود که قاعده اش این است که بگوئیم این پول هائی که از سود امسال تهیه کرده، سر سال خمس دارد ولو برای حج کنار گذاشته و داده به کاروان دار که او را حج ببرد اما آن سالی که در آن حج فعلیت پیدا می کند، آنچه از سود آن سال برداشت می شود خمس ندارد اما آنچه از سودهای قبل برداشت می شود سال های قبل که در همان سال حج تحقق پیدا نمی کند خمس دارد ولو بخاطر اضطرار باشد مثلاً مریض شد یا محبوس شد، اگر مستطیع بوده سال آینده باید حج برود ولو با قرض باشد، اگر استطاعت مال امسال بوده که نتوانست برود، اگر اختیاراً نرفت، تقصیر حساب می شود ولو خمس را بدهد کم می شود و نمی تواند سال آینده حج برود باید قرض کند و به حج برود، اما اگر عن غیر اختیار بود با ملاحظه اینکه ما به الاختیار لا ینافی الاختیار ولو یکی از مقدمات اختیاری باشد ولو بقیه مقدمات اختیاری نباشد، امر اختیاری حساب می شود. اگر اینطور باشد که عن غیر اختیار بوده و مقصر نبوده که امسال به حج نرفته و استطاعتش هم از سال ها قبل نبوده، اگر خمس دهد دیگر نمی تواند حج برود خمس می دهد و حج از او ساقط می شود. چون مسأله اش بعد می آید و محل ابتلاء هست بعد در همانجا صحبت می کنیم چون

همه‌اش فروع و صغریات این است که از سود امسال می‌خواهد مؤونه سال آینده را تهیه کند یا تهیه کرده است.

مطلب دیگر که حالا محل ابتلاء است، شخصی خانه ندارد و ضعیف الحال هم هست، یکسال یک مرتبه ۵۰ میلیون بدست نمی‌آورد که خانه بخرد، شأنش هم هست که خانه ملکی داشته باشد اما باید ۵ - ۱۰ سال پول جمع کند تا بعد از چند سال بتواند خانه بخرد. امسال ۵ میلیون کنار می‌گذارد برای خانه و همینطور هر سال مقداری کنار می‌گذارد. سالی که خانه می‌خرد و در آن می‌نشیند، فعلیت پیدا کرد و مؤونه شد. آنچه که مال سود آن سال است خمس ندارد والا نسبت به این‌ها قاعده‌اش این است که خمس داشته باشد. چرا؟ چون همچنین چیزی یا مسلماً سیره بر آن نیست و یا لااقل من الشک، احراز اینکه سیره متدینین خصوصاً مشهور که شرط می‌داشته در سیره که اتصال به زمان معصوم علیه السلام باشد. آیا محرز است که همچنین سیره‌ای تا زمان معصومین علیهم السلام بوده است؟ یا مسلماً نیست و یا لااقل من الشک، آیا الخمس بعد المؤونه الفعلیه لتلك السنه خواهد بود و این مؤونه فعلیه امسال نیست. یا اینکه امسال با پولی که دارد یک زمین می‌خرد، سال دیگر مقداری بنا می‌کند.

دیگر مسأله جهیزیه است. یک دختر پدرش میلیارد است هر وقت که بخواهد می‌تواند برای دخترش جهیزیه یک مرتبه تهیه کند. اما یک دختری که پدرش کارگر است باید ۱۰ سال کم کم جهیزیه تهیه کنند که وقت ازدواجش جهیزیه داشته باشد. و پس هم همینطور کم کم باید پول جمع کند تا بتواند پول مهریه و جهیزیه داشته باشد آیا این‌ها خمس دارد یا نه؟ این همان مسأله خانه و فرش است و همان مسأله احتیاج و فعلیت است برای امسال. ما باید یک دلیل دیگر پیدا کنیم. معلوم نیست سیره باشد، الآن بله متعارف است اما

شاید در کشورهای دیگر متعارف نباشد. اگر سیره هست و کسی برایش محرز است چه برای دختر و یا پسر اشکالی ندارد، سیره دلیل است و تخصیص می‌زند فعلیت را و یا فعلیت را توسعه می‌دهد، و مؤونه امسال حساب می‌شود، چون ما یا باید فعلیت را که ظاهر ادله است تعمیم دهیم و یا اینکه بگوئیم فعلیت ندارد ولی سیره آمده گفته اینجا فعلیت لازم نیست مثل اینکه درباره خانه گفتیم فعلیت لازم نیست، باید ببینیم سیره کجاست؟ اگر بخواهیم این را از خمس استثناء کنیم قاعده‌اش این است که سه قید به آن بزنیم:

- ۱- پسر، نه، چون متعارف نیست که پسر جهیزیه تهیه کند. ولو بعضی‌ها بکنند.
- ۲- نسبت به دختر، کسی باشد که لا یتمکن من التجهیز، سال ازدواج، باید کم کم تهیه کند و شرط دوم در شهری باشد که متعارف باشد که خورده خورده جهیزیه جمع می‌کنند، اگر متعارف نبود شأن نیست. مؤونه در حد شأن خمس ساقط است. اگر مؤونه فعلیه در حد شأن همان سال شد که خمس از آن ساقط می‌شود، اما اگر فعلیت نداشت و شأن نبود خمس ساقط نمی‌شود. و اگر متعارف نبود شأن بر آن صدق نمی‌کند. ۳- در جائیکه متعارف است. اگر یکی از این سه شرط نبود، یا محرز است عدم السیره یا لا اقل من الشک، پس قاعده‌اش این است که خمس داشته باشد.

پس کسانی که پولدار هستند و می‌توانند در سال ازدواج جهیزیه تهیه کند، اگر جهیزیه‌هایی را از سال‌های قبل تهیه کرد ولو به عذر اینکه فلان قسم ظرف در سال‌های آینده و فرش در آن وقت بدست نیاوریم، بالنتیجه مؤونه آن سال‌ها نشده و متمکن بوده و محرز نیست که سیره باشد و بخاطر این ارتکاز فعلیت مؤونه در آن سال را کنار بزنیم.

جلسه ۲۲۴

۲۳ ربیع الثانی ۱۴۲۷

در صراط النجاء و مجمع الرسائل و مجمع المسائل یک مسأله تابع بحث گذشته است که اینطور آمده، در مجمع الرسائل شماره ۱۶۳۳ و در مجمع المسائل ص ۳۲۳: إذا بقي الى رأس السنة الخمسية مثلاً خمسة أيام فوهب ربح كسبه لشخص لا يسقط عنه الخمس الا بمقدار مؤونة تلك الأيام الباقية الى رأس السنة. حکم این مسأله و مقتضای ادله چیست که مکرر هم سؤال می کنند. اینجا سه تا عرض هست:

۱- خصوصیت ندارد که کل ربح را ببخشد، حتی اگر بعض ربح را ببخشد، اگر این هبه در حد شأنش است ولو همه را ببخشد، خمس به آن تعلق نمی گیرد. اگر در حد شأن نباشد ولو $\frac{1}{5}$ را ببخشد خمس تعلق می گیرد. و فرقی نمی کند در اول سال، وسط سال یا آخر سال باشد، مهم این است که در حد شأنش باشد. مثل خوراک خوردن و لباس پوشیدن می ماند. چون ما ادله چه داریم؟ مؤونه خمس ندارد، مؤونه آن است که حرام نباشد و در حد شأن باشد، این هبه نباید حرام باشد و در حد شأن باشد، اگر حرام بود یا بیش

از شأن بود خمس دارد، چه کل ربح چه بعض ربح، چه اول و وسط و آخر سال باشد، چه به قصد فرار از خمس باشد و چه نباشد، فرقی نمی‌کند. ما هستیم و الفائدة فیها الخمس که مضمون روایات است و المؤمنة لا خمس فیها، مؤونه در حد شأن. مطلب دیگر این است که هبه خصوصیت ندارد این از باب مثال است. هر نوع نقل ملک، بیع و شراء مهاباتی کرد، خانه‌ای که ۵۰ میلیون تومان می‌ارزید و همه را که از سود امسال است، را مصالحه کرد یا بیع کرد با یک شاخه نبات، یا یک شاخه نباتی که ۱۰۰۰ تومان نیست را با یک خانه ۵۰ میلیونی خرید که شراء مهاباتی کرد. هر نوع نقل ملک از ربح اگر تا سر سال صرف نشد و در مؤونه با شرائط مؤونه، سر سال خمس مستقر می‌شد و وجوب پیدا می‌کرد و قبلش وجوب نداشت، این سر سال نقل ملک کرد به هبه، ملک یا هر راهی دیگر.

دیگر اینکه این استثناء که در آخر مسأله فرمودند مقدار خرج آن چند روزش استثناء است، اضافه‌اش را باید خمس دهد. ۵۰ میلیون سودش بود هبه کرد به کسی قبل از ۵ روز آخر سال مانده، خرج این ۵ روز را می‌تواند استثناء کند و بقیه را بدهد. این یک مسأله‌ای است که نظر آقایان است اما مبنی محل خلاف است و چون خود صاحب عروه بعداً این را مطرح می‌کنند و آن مسأله تقطیر است. که اگر کسی بر خودش فشار آورد و خرج در حد شأن خودش را مصرف نکرد آیا خمس از او ساقط می‌شود یا نه؟ بجای ۱۰۰۰ تومان ۴۰۰ تومان در سال خرج کرد که اگر ۶۰۰ تومان دیگر را مصرف می‌کرد شأنش بود، آیا سر سال این تضییقی که بر خودش کرده باید خمس ۶۰۰ هزار را بدهد یا نه؟ آقایان نظرشان این است که خمس ندارد ولو خرج نکند. جماعت بسیاری که منهم صاحب عروه باشد فرموده‌اند: مؤونه‌ای که فعلیت پیدا کند

خمس از آن ساقط می‌شود، اگر خرج نکرد ولو به جهت اینکه نگه دارد برای جائی، آنچه که مانده سر سال خمس دارد. صاحب عروه مسأله تقطیر را در مسأله ۶۵ متعرض هستند، مرحوم صاحب جواهر و شیخ و میرزا هم در مسأله ۱۵۸۹ مطرح کرده‌اند که بحث می‌شود که آیا تقطیر موجب سقوط خمس هست یا نیست؟ چون این آقایان نظرشان این است که تقطیر موجب سقوط خمس است فرموده‌اند خرج آن ۵ روز استثناء است، اما به مبنای دیگر که منم صاحب عروه و تقریباً مشهور بعد از صاحب عروه، اکثر معلقین مبنایشان این است که تقطیر موجب سقوط خمس نیست، بنابراین در این مثالی که فرمودند، خرج آن ۵ روز را هم نمی‌تواند استثناء کند. اگر آن را نگه داشته بود و خرج فعلیت پیدا می‌کرد خمس نداشت، اما حالا که هبه کرد و فعلیت پیدا نکرد حتی خرج آن ۵ روز استثناء نیست، بنابر اینکه تقطیر موجب سقوط خمس نیست.

یک مطلب دیگر اینکه فرمایشاتی که مرحوم صاحب عروه نسبت به مصداق مؤونه ذکر کردند بعضی که محل کلام و خلاف است عرض می‌کنم: ایشان فرمودند: اداء دین از مؤونه است. شخصی امسال یک میلیون سود کرد و امسال قرض‌هائی برای مؤونه‌اش کرده در حد شانش هم بوده، لا اشکال ولا خلاف در اینکه قرض‌های امسال آنچه برای مؤونه بوده از سود امسال بدهد خمس ساقط می‌شود. الا شهید ثانی که آن‌ها سال هر سودی که مستقل ذکر کرده‌اند که باید نسبت به سال آن سود باشد نه سال شخص که بحثی بود که گذشت. یکوقت هم هست که از سود امسال دین‌هائی که سال دیگر می‌کند مسأله‌اش می‌آید و یا از سودهای امسال دین‌های سال گذشته را می‌خواهد بدهد که مسأله‌اش می‌آید. آنچه که قدر مسلم و متسالم علیه است غیر از

شهید ثانی و یکی دو نفر، که شخص باید سال داشته باشد نه جنس سال داشته باشد یا سود سال داشته باشد، آن وقت سر سال که شد هر چه سود دارد چه اول سال حاصل شده چه وسط سال یا روز آخر سال سود حاصل شده باید سودش را بدهد. اگر در امسال یک میلیون سود کرد و در امسال قدری دین پیدا کرد می‌خواهد از ربح امسال دین امسال را بدهد، خمس ندارد. لا فرق که این سبب دین قهری باشد چرا مدیون شده؟ یا به سبب اختیاری، مدیون شده بخاطر اینکه خواب بوده و در خواب بدون اختیار زده کوزه طرف را شکسته، ذمه‌اش مدیون شده، یا دین اختیاری است که قرض کرده می‌خواهد دینش را بدهد. و لا فرق به اینکه این دین را صرف در حلال کرده باشد یا صرف در حرام کرده باشد. یا صرف زن و بچه‌اش کرده و یا زده کسی را کشته باید دیه بدهد. بله کار حرام کرده و باید دیه بدهد ولی این دیه خمس ندارد یا پول قرض کرده صرف حرام کرده. سابقاً گذشت علی‌اشکال فقط از مرحوم محقق همدانی من غیر فتوی از ایشان که اگر کسی سود را خرج حرام کرد خمس از آن ساقط نیست. مثلاً رفت مشروب خرید. اما اگر قرض کرده صرف حرام کرده، وجوب شرعی دارد که قرض را بدهد، دینی که می‌دهد قاعده‌اش این است که خمس نداشته باشد چون اداء الدین من المؤمنة. صرف سود در حرام موجب سقوط خمس نیست، این صرف سود در حرام نکرده، قرض کرده صرف در حرام کرده حالا دارد دینش را می‌دهد، قاعده‌اش این است که اشکال نداشته باشد. چرا؟ چون آن انصرافی که در آنجا بود در اینجا یا مسلماً نیست و یا لا اقل من الشک. اداء دین واجب است، حالا صرف حرام کرده یا حلال. مگر کسی در اینجا بگوید انصراف هست که ندیدم کسی بگوید انصراف است و ظهور دارد.

بعضی از آقایان متأخرین متعرض این مسأله شده‌اند فرموده‌اند: اگر صرف حرام کرده همین امسال و از سود امسال دینی که قرض کرده و صرف حرام کرده دینش را می‌دهد، بعضی آقایان فرموده‌اند این خمس ساقط است چرا؟ لاطلاق الدین. ما در ادله خمس دین نداریم تا به اطلاقش تمسک کنیم اگر در روایات داشتیم که من المؤونه اداء الدین می‌گفتیم امام علیه السلام فرموده‌اند دین اطلاق دارد فرقی نمی‌کند اصل قرض برای حرام یا حلال مصرف کرده اما در ادله که همچنین چیزی نداریم تا بخواهیم به اطلاقش تمسک کنیم. باید بگوئیم لاطلاق المؤونه من غیر انصراف، دلیلش اداء دین مؤونه است، خرج حرام کردن هم مؤونه است اگر خود سود را صرف حرام کرد و گفتند انصراف دارد، اینجا انصراف ندارد. پس ما هستیم والمؤونه باید بینیم مؤونه چقدر می‌گیرد یا نمی‌گیرد، توی فرمایش فقهاء داشتیم اداء دین از مؤونه است اما در روایات ظاهراً همچنین چیزی نداشتیم. پس دین اطلاق بشود یا نشود خصوصیت ندارد چون ما دور ادله می‌گردیم، باید بینیم دلیل چه فرموده است؟ دلیل فرموده: مؤونه و این هم مؤونه است در آنجا مؤونه انصراف داشت در اینجا انصراف ندارد. این مثل همین می‌ماند که شخصی امسال سود کرده، دینی مال پارسال دارد، آن را اداء می‌کند خمس از آن ساقط است. یا می‌توانسته و اداء نکرده و یا نمی‌توانسته و اداء نکرده است که مسأله‌اش می‌آید. اما اگر سودی که کرد نگه داشت، سال آینده قرض کرد، از سود امسال قرض سال آینده را می‌دهد، فائده ندارد، ولو اداء دین کرده، سر سال خمس آمد و واجب شد و تعیین پیدا کرد باید خمسش را بدهد ولو اداء دین است، چه فرقی می‌کند، انصراف است، ولی اینجا انصراف ندارد. چطور هر دو اداء دین است، ولی نسبت به سال گذشته مؤونه است ولی نسبت به سال آینده

مؤونه نیست. پس باید ببینیم کجا مؤونه صدق می کند و منصرف از آن نیست، آن است که خمس از آن ساقط می شود و هکذا اگر صرف کرد مال را در معاملات فاسده، معامله ربا یک معامله فاسده است ملک انتقال پیدا نمی کند، معامله کالی به کالی معامله فاسده است و مال انتقال پیدا نمی کند. حالا یک معامله ربویه کرد و ربا داد از سود امسالش، این ربائی که داده باید خمسش را بدهد، اما اگر قرض کرد و ربا داد حالا مدیون است، از سود امسال می خواهد قرض را بدهد که ربا داده، خمس از آن ساقط است و صدق می کند که مؤونه است و حرام نیست و واجب هم هست، آنجائی که از خود سود برداشت و به ربا داد چون این سود خمس در آن آمد، اگر مؤونه حلال شد خمس از آن ساقط می شود این معامله حرام کرد باید خمسش را بدهد. لهذا معاملات فاسده هم از این قبیل است و این هم ممکن است یکی از حیل شرعیه باشد که اگر بخواهد صرف حرام کند اگر خود سود را صرف حرام کرد خمس ساقط نمی شود، اما اگر قرض کرد و بعد از سود قرضش را داد، با اینکه کار حرامی کرده ولی خمس از او ساقط است.

جلسه ۲۲۵

۲۴ ربیع الثانی ۱۴۲۷

دو مطلب کوچک تابع قبل مانده بیان می‌کنم تا به مسأله بعد برویم: یکی اینکه شخصی چیزی به دستش می‌آید استفاده می‌کند اما لا یملکه، خمس بر او نیست، چون موضوع خمس فائده است و فائده باید مملوک باشد، اگر ملک نباشد خمس ندارد مثل عاریه، چه برای یک روز یا ۱۰ سال و از آن استفاده می‌کند، چه زمین، خانه، یا لباس، خمس ندارد. بله سودهایی که می‌کند خمس دارد. یا اینکه إذا ملک شیئاً بالحرام، ربا گرفته، بر این رباها خمس نیست چون لا یملکه. بله معامله باطل است و چون مالک نشده نباید خمس بدهد هر چقدر هم که ربا زیاد باشد چون باید ملک باشد تا خمس بیاید و فائده هم باید صدق کند. بله اگر می‌داند این ما أخذه چه حلالاً و چه حراماً، اگر با قمار چیزی گیر آورده خمس ندارد چون مالک نیست، بله اگر می‌داند ما أخذه چه حلال و چه حرام نزد آن شخص که بوده متعلق خمس قرار گرفته و خمسش را نداده می‌تواند و بلکه در بعضی صور واجب است به اذن حاکم شرع خمس را بدهد. چرا؟ چون $\frac{1}{5}$ مال ارباب خمس است، چرا اذن حاکم شرع

می خواهد؟ چون مالکش مال آن شخصی است که ربا داده، اینکه ربا گرفته که مالک نیست و تکلیف متعلق به او شده فقط چون ممتنع است، حاکم شرع ولی ممتنع است، از این باب آنوقت ^{۴۴} دیگر که به قمار یا ربا گرفته مال مالکش است که باید به او برگرداند و اگر مُرده به ورثه اش برگرداند. و هکذا اگر ملکش هست اما لا تصدق الفائدة علیه مثل دین، کسی ۱۰۰ میلیون قرض کرده و دارد از آن استفاده می کند این ۱۰۰ میلیون ۱۰۰ سال هم بماند خمس ندارد، چون ۱۰۰ میلیونی که باید پس بدهد اسمش فائده نیست، فائده خمس دارد و غیر فائده خمس ندارد.

دیگر اینکه اگر کسی ادی دین غیره، شما دین زید را بدهید از سودتان، در این سود خمس آمد، آیا اداء دین دیگری مسقط خمس است یا نه؟ همان قدری که اداء دین خود انسان مسقط خمس است، نسبت به دیگری هم همین است. اداء دین غیر اگر در حد شأن است موجب سقوط خمس است، اما اگر بیش از شأن است موجب سقوط خمس نیست. شخصی قتل خطا کرده شارع او را مدیون حساب نکرده نسبت به این قتل، به گردن عاقله است، حالا اگر عاقله ندادند و این ترحم بر عاقله کرد خودش می خواهد داوطلبانه این دیه را از قبل آن ها بدهد تا ذمه آن ها فارغ شود، این اداء دین دیگری مؤونه است اگر در حد شأنش باشد.

می آئیم سر مسأله بعد که از مسائل محل ابتلای غالب مکلفین و محل خلاف شدید بین اعظام است. عروه مسأله ۶۴: **يجوز اخراج المؤونة من الربح وإن كان عنده مال لا خمس فيه بأن لم يتعلق به** (شخصی ارث گیرش آمده و پدرش خمس بده بوده، کاسب است از سود امسالش می تواند مؤونه اش را تهیه کند یا از اینکه پولی دارد که لم يتعلق به الخمس باید مؤونه را از آن تهیه کند؟ آیا

اگر امسال یک میلیون سود کرد می‌تواند خرجش را از این سود درآورد یا باید از آن پولی که خمس در آن نیست مؤونه‌اش را تهیه کند و سود پولش را خمس بدهد؟ ایشان فرموده‌اند: حق دارد که به پولی که از ارث دستش رسیده و خمس در آن نیامده، خرج‌هایش را از ربیحه که درآورده بگیرد. او تعلق و آخرجه مثل اینکه مال مخمس از سنین سابقه دارد. پارسال پنج میلیون داشته که یک میلیون خمس داده و این چهار میلیون مخمس است، آیا واجب است که مؤونه امسال را از آن چهار میلیون بردارد و حق ندارد از سود امسال مؤونه‌اش را کم کند، یا نه چون این مال مخمس دارد تمام مؤونه‌اش را از آن بردارد و سود امسال همه‌اش را خمس دهد. *بعبارة اخرى الخمس بعد المؤونة می‌گوید مؤونه خمس ندارد، مؤونه از ربیح کم نمی‌شود، آیا برای کسی است که مال ما يتعلق به الخمس ندارد یا نه برای کسی هم که مالی دارد که لا يتعلق به الخمس؟ صاحب عروه می‌فرماید مطلق است و فرقی نمی‌کند. فلا یجب اخراجها من ذلك (از پول ارث یا مخمس) ولا التوزيع (نصف را از آن و نصف را از سود امسال) وإن كان الأحوط التوزيع بل أحوط منه اخراجها بتمامها من المال الذي لا خمس فيه (خرج امسال را از مالی که خمس ندارد یا مثل ارث مصرف کند). این قول را در الفقه ج ۳۳ ص ۳۲۲ اینطور نوشته‌اند: كما هو المشهور الذي اختاره الشهيد والمحقق الثانیان والمدارك والكفاية والذخيرة (کتاب‌های محقق سبزواری که معاصر علامه مجلسی ثانی "محمد باقر" بوده‌اند) وشارع المفاتيح (وحید بهبهانی که مال فیض کاشانی است) وکاشف الغطاء والحدائق والجواهر والشیخ المرتضی (در کتاب خمس) وقال الفقيه الهمدانی في المصباح الفقيه ج ۳ ص ۱۳۱، بل لاغلب من تعرض له (اینکه کسی که مالی که لم يتعلق به الخمس دارد لازم نیست که مؤونه‌اش را از آن مال بردارد از سود امسال می‌تواند بردارد و*

بقیه سود را خمس بدهد. اغلب کسانی که متعرض این مسأله شده‌اند همین را فرموده‌اند) بل هو مقتضی ظاهر کل من عبّر عن عنوان هذا القسم في فتواه أو معقد اجماعه ما يفضل من الارباح عن مؤونة السنة. می‌فرمایند هر کس گفته ما يفضل من الارباح عن مؤونة السنة بعد آمده گفته که مؤونه از آن استثناء است ظاهرش این است که از ارباح امسال مؤونه را استثناء می‌کند مطلق ولو پولی داشته باشد که در آن خمس نیست.

این قول صاحب عروه یکی از پنج قول در مسأله است و معظم معلقین بر عروه اینجا ساکت شده‌اند و این فرمایش را قبول کرده‌اند. الا النادر که مرحوم آقای حجت کوه کمره‌ای هستند که صحبتش می‌آید. کسانی که از صاحب عروه متأخر هستند مثل مرحوم والد، اخوی، آسید عبدالهادی، کاشف الغطاء، میلانی، عراقی، حائری همه این را فرموده‌اند که هر چه پولی که لم يتعلق به الخمس داشته باشد یا پولی که سال‌های سابق پولش را داده و مخمس است امسال لازم نیست که مؤونه‌اش را از آن‌ها بردارد و می‌تواند از سود امسال بردارد. نجاه العباد رساله عربی صاحب جواه هم همین را قبل از صاحب عروه فرموده در چاپ سنگی قدیم ص ۳۱۷، المسألة الرابعة.

قول دوم این است که نه، کسی که ارث دارد که در آن خمس نیست یا مخمس سال قبل دارد کل مؤونه امسال را باید از آن مصرف کند، سود امسال هر چه که بدست آورد که خمس در آن آمد اگر صرف مؤونه کرد موجب سقوط خمس نیست، الخمس بعد المؤونه یعنی از ارباح امسال برای کسی که پول خمس در آن نیست نداشته باشد، اما کسی که پولی دارد که در آن خمس نیست ولو اینکه خمسش را سال‌های قبل داده باید مؤونه را از آن درآورد. جماعتی از اعظام صریحاً همین را فرموده‌اند. به این هم کسانی که قائل

شده‌اند قبلی‌های صاحب عروه غیر از صاحب جواهر در رساله عربی‌شان غالباً قول دوم را انتخاب کرده‌اند یا فتوی داده‌اند و یا احتیاط و جوبی کرده‌اند مثل شیخ انصاری و مجدد شیرازی احتیاط و جوبی کرده‌اند و بقیه غالباً فتوی داده‌اند. مجمع الرسائل به شماره ۱۵۹۷ و مجمع المسائل ص ۳۱۷ و غالباً هم حاشیه نکرده‌اند.

قبل از این آقایان، قول ثانی را محقق اردبیلی انتخاب فرموده و محقق قمی در مجمع الفوائد و در غنائم. چند عبارت می‌خوانم تا بعد ببینیم مقتضای ادله چیست؟ خلاصه دو طرف اعظم هستند و غالب بعدی‌های صاحب عروه قول اول که قول صاحب عروه است را انتخاب کرده‌اند و غالب قبلی‌های صاحب عروه و منهم خود صاحب عروه در حاشیه رساله‌های قبل قول ثانی را انتخاب کرده‌اند. عرض شد شهید ثانی از کسانی هستند که قول صاحب عروه را انتخاب کرده‌اند. ایشان یک رساله‌ای دارد که شیخ احمد عاملی بوده که مسائلی برای شهید ثانی نوشته و شهید ثانی جواب داده‌اند که چاپ شده بنام الاسئلة المازحیه مسأله ۲۱، سؤال شده: هل المؤونة من التلاد الخمس أم من الطارف عكس الأول، أم منها بالنسبة؟ (تلاد یعنی قدیم، طارف یعنی پول جدید) الجواب: الأول احوط والأخیر اعدل والأوسط جید که همه را از سود امسال بردارد. شهید ثانی از قبلی‌های صاحب عروه قائل به قول اولند. ص ۲۲۴.

محقق اردبیلی که می‌گوید کل مؤونه را باید از پول‌های قبل بردارد و حق ندارد از سودهای امسال بردارد در مجمع الفوائد ج ۴ ص ۳۱۸، فرموده: ثم الظاهر ان اعتبار المؤونة من الأرباح علی تقدیر عدمها من غیرها، (کسی می‌تواند مؤونه امسالش را از ارباح امسال کم کند که از غیر ارباح امسال نداشته باشد)

فلو كان عنده ما يمون به من الأموال التي تصرف في المؤونة عادة فالظاهر عدم اعتبارها (مؤونة) مما فيه الخمس. محقق قمی که قائل به این قول هستند، بعد از اینکه یکی دو صفحه صحبت می کنند و می فرمایند فرمایش محقق اردبیلی تام است ولكن الانصاف بعد التأمل التام ظهور ما ذكره المحقق الأردبیلی. یعنی حق ندارد کسی که پول مخمس از سابق دارد یا پولی که لم يتعلق به الخمس مثل ارث دارد، حق ندارد مؤونه امسال را از سود امسال بردارد، باید سود امسال را کلاً خمس دهد.

اما کتاب فتوی، مجمع الرسائل صاحب جواهر مسأله ۱۵۹۷ حاصلش این است: من امکنه صرف المؤونة من غير كسبه ومزارعه مثل الإرث ونحوه وجب عليه اخراج المؤونة من غير المنافع. رساله میرزا هم همین است و رساله شیخ انصاری هم همین است و غالباً حاشیه نکرده اند غیر از شیخ انصاری در رساله صاحب جواهر و صاحب عروه که این وجب را گفته اند علی الأحوط و فتوی را تبدیل به احتیاط وجوبی کرده اند و غیر آخوند که ایشان تفصیلی در مسأله گفته اند که در قول بعد عرض می شود. مرحوم آخوند قول ثالث دارند و من غیر از ایشان را ندیدم که این تفصیل را قائل شده باشند و ایشان متفرد هستند. تفصیل قائل شده اند بین حکم تکلیفی و حکم وضعی. گفته اند جائز است صرف کند از سود امسال اما کم حق ندارد بکند. آنهائی که می گویند از سود امسال صرف نکند می گویند جائز هم نیست بنابر قول اینکه خمس مشاع است و کلی فی المعین نیست، حق ندارد اصلاً بردارد بنابر قول دوم، قول محقق اردبیلی و قول ثلاث. ایشان فرموده اند: لا یبعد الصرف من المنافع، لکنه لا یحسب ما صرف من الربح ولا یفرع منه. مقتضای قول دوم این بود که حق ندارد تصرف کند مرحوم آخوند تفصیل قائل شده اند. حق دارد از سود امسال مؤونه اش را مصرف کند،

اما آنچه از سود امسال مصرف کرد باید خمسش را بدهد.

یک تفصیل دیگر در حاشیه عروه مرحوم آقای حجت کوه کمره‌ای فرموده‌اند که ایشان هم متفرد هستند، فرموده‌اند: فرق می‌کند، اگر کسی از قبل ارث دارد امسال سود کرد، گفته‌اند اگر از ارث خرج کرد حق ندارد بدلش را از سود امسال بردارد، اما اگر از سود امسال خرج کرد خمس ساقط می‌شود که احدی هم موافق ایشان نیست.

قول پنجم قول نیست، وجه است که هم شهید در دروس فرموده‌اند و هم صاحب جواهر و هم مقدس اردبیلی و میرزای قمی و آن توزیع است، اگر فرض کنید از قبل یک میلیون پول مخمس دارد، سود امسالش دو میلیون است، مؤونه امسال هر چه که خرج کرد $\frac{1}{5}$ از مخمس سابق بردارد و $\frac{2}{5}$ را از مؤونه امسال و به نسبت توزیع کند. اگر ما يتعلق به الخمس از سابق ده برابر سود امسال است $\frac{1}{5}$ را از سود بردارد و $\frac{4}{5}$ را از ما يتعلق به الخمس والعکس العکس. این را هم شهید اول فرموده در دروس ج ۱ ص ۳۵۹: **والمؤونة مأخوذة من تلاد المال في وجه ومن طارفة في وجه ومنها بالنسبة في وجه.** اما قائل به این وجه ندیده‌ام، بلکه محقق نائینی در حاشیه عروه که احتیاط کرده بودند و فرمودند: **وإن كان الأحوط توزيع والأحوط منه اخراجها بتمامها** مرحوم میرزای نائینی حاشیه کرده و فرموده‌اند: **هذا الاحتياط ضعيف فضلاً عما بعده** که نه توزیع کند بالنسبة و نه از آن بردارد. این ها اقوال مسأله و عمدۀ قول اول و دوم است غیر از تفصیل آخوند و آقای حجت و پنجم هم قائل ندیدم به توزیع فقط یک وجه و یک احتیاط دارد و ما می‌مانیم و دو قول که کل مؤونه را از ریح امسال حق دارد بردارد یا نه کل مؤونه را از پول قبل بردارد که دو طرف هم اعظام هستند. حالا ما هستیم و دو کلمه در روایات، الفائده موضوع خمس است، **والخمس بعد المؤونة**، باید دید از این دو تا چه استظهار می‌شود.

جلسه ۲۲۶

۲۵ ربیع الثانی ۱۴۲۷

قبل از شروع بحث برای استدلال مسأله چند مطلب تابع قبل عرض کنم:

۱- مرحوم نراقی در مستند یک قول سادس در مسأله نقل کرده‌اند و آن این است که مسأله تابع قصد است، این غیر قولی است که مسأله است گذشت که تابع عمل خارجی است، نقل کرده‌اند که بعضی گفته‌اند شخصی که سود دارد امسال و پولی هم که لا خمس فیه از قبل دارد مثل ارث و پول مخمس، اگر قصدش این است وقتیکه فرش و ظرف و خوراک می‌خرد که از آن پول لا خمس فیه استفاده کند، حق ندارد که از سود مؤونه‌اش را بردارد، اگر قصد دارد از سود استفاده کند با اینکه مالی که لا خمس فیه‌ها دارد می‌تواند از سود استفاده کند و اگر هم یادش رفت توزیع کند به نسبت از هر دو استفاده کند، ایشان در ج ۱۰ ص ۷۲ فرموده‌اند: وعن بعضهم التفرقة بالقصد واعتباره (قصد)، فإن قصد اخراج المؤونة منه الربح اخذت منه وان قصد من الآخر فکذلک وإن لم يقصد أو قصد ثم نسي فمنها بالنسبة. مثلاً اگر قدر هم است ۵۰ - ۵۰ از هر دو برمی‌دارد.

مطلب دیگر این است که یکی از غرائب در مسأله این است که محل ابتلاء عمومی است و کسبه متدین خیلی‌ها یا غالب مال مخمس از سال قبل دارند یا کم یا زیاد، همانطوری که عبارات را خواندم، اعظام مختلف فتوی داده‌اند و یک مسأله پیچیده است من جمله نظر آقایان هست که عبارت عروه را خواندم ایشان احتیاط استحبابی کردند در توزیع و در اینکه کل مؤونه را از مال لا خمس فیه بردارند اما فتوایشان این بود که جائز است کسی که مال لا خمس فیه دارد مؤونه‌اش را از سود امسال بردارد. در عروه فتوایشان اینطور است اما در حاشیه‌ای که بر سه رساله دارند در هر سه حاشیه احتیاط وجوبی کرده‌اند که از مال لا خمس فیه بردارد بنحو مطلق.

محقق دیگر مثل مرحوم شیخ انصاری در کتاب خمس فتوا داده‌اند طبق همینکه عروه فرمودند که جائز است کل مؤونه را از سود امسال بردارد ولو مال لا خمس فیه دارد. اما در رساله‌های عملیه ایشان احتیاط وجوبی کرده‌اند هم در حاشیه‌شان بر رساله صاحب جواهر و هم صراط النجاه خود شیخ.

صاحب جواهر در جواهر فتوی می‌دهند به اینکه اخذ از ربح کند و اقوال دیگر را رد می‌کند و هکذا در رساله عربی‌شان نجاه العباد فتوی می‌دهند که حق دارد از ربح بردارد و لازم نیست از مالی که لا خمس فیه دارد بردارد. اما در رساله فارسی فتوی می‌دهند که از مال لا خمس فیه بردارد و هکذا محققین مثل مرحوم نائینی، عراقی، حاج شیخ عبدالکریم که حاشیه دارند هم بر آن رساله‌های سه‌گانه و هم بر عروه، با تخالف فتوائی بین این دو هیچکدام را حاشیه نکرده‌اند. آن‌ها فرموده‌اند حق ندارد مؤونه را از ربح کم کند و ساکت شده‌اند. صاحب عروه فرموده: حق دارد از ربح بردارد مؤونه را ولو مال لا خمس فیه دارد اینجا هم ساکت شده‌اند و این از غرائب است که یک عده از

اعظام که رساله دست مردم داده‌اند و یا در کتاب‌های علمی‌شان مختلف رأی داده‌اند.

یکی دیگر این است که مرحوم نراقی در مستند و مرحوم میرزای قمی در غنائم تصریح کرده‌اند، یکی نسبت به اجماع داده (مرحوم نراقی) و مرحوم میرزای قمی لا اشکال فرموده‌اند. فرموده‌اند اینکه خلاف است در اینکه کسی که مالی دارد که لا خمس فیه آیا می‌تواند از سود امسال مؤونه را بردارد یا نه؟ این خلاف در جایی است که آن مال لا خمس فیه مما یحتاج الیه لمؤننه نباشد. یعنی یک مال کنار گذاشته باشد. اما اگر آن مال لا خمس فیه سرمایه‌اش است که با آن کار می‌کند. این شخص مؤونه امسالش را از سود امسال می‌تواند بردارد بقول میرزای قمی بلا اشکال و بقول مرحوم نراقی ولا خلاف، صریحاً ادعای اجماع کرده‌اند. فرموده‌اند آنکه گفته‌اند مالی که لا خمس فیه اگر دارد فتوی و یا احتیاطاً نمی‌تواند از سود امسال بردارد مؤونه را، آن نه مثل سرمایه‌اش است یا ارثی گیرش آمده که سرمایه کرده و دارد کار می‌کند، این مراد ایشان نیست مرحوم نراقی اینطور فرموده‌اند مستند ج ۱۰ ص ۷۱: *فإن كان مما يتجر به من الأموال أو يشتغل به من الصناعة أو نحو ذلك مما يحتاج إليه في الاستفادة أو الصناعة وبالجملة ما ليس من شأنه ان يصرف في المؤون عادة. فلا توزع منه المؤونة وتوزع من الربح اجماعاً له (اجماع) ولأنه الظاهر المتبادر من الأخبار (که از سود برمی‌دارند مؤونه را در جایی که لا خمس فیه منحصر است به سرمایه‌اش).* مرحوم میرزای قمی در غنائم فرموده‌اند (ج ۴ ص ۳۳۷): لا اشکال. مطلب مسلم است.

آیا این لا اشکال و حدس میرزای قمی نسبت به فقهاء و تعبیر به اجماع آیا برای ما روشن است یا نه؟ به نظر می‌رسد این روشن نیست، اما اجماع اگر

مقطوع العدم نباشد محرز نیست. کجا همچنین اجماعی هست؟ چه کسی این را گفته است. این اجماع حدسی از مرحوم نراقی است و حدس اجماع زده‌اند که نمی‌توانیم پایبندش شویم مگر همین حدس را ما هم بزنییم و وجداناً قبول داشته باشیم. چون نقل اجماع یک نقل حسّی است عادهً نه نقل حدسی و حتی بعضی در کتاب مفصلی نسبت تدلیس داده‌اند به کسی که حدساً نقل اجماع می‌کند و می‌گویند خلاف ظاهر است، اما بالنتیجه وقتیکه شخصی و اهل خبره‌ای مثل مرحوم نراقی می‌فرمایند: له یا اجماعاً یعنی ایشان مطمئن به اجماع شده‌اند، اجماع حسّی که نیست و اجماع حدسی لا اقل برای ما نیست، اگر خلافش مقطوع نباشد، نه خلاف حکم که حکم را ما قبول داریم اما نه به این دلیل، بلکه خلاف نسبت به فقهاء و بسیاری از فقهاء شاید اکثر تا زمان شهید ندیدم که کسی اصلاً متعارض این مسأله شده باشد حتی در کلمات علامه که فروع جدید دارند من پیدا نکردم آنوقت در این مسأله چطور نقل اجماع می‌شود؟ یؤید به اینکه اجماع نباشد خلاف اطلاق کلمات فقهاست. خصوصاً در رساله عملیه که دست مقلدین می‌دهند نه بحث علمی فقط، وقتیکه می‌گویند مؤونه را من له مال لا خمس فیه باید از آن بردارد، مال لا خمس فیه اطلاق دارد چه سرمایه و چه غیر سرمایه باشد یا آنکه می‌گوید می‌تواند بردارد آنهم کلماتش اطلاق دارد، گرچه ثانی در ما نحن فیه اثر ندارد اما بالنتیجه عباراتشان همانطور که گذشت خصوصاً در رسائل ثلاث، عباراتشان اطلاق داشت.

و اما مسأله اخبار، همچنین تفصیلی از کجای روایات درمی‌آید؟ روایاتش الخمس بعد المؤمنه اگر گفتیم بعد المؤمنه منصرف است به کسی که مال لا خمس فیه ندارد، آنوقت این یعنی مال کنار گذاشته با این قید یا مطلق مال لا

خمس فیه. علی کل این فرمایش مرحوم نراقی و میرزای قمی روشن نیست، نه اصل فرمایش و نه دلیلش. البته اصل فرمایش را قبول داریم اما نه این تفصیل.

بیائیم سر اصل دلیل، این حرفها دلیلش چیست؟ عمده دلیل مسأله اطلاق و انصراف است. این خلاف عظیم در این مسأله محل ابتلاء عمده حرف روی این است که الخمس بعد المؤمنة یعنی المؤمنة لا خمس فیها از کجا؟ استثناء می کند از ادله خمس، یعنی سودی که حاصل شده است که در آن خمس است منهای مؤونه. این استثناء مؤونه از سود و ربح حاصل مال امسال آیا مقید است و منصرف است به من لا مال له لیس فله الخمس، یا مطلق است از سود امسال مؤونه اش خمس ندارد چه مال لا خمس داشته باشد یا نداشته باشد. این عمده خلاف است. کسانی که مثل مرحوم شهید ثانی و مرحوم اخوی را در الفقه خواندم که نسبت به مشهور داده اند و محقق ثانی و سبزواری در کفایه و صاحب مدارک و دیگران و صاحب عروه و بعدیها غالباً فرمودند کسی که مالی دارد که لا خمس فیه و سرمایه هم نیست اگر صرف کرد خمس دارد، مدرک اینها چیست؟ مدرکشان اطلاق است و می گویند دلیل مطلق است می گوید المؤمنة من الربح یؤخذ ولا خمس، در ربح آن مقداری که صرف مؤونه می شود چه داشته باشد مالی که لا خمس فیه و چه نداشته باشد. آنهایی که مثل رسائل ثلاث و بعضی دیگر که نقل کردم فرموده اند مال کسی است که مال لا خمس فیه ندارد، ادعای انصراف کرده اند. عمده حرف این است که باید دید از این دلیل چه برداشت می شود؟ عمده استدلال اطلاق مؤونه است، آیا اطلاق استثناء مؤونه از ربح چه لا خمس فیه داشته باشد و یا نداشته باشد یا نه همچنین اطلاقی ندارد. به نظر می رسد که ظاهر اطلاق است.

خصوصاً مع تعارف اینکه نادر نیست و خیلی هستند کسبه و اهل صنعت که کار می‌کند و تجارت می‌کند و سود می‌کند و از سال‌های قبل مال لا خمس فیه دارد و همه مال‌هایش را خرج نمی‌کند و ممکن است از آن مخمس در سرمایه‌اش هم استفاده کند اما وقتیکه از استفاده از سرمایه مستغنی شد کنار می‌گذارد. و اینطور نیست که مال لا خمس فیه نداشته باشد و شاید غالب کسبه مال لا خمس فیه داشته باشند. روایت اطلاق دارد در موردی که نادر هم نیست که لا خمس فیه نداشته باشد تا کسی بگوید النادر کالمعدوم، اطلاق در این جهت ظهور ندارد. مضافاً به اینکه روایات خمس ظهور در اطلاق دارد که بعضی از آن‌ها کالصریح در این است که مؤونه استثناء شده از ربح بنحو مطلق لا خمس فی المؤونه یعنی سودی که کرده مقدار مؤونه‌اش خمس ندارد اگر صرف شد. یکی را می‌خوانم:

صحیح علی بن مهزیار از حضرت جواد علیه السلام: اخبرني عن الخمس أعلى جميع ما يستفيد الرجل من قليل وكثير من جميع الضروب وعلى الضیاع وكيف ذلك؟ فكتب بخطه علیه السلام: الخمس بعد المؤونه. یعنی کالصریح در این است که سودهایی که کرده کم یا زیاد مؤونه از آن مستثنی است که این کالصریح در این است که خمسی که در این است منهای مؤونه است علی نحو المطلق، می‌خواهد سودی دیگر که خمس داده داشته باشد یا نه؟ وسائل، ابواب وجوب الخمس، باب ۸ ح ۱ و ۲ و ۳ که از همین قبیل است.

این مثل این می‌ماند از باب تنظیر، قرآن کریم وقتیکه ارث را ذکر فرموده که اینطور تقسیم می‌شود **لِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، وَالْأُمَّةِ الثَّلَاثُ** و بعد فرموده **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**. این ظهور دارد در اینکه این مال میت چه وصیت کرده از آن برمی‌دارند، چه دین دارد قبل از وصیت، اول دین را بیرون

می آورند. آنچه که مانده از ما ترک بقیه مال ورثه است. این الخمس بعد المؤمنة از نظر تعبیر و ظهور عین این می ماند. بقیه مال ورثه است الخمس بعد المؤمنة می گوید مؤونه را از سود درآورید بقیه را خمس دهید نمی گوید خاص به کسی است که مال لا خمس فیه ندارد اطلاق دارد. لهذا به این اطلاق حالا می خواهد قصدش این بوده که صرف کند از مال لا خمس فیه، شارع می فرماید مقدار مؤونه از سود خمس ندارد (البته اگر فعلیت پیدا کند) حالا می خواهد قصدش بوده که صرف کند یا نه؟ یعنی شخص پول ارث دارد و سود هم نداشت هی مؤونه را از ارث برداشت و یا از سرمایه مخمس برداشت، چند روز به آخر سال یک سود بزرگ کرد، حق دارد که این مؤونه امسال را از ارث یا مال لا خمس فیه برداشته یا از سرمایه مخمس بوده برداشته، جایگزین کند؟ بله، للاطلاق. شارع می گوید مؤونه، یعنی مؤونه سال، از سود آن سال استثناء است ولو قبلاً از جائی دیگر خرج کرده باشد. حکم تکلیفی و وضعی اش همین است. این تمام و عمده حرف مطلب است.

پس ما هستیم و اینکه از الخمس بعد المؤمنة چه می فهمیم؟ می فهمیم مثل من بعد وصیه یوصی بها او دین، همانطور که می فهمیدیم دین و وصیت از اموال و ترکه میت برداشته می شود بقیه اش ارث است، مؤونه از سود برداشته می شود بقیه اش خمس دارد. علی کل الصور چه خرج کرده باشد از جای دیگر چه قصد کرده باشد یا نه، چه حکم تکلیفی اش به وجوب باشد یا نه، در تمام اینها فرقی نمی کند. چه از آن برداشته باشد و در اثناء سال گیرش آمده باشد. و این فرمایشی که شهید ثانی، محقق ثانی، صاحب مدارک، ذخیره و شیخ انصاری در کتاب خمس فرمودند به نظر می رسد که حرف تامی باشد که صاحب عروه هم روی همین مبنی هستند.

جلسه ۲۲۷

۲۶ ربیع الثانی ۱۴۲۷

مرحوم نراقی در مستند یک استدلالی برای همین مسأله فرموده‌اند به اجمال مؤونه فرموده‌اند اگر مؤونه مجمل باشد که آیا اطلاق دارد، یعنی ظهور در اطلاق نداشته باشد که آیا مؤونه مؤونه مستثناه از ربح مؤونه کسی است که غیر از این ربح ندارد یا نه حتی مؤونه کسی است که غیر از این ربح و مال لا خمس فیه را داراست؟ ایشان فرموده‌اند حتی اگر مجمل باشد و اطلاق نداشته باشد قاعده‌اش این است که بگوئیم حکم مطلق است یعنی کسی که مال لا خمس فیه دارد آن هم می‌تواند از ربح امسال مؤونه‌اش را استثناء کند و دست به مالی که لا خمس فیه دارد نزند و این از غرائب خصوصاً مثل ایشان است. ایشان بعد از اینکه به ظهور اخبار استدلال کرده‌اند فرموده‌اند: **أولاً إجماها (مؤونه) (مستند ج ۱۰ ص ۷۲) حیث ان قولهم بعد المؤونه أو ما یفضل عن المؤونه یحتمل معنیین احدهما بعد قدر المؤونه من ذکر المال (ربح) والفاضل منها منه (من المؤونه من ذلک المال) أو مطلق (یعنی بدون تقیید مؤونه به اینکه من هذا المال باشد) فیحصل الإجمال فی عمومات الخمس. اگر بعد المؤونه مجمل و مخصص**

شد این عام را که ما يجب فيه الخمس هست آن را مجمل می‌کند، وقتیکه عام مجمل شد در مورد مشکوک خمس نیست) فلا خمس في قدر المؤونة من ذلك المال. بالنتيجة ایشان می‌خواهند بفرمایند: بر فرض ما بگوئیم اطلاق در مؤونه نداریم که بگوید المؤونة لا خمس فيه سواء لمن كان له مال لا خمس فيه أو ليس له الا هذا الربح، بر فرض که بگوئیم اطلاق ندارد و مؤونه اطلاق دارد باز هم نتیجه‌اش همان نتیجه اطلاق خواهد بود در اینجا. چرا؟ چون این عام را مجمل می‌کند. چون خلاف در این است که کسی که مثلاً امسال یک میلیون ربح کرد و ۲۰۰ هزار خرجش بود و پول دیگری مخمس از سال گذشته دارد حق دارد این ۲۰۰ هزار را از سود امسال کم کند و خمس ۸۰۰ هزار را بدهد و یا حق ندارد، باید این ۲۰۰ هزار را از مخمس سابق مصرف کند و یک میلیون همه‌اش را خمس بدهد؟ ایشان می‌فرمایند اگر مجمل هم شد ما می‌گوئیم حق دارد از ربح امسال بردارد و به مخمس سابق دست نزند.

ایشان خواسته‌اند از یک کبرای اصولیه استفاده کنند و ما نحن فيه را صغرای آن حساب کنند مسأله اصولیه کبری در اصول و صغریاتش در فقه خصوصاً عند المتأخرین خیلی در آن خلاف نیست گرچه تسالمی هم از همه نیست، اما شاید غالباً متأخرین قبول دارند فقط بحث این است که این صغرای کدام مسأله اصولیه است؟ به نظر می‌رسد مرحوم نراقی علی دفته اینجا مقداری سهو القلم شده صغریات اصولیه نزدشان. وقتیکه ما یک عام و یک خاص داریم و خاص مجمل است یعنی نمی‌دانیم و مشکوک است و نمی‌دانیم مراد از خاص چیست؟ ظهور در کار نیست. اما اگر مجمل شد و یک ظهوری ندارد که طریق و حجت تعبدیه عقلائی به مراد متکلم باشد نه اراده استعمالیه و جدیه، مجمل و نمی‌دانیم و شک بود که مراد از این کلمه که معصوم عليه السلام

فرمودند چیست و طریقی هم به کشف مراد نداشتیم که اطلاق و عمومی باشد آنوقت می شود محتمل و مشکوک، یک وقت امر این مشکوک دائر است بین اقل و اکثر، یکوقت بین متباینین و هر کدام از این دو یکوقت است که متصل است خاص به عام و یکوقت منفصل است. اگر خاص و عام منفصل بودند از همه و دوران بین اقل و اکثر بود نه متباینین، در همچنین جائی خود مرحوم نراقی در فقه مکرر و دیگران شبهه تسالم هست بر اینکه اجمال خاص سرایت به عام نمی کند و عام مجمل نمی شود و بر عمومش می ماند، مواردی که لاجمال خاص ما شک داریم که بحث عموم داخل است و خاص آن را استثناء نکرده یا بحث خاص داخل شده و خاص از عام بیرون کشیده، در همچنین مواردی عام گرفته شک در شمول خاص هست اصل عدم شمولش است، لا نعلم، اگر بخواهیم تمسک به خاص در همچنین مواردی کنیم تمسک به عام در شبهه مصداقیه است، عام نه یعنی عموم، عام خاص. یکوقت امر خاص و اجمال بخاطر دوران بین متباینین است یا اینکه خاص متصل به عام است و نگذاشته عام حجیت پیدا کند در عموم، پس اگر اجمال دوران بین اقل و اکثر باشد و یکی اینکه خاص منفصل از عام باشد در همچنین جائی اجمال خاص موجب عام نمی شود. عام بر عمومش می ماند. مثالهای زیادی در فقه دارد. مثال عرفی اش مولی گفت أكرم العلماء، علماء هم عدول و هم فساق دارند. هر دو قسم را گرفت بعد یک دلیل منفصل آمد گفت لا تكرم فساق العلماء، فساق را از أكرم العلماء بیرون کشید، اما فساق مجمل است، امرش دائر است بین اقل و اکثر نه متباینین، چون مرتکبین کبائر فساق هستند بلا اشکال شک می کنیم آیا مرتکبین صغائر من غیر اصرار آیا اینها هم فساقند یا نه؟ وقتیکه امر دائر شد بین اقل و اکثر در همچنین جائی عالمی که مرتکب

صغیره هست من غیر اصرار بر صغیره، این اکرم العلماء او را گرفته و شک داریم که مخصص گرفته یا نه، اصل این است که لا نعلم به اینکه مخصص آن را بیرون کشیده پس آن هم واجب الإکرام است. هم عدول واجب الإکرام هستند در همچنین مثالی و هم فاسقی که فسقش بخاطر ارتکاز کبیره نباشد، بخاطر ارتکاب صغیره باشد.

در کفایه یک جلدی ص ۲۲۰ در بحث خاص و عام ایشان یک فصل منعقد کرده‌اند که یک تکه‌اش ما نحن فيه است: إذا كان الخاص بحسب المفهوم مجملاً بأن كان دائراً بين الأقل والأكثر وكان منفصلاً فلا يسري اجمال الى العام لا حقيقية ولا حكماً بل كان العام متبعاً فيما لا يتبع فيه الخاص. جائی که خاص مسلم نیست اینجا عام متبع است. می‌آئیم سر ما نحن فيه، آیا از این قبیل هست یا نیست؟ اگر شک شد و مرحوم نراقی هم قبول داشتند که ما شک نداریم ظهور در اطلاق داریم، ایشان می‌خواهند بفرمایند اگر شک هم شد باز همین حکم است. عرض این است که اگر شک شد حکمش این نیست و فرق می‌کند. در ما نحن فيه عمومات خمسی که داریم چه چیزهایی هستند؟ هي والله الافادة يوماً بيوم، فأما الغنائم والفوائد، این عمومات ماست. هر کسی هر چیزی گیرش می‌آید خمس دارد بعد یک خاص آمد استثناء کرد و گفت مؤونه امسال خمس ندارد، اولاً عام و خاص ما منفصل هستند یعنی چه؟ از حضرت سؤال کرد که خمس در چیست؟ فرمودند بعد از مؤونه، یا ما ینفصل عن المؤونه. پس می‌گویند: المؤونه لا خمس فیها، آنکه گفتیم هر چه که گیرش بیاید خمس دارد، مؤونه از آن فیهاست. این خاص منفصل از عام است. اگر گفته شود که الخمس بعد المؤونه، عام و خاص هر دوست چون الخمس یعنی يجب الخمس که معنایش این نیست، بعد المؤونه یعنی الا المؤونه، پس معنا

این می‌شود الخمس بعد المؤمنة پس متصل است نه منفصل، الجواب: اولاً این الخمس بعد المؤمنة معنایش این نیست يجب الخمس بعد المؤمنة، چرا؟ چون جواب سؤال آمده که به حضرت می‌گویند ما فهمیدیم و بناست خمس دهیم برای شما آیا همه تجار باید خمس دهند، آیا صناع هم باید خمس دهند؟ حضرت استثناء زدند و آنکه بر شما گفته همه چیز خمس دارد درست است، فقط مؤونه را از آن استثناء کنید. پس این عبارت ظهور ندارد در خاص متصل به عام، فقط ظهور دارد در خاص که متبادر از آن این است. وقتیکه از حضرت سؤال می‌کند حضرت دارند خاص را بیان می‌کنند و می‌گویند: لا خمس فی المؤمنة. إن قلت: که نه هم خاص و هم عام را بیان می‌کنند، اشکالی ندارد. پس ما اگر الخمس بعد المؤمنة تنها همین یک دلیل را داشتیم، این اجمال مؤونه سرایت به الخمس می‌کرد و اطلاقش را می‌شکاند و مجمل می‌کرد، اما ما که این را نداریم و یکی و دو تا و ده تا که ادله عمومات نیست، آن عمومات منفصل از این است. فرضاً ما به عموم الخمس بعد المؤمنة به الخمس نتوانیم تمسک کنیم، اگر نتوانستیم تمسک کنیم عمومات دیگر هم مجمل می‌شود که منفصل است؟ نه. شبه تسالم است و همینطور هم هست چون مسأله عرفی و بازاری است که خاص مجمل که اجمالش بین اقل و اکثر است، عام مطلق را مجمل نمی‌کند. عام مبین را مجمل نمی‌کند. پس ما یک مجمل داریم خاص (بر فرض مجمل باشد) و یک عام داریم که هم منفصل است، اگر این الخمس هم مجمل نباشد سبب نمی‌شود اگر این الخمس بخاطر اتصال مجمل شد عمومات دیگر مجمل شود آن‌ها عام‌های منفصلند، اجمال خاص هم بخاطر دورانش بین اقل و اکثر است.

بحث این است که در یک مورد قطعاً مؤونه از ربح خارج است (اقل) و

آن جائی است که شخص غیر از این ربح پول لا خمس فیه ندارد و یک ارثی ندارد. اینجا یقیناً که مؤونه استثناء زد همین ربح را، فقط شک در این است که آیا کسی که پولی دارد که لا خمس فیه وارثی دارد آیا آن هم مؤونه اش از همین ربح امسال استثناء می شود یا نه؟ پس امر دائر بین اقل و اکثر است. خاص مجمل هم بر فرض اجمالش، عام از آن منفصل است، آن را تخصیص نمی زند. پس در ما نحن فیه ما عمومات داریم که می گوید خمس بر همه چیز هست، خاص داریم که می گوید: مؤونه خمس ندارد و استثناء شده، اگر ما شک کردیم که مؤونه از ربح امسال استثناءست، دو صورت دارد: مسلم و مشکوک. آنکه مسلم است آنکه شخص غیر ربح امسال مال لا خمس فیه ندارد. اینجا مؤونه از ربح امسال استثناءست. اما کسی که مال لا خمس فیه دارد و ارث دارد آیا این هم و سود امسال مؤونه از آن کم می شود یا نه مقدار مؤونه را باید از مال لا خمس فیه بردارد؟ اگر شک کردیم می گوئیم مقدار مؤونه را باید از مال لا خمس فیه بردارد، و سود امسال همه اش خمس دارد. چرا؟ چون سود امسال از اول که گیر آمد خمس در آن آمد، شک در این است که آیا مؤونه این را هم استثناء زد؟ اصل عدم استثناء است. پس مؤونه اگر مجمل شد حکمش حکم مطلق بودن مؤونه نیست که ایشان فرمودند اگر مجمل هم شد همین است.

پس بالتیجۀ ما اطلاق داریم و مؤونه مطلق است همانطور که غالب می گویند پس کسی که مال لا خمس فیه دارد و امسال سود کرد می تواند مؤونه امسال را از همین سود امسال کم کند و به مال لا خمس فیه دست نزند، اما فرمایش مرحوم نراقی که اگر مؤونه مجمل باشد باز هم حکم همین است، نه، حتی روی مبنای خودشان هم تام نیست. یعنی اینجا اشتباه و سهو قلم

شده، این در جائی است که ما هیچ دلیلی نداشته باشیم غیر از الخمس بعد المؤمنه و این الخمس بخواهد از آن استفاده عام شود و بعد المؤمنه خاص، آنوقت متصل است. اینجا اجمال خاص سرایت به عام می‌کند یا نمی‌کند که محل کلام است. آیا عام حکماً مجمل می‌شود یا حقیقه مجمل می‌شود. ما نحن فيه ظاهر ادله این است که مصداق همین است و این هم در فقه از شیخ مفید و شیخ طوسی گرفته به اینطرف در کتب استدلالی‌شان صدها و صدها نظیر دارد که گاهی ما یک عموماتی داریم و یک خصوصیاتی داریم که این خاص با آن عام هم ذکر شده، اما چون آن عام منفصل است ما اخذ به عمومش می‌کنیم و این خاص اگر اجمالش سرایت کند به این عام متصل، آن عام منفصل که سرایت نمی‌کند چون احراز و حجیت که چیزی نیست، نمی‌دانم است و اجمال است و شک است و عام‌های منفصل را اجمال برایش درست نمی‌کند، ما نحن فيه هم از این قبیل است.

حالا می‌آئیم سر ادله قائلین به اینکه کسی که مالی دارد که لا خمس فيه حق ندارد مؤونه را از سود امسال استثناء کند، سود امسال را باید کلاً خمس دهد که سر نخ این‌ها مرحوم محقق اردبیلی است و یک عده‌ای هم از ایشان تبعیت کرده‌اند. محقق اردبیلی برای فرمایش خودشان شش دلیل ذکر کرده‌اند که باز هم از غرائب است چون ایشان از محققین و مدققین هستند در بحث. یعنی شش دلیل را یک یک خود ایشان در موارد متعدده فقه نظیرش را رد کرده‌اند و چطور شده که ایشان در دو سه خط شش دلیل ذکر کرده‌اند برای فرمایش خودشان. من عبارت ایشان را می‌خوانم تا بعد ببینم فرمایش ایشان را می‌توانیم بفهمیم و بپذیریم یا نه؟

ایشان در کتاب مجمع الفائده و البرهان که انصافاً کتاب بسیار خوبی است

و صاحب جواهر تقریباً همه مطالب این کتاب را در جواهر گنجانده‌اند در ج ۴ ص ۳۱۸ فرموده‌اند: کسی که مالی دارد که لا خمس فيه يجب الخمس في الكل لأنه احوط ولعموم ادلة الخمس وعدم وضوح صحة دليل المؤونة وثبوت اعتبار المؤونة على تقدير الاحتياج بالإجماع ونفي الضرر وحمل الأخبار عليه (بر فرض بگوئیم مؤونه زندگی از سود امسال استثناست، دلیل استثناء مؤونه یک دلیلی است که عموم ندارد و ضیق است تا بگیرد موردی که شخص مال لا خمس فيه داشته باشد) وثبوت اعتبار المؤونة (استثناء مؤونه على تقدير احتياج است برای کسی که غیر این سود پولی دیگر ندارد که مؤونه را از آن بردارد و محتاج است که از سود امسال مؤونه‌اش را بردارد) بالإجماع وثانیاً نفی ضرر است به کسی که کسب کرده و یک میلیون سود کرده و پول دیگر هم ندارد به او بگوئیم تمام یک میلیون را خمس بده، و مؤونه زندگی را استثناء نکن، این حکم ضرری است) وحمل الأخبار عليه (روایات ما هم اگر اطلاق دارد باید حمل کنیم بر موردی که احتیاج دارد و پولی دیگر ندارد) ولتبادر الاحتياج من بعد المؤونة الواقع في الخبر (حضرت که فرمودند: الخمس بعد المؤونة تبادر از این ظهور دارد برای کسی که محتاج به این سود است.

وسائل ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۸ ص ۱ و چند حدیث بعدش که اولی بعد المؤونة بود) دلیل ششم ایشان این است که فرموده‌اند: این حرف که بگوئیم اگر کسی از سابق پول مخمس دارد و امسال یک میلیون سود کرد مؤونه امسال را می‌تواند از سود امسال بردارد، این خلاف حکمت جعل خمس است. شارع چرا خمس را قرار داده؟ بخاطر اینکه $\frac{1}{5}$ اموال این شخص به ارباب خمس برسد، این حکمت خمس از بین می‌رود بالنسبة به کسانی که پول‌های زیاد دارند. ولأنه قد يقول الى عدم الخمس في اموال كثيرة مع عدم احتياج

التجّار والزراع. کسی که پولدار است به پول‌های مخمس قبلش دست نمی‌زند و مؤونه‌اش را از سود امسال برمی‌دارد که این خلاف حکمت است. وهو منافی لحکمة شرع الخمس و آخر کار ایشان چون مرد دقیقی هستند و می‌دانند همه مردم که سلاطین و تجّار بزرگ نیستند فرمودند: فی الجملة و اگر هر یک از این ادله تام باشد برای ما کافی است که باید بینیم می‌توانیم یکی از ادله را تام بدانیم یا نه؟

جلسه ۲۲۸

۲۹ ربیع الثانی ۱۴۲۷

کسی که مالی دارد که لا خمس فیه، امسال سود کرده، آیا مؤونه‌اش را می‌تواند از سود امسال بردارد؟ عرض شد که صاحب عروه و معظم بعدی‌های ایشان فرموده‌اند بله می‌تواند و به نظر می‌رسید که اقرب هم همین قول باشد، لکن اصحاب رسائل ثلاث قبل از صاحب عروه و معظم معلقین تبعاً لمیرزای قمی و محقق اردبیلی فرمودند: نه، از سود امسال نمی‌تواند بردارد، کسی می‌تواند از سود امسال مؤونه‌اش را بردارد که مال لا خمس فیه نداشته باشد. دلیل این قول چیست؟ من فرمایش‌های مرحوم محقق اردبیلی را خواندم که ایشان نتیجه به شش وجه استدلال کرده بودند، حالا ببینیم از این وجوه ولو یکی‌اش را می‌توان پذیرفت یا نه؟ اگر هیچکدام را نشد پذیرفت همان قول صاحب عروه و بعدی‌ها خواهد بود.

وجه اول ایشان احتیاط بود، شخصی که از سابق پول لا خمس فیه دارد امسال هم یک میلیون سود کرده ۲۰۰ هزار خرج امسال بوده آیا ۲۰۰ هزار را کم کند و خمس ۸۰۰ را بدهد یا خمس یک میلیون را بدهد؟ ایشان فرمودند

احتیاط این است که خمس یک میلیون را بدهد و مؤونه امسالش را از مالی بدهد که قبلاً خمسش را داده، آیا این احتیاط حسن یا لازم. یک اشکال دارد که اگر گفته شد الخمس بعد المؤونه معنایش این است که: الربح فی هذه السنه یستثنی منه مؤونه هذه السنه ویخمس الباقی، اگر بنحو مطلق ظهور در این معنا داشت، این اطلاق می شود دلیل، دلیل برای اصل عملی موضوع نمی گذارد که احتیاط باشد. نوبت به احتیاط نمی رسد و عرض شد که الخمس بعد المؤونه اطلاق دارد. انصراف هم ندارد تا اینکه الخمس بعد المؤونه ظهور دارد در اطلاق، خمس بعد المؤونه است و المؤونه لا خمس فیها، سود امسال آن قدری که خرج امسال شد خمس ندارد اطلاق دارد، چه مال لا خمس فیها داشته باشد یا نداشته باشد. اگر این اطلاق و ظهور عقلائی باشد نوبت به اصل عملی نمی رود تا بگوئیم احتیاط لازم باشد. بله، اگر این اطلاق را نداشتیم و شک در این ظهور و اطلاق کردیم، آنوقت نوبت به اصل عملی می رسد و قاعده اش این است همانطور که محقق اردبیلی فرمودند اگر اطلاق نداشته باشیم قاعده اش این است که بگوئیم: خمس لازم است و احتیاط کنیم. چرا؟ چون شک در سعه و ضیق مخصص است که الخمس بعد المؤونه باشد. عموم گفته است. فائده فیها الخمس، و دلیل مخصص گفت مؤونه خمس ندارد. اگر گفتیم این مؤونه خمس ندارد، اطلاق ندارد یا شک می کنیم در اینکه اطلاق دارد یا نه، پس شک در ضیق و سعه مخصص است، مخصص مجمل است، متصل است و دوران امر بین اقل و اکثر است، متباینین نیست قدر متیقن از مخصص برداشت مؤونه است برای کسی که مال مخمس ندارد، آنکه مال مخمس دارد نمی دانیم که استثناء شده یا نه، پس به عموم عام می گیریم، مقتضای قاعده این است که احتیاط واجب باشد که خمس بدهد، بعضی آقایان

از متأخرین فرموده‌اند: بر فرض که نوبت به اصل عملی برسد، اصل براءة است. چرا؟ فرموده‌اند: لأن إذا شك في اصل اشتراط كون المؤونة المستثناة من الخمس وعدم اشتراط ذلك. گفته‌اند ما در این شک می‌کنیم که الخمس بعد المؤونة اطلاق ندارد و نوبت رسید به اصل عملی، گفته‌اند شک می‌کنیم که مؤونه‌ای که استثناء شده است، لازم است که این مؤونه از مال مخمس باشد یا نه؟ اصل عدم لزومش است. این فرمایش دو اشکال دارد: هم این اصل مثبت است، گذشته از اینکه این اصل مسبب است، اصل سببی جلویش را می‌گیرد. یعنی می‌شود اینطور که شارع فرموده هر سودی خمس دارد و بعد فرموده مؤونه از سود مستثنی است، اگر ما شک کردیم که مؤونه استثناء است فقط برای کسی که مال مخمس ندارد یا حتی کسی که مال لا خمس فیه دارد. اگر شک کردیم اینجا اصل این است که برای کسی که مال لا خمس فیه دارد مستثنی نیست و اینکه ما شک می‌کنیم بعد که آیا خمس دارد یا نه؟ این در مرحله مسبب است نه سبب. وقتی که در مرحله سبب جاری شد، اصل گفت کسی که مال لا خمس فیه دارد دلیلی نداریم که خمس از آن ساقط باشد عموماً خمس گرفته و دلیلی نداریم که خمس ساقط باشد، پس خمس دارد. پس وقتی که خمس دارد، ولو ما واقعاً، وجداناً شک داریم این مقدار ۲۰۰ هزار تومانی که از سود امسال خرج کرده باید خمسش را بدهد یا نه، ولو ما شک داریم، اما این شک در مرحله مسبب است نه سبب و نوبت به آن نمی‌رسد. پس اصل اشتغال است. پس اصل خمس است نه عدم خمس: اگر ما اطلاق را از الخمس بعد المؤونة برداشت نکنیم و ظهور استفاده نکنیم حق با محقق اردبیلی است که اصل احتیاط است، اما چون این اطلاق را داریم و ظهور دارد پس نوبت به احتیاط نمی‌رسد.

وجه دوم ایشان فرمودند: عموم ادله الخمس، که هر سودی خمس دارد، این عموم دارد که ما شک می‌کنیم که آیا کسی که مال مخمس دارد این هم خمس دارد سودش یا از سودش می‌تواند مؤونه‌اش را بردارد؟ عموم می‌گوید خمس دارد. الجواب: این عموم بعد از تخصیص دیگر عموم نیست، وقتیکه الخمس بعد المؤونه عموم را شکست و تخصیص داد و بنا شد که اطلاق داشته باشد دیگر برای ما عمومی نمی‌ماند. باید بحث کنند که مخصص مسأله‌اش چیست که وجه سوم ایشان است. جائیکه ادعای تخصیص هست و عموم دارد و اطلاق، جائی نیست تا به عموم عام تمسک کنیم. مثل اینکه اُکرم العلماء هست، لا تکرم فساقهم، بگوئیم چون اُکرم العلماء گفته واجب است که فاسق را اکرام کنیم. ما باید ببینیم لا تکرم فساقهم حدودش چقدر است؟ هر قدر حدودش ظهور دارد و حجیت در آن حدود دارد آن را بیرون می‌کشیم و بقیه‌اش تحت آن عموم داخل است. پس با وجود تخصیص حجیتی و ظهوری ندارد.

می‌آئیم سر وجه سوم ایشان که عمده وجوه باشد و آن این است که ایشان در وجه سوم فرمودند: الخمس بعد المؤونه، ما همچنین حجتی نداریم، روایت دارد اما معتبر نیست. خلاصه روشن نیست که در ارباح مکاسب، مؤونه استثناء باشد، ارباح مکاسب هم مثل اصناف سته دیگر خمس است. چطور از آن‌ها مؤونه زندگی را استثناء نمی‌کردیم، ارباح مکاسب هم مثل آن‌هاست مؤونه از آن استثناء نیست چون دلیل اینکه مؤونه را از سود کسب کم کنیم، این دلیل معتبری نیست. اگر دلیل استثناء مؤونه در قسم ارباح مکاسب تام نباشد، فرمایش ایشان خیلی متین و درست است مثل اینکه مؤونه زندگی را از اصناف سته دیگر خمس استثناء نمی‌کنیم. اما دلیل تام است و الخمس بعد

المؤونة نباشد که معتبر باشد. خود مرحوم محقق اردبیلی در وقت بحث مؤونه اینطور فرمودند: ثم الظاهر عدم الخلاف في اشتراط المؤونة (في استثناء المؤونة) قال في المنتهى (مجمع الفائدة والبرهان ج ۴ ص ۳۱۵) ولا يجب في فوائد الاكتسابات والأرباح في التجارات والزراعات شيء الا فيما يفضل عن مؤونته ومؤونة عياله سنة كاملة، ذهب اليه علماءنا اجمع، وقد خالف فيه الجمهور كافة (و می گویند مؤونه سال استثناء نیست از سود و ارباح مکاسب) وقد تقدمت الأخبار الدالة عليه. یعنی مؤونه استثناء است. اضافه بر این مکرر بزرگانی قبل و بعد از علامه نقل اجماع کرده اند. یکی شیخ طوسی در کتاب خلاف ج ۲ ص ۱۱۸ مسأله ۵، دیگری شهید اول در بیان ص ۳۴۸ و دیگران هم نقل اجماع کرده اند. پس خود محقق اردبیلی نقل اجماع را از مرحوم علامه کرده اند و تأکید هم کرده اند که روایاتش هم گذشت. پس مؤونه در ارباح مکاسب مستثنی است. و قتیکه مستثنی شد جای این وجه نیست.

وجه چهارم ایشان یک وجه مرکب از سه دلیل و حرف بود. فرمودند: ما در ارباح مکاسب چرا استثنی می کنیم و می گوئیم از سود مؤونه را استثناء کنید و بقیه را خمس دهید؟ ۱- اجماعی است. ۲- نفی ضرر است. ۳- اطلاقات روایاتی که می گوید: الخمس بعد المؤونة که روایات متعدد بود و صاحب رسائل یک باب برایش قرار داده بود در فصل هشتم. فرموده اند: آن روایات هم حمل می شود بر کسی که محتاج به صرف از این سود است و پول دیگر ندارد. بخاطر این سه تا حرف گفتیم که مؤونه زندگی از سود کم می شود. اجماع که قدر متیقن دارد و مال کسی است که مال لا خمس فیه ندارد. لا ضرری نیست برای کسی که پول دیگر دارد که لا خمس فیه دارد که بگویند همه را خمس بده و روایات هم که حمل بر آن شده است. پس کسی که پول

لا خمس فیه دارد از قبل، سود امسالش را تماماً باید خمس دهد، این را ایشان فرموده‌اند. این هم گذشته از اینکه اطلاق مؤونه داریم که گذشت و با اطلاق مؤونه نوبت به این حرف‌ها نمی‌رسد، گذشته از این اجماع در جائی دلیل لَبّی است و قدر متیقنش اخذ می‌شود که مکرر خود محقق اردبیلی با اینکه در معظم اجماع‌ها ایشان در کتابشان اشکال کرده‌اند، اما یک جاهائی را که قبول کرده‌اند خود ایشان دارند که اجماع اگر یک معقد داشته باشد و آن معقد اطلاق داشته باشد، یعنی فقهاء همه یک کلمه را گفته‌اند و آن کلمه اطلاق داشته باشد، اجماع بر این اطلاق می‌شود، آنوقت می‌شود مطلق و حجیت دارد و در ما نحن فیه معقد اجماع یک معقد دارد. یعنی هر کسی از فقهاء گفته است از شیخ طوسی به بعد گفته‌اند مؤونه خمس ندارد گفته‌اند المؤونه بنحو مطلق. المؤونه چه این شخص که مؤونه دارد سود هم دارد. چه این شخص پول لا خمس فیه داشته باشد یا نداشته باشد، معقد اطلاق دارد و جای این نمی‌ماند که بگوئیم این اجماع را باید ببینیم قدر متیقنش چیست؟

پس اگر اتفاق فقهاء بر یک لفظ مطلق بود، این مطلق می‌شود مورد اجماع و حجیت پیدا می‌کند، دلیل لَبّی نیست دلیل لفظی است که اجماع بر لفظ شد و این لفظ هم اطلاق دارد.

البته این حرف قائل دارد اما باید ببینیم باور داریم یکی از این‌ها را و در جاهای دیگر نظیر این را قبول کرده‌ایم و خود این آقایان جاهای دیگر یک یک این‌ها را نپذیرفته‌اند.

پنجم این است که گفته‌اند که بر فرض اطلاق داشته باشد منصرف است. الخمس بعد المؤونه یعنی مؤونه کسی که احتیاج دارد که از این سود استفاده کند و پول لا خمس فیه ندارد گفته‌اند این یعنی الخمس بعد المؤونه. اگر این

باشد فرمایش درست است، اما آیا این ظهور دارد. الخمس بعد المؤمنة یعنی مؤونه من لابد له الا اینکه از این سود استفاده کند. لفظ مطلق است مثل جاهای دیگر. ایشان فرموده‌اند: ولتبادر الاحتیاج من بعد المؤمنة الواقع في الخبر. یعنی ظهور دارد در اینکه کسی که چاره ندارد مؤونه زندگی اش را از همین سود تأمین کند، مؤونه اش خمس ندارد، اما آیا اینطور است؟ نه.

وجه ششم ایشان تمسک به حکمت کرده‌اند. فرموده‌اند: حکمت خمس این است از اموال کسانی که سود دارند برسد به مستحقین ذریه رسول الله ﷺ و نصف دیگرش برای حکمت دین باشد. اگر بنا شد هر کسی از سود امسالش مؤونه امسالش را تأمین کند ولو پول لا خمس فیه داشته باشد، خلاف حکمت خمس است چون تجار بزرگ و سلاطین که مال لا خمس فیه بسیاری دارند، اگر بنا شد این‌ها هم از سود امسالشان مؤونه‌شان را بتوانند درآورند خلاف حکمت خمس است. این دو جواب دارد: اولاً: چه حکمت دلیل بوده است و کجا تمسک به حکمت شده است بعنوان یک دلیل در فقه که یدور الحکم مدار آن حکمت وجوداً و عدماً. اصلاً یکی از خواص فقه شیعه که خود مرحوم محقق اردبیلی مکرر بازگو کرده‌اند در کتاب مجمع الفائده و البرهان، حکمت لا یدور مدارها. همیشه در فقه بحث این بوده که علت جعل لا یدور الحکم مدارها، علت مجعول است که یدور الحکم مدارها، وگرنه در قرآن دارد: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**. این لام علت است، نه فقط حکمت است، از حکمت بالاتر است. نماز بخوانید تا متذکر من باشید. حالا اگر کسی نماز خواند و متذکر خدا نبود. آیا نماز نیست و باید دوباره بخواند؟ خیر. یا کسی که نمازش متذکر خدا نیست آیا نماز نیست، پس چون نمی‌تواند لذکری باشیم پس نماز نخوانم. شمر واجب نیست نماز بخواند چون لذکری نیست، این علت جعل

است نه مجعول. اگر کسی روزه می‌گیرد و تقون نیست نباید روزه بگیرد و کتب مقید به این است که تقون باشد و گرنه لم یکتب؟

ثانیاً ایشان فرمودند: حکمتش خلاف حکمت خمس است چون کسانی که اموال لا خمس فیه زیاد دارند بخواهند مؤونه‌شان را از همین امسال بدهند خلاف حکمت است. گرچه این حرف تام نیست و بر فرض تام بود عوضش آن کسانی که اموال کثیره دارند اگر یک میلیون پول دارد خمس ۲۰۰ هزار است ولی آن کسی که ۱۰۰ میلیون پول دارد خمس ۲۰ میلیون است ولو ۱۰ میلیون استثناء می‌کند ۹۰ میلیون خمس می‌دهد. آنکه سودش زیاد است، عوضش خمس هم بیشتر می‌دهد. اگر بنا باشد که این حکمت تام باشد این جوابش است.

پس ما باشیم و این وجوه کافی نیست و روی هم رفته نمی‌تواند برای ما حجت باشد حالا گاهی یک ظنونی است که بعض متصل به بعض می‌شود مورد اطمینان می‌شود چون گاهی ممکن است چند وجه یک یک تام نباشد اما من حیث المجموع مورد اطمینان عقلانی هست که در ما نحن فیه این هم نیست، یعنی با وجوه سته ما مطمئن می‌شویم که این اطلاق المؤمنه به کسی که مال لا خمس فیه ندارد. مضافاً به اینکه این خودش یک وجه خیلی خوبی است در جواب محقق اردبیلی در جواب فرمایش ایشان، مضافاً به اینکه متعارف مردمی که کسب می‌کنند، زراعت می‌کنند و سود می‌کنند، متعارف غالب این است که مال لا خمس فیه دارند و کم هستند که مال لا خمس فیه در طول ۱۰ سال کار و کسبش نداشته باشد، آنوقت ما حمل می‌کنیم یک لفظ مطلق را بر مورد نادر. اگر بنا بود غالب کسانی که ارباح مکاسب دارند غالباً بر سودشان تماماً خمس است و حق نداشته باشند مؤونه را از سود استثناء

کنند بلکه از مال لا خمس فیه سابق استفاده کنند، اگر همچنین چیزی بود باید در روایات به آن تنبیه می شد. پس این حرف را اگر بخواهیم بزنیم لازمه اش این است که غالب را استثناء کنیم و بگوئیم این خاص به موارد نادره است، الخمس بعد المؤمنة یعنی از ارباح مکاسب نادر از تجار و صنایع و زراعت می توانند از سود مؤونه شان را بردارند. پس نمی شود این فرمایش را پذیرفت. لهذا صاحب عروه و بعدی های ایشان تقریباً کلاً قائل شده اند کسی که سود کرده، مؤونه امسالش استثناء است از بقیه خمس دهد.

جلسه ۲۲۹

۳۰ ربیع الثانی ۱۴۲۷۳

دلیل توزیع ولو تا آنجائی که من تتبع کردم قائلی ندیدم غیر از شهیدین در دروس و مسالک بعنوان احتمال مطرح فرموده‌اند و صاحب عروه هم احتیاط استحبابی فرموده‌اند. دلیلش قاعده عدل و انصاف است کسانی که قاعده عدل و انصاف را منسباً به شارع قبول دارند، در موارد غیر منصوصه بلحاظ ظهور موارد منصوصه که بعضی از مواردش چند تا از موارد جزئیه است ظهور استفاده کرده‌اند به اینکه این موارد خصوصیت ندارد. مورد درهمین ودعی و آن دو مورد دیگر که روایت دارد و معمول بها هم هست گفته‌اند این مورد خصوصیت ندارد و انما یک حقی است مال یکی از دو نفر اما راهی برای تشخیص نداریم. توزیع دلیلش می‌شود این باشد و دلیل دیگری هم برایش به نظر نمی‌رسد و چیزی دیگر غیر از این نقل نشده. شخصی که مال لا خمس فیه دارد حالا امسال سود کرد حق دارد مؤونه امسالش را از سودش بردارد؟ دو قول است که هر دو قائلین بسیاری داشت. یکی اینکه حق دارد و دیگر اینکه حق ندارد. حالا باید توزیع کند. اگر ۲۰۰ هزار تومان مؤونه

امسالش بوده و یک میلیون سود داشته کل ۲۰۰ هزار را از امسال بر ندارد ۱۰۰ هزار را از سود امسال و ۱۰۰ هزار را از مال لا خمس فیه سابق، خمس ۹۰۰ هزار را بدهد نه ۸۰۰ هزار. چرا؟ چون این خمس ۱۰۰ هزار دیگر یا مال ارباب خمس است یا مال خودش است؟ وقتی که مردد شد یعنی ۲۰۰ هزار که صرف کرده، خمسش یا مال ارباب خمس است یا مال خودش. نصف را از ارباب خمس برمی دارد و نصف را از خودش برمی دارد. اگر مال ارباب خمس باشد نباید از آن چیزی بردارد، اگر مال خودش باشد به ارباب خمس نباید چیزی بدهد حالا که حقی است که مردد بین دو شخص یا دو جهت یا یک شخص و یک جهت که در ما نحن فیه قسم سوم است، در همچنین جائی توزیع می کند.

در مستمسک ج ۹ ص ۵۴۱ بعد از نقل از دروس و مسالک که احتمال داده اند و قائل نشده اند می فرمایند: عملاً بالحقین ولطابته للعدل. اما به نظر می رسد که دو دلیل نباشد ولو ایشان "واو" و "لام" آورده اند که دو دلیل باشد چون مطابق برای عدل بودن سبب این می شود که عمل به حقین کند. چون عمل به حقین که خودش دلیل خاصی ندارد و نمی تواند دلیلی باشد به چه لحاظ من هم به آن و هم این عمل کنیم آن هم در بعض. حالا یکوقت هر دو را ایشان کامل می خواست بدهد گیری نداشت و دلیل نمی خواست، من می خواهم نصف حق او را ندهم و نصف حق خودم را بر ندارم. یعنی این حق یا کلاً مال من است یا کلاً مال ارباب خمس است و چون نمی دانم این عمل بالحقین یعنی تبعیض بین حقین در حقین است و این تبعیض دلیلش قاعده عدل و انصاف است و دو دلیل نیست باید گفت عملاً بالحقین لمطابته و "واو" شاید سهو القلم باشد.

مرحوم میرزای نائینی که سابق عرض شد اینجای عروه را حاشیه کرده‌اند، فرموده‌اند: این احتیاط ضعیف است و اضعف از او احتیاط دوم است. صاحب عروه اینطور فرمودند: کسی که مالی دارد که لا خمس فیه می‌تواند مؤونه امسالش را از سود امسال کم کند و لازم نیست از مال لا خمس فیه بردارد. بعد فرمودند: احتیاط این است که توزیع کند نصف را از امسال و نصف را از مال لا خمس فیه بردارد و احوط این است که هیچ مؤونه‌ای را از امسال بر ندارد. همه را از مال لا خمس فیه بردارد. مرحوم نائینی فرموده‌اند این توزیع احتیاطش ضعیف است و اضعف از دو احتیاط بعدی است. اشکالی ندارد احتیاطی است اما برای استحبابی بودن خوب است. ضعیف است مقابل فتوی دادن. یعنی کسانی که فتوی داده‌اند که کل مؤونه را باید از مال لا خمس فیه بردارد مقابل او این احتیاط ضعیف است. بعضی از محشین عروه فرموده‌اند اصلاً این احتیاط وجهی ندارد. لا منشأ للاحتیاط ولو استحباباً. حتی احتیاط استحبابی دلیل ندارد. این حرف ظاهراً کسی نمی‌تواند پایبندش شود. حتی خود قائل مکرر در فقه از این قبیل احتیاط‌ها هست. احتیاط یعنی چه؟ یعنی انسان می‌خواهد درک واقع کند. صرف الاحتمال، احتمال عقلانی باشد نه احتمال غیر عقلانی باشد. صرف الاحتمال برای احتیاط استحبابی کافی است. احتیاط استحبابی معنایش این است استحباب شرعی، معنایش احتیاط است لذا فقهاء در موارد متعدده مقابله می‌اندازند بین افضل و احوط. یکی اش در موطن تخییر صلاة قصر و تمام مثل مکه مکرمه، مدینه منوره، کوفه، کربلا می‌گویند: الأحوط القصر والأفضل التمام. یعنی چه؟ یعنی احتیاط معنایش این است که می‌خواهد درک واقع کند. اگر در موطن تخییر انسان قصر بخواند بالاجماع بلا اشکال درست است و کسی نگفته نماز قصر در موطن تخییر باطل است

اما نسبت به نماز تمام محل بحث است که آیا می‌تواند تمام بخواند یا نه؟ آنوقت فرموده‌اند تمام که بخواند افضل است چون بیشتر نماز خوانده و ذکر گفته و جائز هم بوده که چهار رکعت بخواند اما الأحوط القصر بخاطر اینکه احتمال غیر معتبر دارد که تمام جائز نباشد اما قصر مسلماً جائز است، احتیاط استحبابی که می‌گویند معنایش این نیست که استحباب شرعی است تا ما بخواهیم ببینیم دلیل شرعی وقتی نداریم پس احتیاط استحبابی معنی ندارد. احتیاط استحبابی معنایش این است که هذا الاحتیاط حسن علی کل حال حتی در مقابل دلیل. آدم اگر جائی اماره و دلیل معتبر دارد مع ذلک احتیاط خوب است اگر به حد وسوسه نرسد که وسوسه مبعوض است، که به این فرمایش عموم من یک حاشیه‌ای زدم که به نظر می‌رسد که التزام به احتیاط از ادله می‌شود استفاده کرد که حسن نیست چون منافات و مزاحم با یک احتیاط در مورد است، **اخص مطلق ان الله احب ان يؤخذ برخصه كما احب ان يؤخذ باذانه**. که به نظر می‌رسد که روایت معتبر باشد از کتاب محکم و متشابه شریف مرتضی که بحثی در درایه و فقه است که آیا این کتاب معتبر است یا نه؟ علی المبنی به نظر می‌رسد که معتبر باشد. حتی اگر کسی معتبر نداند یعنی بنابر مشهور تسامح در ادله سنن هست. در مورد احتیاط بالخصوص این روایت می‌فرماید که خدا خوشش می‌آید بنده‌هایش همانطور که به فلان چیز واجب و فلان چیز حرام امتثال کنند همانطور وقتی که گفت **کل شیء لک نظیف من رخصت دادم**، نگویند خدایا من نمی‌خواهم به رخصت عمل کنم می‌خواهم به واقع برسم. نه **کل شیء لک حلال**، خدا رخصت داده ولو اجمالاً واقعاً حرام باشد ولی فرموده نمی‌دانی بگو حلال و یک تسهیل است. خدا دوست دارد که به تسهیلاتش بندگان عمل کنند. پس احتیاط یک حُسن دارد که درک واقع

باشد، لا شک که خوب است فی نفسه بما هو، اما اگر کسی بخواهد ملتزم به احتیاط شود یعنی بخواهد به کل شیء لک نظیف عمل نکند و نمی خواهد به کل شیء لک حلال اصلاً عمل نکند هر جا که به حلّیت یقین کرد بخورد و هر جا که یقین نکرد کنار بگذارد این التزام که یکی از مصادیق احتیاط است به نظر می رسد که مزاحمش این روایت است که بحثی است فی محله. پس احتیاط استحبابی معنایش استحباب شرعی نیست تا دلیل بخواهد. احتیاط استحبابی مکرر خود فقهاء و اعظم قائل شده اند بخاطر اینکه فلان فقیه فتوی داده که مخالف فتوای آن فقیه نباشد، گرچه برای شما معتبر است و فتوای آن فقهاء به نظر شما تام نیست، اما مع ذلک می گوئید الأحوط استحباباً نه وجوباً، احتیاط استحبابی نیست، احتیاط استحبابی این است که مراعات شود مخالف با فتوای فقهاء نباشد، احتیاط استحبابی معنایش این است. بنابراین در ما نحن فیه فتوای جمهره ای از اعظم یعنی چه احتیاط ولو استحباباً معنی ندارد. لا منشأ للاحتیاط ولو استحباباً. منشأ بسیار عظیم دارد این احتیاط استحبابی. بله توزیع منشأ عظیم ندارد چون قائل ندارد. اما آن هم احتیاط استحبابی اش خوب است. پس اینکه صاحب عروه دو احتیاط استحبابی پشت سر هم فرمودند قاعده اش این است که تام باشد. الأحوط استحباباً یعنی احتیاط این است که کسی که پول لا خمس فیه دارد مؤونه امسال را از سود امسال بر ندارد، سود امسال همه اش را خمس دهد و مؤونه اش را از پول سابق لا خمس فیه بردارد. احتیاط این است که توزیع کرده و تنصیف کند.

بعد از این چند فرع است که خوب است ملاحظه شود. قبل از فروع صاحب عروه، این مسأله دنباله دارد، این دنباله این است متن عروه می فرماید: ولو كان عنده عبد أو جارية أو دار أو نحو ذلك مما لو لم يكن عنده كان من المؤونة،

(شخصی در یک خانه وقفی نشسته یا کسی خانه‌ای را در اختیارش گذاشته عبدی و جاریه‌ای دارد که اگر آن خانه وقفی و یا فلانی در اختیارش نگذاشته بود شأنش هست که یک خانه بخرد، امسال سود کرد ۵۰ میلیون، می‌خواهد از خانه وقفی دربیاید و خانه مال خودش باشد آیا حق دارد که از سود امسال ۵۰ میلیون بردارد خانه بخرد و از آن خانه وقفی بیرون آید؟) لا يجوز احتساب قيمتها من المؤونة وأخذ مقدارها. (می‌گوید حق دارم که خانه بخرم، پولش را کنار می‌گذارم خمسش را نمی‌دهم، می‌فرمایند: حق ندارد) بل يكون حاله حال من لم يحتاج اليها اصلاً. مثل کسی می‌ماند که اصلاً احتیاج به خانه ندارد. صاحب جواهر در جواهر تصریح به این فتوی فرموده و شیخ انصاری در کتاب خمس فرمودند. مرحوم اخوی در الفقه این فرع را ذکر کرده‌اند وجود صاحب عروه هم که اینطور فرمودند ندیدم که کسی اشکال کرده باشد بر این مطلب که چون شأنم است که خانه داشته باشم حالا که نمی‌خرم پولش را کنار بگذارم و خمس ندهم. دلیل مسأله چیست؟ همینکه عرض شد که مؤونه فعلی خمس ندارد نه مؤونه تقدیری، یعنی اگر خانه خریدم و در آن نشستم این مؤونه بلا اشکال از سود برداشته می‌شود اما اگر می‌خریدم، این مؤونه نیست، المؤونه یعنی. المؤونه الفعلیه نه تقدیریّه. اگر بنا شد، فعلاً مؤونه باشد و فعلاً پول خانه مؤونه نیست، خود خانه مؤونه است، ظاهراً حرف تابع باشد و کسی اشکال نکرده است.

چند تا فروع است که محل صحبت است و محل خلاف هم است و محل ابتلاء هم هست:

۱- شخصی یک خانه دارد که در آن نشسته یا ارث پدری است که خمس ندارد و یا از پول مخمس خانه خریده، اگر کنار هم بگذارد خمس ندارد یا

قسم سوم و آن این است که سال گذشته ۵۰ میلیون سود کرده و خانه خریده توی آن نشسته که خانه غیر مخمس و مال لا خمس فیه نبوده اما چون مؤونه بوده خمس نداده و اشکال هم ندارد. امسال ۵۰ میلیون سود کرده آیا حق دارد آن خانه را بفروشد پولش را کنار بگذارد چون خمس نداشت از سود امسال یک ۵۰ میلیون دیگر بردارد یک خانه جدید بخرد که مؤونه باشد یا نه؟ ما هستیم والخمس بعد المؤونه چیز دیگر که نداریم. باید ببینیم این شخص چقدر می‌تواند از مؤونه استفاده کند و خمس ندهد؟ اگر از پول امسال خانه خرید خمس ندارد چون مؤونه است، این ۵۰ میلیون خانه سابق که فروخت اگر اصلش خمس نداشته یا مخمس بوده و یا ارث بوده خمس ندارد. اما اگر از سود پارسال خریده بود بود تویش نشسته بود، پس این پول لا خمس فیه شد بخاطر فعلیت مؤونه پارسال، الآن این مؤونه از فعلیت افتاده و فروخت و دیگر در آن خانه نشسته، یا اجازه داد، دیگر مؤونه‌اش نیست، قاعده‌اش این است که کل ۵۰ میلیون را خمس دهد یا اگر ارث بوده و خانه خرید اما حالا که فروخته ۶۰ میلیون فروخت، این ۱۰ میلیون را باید خمسش را بدهد یا مخمس پارسال ۵۰ میلیون بوده و خانه خریده، امسال ۶۰ میلیون فروخت ۱۰ میلیون را باید خمس دهد. ما هستیم الخمس بعد المؤونه که باید فعلیت داشته باشد. پس قاعده‌اش این است که تفصیل داشته باشد. اگر پول ارث یا قیمت خانه مخمس بالا نرفته که هیچ خمس ندارد اما اگر آن خانه ارث و یا مخمس قیمتش بالا رفت باید خمسش را بدهد. جماعتی از معاصرین و من تقدم تصریح کرده‌اند بنحو مطلق گفته‌اند خمس ندهد. باید گفت یا مرادشان از مطلق این تقسیم است وگرنه تام نیست. فرموده‌اند کسی که یک خانه داشته و پارسال توی آن نشسته و این احتیاج ندارد خانه‌ای دیگر بخرد اما خانه پارسال

را فروخت و از سود امسال خانه خرید و در آن نشست حق دارد که هم
خمس پول پارسال را ندهد و هم پول امسال را. اما چون روایت خاص ندارد
و ما هستیم و الخمس بعد المؤمنة، یعنی فعلیة المؤمنة مثل تمام چیزهایی که
فعلیت در آن هست. پس قاعده‌اش این است که یا اطلاق یا مراد نیست و یا
اگر مراد باشد دلیلش را نمی‌دانیم و از الخمس بعد المؤمنة در نمی‌آید.

جلسه ۲۳۰

۱ جمادی الأول ۱۴۲۷

یک فرع دیگر این است که بعضی از آقایان مطرح نموده‌اند که اگر شخصی خمس به مالش متعلق است ولی اگر بخواهد خمس دهد در حرج می‌افتد، آیا لا حرج خمس را رفع می‌کند؟ بعضی گفته‌اند مثل اینکه چیزهای دیگر را رفع می‌کند خمس را هم رفع می‌کند. خمس یکی از احکام اولیه است مثل نماز، روزه، غسل، حرج عنوان ثانوی است نفی کرده شارع حرج را در اسلام، اگر خمس دادن حرجی شد بر کسی، لا حرج آن را رفع می‌کند. اینجا ما بینیم یک وقت مسأله در داخل سال است حرف تام است و گیری ندارد. یعنی در اثناء سال خمس وجوب ندارد اگر حرجی شد تا آخر سال تأخیر می‌اندازد که ظاهراً مراد این نیست چون بحثی ندارد. اما اگر بخواهد سر سال خمس دهد در حرج می‌افتد. مثلاً امسال سودی کرده می‌خواهد سال آینده ازدواج کند که تأخیر ازدواج برایش حرجی است که اگر خمس دهد سال آینده نمی‌تواند ازدواج کند یا احتیاج به خانه دارد که می‌خواهد سال آینده خانه بخرد و هکذا مصارف دیگری که اگر شخص در سال آینده انجام ندهد

سال بعد در حرج می‌افتد. آیا موجب سقوط خمس سر سال می‌شود که خمس ندهد؟ قاعده‌اش این است که موجب سقوط نشود من جهتین: ۱- یک جهت را آقایان در اصول و فقه می‌گویند گرچه خیلی پایبند نیستند و به نظر نمی‌رسد که از این جهت تام باشد. ۲- یک جهتی دیگر که ممکن است تام باشد. آن جهتی که مورد مناقشه بنده هست که آقایان جاهای دیگر قائلند می‌گویند لا حرج احکام وضعیه را رفع نمی‌کند. خمس حکم وضعی است، فیه الخمس، دو تا مسأله است: ۱- مثل نجاست دست می‌ماند، کسی که دستش نجس شد دو حکم است، یکی اینکه نجس و یکی اینکه یجب غسلها للصلاة. خمس یک حکم تکلیفی دارد که خمس بدهد و یک حکم وضعی دارد که این مال، مال دیگری است. احکام وضعیه را آیا لا حرج رفع می‌کند. اگر کسی دستش نجس است و آب هم هست ولی برایش حرجی است یا ضرری است، این دستش بخاطر ضرر و حرج طاهر می‌شود؟ نه، واجب نیست آب بکشد ولی لا حرج نجاست را رفع می‌کند؟ نه. چه فرقی می‌کند بین وجوب که لا حرج رفع می‌کند و بین نجاست که لا حرج رفع نمی‌کند. فرقی این است که گفته‌اند این حکم وضعی است. لا حرج احکام تکلیفی را رفع می‌کند ما جعل من دین من حرج، یعنی بکن و نکن اگر حرجی شد، لا حرج رفعش می‌کند، اما شارع گفته این نجس است، این حرّ است این عبد است، شخصی که عبد برای یک حرّ است اگر عبودیتش حرجی شد آیا حرّ می‌شود؟ نه. گرچه این حرف محل مناقشه است و کبرای کلی محل بحث فی محله است اما عمده وجه دوم است. لا حرج مالیات از آن استثناء است یا به تعبیر ادق مالیات عنوان ثالثی است که مخصص ادله حرج است در مورد حرج جعل شده است، لا حرج رفعش نمی‌کند. ما یک احکام اولیه داریم که بدون

ملاحظه حرج و ضرر جعل شده است، اغسلوا وجوهکم، برای وضو، اغسلوا امر است، غسل که شد طهارت از حدث برای انسان حاصل می‌شود، لا حرج آمد گفت اگر این اغسلوا که دو قسم است گاهی حرجی و گاهی لا حرجی است، آن قسم حرجی را شارع الزام نکرده و رفع کرده است. اما اگر شارعی که فرمود ما جعل علیکم من دین من حرج به این حرج استثنا زد و گفت: **الا الخمس، الا الزکاة، الا الدیة، الا الضمانات.** جعل مالیات و اموال در مورد حرج است و اخص مطلق از حرج است، لا حرج رفعش نمی‌کند. لا حرج عام است نسبت به مالیات، لهذا اگر کسی فرض کنید زکات دادن حرجی شد برایش، ۴۰ گوسفند دارد، شرائط زکات هم کامل است، سر سال شده می‌خواهد ازدواج کند، و زن می‌گوید ۴۰ گوسفند مهریه به من بده تا ازدواج کنم. این اگر بخواهد یک گوسفند را زکات دهد نمی‌تواند ازدواج کند، حرجی است، آیا زکات ساقط است؟ نه چرا نمی‌گوئیم. چون زکات در مورد حرج است. شارع در این مورد قرار داده و هکذا دیه. شخصی قتل خطائی کرده و باید دیه بدهد و پول هم دارد ولی می‌خواهد خانه بخرد، حرجی است، آیا لا حرج دیه را رفع می‌کند؟ می‌گوید دیه دادن واجب است حتی اگر حرجی باشد. ضمانات هم همینطور. در اموال لا حرج نیست، چرا؟ چون احکام مالیّه خودش در مورد ضرر و حرج است لذا وارد نمی‌شود. پس اگر کسی سر سال شده و یک پولی دارد که اگر بخواهد خمسش را بدهد سال آینده در حرج می‌افتد بخاطر هر جهتی خمس ساقط نیست چون مالیات و اموال در مورد حرج است. بله حکم تکلیفی با لا حرج رفع می‌شود. یک حکم وضعی داریم که $\frac{1}{5}$ این اموال مال ارباب خمس است با لا حرج و لا ضرر ساقط نمی‌شود یک حکم تکلیفی داریم و آن این است که سر سال باید فوراً بدهد، این یجب اگر حرجی شد،

یجب ساقط می‌شود. یعنی فوریت اعطاء خمس ساقط می‌شود و حق دارد بخاطر لا حرج تأخیر بیاندازد تا وقتیکه برایش حرج نباشد. یعنی در مالش خمس هست، وجوب اینکه این خمس را از عین مال دهد، این وجوب ساقط می‌شود و اینکه الآن بدهد ساقط می‌شود، آنوقت به ذمه‌اش می‌رود وقتیکه به ذمه رفت بالتیجه خمس هست اگر مرد و مالی دارد باید خممش را بدهند.

یک فرع دیگر اینکه، اینکه سابقاً صحبت شد که اگر مؤونه در حرام صرف شد یا بیش از شأن بود خممش ساقط نمی‌شود. شخصی در طول سال مقداری را در حرام صرف کرده باید خممش را بدهد یا بیش از شأن یک مقدار صرف کرده باید خمس دهد، اما اگر این حرام با خلاف شأن مقدمه بوده نه خود مؤونه بوده، مثلاً شخصی خانه ندارد، پدرش خانه‌ای به او داد که بیا بنشین، این هم از پدرش خوشش نمی‌آمد این را رد کرد، این رد مصداق عقوق بود، حرام است از سود خودش خانه خرید و در آن نشست، آیا خمس این خانه را باید بدهد؟ نه. چون خود مؤونه حرام نبوده، با یک کار حرام احتیاج به این مؤونه پیدا کرده، الخمس بعد المؤمنه می‌گوید مؤونه اگر صرف حرام شد خممش ساقط نیست، نمی‌گوید اگر احتیاج به صرف این مؤونه سبب حرام بود. یا اینکه فرضاً کسی رحمش او را به ناهار دعوت کرد و نرفت و مصداق قطع رحم بود، از سود خودش ناهار خرید، آیا این ناهاری که خریده باید خمس دهد؟ نه. ولو اینکه اگر حرام نمی‌کرد احتیاج به این مؤونه نداشت و بنا بود خمس این پول را بدهد، یا اینکه بیش از شأن بود موجب خمس نمی‌شود. اللهم أن يقال که کسی بگوید منصرف است الخمس بعد المؤمنه می‌گوید مؤونه‌ای که احتیاج دارد که در این فرع ندیدم که گفته باشند ولو در این نظیرش من کان له مال لا خمس فیه گذشت، مجموعه‌ای از اعظم

گفته بودند. الخمس بعد المؤونة اگر همانطور که گذشت فرمایش محقق اردبیلی و تبعه جمهره من الاعظم که فرموده بودند الخمس بعد المؤونة یعنی الخمس بعد المؤونة المحتاج إليها، اینکه پدرش به او خانه می دهد و عقود حساب می شود نگرفتن این خانه و نشستن، این لا يحتاج الی خانه، وقتیکه لا يحتاج پولی که برای خانه می دهد باید خمسش را بدهد که در آنجا هم ما نپذیرفتیم و مطمئن به فرمایش آقایان نشدیم مگر کسی آن حرف را اینجا بیاورد که اگر مقدمه صرف مؤونه در حلال و در حد شأن، آن مقدمه بیش از شأن بود یا حرام بود که ادی الی این، روی آن مبنی قاعده اش بود که حتی اگر در حلال و بیش از شأنش نیست منصرف نکرده باید خمس بدهد چون محتاج نبوده است. اما روی مبنائی که عرض شد و ما نپذیرفتیم نه، قاعده اش این است که عیبی نداشته باشد که نه انصراف هست و نه قدر متیقن اطلاق دارد لفظ المؤونة مطلق است، این شخص هم در حلال و در حد شأن خانه خریده و در آن نشسته، چرا خانه نداشته چون خانه پدرش را رد کرده است.

یک فرع دیگر اینکه کسی که متکلف مؤونه شخصی است، زید مؤونه اش را کسی می دهد، حالا یا یجب علیه مؤونه مثل اینکه اولاد است یا زوجه است که یجب علی الزوج الانفاق علیها. یا اینکه مستحب باشد مثل ارحام، یا حتی اگر حرام باشد تکلیفی. شخصی قسم خورد که به فلان کس نهار نهد و یا فلان کس را برای مهمانی دعوت نکند، بر خلاف قسم زید را دعوت کرد و نهار داد نهار که حرام نیست. کار حرام می کند که به زید غذا می دهد اما این نهار خوردن زید حرام نیست. تمام این اقسام چه کار او واجب، حرام یا مستحب یا مکروه یا مباح باشد از زید خمس را ساقط نمی کند. یعنی زید که این نهار را خورد معادل این نهار را نمی تواند خمس مالش را نهد. حالا

می خواهد منفق خمس بده باشد یا نباشد، به شرط اینکه در عینی که به زید می دهد خمس نباشد. مثلاً این خمس بده نیست ولی قرض کرده دارد به زوجه اش انفاق می کند برای زوجه حرام نیست خوردن چون در آن خمس نیست. یا اینکه آیا در حد شأنش است یا بیش از شأن، ربطی ندارد، او باید خمسش را بدهد، برای این چیزی نیست و حکم عوض نمی شود ولو اینکه این حکم یک موضوع متقوم به دو نفر است. خلاصه مهم نیست که دو موضوع باشد یا یک موضوع، مهم این است که این شخص مؤونه اش از جای دیگر تحصیل شده پس خمس بر او نیست، آنکه دارد می دهد، اگر در حد مؤونه شرعیه اش هست و بیش از شأنش نیست برایش خمس نیست والا هست.

بعد از این مسأله صاحب عروه باز یک مسأله محل ابتلاء عمومی مطرح فرموده اند و محل خلاف شدید بین اعظام است و آن این است که کسی شأنش این است که ناهار ۱۰۰۰ تومانی بخورد، می رود نان خشک می خرد با آب می خورد ۲۰ تومان، ۹۸۰ تومان کمتر از شأنش صرف می کند، این پول های اضافی را جمع می کند آیا سر سال باید خمسش را بدهد یا نه؟ صاحب عروه و جمهره عظیمی گفته اند باید خمس دهد که اگر صرف می کرد شأن بود. ولی شیخ و میرزا و حاج آقا حسین قمی گفته اند: خمس ساقط است.

مسأله ۶۵: *المناطق في المؤونة ما يصرفه فعلاً*، آنکه خرج کرد خمس از آن ساقط است لا مقدارها (مؤونه) *فلو قطر على نفسه لم يحسب له*. اجمالاً عرض می کنم تا بعد اقوال را ملاحظه کنیم خیلی ها بنخاطر ملاحظاتی که مثلاً می خواهد خانه بخرد یا ازدواج کند یا سفر کند بر خودش تضییق می کند و

پول جمع می‌کند در حالیکه در حد شأنش بود اگر صرف می‌کرد. چرا؟ عمده فرمایش صاحب عروه این است که مؤونه مثل الفاظ دیگر شرع است که در آن فعلیت شرط است. یعنی این ظهور در فعلیت دارد نه شأنیتش که فعلیت پیدا نکرده. الخمس بعد المؤونه یعنی بعد ما یصرف نه بعد از آن چیزی که اگر خرج می‌شد شأنش بود. پس المؤونه فعلاً لا تقدیراً، اگر خرج کرد خمس ساقط می‌شود. چند تنظیر عرض می‌کنم که مقدمه برای بحث باشد: ۱- در باب غوص و کنز و معدن و غنائم اگر نظر تان باشد گذشت، گفته‌اند مؤونه استخراج استثناء می‌شود، بقیه‌اش اگر به حد نصاب رسید خمس دارد وگرنه نه که بعضی از فقهاء فرموده بودند که نه، اگر اصلش به حد نصاب هست ولو بعد از استثناء مؤونه الإخراج به حد نصاب نباشد باید خمسش را بدهد. اما اصل این مطلب گذشت که متسالم علیه بود که مؤونه الإخراج خمس ندارد. یعنی شخصی آمد ۱۰۰ دینار خرج کرد ۱۰۰۰ دینار معدن درآورد باید خمس ۱۰۰۰ دینار را بدهد یا ۱۰۰ دینار را استثناء کند؟ گفته‌اند باید خمس ۹۰۰ دینار را بدهد، در کنز و غوص و غنائم هم همینطور بود. آیا در آنجا مؤونه فعلیه بود یا حتی مؤونه تقدیریه؟ یعنی اگر قائد جنگ بنا بود ۱۰۰ دینار بدهد که از غنائم نگهبانی کنند تا فردا تقسیم کنند که اگر ۱۰۰ دینار می‌داد از غنائم برمی‌داشت، قائد گفت من که می‌خواهم نماز شب بخوانم پول نمی‌دهم خودم محافظت می‌کنم. آیا حق دارد ۱۰۰ دینار بردارد. اگر بعنوان اجیر شد اشکالی ندارد. قاعده این است که کم نکند چون مؤونه یعنی ما یصرف، در اینجا هم همینطور است، الخمس بعد المؤونه یعنی ما یصرف، خلاصه مؤونه تقدیریه خمس از آن ساقط نمی‌شود. مؤونه فعلیه خمس از آن ساقط می‌شود. همینطور در باب زکات و آن این است که شخصی ۴۵ گوسفند دارد. شأنش است که تا

سر سال که بشود ۱۰ تا از این گوسفندان را خرج زن و بچه و مهمانانش بکند، اگر ده تا را مصرف کرد سر سال ۳۵ گوسفند می ماند و نصاب نیست زکات ندارد، اما به خودش فشار می آورد به هر جهتی و مهمانی نمی کند و پنج تا را تا سر سال مصرف می کند که اگر بنا بود در حد شأن مصرف کند از نصاب می افتاد اما حالا که صرف نکرد باید زکات نمی دهد. مؤونه اینجا مثل آنجا می ماند. یعنی با در نظر گرفتن این نظائر حالا بعد صحبت می شود این آقایانی که فرموده اند مؤونه تقدیریه از آن خمس ساقط است ولو فعلیه نداشته باشد باید ببینیم با نظائرش چکار می کنند و هیچکدام دلیل خاص ندارد.

پس صاحب عروه فرمودند مؤونه باید ما یصرفه فعلاً، این خمس ساقط است اما اگر مصرف می کرد و به حد شأنش بود، نه، حتی اگر استحباب را ترک کرد و اگر طلا می خرید و می پوشید زن ثواب نمازش بیشتر بود پول طلا که ماند خمس دارد. این فرمایش صاحب عروه و معظم کسانی که بعد از عروه هستند اینجا را حاشیه نکرده اند و پذیرفته اند، اما معظم کسانی که قبل از صاحب عروه هستند بر خلاف این فرموده اند.

فهرست

۵	جلسه ۱۸۰
۱۲	جلسه ۱۸۱
۲۰	جلسه ۱۸۲
۲۸	جلسه ۱۸۳
۳۵	جلسه ۱۸۴
۴۲	جلسه ۱۸۵
۵۱	جلسه ۱۸۶
۶۱	جلسه ۱۸۷
۶۹	جلسه ۱۸۸
۷۶	جلسه ۱۸۹
۸۶	جلسه ۱۹۰
۹۳	جلسه ۱۹۱
۱۰۱	جلسه ۱۹۲

۱۰۹	جلسه ۱۹۳
۱۱۴	جلسه ۱۹۴
۱۲۰	جلسه ۱۹۵
۱۲۷	جلسه ۱۹۶
۱۳۴	جلسه ۱۹۷
۱۴۱	جلسه ۱۹۸
۱۴۹	جلسه ۱۹۹
۱۵۷	جلسه ۲۰۰
۱۶۸	جلسه ۲۰۱
۱۷۹	جلسه ۲۰۲
۱۸۸	جلسه ۲۰۳
۱۹۸	جلسه ۲۰۴
۲۰۵	جلسه ۲۰۵
۲۱۳	جلسه ۲۰۶
۲۲۰	جلسه ۲۰۷
۲۲۹	جلسه ۲۰۸
۲۳۶	جلسه ۲۰۹
۲۴۵	جلسه ۲۱۰
۲۵۲	جلسه ۲۱۱
۲۵۸	جلسه ۲۱۲

۲۶۴	جلسه ۲۱۳
۲۷۴	جلسه ۲۱۴
۲۸۱	جلسه ۲۱۵
۲۸۶	جلسه ۲۱۶
۲۹۲	جلسه ۲۱۷
۳۰۰	جلسه ۲۱۸
۳۰۸	جلسه ۲۱۹
۳۱۵	جلسه ۲۲۰
۳۲۲	جلسه ۲۲۱
۳۳۰	جلسه ۲۲۲
۳۳۸	جلسه ۲۲۳
۳۴۷	جلسه ۲۲۴
۳۵۳	جلسه ۲۲۵
۳۶۰	جلسه ۲۲۶
۳۶۷	جلسه ۲۲۷
۳۷۶	جلسه ۲۲۸
۳۸۵	جلسه ۲۲۹
۳۹۳	جلسه ۲۳۰
۴۰۱	فهرست